توانا بود هر که دانا بود

نشریهٔ شماره ۲۲
فرهنگ آذربایجان شرقی

تاریخچه
و
وجه تسمیهٔ مدارس تبریز

جلد اوّل

گردآورنده،

رضا امین سبحانی

تبریز شهریورماه ۱۳۲۷

چاپ هنرستان

توانا بود هر که دانا بود

نشریهٔ شماره ۲۲
فرهنگ آذربایجان شرقی

تاریخچه
و
وجه تسمیهٔ مدارس تبریز

جلد اوّل

گردآورنده

رضا امین سبحانی

تبریز شهریور ماه ۱۳۳۷

چاپ هنرستان

بنام پاك آفریدگار

تشویق از خدمتگزاران صدیق و افرادیکه هستی و زندگانی خود را وقف آسایش و رفاه سایرین کرده‌اند و در راه خدمت بمیهن خویش از بذل مال و حتی جان خود دریغ ننموده‌اند یکی از نشانه های رشد ملی است چه تقدیر از خدمت گذشتگان علاوه برایفای دین جامعه در مورد این مردان از خود گذشته ، وسیله‌ای است برای تشویق جوانان وبپیروی از رفتار آنان و متابعت از راهیکه این افراد فداکار در پیش گرفته‌اند .

اگر بکلمهٔ «فرهنك» از ورای چهار دیوار محدود آن که تأسیس و دایر نگهداشتن مدرسه برای تعلیم و تربیت جوانان میباشد نگاه کنیم و معنای کلی و عمومی آنرا علاوه بر تعلیم و تربیت اطفال و جوانان و مجهز نمودن آنان برای زندگانی بهتر واصلاح کلی اخلاق و رفتار و عادات و آداب و رسوم جامعه بدانیم ، موضوع تقدیر و تشویق از خدمات فداکاران گذشته نیز یکی از وظائف مهم و اساسی فرهنگیان خواهد بود .

به تبعیت از این اصل کلی است که ادارهٔ فرهنك آذربایجان در سالهای اخیر موفق شده است متجاوز از پنجاه باب دبستان و دبیرستان در شهر تبریز بنام افراد از خود گذشته و فداکاری که حتی با بذل جان خود آزادی و استقلال هموطنان خویش را تأمین نموده‌اند تأسیس نماید و بدین وسیله هم نام نیك آنانرا جاوید نگهدارد و هم جوانانرا بپیروی از روش پسندیدهٔ این رادمردان تشویق و ترغیب نماید .

پس‌از تأسیس این مدارس چنین بنظر رسید که تاریخچهٔ بنا و تأسیس آنها و مخصوصاً علت تسمیهٔ این آموزشگاهها با شرح حال افرادیکه مدرسه بنام آنان نامیده شده است جمع آوری و درکتابی طبع و نشر گردد تا اولیای مدارس این تاریخ را در دسترس محصلین جوان بگذارند ، و آنها با اطلاع از فداکاری و جانبازیهای اجداد باهمت خود روش زندگانی آنان را سرمشق آیندهٔ خود قرار دهند و برای فداکاری در راه میهن و کشور خود آماده گردند .

بدین منظور ادارهٔ فرهنگ آذربایجان به عموم رؤسای آموزشگاههای

شهر تبریز توصیه کرد تا تاریخچهٔ تاسیس مدارس شهر را با تاریخ حیات اشخاصی که مدرسه بنام آنان نامیده میشود جمع آوری نموده باداره فرهنگ ارسال کنند.

پس از تهیهٔ مقدمات امر از آقای رضا امین سبحانی لیسانسیهٔ تاریخ وجغرافیا که از دبیران دانشمند و با اطلاع فرهنگ آذربایجان میباشند و فعلا ریاست دبیرستان ملی نجات را بعهده دارند تقاضا شد که با استفاده از گزارشهای رسیده از مدارس و با مراجعه بماخذ و مدارك تاریخی، کتابی را که شایستهٔ نام این بزرگان میباشد تالیف و تصنیف نمایند.

خداوند بزرگرا ستایش سزاست که بکارکنان فرهنگ آذربایجان و نگارندهٔ خدمتگزار توفیق انجام چنین خدمت بزرگی را عطا فرمودند تا پس از طبع و نشر تاریخ فرهنگ آذربایجان بانتشار این کتاب سودمند توفیق یابد. خدمتگزاران فرهنگ آذربایجان امید دارند در سایهٔ عطوفت و فرهنگپروری شاهنشاه دانش دوست محمد رضا شاه پهلوی و اولیای محترم وزارت فرهنگ با انجام این قبیل خدمات اجتماعی و فرهنگی توفیق بیشتری نصیب آنان گردد

مدیر کل فرهنگ آذربایجان شرقی - علی دهقان



مقدمه

در شهریور ماه ۱۳۳۵ جناب آقای دهقان توصیه فرمودند تاریخچه‌ای از مدارس فعلی تبریز با وجه تسمیهٔ آنها تهیه نمایم تا از طرف ادارهٔ فرهنگ چاپ و انتشار یابد، در ضمن سوابقی را که در اینخصوص موجود بود در اختیار اینجانب قرار دادند.

آنچه مرا بانجام دادن این مأموریت تشویق کرد کوششی بود که در آن سالها ادارهٔ فرهنگ در زنده نگهداشتن نام مشاهیر این استان و سران آزادی و مشروطیت ایران بکار میبرد و هرسال آموزشگاههائی تأسیس میکرد و بنام مردان فداکاری از قبیل ستار خان، باقرخان، ثقة الاسلام، شیخ سلیم، ضیاء العلماء ... مینامید، نیز این امر بمن فرصت میداد که درضمن نوشتن تاریخچهٔ مدارس، تاریخ حیات مردانیرا که با یکدنیا درس از خود گذشتگی و جانبازی توام میباشد تهیه کنم ودردسترس دانش‌آموزان قرار دهم، باشد که جوانان از مکتب شهامت و اتکاء بنفس امثال سردار ملی، حقیقت پرستی و پاکی ثقةالاسلام و عشق بآزادگی شیخ سلیم ... درسی فرا گیرند و با استفاده از علم و معرفتی که از مدارس میاندوزند، در آینده دررفاه حال اجتماع خود وسعادت و سربلندی هم‌میهنان خود قدمی بردارند

ولی متأسفانه سوابق موجود بطوریکه علاقمند بودم وافی بمنظور نبود زیرا این‌سوابق از یکطرف مربوط بعده کمی از مدارس بود و از طرف دیگر در تهیه و تنظیم قسمتی از آنها دقت کافی بعمل نیامده بود و نمیتوانست مدرکی برای تهیهٔ این تاریخچه باشد، این بود خود اقدام بتهیهٔ مدارك و اطلاعات کردم و از مؤسسین مدارس و معلمین باسابقه و مطلعین اطلاعات لازم را کسب نمودم.

تاریخچهٔ مدارسی که تا سال ۱۳۲۰ تأسیس شده بود در تابستان سال ۱۳۳۶ چاپ گردید ولی بعلت شروع سال تحصیلی وافزایش‌کار مطبوعاتی چاپخانه فرهنگ چاپ بقیه آن مقدور نگردید تا دراوایل سال ۱۳۳۷ قسمت دیگری از آن که شامل تاریخچهٔ مدارس تأسیس شده تا سال ۱۳۳۱ میباشد بچاپ رسید.

چون نگهداری این قسمت در انتظار چاپ بقیه بیمورد بنظر رسید لذا بهتر دیدم آنچه چاپ شده بعنوان جلد اول انتشار یابد. امیداست که بقیه نیز در اندك مدتی چاپ و بمحضر علاقمندان تقدیم گردد.

بجا میدانم از محضر دانشمندان و مطلعین محترم تقاضا نمایم:

اشتباه و خطائیکه در این تاریخچه و شرح حال اشخاص ملاحظه شود اغماض فرمایند واز اطلاعات خود اینجانب را بهره‌مند گردانند تا در چاپ مجدد یا چلد دوم این کتاب واقعیت موضوع را باطلاع خوانندگان گرامی برسانم.

۲ ـ آنچه ازشرح حال و خاطرات وعکس تاریخی اشخاصیکه بنام آنان ازسال۱۳۳۱ ببعد آموزشگاهی بازشده (صورت آنها بعد از فهرست مندرجات چاپ شده است) داشته باشند باداره فرهنك یا خود اینجانب اعلام فرمایند تا درتنظیم مطالب جلد دوم بتوان از آنها استفاده کرد.

درخاتمه از اشخاصی که کتباً و شفاهاً در تهیهٔ مطالب این کتاب همراهی فرموده‌اند و همچنین ازکارمندان بایگانی اداره فرهنك استان ۳ که درمراجعه بسوابق کمك کرده‌اند و نیز از کارمندان چاپخانه فرهنك که درچاپ این کتاب زحمت کشیده‌اند سپاسگزاری مینمایم

۳۰ شهریور ماه ۱۳۳۷ رضا امین سبحانی

فهرست مندرجات



مدارسی که از سال ۱۳۳۱ به بعد تأسیس شده است

۱ ـ محمدیه
۲ ـ قاآنی
۳ ـ جهانشاه
٤ ـ پروین اعتصامی
۵ ـ سلیمی
٦ ـ دبیرستان حکمت
۷ ـ » امیرخیزی
۸ ـ دبستان جاوید
۹ ـ » دکتر محسنی
۱۰ ـ » ویجویه ای
۱۱ ـ » امیر کبیر
۱۲ ـ » ابن سینا
۱۳ ـ » مهندس دانشور
۱٤ ـ » شریف زاده
۱۵ ـ » نوبری
۱٦ ـ دبیرستان رضا شاه کبیر
۱۷ ـ » تقی زاده
۱۸ ـ » امیر نظام
۱۹ ـ » دکتر صدیق
۲۰ ـ هنرستان موسیقی
۲۱ ـ دبیرستان ساختمانی
۲۲ ـ دانشسرای کشاورزی
۲۳ ـ دبستان باغبان
۲٤ ـ » خطیب تبریزی
۲۵ ـ » قائم مقام
۲٦ ـ » جهانگیر
۲۷ ـ » فروغی
۲۸ ـ » مهر
۲۹ ـ » ایرانشهر
۳۰ ـ » دکتر شفق
۳۱ ـ » شاه حسین ولی
۳۲ ـ » فیاض
۳۳ ـ » کوزه کنانی
۳٤ ـ » گلزار
۳۵ ـ دبستان مواسات
۳٦ ـ » عارف
۳۷ ـ » هاتف
۳۸ ـ » انوشیروان
۳۹ ـ » قدس
٤۰ ـ » نمونهٔ پروین
٤۱ ـ » بو علی
٤۲ ـ کودکستان گلشن
٤۳ ـ » بنفشه
٤٤ ـ » همایون
٤۵ ـ » شهداد
٤٦ ـ » شاه
٤۷ ـ » ژاله
٤۸ ـ » مهر
٤۹ ـ » نسرین

مدارس حومه که از سال ۱۲۰۵ ببعد تأسیس شده است

۱ ـ امید سرد رود
۲ ـ بوستان
۳ ـ دانش سیسان
٤ ـ مجیر باسمنج
۵ ـ جاوید سر اسکند
٦ ـ کیهان سعدآباد
۷ ـ کیو نعمت آباد
۸ ـ شبلی بستان آباد
۹ ـ مسعود یوسف آباد
۱۰ ـ فروغ قویون قشلاقی
۱۱ ـ جلالی قلعه جوق
۱۲ ـ نهال لهند
۱۳ ـ نهال
۱٤ ـ انبارداران ـ خلجان ـ متنق ـ بیرق

مآخذ کتاب

۱ ـ انقلاب ایران تألیف پروفسور ادوارد براون

۲ ـ انقلاب مشروطیت ایران « مهندس کریم طاهرزادهٔ بهزاد

۳ ـ ایران در دورهٔ ساسانی « ارتور کریستنسن

٤ ـ بیست مقاله « محمد قزوینی

٥ ـ تاریخ ادبیات ایران « دکتر صادق رضا زادهٔ شفق

٦ ـ تاریخ ادبیات ایران جلد اول « دکتر ذبیح‌الله صفا

۷ ـ تاریخ انقلاب مشروطیت « دکتر ملکزاده (۷ جلد)

۸ ـ تاریخ ایران « عباس اقبال آشتیانی

۹ ـ تاریخ فرهنگ آذربایجان « نشریهٔ ادارهٔ فرهنگ استان ۳ (۲ جلد)

۱۰ ـ تاریخ مشروطیت ایران « احمد کسروی (۳ جلد)

۱۱ ـ تاریخ معاصر یا حیات یحیی (٤ جلد)

۱۲ ـ تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان نوشتهٔ احمد کسروی (٦ جلد)

۱۳ ـ جغرافیای ایران جلد ۱ تألیف مسعود کیهان

۱٤ ـ داستانهای ایران قدیم تألیف حسن پیرنیا

۱٥ ـ دانشمندان آذربایجان تألیف محمدعلی تربیت

۱٦ ـ دیوان سنائی بکوشش مظاهر مصفا نشریه بنگاه مطبوعاتی امیر کبیر

۱۷ ـ دیوان ملك‌الشعراء بهار از انتشارات « « «

۱۸ ـ دیوان همام‌الدین تبریزی با مقدمه و حواشی و تصحیح مؤید ثابتی چاپ ۱۳۳۲

۱۹ ـ راهنمای دانشگاه تهران

۲۰ ـ زمین‌شناسی آذربایجان تألیف هوبرت ریبن ترجمهٔ مهندس علی . اقبالی

۲۱ ـ شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی جلد دوم

۲۲ ـ سرگذشت وعقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی نگارش محمد مدرسی (زنجانی)
از انتشارات دانشگاه تهران
۲۳ ـ شرح حال ٦۲ نفر از فرهنگیان آذربایجان
۲٤ ـ شهرباران گمنام نوشتهٔ احمد کسروی (۳ جلد)
۲٥ ـ شیخ محمد خیابانی نشریهٔ کاوه
۲٦ ـ قیام خیابانی نوشتهٔ علی آذری
۲۷ ـ گاه شماری در ایران قدیم تألیف سید حسن تقی زاده
۲۸ ـ لغت نامهٔ دهخدا
۲۹ ـ مقالات کسروی گرد آوردهٔ یحیی ذکاء
۳۰ ـ مهرگان نشریهٔ اداره فرهنك آذربایجان نوشتهٔ محمد خانلو
۳۱ ـ نجوم برای همه تألیف ماکسول رایذ ترجمهٔ سرتیپ حسینعلی رزم آرا
۳۲ ـ نوروزنامهٔ عمرخیام نیشابوری بسعی و اهتمام مجتبی مینوی

از رساله و مجله

۳۳ ـ اعیاد ملی ایرانیان پایاننامهٔ آقای فریدون بازرگان
۳٤ ـ آناهیتا ـ نشریهٔ دوستداران هنر ملی
۳٥ ـ اطلاعات ماهانه ـ مهرماه ۱۳۳۱
۳٦ ـ خوشه ـ مجلهٔ هفتگی ، مقالات استاد پور داود
۳۷ ـ سخن (مجلهٔ ماهانه) شماره خرداد ماه ۱۳۳۳
۳۸ ـ شیپور (مجلهٔ ماهانه)
۳۹ ـ مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران
٤۰ ـ نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز
٤۱ ـ نقش و نگار ـ نشریهٔ اداره کل هنرهای زیبای کشور
٤۲ ـ پرونده های راکد مربوط بفرهنگیان در اداره فرهنك
٤۳ ـ اطلاعاتی که ازاشخاص مطلع با مکاتبه یا حضوراً کسب شده است

خواهشمنداست اشتباهات چاپی زیررا اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	اشتباه	درست
٤	حاشیه	ردیف ١ ـ ٢	٥ ـ ٦
٥	حاشیه	١ ـ ٢ ـ ٣ ـ ٤	٧ ـ ٨ ـ ٩ ـ ١٠
٥	١حاشیه	Mrs	Mis
٦	حاشیه	Miss Pease باردیف ١١	بصفحه ٥ مربوط است
٦	٢١	بعداز کلمهٔ بمحل فعلی	درخیابان شهناز اضافه شود
٨	٥	بعداز کلمهٔ محل فعلی	(بارون آواك کوی کلیسا) اضافه شود
٩	٣	منقل	منتقل
١٠	٢١	عدی‌ای	عده ای
٢٨	٧	تاسه ماه از تأسیس	تاسه‌ماه بعداز تأسیس
٣٥	٢٤	اشتغان	اشتغال
٤٤	٤	بعلوبه	بعلویه
٤٧	١١	آبماه	آبانماه
٥٥	٧	اسفند ماه ١٣٣٤	اسفنده ماه ١٣٣٢
٧٠	٢٠	کیمیا	محبوبه کیمیائی
١٠٢	١٢	ایده ئوگرامها	ایده ئوگرامها
١٢٢	٢	شفیع میرزاآقاسی	اسدالله میرزاآقاسی
١٢٨	١٦	بعدازابومنصورواززایداست	دراول سطر بعدبایدنوشته‌شودوهسودان
١٣٩	١٩	١٣١٣	١٣٣١
١٤١	٩	زروه و قهوه‌ای	زرد و قهوه‌ای
١٥٤	٢	نعمت	نعت
١٥٥	١٧	هادی	دکتر هادی

۱۵٦	۹	مشارلیه	مشارالیه
۱۵٦	۱۳	پوتو	پرتو
۱۵٦	۱۹	آذرگشسب	آذرگشسب
۱٦۱	۷	قرەچەداغی	قرەجەداغی
۱۷۲	۹	شفیقی آذر	شفیقی مقدم
۱۸۱	۱۳	طور	طوری
۱۹۲	۱۷	تاریخ ایران قدیم	داستانهای ایران قدیم
۲۰۱	۲	بدکتری	دکتری
۲۱۱	۸	شدەاید	شدەاند
۲۱۲	٦	اریق وکا	آریق بوکا
۲۲۳	۱۱	بعدازجملهٔ ۱۵۰۰ متر ارتفاع آنست	(۳۹۱٦متر ازسطح دریا) اضافه‌شود
۲۳۱	۲۲	حاج‌علی‌اصغر لیلاوایی	حاج‌شیخ‌علی‌اصغر لیلاوائی
۲٤٤	۱۰	نودبنیاد	نوبنیاد
۲۵۷	٤	سیار	بسیار
۲٦٦	۱	حشکناب	خشکناب
۲٦۷	۵	« حیدر بابایه » سلام	« حیدر بابایه سلام »
۲۷۷	۲۱	داستانهای ایران	داستانهای ایران قدیم
۲۷۷	حاشیه ۲	دوی‌است که زمستانرا پیش	دیویست که چنین زمستانیرا پیش
۲۷۹	۲۰	پنبه قای	پنبه قبای
۲۷۹	آخر	پاه	سپاه
۲۸٦	۳	برحاب ویکان جشن	برحاب ویگان جشن
۲۸٦	۱۱	بازوره	باذوره
۲۸٦	۱٤	ماهی‌خوان	ماهی‌خوران
۲۸۸	حاشیه زاید است		
۳۲۰	۱۰	درماه ۱۳۲۳	درمهرماه ۱۳۲۳
۳۲٦	۱۸	حاج‌میرزا ابوالحسن آقا	حاج‌میرا ابوالحسن آق

تمثال شیخ المدرسین حاج میرزا محمد حسین خوشنویس در تاریخ ۱۲۳۹ هجری متولد و در بیستم ذیحجه ۱۳۵۱ وفات یافته نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

روبروی صفحهٔ ۱ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۱

مکتب حاج میرزا محمد حسین

« پسرانه »

مکتبی که در **مسجد حاج میرزا محمد حسین** واقعه در آخر بازار شیشه‌گرخانه دایر میباشد درتاریخ ۱۲۱٤ هجری قمری بامر مرحوم **میرزا عیسی فراهانی** (۱) قائممقام بمدرسی **آخوند ملا علی** تأسیس یافته است.

آخوند ملاعلی چندین سال بتعلیم علوم دینیه مشغول بود تااینکه بدرود زندگی گفت و پسر او **آخوند ملا باقر** ملاباشی بجای پدر بتدریس اشتغال ورزید و بعد سفری بعتبات عالیات کرد و بعداز مراجعت از کربلا در بیجار باپدر شادروان **حسنعلیخان امیرنظام** ملاقات کرد وی ملاباشی را برای تعلیم پسرش سه سال نگاهداشت وقتی که آخوند ملاباقر بوطن برگشت در مسجد نامبرده بتدریس پرداخت تا در سال ۱۲۸۸ قمری (۱۲۵۰ شمسی) جان بجان‌آفرین تسلیم کرد از آن تاریخ **حاج میرزا محمدحسین** مرحوم بجانشینی پدر و جد خود در مسجد تدریس میکرد چون امیرنظام به پیشکاری و ریاست قشون آذربایجان مأموریت یافت و بوزارت ولیعهد **مظفرالدین** میرزای قاجار منصوب گردید و به تبریز آمد بملاحظهٔ اینکه پدر میرزا محمد حسین باو حق استادی داشت بمکتب وی رفت و شاگردان مکتب را با دادن کتاب و جایزه تشویق کرد و درسال ۱۲٦۷ شمسی (رمضان ۱۳۰۵ قمری) با فرمان ولیعهد برای خود او مستمری قرار داد و مسجد را تعمیر نمود.

درسال ۱۳۰۰ شمسی (۱۳۳۹ قمری) که مرحوم **میرزا محمد علیخان تربیت** رئیس فرهنگ بود بملاحظهٔ اینکه نامبرده در ذمهٔ او حق استادی داشت از مکتب دیدن کرد و

---

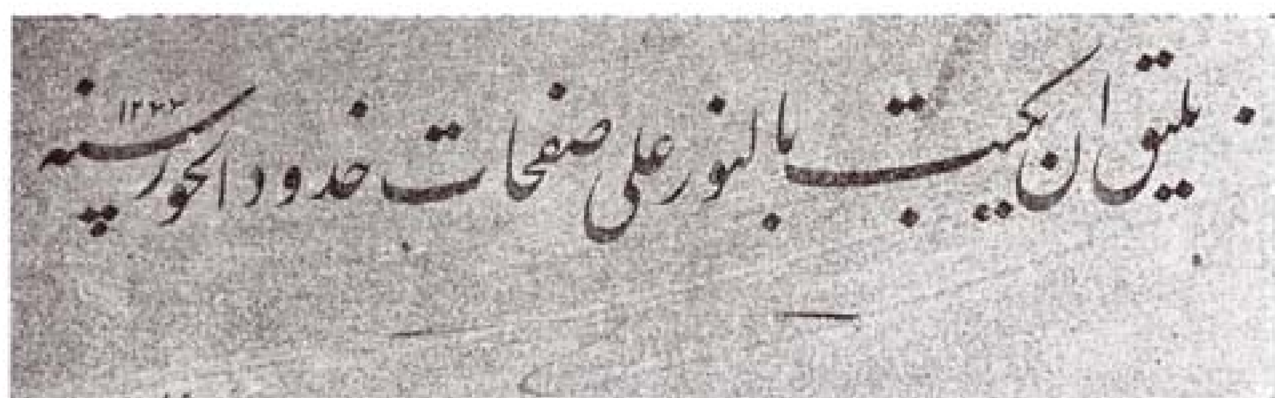
(۱) ـ میرزا عیسی فراهانی حسینی وزیر عباس میرزا نایب‌السلطنه در ۱۲۱۳ قمری که شاهزاده بحکومت آذربایجان آمد همراه او بود (صفحه ۱۹۰ از تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز تألیف مرحوم نادر میرزا).

احترامات شایان تقدیر در حق وی نمود و مسجد را سفیدکاری کرد و در مهر ماه ۱۳۰۵ شمسی ادارهٔ فرهنگ او را بمعلمی حسن خط مدارس دختران تبریز منصوب کرد وفرزندانش را نیز بخدمات دولتی گماشت .

همچنین در اوایل حکومت شاه فقید که قانون اتحاد لباس مردم اجرا شد مشکوة رئیس شهربانی وقت تبریز بملاحظهٔ حقوق معلمی او را در لباس روحانیت نگاهداشت .

حاج میرزا محمدحسین در شهریور ماه ۱۳۰۸ بعلت کهولت سن ازخدمت‌دولتی معاف شد و در ۱۳۱۲ شمسی (ذیحجهٔ ۱۳۵۱ قمری) در حدود صد و دوازده سالگی بدرودزندگی گفت و در جای او پسرش **میرزا حسین مدرس‌لر** بتدریس مشغول گردید چندی‌بعد مکتب در حال وقفه بود تامجدداً در سال ۱۳۳۰ بتشویق مرحوم حاج میرزا فتاح شهیدی و آقای حاج محمد باقر حقیقت و آقای حاج میرزا طاهر خوشنویس و حاج عباس علیزادگان مکتب مجدداً دایر گشت و فعلا آقای میرزا حسین مدرسلر درهمان محل اولیه بتدریس‌اشتغال‌دارد

مرحوم حاج میرزا محمدحسین دارای مراتب علمی و ادبی بود سیوطی و منطق را از حفظ تدریس میکرد در زمان خود استاد خط نستعلیق و نسخ و تحریر بود و در میان خطاطان عصر خود معروف بشیخ الخطاطین بود. در نستعلیق از شاگردان حاج میرزا حسین حکاکباشی و سید حسین خوشنویس باشی بود .



نمونه‌ای از خط مرحوم حاج میرزا محمدحسین



فرمان برقراری مستمری از طرف ولیعهد مظفرالدین میرزا به میرزا محمد حسین پسر مرحوم
ملا محمد باقر روبروی صفحهٔ ۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۲

دبیرستان پروین

« دخترانه »

سالها قبل از سال ۱۲۵۸ هـ ش (۱۸۷۹ میلادی) بوسیلهٔ **میس ماری جیود** آمریکائی «۱» دو مدرسهٔ کوچك در محلهای ارمنی نشین شهر تبریز تأسیس گردید ، یکی درلیل آباد که دوازده نفر دانش آموز ازمسلمانان وارمنیان و آسوریان و چهار نفر از اولاد فرانسویان بود . دیگری در قلعه (کوی آرامیان) با هشت نفر دانش آموز ارمنی ، تعلیم و تربیت در این مدارس با تبلیغ آئین مسیح وایمان بوجود خداوند توام بود و درس را از روی کتاب یاد نمیدادند .

در همین سال این مدرسه بیك مؤسسهٔ شبانه روزی دخترانه اعم از مسلمان و ارمنی تبدیل شد و **میس ونحوك** «۲» مسئولیت آنرا بعهده گرفت در ابتـدا سه نفر دانش آموز داشت و تا پایان سال تعداد آنان بده نفر رسید . تا سال ۱۲۶۱ هـ ش (۱۸۸۲ میـلادی) ساختمان آموزشگاه بسیار محقر و مختصر بود در این سال ساختمان جدیدی بنا کردند .

درسال ۱۲۶۲ عدهٔ دانش آموزان به ۴۲ نفر رسید . درعرض همانسال یکباب کودکستان بآموزشگاه اضافه گردید و اصلاحاتی در وضع تحصیل بعمل آمد وکارهای دستی ، خیاطی ، تدبیر منزل ، سرود نیز دربرنامه گذاشته شد وروحانیون نفوذ فوق العاده داشتند . امتحانات آخر سال برای اولین دفعه در تیر ماه ۱۲۶۲ (ژوئن ۱۸۸۳) با حضور ۱۵۰ نفر ازمدعوین در کلیسای پرتستانها بعمل آمد .

در سال ۱۲۶۲ **میس هولیدی** «۳» بمنظور کمك بآموزشگاه شبانه روزی بتبریز آمد و موسیقی جزو برنامه گردید و بعد پرستاری ، بهداشت اطفال نیز ببرنامه علاوه شد در سال ۱۲۶۷ (۱۸۸۸ م) **میس دیل** «۴» باین آموزشگاه مأموریت یافت .

---

(۱) - Miss Mary jewott (۲) - Miss Wanhook (۳) - Miss Holliday (۴) - Miss Dale .

در عرض سالهای ۱۲۶۹ ـ ۱۲۸۹ تعداد دانش آموزان بمیزان قابل توجهی اضافه شد و سطح معلومات نیـز رو بازدیاد بود از ایلخچی ، مراغه ، میانداب ، سلدوز ، ارومیه ، زنجان و از شهرهای روسیه دانش‌آموزانی برای تحصیل باین آموزشگاه آمده بودند.

در سال ۱۲۷۳ میس والاس «۵» بآموزشگاه آمد و شعبهٔ تربیت بدنی را دربرنامه کنجانید.

در سال ۱۲۷۸ (۱۸۹۹ م) میس بی‌بر «۶» بآموزشگاه آمد و چون ساختمان را برای احتیاجات آنمدرسه کوچك و ناقص دید مخارج بنای چهار اطاق اضافی را تأمین‌نمود این اطاقها طوری ساخته شدند که در موقع ضرورت اطاق بزرگی‌را تشکیل میداد که جشنها و عید میلاد مسیح درآنجا برگزار میشد.



میس بی‌بر

میس بی‌بر شعبه‌ای برای ایرانیان تأسیس‌نمود و تاسال ۱۲۸۹ سی‌وپنج نفردانش‌آموز دختر مسلمان که ۳۲ نفر شان شبانه‌روزی بودند بتحصیل اشتغال داشتند.

( ) - Miss Wallace (۲) - Miss Beaber .

میس گرو «۷» (که بعداً جسپ «۸» نامیده میشد) در سال ۱۲۸۹ بآموزشگاه آمد و تدریس و ادارهٔ شعبهٔ زبان فارسی را که بسرعت از حیث عده و اهمیت زیاد میشد بعهده گرفت درسال ۱۲۹۳ درکلاس نهائی چهار نفر ازیازده نفر دانش آموز فارسی‌میخواندند و مابین تمام مدارس شهر این چهار نفر دختر برای اولین مرتبه دارای گواهینامه شدند.

در سال ۱۲۹٤ ـ ۱۲۹۵ بعلت شیوع مرض ، کار آموزشگاه راکد ماند.

درسال ۱۲۹۵ **میس مکینی** «۹» بمدت کمی برای تدریس آمد درسال بعد **میس‌جانسن** «۱۰» با سمت مبلغ تبلیغات دینی بمدرسه آمد ولی در سال ۱۲۹۷ ـ ۱۲۹۸ بعلت اشغال شهر بوسیلهٔ قشون ترک آموزشگاه موقتاً تعطیل گردید.

در سال ۱۳۰۰ (۱۹۲۱ م) **میس پیس** «۱۱» که در اقتصاد و تدبیر منـزل تخصص داشت برای تدریس این مواد تعیین شد . در سال ۱۳۰۱ از پنج نفر فارغ‌التحصیل مدرسه چهار نفر بمنظور آموختن فن پرستاری به بیمارستان آمریکائی رفتند و ازاین ببعد بیشتر دوشیزگان کلاس پرستاری را انتخاب کردند.

در سال ۱۳۰۳ **میس بی‌بر** بعداز ۲۵ سال خدمت استعفا کرد و ازآن تاریخ تا ۱۳۰۹ (۱۹۳۰ م) **میس جانسن** و **میس پیس** باهم مشغول خدمت بودند در بهمن مـاه ۱۳۰٦ آموزشگاه در خیابان جدید الاحداث پهلوی بساختمان تازه ای انتقال یافت زیرا ساختمان و قسمتی از زمین آموزشگاه بعلت واقع بودن در مسیر خیابان بشهرداری فروخته شـد در مقابل یکـقطعه زمین ومبلغی پول دراختیار مدرسه گذاشته شد (محل‌فعلی دبیرستان‌فردوسی)

در این موقع نقشه‌هائی برای ساختمان جدید طرح شد و **میس بی‌بر** بنظارت و سرکشی ساختمان و سالن سخنرانی و سالن امتحان گماشته شد و اتمام ساختمانهای جدید در آبان ۱۳۰۹ (اکـتبر ۱۹۳۰) صورت گرفت.

آموزشگاه در سالهای ۱۳۰۹ ـ ۱۳۱۹

در ظرف این سالها در برنامهٔ آموزشگاه اصلاحاتی بمنظور بالا بردن سطح معلومات

---

(۱) - *Miss Grove* (۲) - *Mrs Jessup* (۳) - *Miss Mekinney*
(٤) - *Miss Johnson*

وتطبیق با برنامهٔ ایرانی بعمل آمد وتدریس زبان فارسی اهمیت زیادی پیدا کرد . دوشیزگان ارمنی نیز بآموختن زبان فارسی شروع نمودند و شعبه‌های مسلمان و ارمنی یکی شد . در سال ۱۳۰۹ از ٤١٤ نفر دانش‌آموز ۲۰۵ نفر مسلمان و بقیه ارمنی بودند و بیست و یك نفر معلم که از اعتبار دبیرستان استخدام شده بودند تدریس میکردند .

در تابستان سال ۱۳۱۱ بنا بدستور وزارت فرهنگ شعبهٔ ابتدائی تعطیل شد و فقط دبیرستان که ۸۰ نفر دانش‌آموز داشت دایر ماند .

باسکتبال ، پیش‌آهنگی ، پیك نیك ، مجالس سرگرمی چای علاوه بر برنامه ، کارهای فوق برنامهٔ دبیرستانرا تشکیل میداد و بعضی اوقات بازیها و نمایشهائی در موضوع میلاد مسیح بمعرض تماشای عامه میگذاشتند که مورد تحسین و تعریف حضار واقع میشد .

درسال ۱۳۱۳ هـ ش (۱۹۳۵ م) نام آموزشگاه از « مدرسهٔ دخترانهٔ اناث آمریکائی » بنا به پیشنهاد ادارهٔ فرهنك به « پروین » که مظهر نور وبلندی‌است تبدیل گردید واین اقدام با کمال خوشوقتی استقبال گردید .

در سال ۱۳۱٦ کلاس پنجم بتعداد کلاسهای دبیرستان اضافه شد بااین‌ترتیب دبیرستان پروین یك دبیرستان پنج کلاسهٔ کامل گردید . و کلاسهای ۳ و ٤ و ٥ دبیرستان با نظارت ادارهٔ فرهنك امتحان میدادند و دارای همان شرایط و مشمول همان امتیازات بودند که در دبیرستانهای دولتی بود .

در تارنخ ١٤ مهر ماه ۱۳۱۹ دبیرستان تحت نظر کامل ادارهٔ فرهنگ قرار گرفت و خانم رباب صدقی بریاست آن منصوب شد و باین ترتیب خدمت فرهنگی هیئت آمریکائی که قریب به ۷۰ سال درتبریز ادامه داشت خاتمه پذیرفت دبیرستان یکسال (درسال تحصیلی ۱۹ ــ ۱۳۲۰) درمحل ایراندخت فعلی پنج کلاسه دایر بود تا در تاریخ دوم آبانماه ۱۳۲۰ بمحل فعلی انتقال یافت وخانم اختر کلانتری بریاست دبیرستان منصوب شد وتاسال ۱۳۳۰ دبیرستان تحت نظر مشارالیها اداره میشد و تعداد دانش‌آموزان در این سال ۲٤٦ نفر بود

---

(۱) - *Miss Pease* .

در سال ۱۳۲۵ کودکستان پروین تحت سرپرستی دبیرستان تأسیس شد و در سال ۱۳۳۲ مجزی گشت در سال ۱۳۲۹ علاوه بر کلاس چهارم فنی کلاس چهارم علمی نیز دایر شد.

در مهر ماه ۱۳۳۰ خانم **نادرهٔ امین** رئیس فعلی، دبیرستانرا از خانم کلانتری تحویل گرفتند. دبیرستان فعلا علاوه بر پنج کلاس متوسطه کلاس ٦ طبیعی نیز دارد. دبیرستان دارای کتابخانه، آزمایشگاههای فیزیك، شیمی، طبیعی و کارگاههای طباخی و خیاطی و کاردستی است در سال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦، ٦۰۰ نفر دانش‌آموز در ۱۳ کلاس آن تحصیل میکنند.

« پروین »

پروین مجموعهٔ ستارگان کوچکی‌است که شش ستاره از آن بچشم دیده میشود و در کوهان برج ثور قرار گرفته بعربی ثریا و النجم نامند و نیز نام منزل سوم است از جملهٔ ۲۸ منزل قمر که درفصل زمستان اراول شب نمایان است ونیزمی‌نویسند درمنظومهٔ ستاره‌های برج ثور دو گروه ستاره موجود است که یکی همین پروین است و در زبانهـای خارجی از جمله عربی (ثریا) در لفظی بمعنی انبـوه بکار میرود از ستاره های شفاف ثریـا یکی را هادی النجم و دیگری را تالی النجم و سومی را که از پشت سر اینها میآید دبران گویند.

گروه دوم را بمناسبت ستارهٔ شفاف بزرگ آن بعربی الفنیق (شتر نر، حیوان نر) وستاره های اطراف آنرا القلاص (شتران کوچك) گفته‌اند. پروین را در میان ادبا بربلندی، اجتماع، نظام و تناسب افراد تشبیه‌کنند برخلاف بنات‌النعش که اصطلاحی برای تفرقه‌است.

جمع برآمد همی‌شکوفه چو پروین　　باز شود چون بنات نعش بریشان (مختاری)

آنقوم که بودند پراکنده‌تر از نعش　　گشتند فراهم زسخای‌تو چوپروین (سنائی)

از ثری تا به ثریا یعنی از زیر زمین تا بالای آسمان است:

میکند توحید تو بهر ثنـا　　هرچه هست است از ثریا تا ثری

۲

دبستان اسدی

« پسرانه »

دبستان اسدی تبریز در سال ۱۲۶۲ خورشیدی مطابق سال ۱۸۸۳ میلادی بمدیریت **هاقوب** نام قره‌باغی در محل فعلی دبستان تأسیس گردیده است.

ساختمان شمالی عمارت فعلی دبستان درسال ۱۲۶٤ شمسی بوسیلهٔ **زکریا تومانیان** تاجرباشی و **خاچاطور** ، **سرکیس** ، **سیمون** پسران تومانیان که از تجار معتبر تبریز بوده‌اند بنا شده و مدرسه را بنام **هایقازیان** موسوم نموده‌اند مدیریت آن در این تاریخ بعهدهٔ **مسروب پاپازیان** بوده است.

در سال ۱۲۶٦ شمسی **تامارا تومانیان** دختر تاجرباشی که از محصلات این دبستان **بود** در بیست سالگی فوت نمود و برادر وی **گریگور تومانیان** بعنوان یادبود خواهرش **ازسهم الارث** مشارالیها ساختمان قسمت جنوبی را بنا واین قسمت را نیز بنام (**تاماریان**) **موسوم کرده است** و چون این دو مدرسه در یك محوطه بوده هیئت مدیرهٔ ارامنه تشکیلات هردو را یکی نموده مدرسه را بنام (**هایقازیان ـ تاماریان**) نامیده‌اند.

در سال ۱۲۷٤ مدیریت مدرسه بعهدهٔ **یغیاسونیان** واگذار شد.

درسال ۱۲۷۸ شمسی هیئت مدیرهٔ ارامنه عده‌ای ازارامنهٔ قفقاز را بسرپرستی **دیگران شاجیان استخدام** و ادارهٔ مدرسه را بعهدهٔ آنان واگذار کرد ومدرسه بشکل متوسطهٔ کامل درآمد منتهی بزبان وبرنامهٔ ارمنستان روسیه اداره میشد تاسال ۱۲۸۸ مدرسه بهمین‌ترتیب **اداره میشد** . **در اواسط** سال مزبور بین هیئت مدیره اختلافاتی بروز کرد و مخارج مدرسه مرتباً پرداخت نشد در نتیجه مدیر و معلمین قفقازی ازکار دلسرد شده بوطن خود مراجعت کردند و مدیریت مدرسه بعهدهٔ **قاراپت بیوغیان** و در سال ۱۲۹۳ به **کاسپار هاقوپیان واگذار شد** در این مدت دبستان رونق سابق را نداشت.

در سال ۱۲۸٦ خورشیدی که بین قوای دولتی و مشروطه طلبان آذربایجان جنگهای



تامارا تومانیانس روبروی صفحه ۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز



آرامگاه تنی چند ازمجاهدین ارمنی

روبروی صفحه ۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

از یازده نفر نام برده شده در این آرامگاه

ردیف سوم	میساق دانجویان
« چهارم	آردم رازمیك
« پنجم	نیکول کانجاجکی
« ششم	واردیروس چاروقچیان
« هفتم	گارو آردامدچی
« هشتم	ستو هاجیقچی
« نهم	گورك گیراگوسیان
« دهم	پطروس ملیك آندریاسیان میباشند.

هفت نفر اول در جنگهای آزادیخواهی (جنك شام غازان) سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ تبریز کشته شده‌اند، ردیف آخر پطروس خان ارمنی است که در ۱۲۹۰ (محرم ۱۳۳۰) بدست روسهای تزاری بدار آویخته شده است.



پطروسخان

پطروسخان از ارمنیان مجونبار بود و در انقلاب مشروطیت ایران دررشت میزیست ، درآنجا بآزادیخواهان پیوست و به تهران رفت و پس‌از آن بسرپرستی اداره ثلاث (اداره مالیات تریاك ، مشروب ، توتون) به تبریز آمد و میان آزادیخواهان جایگاهی داشت و چون شجاع‌الدوله دوباره برسر تبریز آمد وجنك درگرفت با یکدسته از ارمنیان بآزادیخواهان کمك کرد . بعداز التیماتوم روسهای تزاری نیز با آزادیخواهان همکاری میکرد و موقع ورود نیروی روس به تبریز در شهر میبود ، بعداز غلبهٔ روسها و ورود صمدخان به تبریز بیگلربیگی او را گرفته بروسها سپرد .

روز ۲۹ دیماه بود که روسهای تزاری پطروسخان‌را بکشتارگاه روانه‌کردند ... چون ریسمان را بگردنش انداختند وکرسی از زیر پایش کشیدند ، بهنگامیکه چشمها اشکریزان بسوی او باز میبود و کسانی تاب دیدن نیاورده باز میگشتند ناگهان ریسمان پاره شد و او بزمین افتاد . . . بی‌آنکه خودرا ببازد ویاناتوانی کند بپا برخاست غریو از مردم برخاست و همه امید داشتند که او را آزادخواهند کرد ولی دژخیم دوباره پطروسخان را ببالای کرسی خواند و او با پای خود از پله ها بالا رفت ، همه از دلاوری و مردانگی او دو شگفت شدند ... مینویسند دوباره ریسمان گسیخت و بار دیگر آنرا بستند و بگردن وی انداختند ...

باز مینویسند کشیشی که برای نوشتن وصیت نامهٔ او آمده بود بهنگام نوشتن دستش میلرزید پطروسخان باو هی زده گفت «آقا مرا میکشند و شما دستتان میلرزد؟» خامه را از دست او گرفت و خویشتن وصیت نامهٔ خود را نوشت و یکی از وصیتهایش این بود «چون زنم باردار است هرفرزندی از او زاید چه پسر باشد و چه دختر نامش را «وریژ» (کینه جوی) گزارند.»

«از تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان»



خونین درگرفت عده‌ای از ارامنهٔ آزادیخواه که بمشروطه طلبان پیوسته بودند و درجنگها ابراز شجاعت و شهامت مینمودند شهید راه آزادی شدند ، جسد آنانرا بعمارت دبستان منتقل کردند و بپاس خدماتشان آنها را در محوطهٔ مدرسه دفن کردند و سنگ یادبودی نیز بنام آنان کندند و در دیوار غربی دبستان نصب نمودند که فعلا نیز پابرجاست .

در سال ۱۳۰۲ **آرمناك آفتاندیلیان** بمدیریت دبستان منصوب شد ومجدداً بتشکیلات این مدرسه سروسامانی داد و دوباره بشکل دبیرستان درآورد که ۱۲ کلاس ابتدائی و ۵ کلاس متوسطه داشت .

در سال ۱۳۱۳ چون عدهٔ محصل نسبت بگنجایش کلاسها خیلی زیاد بود هیئت مدیره قسمت دبیرستانرا بعمارت خلیفه‌گری منتقل کرد و در آنجا بنام **دبیرستان سروش** بتعلیم و تربیت پرداخت و قسمت ابتدائی آن با نام **اسدی** و نظارت ادارهٔ فرهنك در همین محل ماند دراین موقع عدهٔ محصلین ابتدائی قریب به ۹۵۰ نفر بود که در ۱٦ اطاق تحصیل‌میکردند در ۹ مهر ماه سال ۱۳۱۷ مدیریت دبستان اسدی از طرف ادارهٔ فرهنك بعهدهٔ **خلیل بهاری مدرس** واگذار شد مقارن ظهر ۲۵ اسفند ۱۳۱۷ مرحوم بهاری در اطاق کار خود بسکتهٔ قلبی درگذشت و بپاس خدمات آنمرحوم دبستان دو روز تعطیل گردید و با تجلیلی که در تاریخ فرهنك بی‌سابقه بود مجلس ختمی برگزار گردید .

از ۸ فروردینماه ۱۳۱۸ آقای **عباسقلی وقایعی** و از دهم مهر ماه ۱۳۱۸ مرحوم **باقر نیکروان** بمدیریت دبستان منصوب شدند . در این مدت دبستان دخترانه و تمام آموزگاران خانم بودند .

در مهر ماه سال ۱۳۲۰ بر اثر تحولی که دراوضاع کشور بوجود آمد عده‌ای ازارامنه برای تحویل گرفتن دبستان و تدریس زبان و برنامهٔ ارمنی بمدرسه وارد شدند وقریب به بیست روز مدیر دبستانرا در ادارهٔ آن دخالت ندادند ولی در نتیجهٔ اقدامات ادارهٔ فرهنك مجدداً مرحوم نیکروان بر سر کار خود برگشت و تا شهریور ماه ۱۳۲۱ مدیر دبستان بود .

از شهریور ماه ۱۳۲۱ تا شهریور ماه ۱۳۲٤ مدیریت دبستان بآقای **محمدعلی زینی** واگذار شد .

از وقایعیکه در این مدت رخ داده است یکی اینکه در نصف شب ۲۵ آبانماه ۱۳۲۳ بر اثر کاوش قسمتی از محوطهٔ دبستان بوسیلهٔ قوای خارجی مقیم تبریز انبـاری مملو از اسلحه کشف گردید و براثر آن مدیر مدرسه یکروز توقیف شد وچون بیگناهی او محرز گردید آزاد شد در نتیجهٔ تحقیقاتیکه مدیر مدرسه از ریش سفیدان و مطلعین بعمل آورد معلوم شد که در زمان مشروطیت بوسیلهٔ آزادیخواهان ارامنه که پطروس خان ارمنی سرکردگی آنانرا داشت ذخیره شده بود و همین پطروس خان سردار مجاهدین است که در ۱۲۹۰ (۱۳۳۰ قمری) ازطرف روسهای تزاری بدار آویخته شد وجسد وی نیز درساختمان دبستان مدفون است .

در آذرماه ۱۳۲۳ عده‌ای از ارامنه بوسیلهٔ خلیفه‌گری و کنسول شوروی مقیم تبریز و جمعیت دوستداران شوروی بادارهٔ فرهنگ تکلیف کردند که تمام یا اقلا قسمتی از عمـارت دبستان بآنان تحویل شود تا آنهـا بتوانند آزادانه بتدریس زبان و برنامهٔ ارمنی اشتغـال ورزند در کمیسیونیکه از رئیس و معـاون و رئیس حسابداری فرهنك و مدیر دبستان و نمایندگان متقاضیان تشکیل یافت براثر اصرار اینان رئیس فرهنگ با تحویل قسمت شمالی ساختمان بارامنه موافقت‌کرد ولی مدیردبستان ازنظر اشکال ادارهٔ دو دبستان مختلف‌اللسان وبرنامه دریك محوطه ، با این تصمیم مخالفت نمود و انجام وظیفهٔ خود را مشکل دانست و خاطرنشان کرد که با این اقـدام بتدریج تمام ساختمان از تحویل ادارهٔ فرهنك بـیرون خواهد شد این بود با استمهال و پیشنهاد کسب تکلیف از وزارت فرهنگ بتحویل ساختمان رضایت نداد ولی آقای رئیس فرهنگ برای جلوگیری از سوء تعبیر و تفاهم میـان طرفین قسمت شمالی عمارت را بانضمام ۵۰ دستگاه میز و نیمکت بارامنه تحویل داد و ازاول دیماه ۱۳۲۳ دو دبستان در یك عمارت تشکیل گردید .

در ۲٦ شهریور ماه ۱۳۲٤ بار دیگر عده‌ای از ارامنه برای تحویل کامل ساختمان بدبستان روی آوردند این بار نیز با مراجعهٔ آقای زینی مدیردبستان بادارهٔ فرهنك هیئتی برای رسیدگی بجریان امر بدبستان آمد و چون مذاکرات منجر به نتیجه نشد و با توسل

بخلیفه‌گری نیز موضوع فیصله نیافت مذاکرات بدون اخذ نتیجه پایان پذیرفت و چون متعاقب آن وقایع ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ و یکسال دورهٔ دموکراتها بود لذا تا شهریور ماه ۱۳۲۶ ادارهٔ فرهنگ در اداره دبستان دخالتی نداشت و در تمام این مدت مدیریت آن با سورین میناسیان بود .

در شهریور ماه ۱۳۲۶ مدیریت دبستان اسدی که در قسمت جنوبی ساختمان دایر شد مجدداً ازطرف‌ادارهٔفرهنگ بعهدهٔ آقای‌زینی واگذار شد در اسفند ماه سال ۱۳۲۶ آقای محمد باقر دربندی ، در اردیبهشت ۱۳۳۰ آقای محمود مجتهدی واز مرداد ماه ۱۳۳۰ تا ۱۵ فروردین ماه ۱۳۳۵ آقای محمد حسین اردبیلی و بعداز او تا مهر ماه ۱۳۳۵ خانم بتول مهابادی بمدیریت دبستان منصوب شده‌اند .

در مهر ماه سال ۱۳۳۵ طبق دستور وزارت فرهنگ ساختمان دبستان کلاً بارامنه واگذار شد و فعلا دوباب دبستان : تامارایان دخترانه با ۱۸۶ نفر دانش‌آموز و اسدی پسرانه با ۲۶۴ نفر دانش‌آموز بمدیریت آقای بیت‌الله جمالی درآن ساختمان بصورت ملی اداره میشود و بقیهٔ دانش‌آموزان مسلمان نیز در ساختمان جدید میدان پروین در دبستان نوبنیاد عارف تحصیل میکنند .

اسدی طوسی

ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی از شعرا و فضلای قرن پنجم بشمار است در سال ۴۴۸ کتاب الابنیهٔ ابومنصور موفق هروی را که در شرح ادویه و خواص آنها نوشته است بخط خود استنساخ نموده و حالا نیز باقی است .

در سال ۴۵۸ هجری گرشاسب‌نامه را بطرز شاهنامهٔ فردوسی تألیف نمود مطالب‌این کتاب با نوشته های ابوالمؤید بلخی ، فردوسی ، تاریخ سیستان مطابقت دارد وگویا این کتاب را موقع عزیمت خود بنخجوان بنام ابودلف حکمران اران و نخجوان نوشته است و بعد ها کتاب دیگری بنام فرهنگ لغات فرس تألیف نمود و درآن علاوه بر توضیح لغات شرح حال قریب به هشتاد نفر از شعرای آنزمانرا با ذکر نمونه ای از اشعار آنان بیان کرده است .

اسدی در سال ۴۶۵ هجری وفات کرده است .

٤

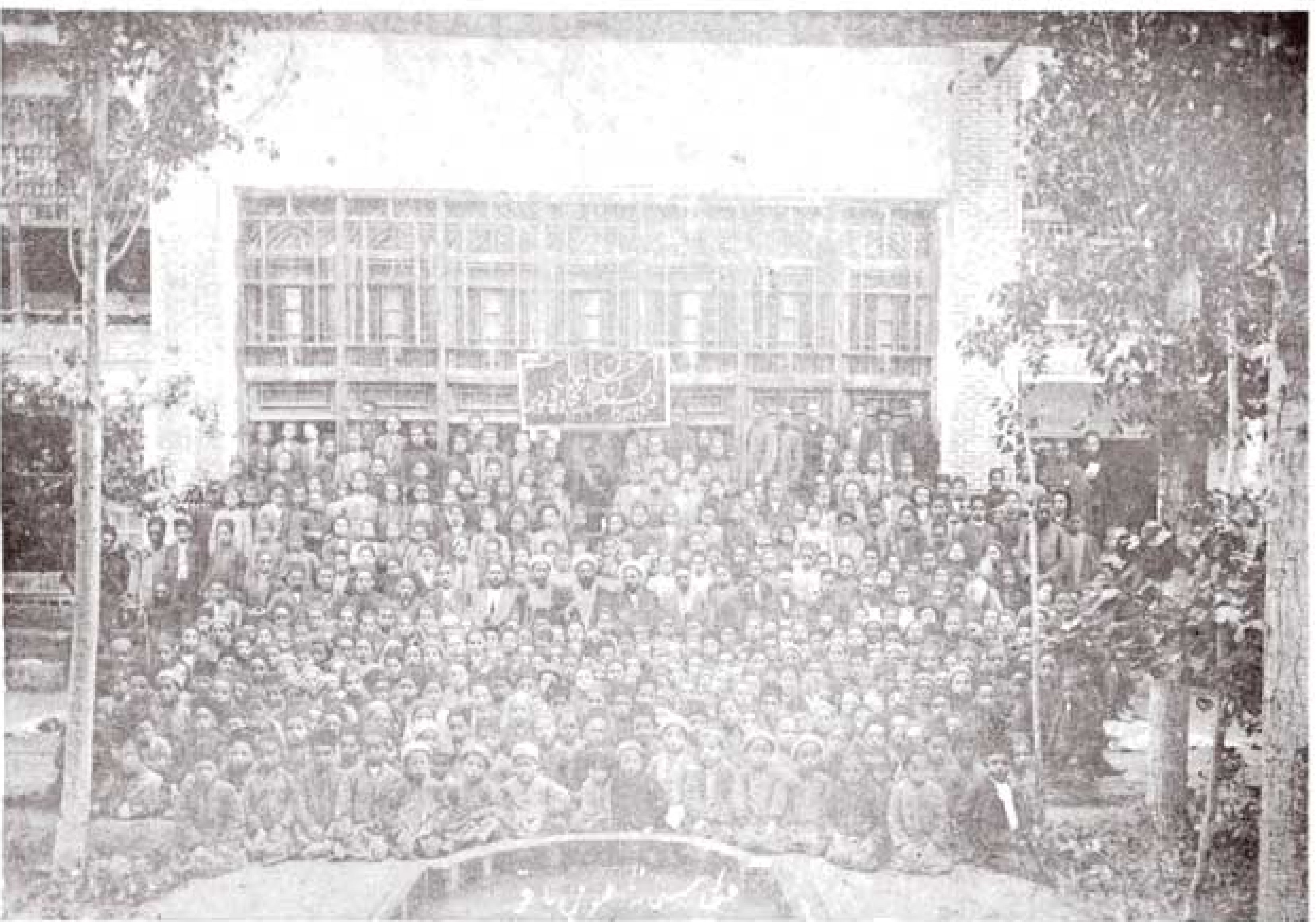
دبستان فخر رازی

«پسرانه»

مرحوم حاج میرزا احمد مدرس در سال ۱۲۷۰ شمسی (۱۳۰۸ قمری) «۱» مدرسه‌ای بنام رشدیه در محلهٔ نوبر تبریز تأسیس کرده است و بعد از چند سال با مدرسهٔ دولتی که بمدیریت مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه و پشتیبانی مرحوم **حاج امین‌الدوله** تشکیل یافته بود اتحاد نموده مدرسه‌ای در محلهٔ ششکلان درعمارت حاج آقابزرك شیرازی دایر نموده‌اند در سال ۱۲۷۶ شمسی (۱۳۱۵ قمری) که مرحوم حاج میرزا حسن به تهران عزیمت نمود این مدرسه مجدداً بمدیریت حاج میرزا احمد و بعدها مدرسهٔ قدسیه بمدیریت



مرحوم حاج میرزا احمد مدرس



محصلین مدرسهٔ اتحاد نوبر در سال ۱۳۲۹ قمری ـ روبروی صفحهٔ ۱۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

آقای حاج میرزا عبدالعلی معروف به حاج مدیر و رشد و قدس بمدیریت مرحوم حاج میرزا علی ایروانی و نوبر بمدیریت مرحوم میرزا ابراهیم ادیب تأسیس یافت. در سال ۱۲۸۵شمسی (۱۳۲٤ قمری) «۲» با صلاحدید مرحوم کریم‌بیك‌اوف نامی از روشنفکران و معارف‌پروران تبریز این چهار مدرسه باهم اتحاد نموده بنام اتحاد نوبر در دربند میرابها در محلهٔ نوبر تشکیل یافته ، بعد مدرسهٔ حیات اهراب را بعنوان شعبه قبول نموده‌است این مدرسه تا ۱۲۹۰ شمسی (۱۳۲۹ قمری) در ترقی و تعالی بود و در این سال ۲٤ کلاس با قریب یکهزار نفر محصل و سی نفر معلم داشت ، گذشته از دروس مقدماتی ، فیزیك و شیمی و زبانخارجه نیز تدریس میشد ودر اوایل دورهٔمشروطیت موردتوجه شادروان‌ستارخان سردار ملی و حمایت حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان بود. در سال ۱۲۹۰ حاج میرزا علی ایروانی فوت شد و وقایع اواخر این سال (اوایل سال ۱۳۳۰ قمری) انتظام مدرسه را بهم زد در نتیجه مرحوم ادیب از شرکت مدرسه کناره‌گیری کرده در مقصودیه مدرسهٔ نوبر را تأسیس‌کرد. تا سال ۱۳۰۳ شمسی (۱۳٤۳ قمری) مرحوم حاج میرزا احمد و آقای حاج مدیر متحداً مدرسه را اداره نموده‌اند دراین سال حاج مدیر ازکثرت‌خستگی از کارهای مدرسه کناره‌گیری کرد و مدرسه را بمرحوم حاج میرزا احمد واگذار نمود.

مرحوم حاج میرزا احمد تا اوایل سال ۱۳۰۹ (ذیقعده ۱۳٤۸) که در حیات بود مدیریت مدرسه را بعهده داشت ولی از سال ۱۳۰۵ عملا ادارهٔ داخلی مدرسه بعهدهٔ فرزندش

---

(۱) و (۲) بموجب استشهادیکه در رجب سال ۱۳٤۳ قمری بامضای شادروانان محمدعلی تربیت ، میرزا حسین واعظ ، دکتر پیشوا ، مشکوة ، معتمدالدوله ، ادیب نوبری و آقایان عبدالجبار بن مصطفی ، مهدی شیبانی ، رضاقلی‌رشدیه ، یوسف نجات تنظیم شده‌است سال تأسیس ۱۳۰۸ و سال اتحاد ۱۳۲٤ میباشد و نیز قسمت اول از مفهوم یك نامهٔ خصوصی مورخ ۱۳۱۱ قمری و صورت اسامی محصلین سالهای ۱۳۱۳ ببعد و قسمت دوم باملاحظهٔ امضای مرحوم ادیب و یادداشتهای خصوصی آقای حاج مدیر که وسیلهٔ فرزندش آقای محمدعلی زینی تنظیم شده و هردو از همکاران مرحوم حاج میرزا احمد بوده‌اند تأیید میشود و همچنین عکس محصلین مدرسه در سال ۱۳۲۹ که ششمین سال امتحانات مدرسه است ، مؤید تشکیل مدرسهٔ اتحاد نوبر در سال ۱۳۲٤ میباشد.

آقای حسین مدرس زاده بوده است آقای مدرس زاده بعد از فوت والد خود همچنان ادارهٔ مدرسه را بعهده گرفت و در سال ۱۳۱۴ نام اتحاد نوبر بنام فخررازی تغییر یافت .

آقای مدرس زاده در تکمیل خدمات فرهنگی خود در سال ۱۳۱۶ یکباب دبستان دخترانه نیز تأسیس کرده است .

شرح حال امام فخررازی

ابوعبدالله محمد بن عمر در اصل طبرستانی لیکن تولدش در ری بوده بدینجهت برازی معروف شده است لقبش فخرالدین بوده و بامام فخر معروف شده وبعنوان ابن‌الخطیب اشتهار یافته است تولدش در روز ۲۵ ماه رمضان از سال ۵۴۳ یا ۵۴۴ هجری است تحصیل خودرا نزد پدرش ضیاء الدین عمر آغازکرده و چون او درگذشته بنزد کمال سمعانی رفته و چندی از او استفاده کرده است وبعد بری برگشته و درمحضر مجدالدین جیلی (استاد شهاب‌الدین سهروردی مقتول) باستفاده پرداخته و چون مجدالدین برای تدریس بمراغه دعوت شده و رفته است امام فخررازی باوی بمراغه رهسپار گشته و درآنجا مدتی علم حکمت و کلامرا از وی استفاده کرده است بعد بخوارزم و بخـارا و سمرقند رفته و عاقبت بخراسان برگشته و در هرات متوطن شده و لقب شیخ‌الاسلام یافته است از فقها و حکمای بزرگ اسلام است و تألیفات بسیاری در علوم متداول عصر خود دارد در وعظ و ارشاد مردم بسیار زبردست و ماهر بود ، بدو زبان عربی و پارسی موعظه میکرده و بهر دو زبان شعر نیـز گـفته است . کـتاب نهایة‌العقول و کـتاب المحصل در کلام و حکمت و کـتاب المحصول در اصول فقه و شرح اشارات ابوعلی سینا در منطق وحکمت وکـتاب المباحث المشرقیه در تصوف ازاوست در روز دوشنبه عید فطر از سال ۶۰۶ در هرات وفات کرده است .

۵

دبستان عنصری

« پسرانه »

در سال ۱۲۸۰ هجری شمسی آقای **صادق فردوس** مدرسه‌ای بنام فردوس درمحلهٔ ششکلان تأسیس نمود. در مدت کمی این مدرسه مورد توجه اهالی محل واقع گردید. بعلت نبودن تشکیلات فرهنگی مرتب در تبریز وعدم اشاعهٔ دستورتعلیمات مرکزی، تعلیمات این مدرسه از روی برنامهٔ تحصیلات مدارس موجود در پایتخت با بعضی تغییرات مقتضیه تنظیم شده بود. در سالهای اول تأسیس کتابخانه و روزنامه‌ای بنام مکتب درخود مدرسه تأسیس گردید.

بواسطهٔ پیش‌آمد انقلاب مشروطیت و حملهٔ سپاهیان قراجه‌داغ به تبریز در نیمهٔ اول سال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶ قمری) اثاثه و کتابخانهٔ مدرسه بغارت رفت و ساختمان آن مدتها محل اقامت سواران استبداد شد.

مدرسه پس‌از چند ماه تعطیل مجدداً درمحلهٔ ششکلان افتتاح گردید وبراثرمجاهدات و مساعی مؤسس بفاصلهٔ کمی رونق اولیهٔ خود را باز یافت. بار دوم در سال ۱۲۹۱ شمسی (۱۳۳۰ قمری) براثر اشغال تبریز بوسیلهٔ سپاهیان روسیهٔ تزاری مدرسه تعطیل شد و اثاثهٔ آن بار دیگر بغارت رفت ولی پس‌از چندی برای بار سوم افتتاح گردید و بعد بامدرسهٔ مجد و مواسات اتحاد کرد و بنام متحده نامیده شد.

در مرداد ماه ۱۲۹۶ (شوال ۱۳۳۵) مرحوم **محمدحسن میرزا** ولیعهد احمد شاه در مجلس جشن مدرسه شرکت نمود و مدرسه را بعنوان‌دولتی مفتخر کرد وبراعانهٔ‌آن بیفزود.

آقای فردوس مدتها با ادارهٔ ۶ کلاس ابتدائی و سه کلاس متوسطه بخدمت فرهنگی

خود ادامه میداد تا در سال ۱۳۱۲ امتیازنامهٔ وزارتی مدرسه بنام خود مؤسس صادر شد تا ٦ کلاس ابتدائی و ۳ کلاس متوسطه را کماکان اداره نماید .

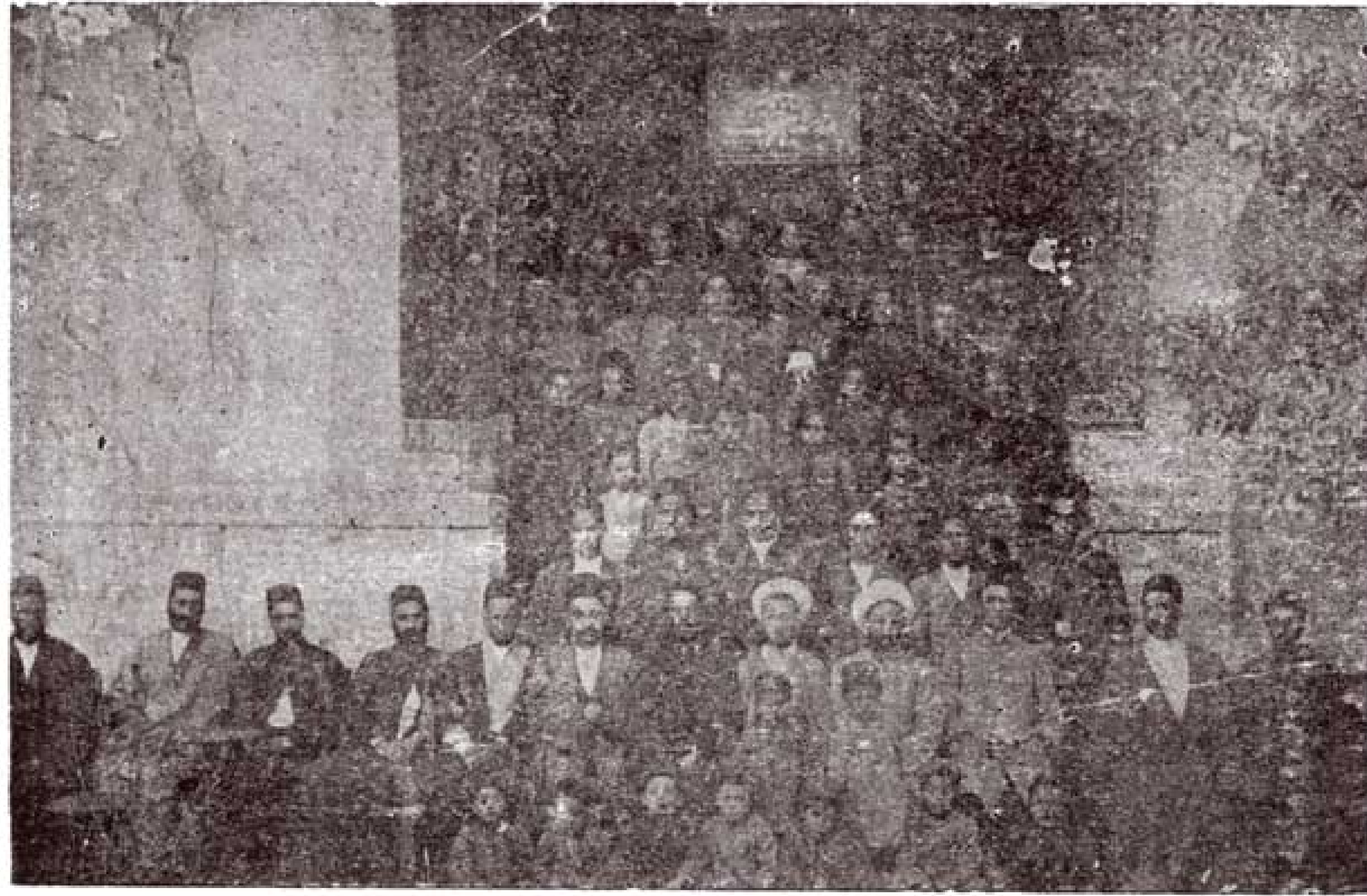
در سال ۱۳۱٤ نام مدرسه بعنصری تبدیل یافت . آقای سید صادق فردوس در سال ۱۳۱۹ بتهران منتقل گردید و دراین سال بعلت کمی دانش‌آموز کلاسهای متوسطهٔ آن تعطیل شد و با موافقت ادارهٔ فرهنگ مدیریت آن دو سال بآقای علیزاده کرجانی و یك سال بعهدهٔ آقای چاوشی بود .

از ۲۵ شهریورماه ۱۳۲۲ باموافقت ادارهٔ فرهنك تبریز کفالت دبستان بآقای علی اکبر فربودی محول شد ودراین‌موقع دبستان ۷۰ نفر دانش‌آموز داشت درسال تحصیلی ۳۵-۱۳۳٦ دبستان ٦ کلاسه و قریب به ۱۱۰ نفر دانش‌آموز داشت .

شرح حال عنصری

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری در حدود ۳۵۰ هجری تولد یافت در اوایل عمر بازرگانی میکرد در سفری راهزنان سرمایه‌اش را بردند در صدد کسب دانش وهنر برآمد وچون شهرت یافت بواسطهٔ امیر نصر برادر کهتر سلطان محمود غزنوی بخدمت محمود بار یافت و روز بروز برمقام و منزلتش افزوده گشت تا لقب ملك الشعرائی دربار محمود را گرفت و چون مداح سلطان محمود ، امیرنصر ، سلطان مسعود ، امیریوسف بود و فتوحات آنانرا بنظم درآورد جاه و جلال بسیار فراهم کرد . در قصیده ، غزل ، رباعی ، مثنوی استاد بود دیوان قصائدش را قریب به سی هزار بیت نوشته اند ولی حالا درحدود دو هزار بیت ازآن باقیست گویا قصهٔ وامق و عذرا را نخست او بنظم کشید و مثنویهای سرخ بت خنك بت ، شاد بهر ، عین‌الحیات باو منسوب است .

عنصری در سال ٤۳۱ هجری درگذشته است .



محصلین مدرسهٔ حقیقت ـ روبروی صفحه ۱۷ تاریخچهٔ مدارس تبریز

٦

دبستان مولوی پسرانه

« فعلا دخترانه »

مرحوم **سید ابوالقاسم افتخار حسینی** در سال ۱۲۸۰ هجری شمسی (۱) مدرسهٔ **افتخار** را بتقاضای جمعی از تجار و اصناف تبریز در سرای میرزا اسماعیل واقع در بازار کاغذ فروشان افتتاح کرد و بعد بسرای درعباسی واقع در راسته بازار و پس‌از آن ببازارچهٔ شتربان دربند مشیرالتجار انتقال داد و تا شروع انقلاب مشروطیت مدرسه در همانجا دایر بود و قریب به ۲۰۰ نفر محصل داشت.

در این ایام اثاثهٔ مدرسه بدست طرفداران استبداد غارت و مدرسه تعطیل میشود. پس‌از اندکی مدرسه در سرای درعباسی دوباره باز شد و بعداز چند ماه بعلت تنگی محل بسرای آقا انتقال یافت، در این تاریخ بتقاضای انجمن مشروطه(۲) خواهان وفرهنگدوستان محلهٔ امیرخیز که از حسن خدمت و جدیت مؤسس اطلاع داشت مدرسه بمحلهٔ امیرخیزمنتقل گردید و بنام «حقیقت» که اسم انجمن نامبرده بود موسوم گشت.

مدرسهٔ حقیقت قریب بدو سال و نیم با ماهانهٔ دانش‌آموزان و اعانهٔ انجمن و نظارت هیئت مخصوصی اداره میشد و در حدود ۲۵۰ نفر دانش‌آموز داشت.

---

(۱) ـ در مهر دبیرستان مولوی که تا سالهای اخیر اسناد دبیرستان بآن ممهور میشد ۱۲۸۰ ـ ۱۳۲۰ نوشته شده وسال۱۳۲۰ با سال ۱۲۸۱ شمسی تطبیق‌میکند چون تاریخ‌گزاری شمسی سابقاً معمول نبود ظن قوی میرود که همان سال ۱۳۲۰ (۱۲۸۱ شمسی) تاریخ افتتاح مدرسه باشد ولی چون وزارت فرهنگ در امتیازیکه صادر کرده افتتاح مدرسه را ۱۲۸۰ شمسی نوشته و خود مؤسس نیز همین تاریخ را سال تأسیس میداند لذا ما نیز ۱۲۸۰ را سال تأسیس نوشتیم.

(۲) ـ در صدر مشروطیت در هریك از محله‌های شهر تبریز از این قبیل انجمنها تشکیل

در سال ۱۲۹۱ شمسی (۱۳۳۰) که شهر با قهر و غلبهٔ حاج صمد خان شجاع الدوله روبرو بود انجمن متفرق گردید و بعضی از اعضای آن کشته‌شد درنتیجه٬ مساعدهٔ مدرسه نیز قطع شد و چون نام حقیقت یادگار انجمن حقیقت بود و احتمال مزاحمت و بهم‌خوردن مدرسه میرفت لذا مجدداً نام آن به « افتخار » مبدل شد ولی درآمدش کم بود ومخارجش را تأمین نمیکرد.

مرحوم افتخار برای تأمین مخارج مدرسه قریب بچهارسال ضمن ادارهٔ آن خود بدبیری ادبیات مموریال (مدرسهٔ آمریکائیان) اشتغال ورزید ضمناً باصول جدید آموزش و پرورش نیز آشنا شد.



مرحوم ابوالقاسم افتخارحسینی

در سال ۱۲۹٤ خانه‌باغچه‌ای برای مدرسه در بازارچهٔ شتربان خریداری کرد وچون در همین سال ادارهٔ فرهنگ در تبریز تشکیل یافت برای تدریس برنامهٔ وزارتی در

یافته بود و متنفذین و آزادیخواهان محله در آن عضویت داشتند و بکارهای خیریه و امور عام‌المنفعهٔ آنمحل رسیدگی میکردند.

۱۲ مهرماه امتیازمدرسهٔ افتخاررا ازآقای **دکتر اعلم‌الملك** (۱)گرفت **ولی براثر بدگوئی‌های** عده‌ای که تدریس علوم جدید و زبانخارجه را موجب تزلزل ایمان **مردم میدانستند** **محصلین** مدرسه را ترك‌کرده بمکتبخانه ها رفتند و بدین ترتیب از تعداد **محصلین** بسیار کاسته شد و خود مؤسس صدمات و لطمات جبران ناپذیری را متحمل گردید ولی **درمقابل** این ناملایمات بیش‌از پیش بمبارزهٔ خود علیه جهل و نادانی ادامه داد و براثر این فداکاری در سال ۱۲۹۵ آقای دکتر اعلم‌الملك بعنوان تشویق مساعده‌ای بطور ماهانه مقرر کرد و در سال ۱۲۹۹ بپاداش حسن‌خدمت مرحوم‌افتخار مجدداً برآن افزوده شد.

در سال ۱۳۰۰ مرحوم افتخار بتجویز اطباء برای تسکین آلام روحی که بعلت فوت ناگهانی سه‌فرزندش در یك روز بوی عارض شده‌بود بمشهد مسافرت کرد درغیاب‌وی‌برادرش آقای **سید ابراهیم بهنژاد** که مدیر مدرسهٔ دولتی دربناب بود بتبریزآمد وکفالت مدرسه را بعهده گرفت. مدرسه مدت یکسال تحت نظر آقای بهنژاد اداره شد.

در سال ۱۳۰۱ موقعیکه مؤسس از مسافرت خود از مشهد مراجعت میکرد براثر مساعی آقای **ابوالقاسم فیوضات** که سمت نمایندگی تبریز را در مجلس شوری داشت وزارت فرهنگ بپاس خدمات فرهنگی مؤسس و تقدیر از مجاهدات کارکنان آن ماهانه ششصد ریال مساعده برای مدرسه برقرار کرد.

در خلال مسافرت یکسالهٔ مرحوم افتخار براثر تبلیغات سوء بدخواهان و تشکیل دو باب مدرسه بنظارت علماء در نزدیکیهای مدرسه و اغوای محصلین و تکفیر اولیای آنان از تعداد محصلین بسیار کاسته شد و این امر موجب انحلال کلاسهای متوسطه گردید.

در سال ۱۳۰۹ مرحوم **دکتر احمدخان محسنی** رئیس فرهنگ وقت محض تقدیر از خدمات مؤسس مدرسه براعانهٔ وی بیفزود. در سال ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ ساختمان مدرسه با در نظر گرفتن اصول بهداشتی تکمیل گردید در سال ۱۳۱۲ امتیاز وزارتی دبستان و در

---

(۱) ـ اولین رئیس فرهنگ درآذربایجان که برای تشکیل ادارهٔ فرهنگ وتأسیس مدارس بتبریز آمده بود.

سال ۱۳۱٤ امتیازنامه کلاسهای متوسطه صادر شد و اسم دبیرستان به **مولوی** تغییر یافت و از این تاریخ دبیرستان دارای ٦ کلاس ابتدائی و ۳ کلاس متوسطه شد.

از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۲٤ بعلت خستگیهای فکری مرحوم افتخار آقای **سید هاشم افتخار حسینی** برامور دبیرستان نظارت داشت و از سال ۱۳۲٤ تا ۱۳۲۸ آقای **سید محسن افتخار حسینی** آموزشگاه را اداره میکرد.

در سالهای اخیر بعلت کمی دانش‌آموز دبیرستان رونق سابق را نداشت.

در اسفند سال ۱۳۲۸ ادارهٔ فرهنگ ساختمان آموزشگاه‌را اجاره نمود وابتدا دبستان دخترانه **خجسته** را بمدیریت بانو عزت‌السادات مولوی بجای دبیرستان مولوی دایر کرد.

در تیر ماه سال ۱۳۳۰ بنا بتقاضای مرحوم افتخار، ادارهٔفرهنگ مجدداً اسم دبستان را بمولوی تبدیل کرد در سال تحصیلی ۳۵ـ۱۳۳٦ دبستان مولوی دخترانه دولتی دارای ٦ کلاس ابتدائی است که بمدیریت خانم **عزت‌السادات مولوی** اداره میشود.

شرح حال مولوی

جلال الدین محمد معروف بمولوی بزرگترین‌شعرای متصوف ایران‌است که بسال ٦۰٤ هجری در بلخ تولد یافته پدرش بهاء‌الدین محمد که یکی از دانشمندان بود برنجشی از خوارزمشاه مجبور بمهاجرت گردید. جلال‌الدین با پدرش در نیشابور با عطار ملاقات کرد و از راه بغداد بمکه رفت و بعد بقونیه سفر نمود و در آنجا اقامت گزید و همانجا بودکه باشمس تبریزی ملاقات کرد و مرید او شد و در عالم عرفان بمقام بلند رسید.

مثنوی که کامل‌ترین دیوان تصوف در زبان فارسی است از آثار اوست.

مولوی بسال ٦۷۲ در قونیه درگذشت و هم در آنجا مدفون گردید.

۷

دبستان رودکی

« پسرانه »

آقای **میرزا محمد ترقی** در جمادی‌الاخر ۱۳۲۶ (تیرماه ۱۲۸۷) مدرسهٔ ترقی را در راسته‌کوچهٔ تبریز افتتاح کرد ودر سالهای اول تأسیس گذشته ازدروس مقدماتی، عربی ، ریاضیات ، فرانسه ، روسی نیز تدریس میشد . عربی را خود مؤسس و ریاضیات را اسد خان طایعه و فرانسه را مسیو رنار فرانسوی و روسی را بارون ژوزف ارمنی از اهل تبریز تدریس مینمودند ولی بعدها این کلاسها تعطیل گردید . درسال ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰ شمسی) با مدرسهٔ حقیقت اتحاد کرد .

در جنگهای مشروطه و اوایل سال ۱۳۳۰ ه ق (۱۲۹۰) و حکومت شجاع الدوله



آقای محمد ترقی

مدرسه و **مدیر** و**معلمین** آن از گزند بدخواهان مصون نماندند و یکی ازمعلمین بنام **آقاسیدمحمد** در این ایام کشته شد ومدرسه تاراج‌شد ومدتی بحال تعطیل گذراند ولی پس‌از آرامش شهر مدرسه دوباره سروصورتی یافت، درربیع‌الاول ۱۳۳۶ (دیماه ۱۲۹۶ خورشیدی) از مدرسهٔ حقیقت جدا شد . در سال ۱۲۹۸ ه‍ ش محصلین کلاس ششم مدرسه در امتحانات نهائی شرکت کردند در سال ۱۳۰۲ از طرف ادارهٔ فرهنگ مساعده‌ای تعیین شد و از سال ۱۳۰۳ که‌محصلین آن بخوبی از عهدهٔ امتحانات نهائی برآمده‌بودند جزو مدارس دولتی افتخاری درآمد و در سال ۱۳۱۰ اجازه نامهٔ رسمی وزارتی برای دایر نگاهداشتن ۶ کلاس ابتدائی بنام مؤسس صادر گردید .

درسال۱۳۱۴ مدرسه «رودکی» نامیده شد و در تاریخ ۱۳۱۶ بعمارت امین‌التجار در کوچهٔ مجتهد منتقل گردید و چون سال بسال بتعداد دانش‌آموزان افزوده‌میشد برمساعدهٔ اعطائی ادارهٔ معارف آذربایجان نیز اضافه میشد از سال ۱۳۱۸ دبستان بعمارت قائم‌مقام در کوی تکیهٔ حیدر انتقال یافت در سال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳۶ نیز با ۶ کلاس ابتدائی با ۲۴۰ نفر دانش‌آموز تحت نظر خود آقای محمد ترقی اداره میشود .

شرح حال رودکی

چون کسب علم و دانش وسیله پیشرفت افراد هراجتماع و توسعه فرهنگ و مبارزه با نادانی علت اساسی ترقی و تعالی هرملتی است لذا مدرسه دربدو تأسیس ترقی نامیده شد و بعدها بنام نامی‌ترین شاعر ایران رودکی موسوم گردید .

ابوعبدالله جعفربن محمد در ناحیه رودك از شهر سمرقند متولد شد و بدربار شاهان سامانی بار یافت (مداح نصربن احمد سامانی بود) . میتوان او را نخستین‌شاعر بزرگ ایران دانست و در انواع شعر مخصوصاً قصیده وغزل استاد بود و از جمله هنرهای بزرگ او که اکثر نویسندگان از آن سخن رانده‌اند موسیقی‌دانی اوست . گذشته ازاشعار نغز و حکیمانه او منظومه کلیله و دمنه از آثار مهم اوست که اصل آنرا دانشمند ایرانی ابن مقفع ازپهلوی بعربی ترجمه کرده است . وفات رودکی در سال ۳۲۹ هجری است .

محصلین مدرسهٔ ترقی درسال ۱۳۲٤ قمری ـ روبروی صفحه ۲۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۸

دبیرستان فیوضات

« پسرانه »

مدرسهٔ فیوضات در ۱۴ شعبان ۱۳۲۶ ه ق مطابق با ۱۹ شهریور ۱۲۸۷ بمدیریت آقای **ابوالقاسم فیوضات** تأسیس شده است .



آقای ابوالقاسم فیوضات

از بدو تأسیس تا دو سال مدرسه با مساعی خود مؤسس اداره شده است . در سال ۱۳۲۸ ه ق با مدرسهٔ حیات که بهمت هیئت معارف(۱) محلات اهراب ولیل آباد تأسیس شده بود بتقاضای مؤسسین آن اتحاد کرد باین توضیح که مدیریت مدرسهٔ حیات را نیز آقای ابوالقاسم فیوضات تقبل نموده وهردومدرسه بخانه‌های مرحوم میرزامهدیخان انجمن منتقل گردید وبنام حیات ـ فیوضات خوانده شد .

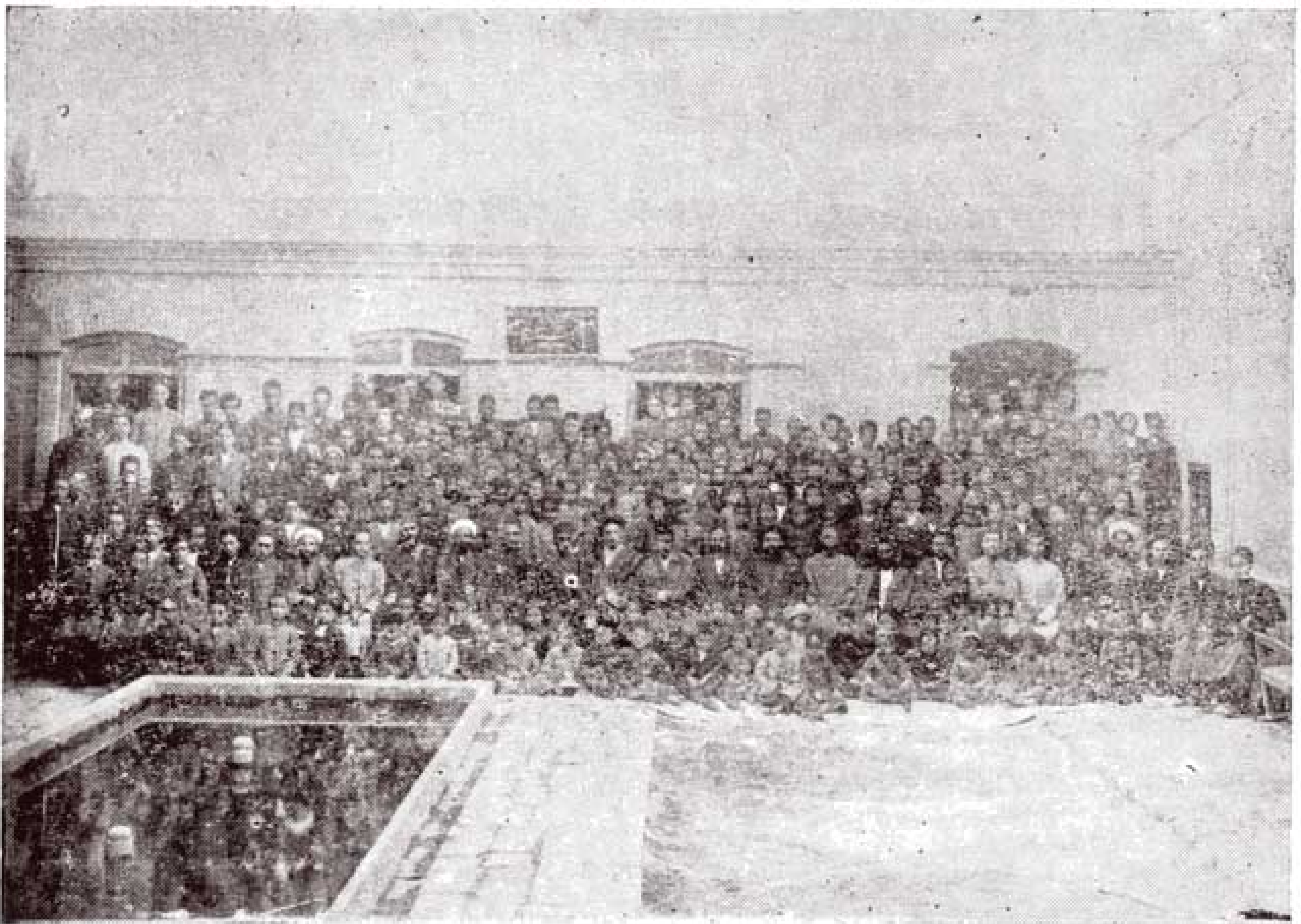
این مدرسه علاوه برتدریس قریب به ٤٠ نفر از ایتام را جمع آوری کرده مخارج نگاهداری آنانرا نیز بعهده گرفت بعداز یکسال کارگردانان مدرسهٔ حیات بعلت عدم تکافوی درآمد حیات از تعهد اداره کردن بودجه و مخارج مدرسه و نظارت در امور مالی آن صرفنظر نموده و برکنار شدند و در نتیجه بار دیگر مدرسه بنام فیوضات نامیده شد .

از معلمین این سالها آقایان میرزا علی ادیب خلوت ، سید کاظم عصار (استاد فعلی دانشگاه) خاچیك معلم روسی ، ژوزف و مسیو رنار منشی کنسولگری فرانسه را میتوان نام برد . در آن تاریخ که در اغلب مدارس حقوق کمی از سه الی بیست تومان بمعلم داده میشد اکثر معلمین این مدرسه ماهانه چهل تومان وبعضی بیشتر حقوق داشتند .

در این ایام دولت فرانسه سالانه هزار فرانك بکنسولگری خود در تبریز پرداخت میکرد که بمدرسهٔ کاتولیکها و مدارس ملی ایرانی که زبان فرانسه را بمحصلین خود تدریس میکردند کمك نماید . در سال ۱۳۲۹ مسیو وادالا *Vadala* که کفالت کنسولگری را

---

(۱) ـ درسالهای اول مشروطیت جمعی از فرهنگدوستان و صاحبان نفوذ هرمحل برای حمایت از مدارس و ادارهٔ امور اجتماعی محله‌ها هیئتهائی تشکیل داده بودند و یکی از این هیئتها هیئت معارف محله‌های اهراب ـ لیل آباد بود این هیئت درسال ۱۳۲۷ ه ق مدرسه‌ای بنام حیات بمدیریت مرحوم میرزا حسین رشدیه برادر کوچکتر مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه تأسیس کرده بودند . در وجه تسمیهٔ این مدرسه آقای فیوضات نقل میکنند که به پیشنهاد مرحوم میرزا حسین واعظ یکی از اعضای هیئت بقرآن تفأل کرد این آیه آمد : (فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها) وبعد آقایان حاج آقا شفق (دکتر شفق) و حاج ملا علی رشدیه معروف بحاج آخوند بسمت مدیریت انتخاب شدند تادرسال ۱۳۲۸ آقای ابوالقاسم فیوضات نظر بتجربیات کافی که در ادارهٔ مدرسهٔ خود داشت بمدیریت این مدرسه انتخاب شد و بتقاضای هیئت معارف مدرسهٔ حیات ـ فیوضات بوجود آمد .



محصلین مدرسهٔ حیات و فیوضات ـ روبروی صفحه ۲۴ تاریخچهٔ مدارس تبریز

داشت مصمم شد مدارس تبریز را بازدید کرده این پول را تنها بآنها بپردازد ودیگر بمدرسهٔ کاتولیکها چیزی ندهد.

ابتدا بسبب نزدیکی محل کنسولگری، بمدرسهٔ فیوضات‌رفت وچون پیشرفت تحصیل و سازمان مدرسه مورد توجه مشارالیه واقع گردید وجه مزبور را در اختیار آقای فیوضات گذاشت تا مطابق صورتیکه از طرف کنسولگری داده میشود بمدارس تبریز تقسیم کرده رسید دریافت دارند و علاوه گزارشی نیز بدولت خود فرستاد تا کمکهای بیشتری بمدارس تبریز کسب کند در خلال این جریان موضوع اولیتماتوم دولت روس تزاری و وقایع سال ۱۳۳۰ ه ق (دیماه ۱۲۹۰) پیش‌آمد و تمام مدارس تعطیل و اغلب تاراج گردید. آقای فیوضات برای رفع مزاحمت مخالفین معارف و فراهم نمودن امنیت معلمین و تسهیل وسائل تحصیل دانش‌آموزان، بااستفاده ازعلاقهٔ مسیو وادالا باین مدرسه بوسیلهٔ مسیو رنار که سمت معلمی زبان فرانسه را داشت با کنسولگری وارد مذاکره شد و کنسولگری مدرسهٔ فیوضاترا با تبدیل نام آن بمدرسهٔ «فرانکو پرسان فیوضات» تحت‌نظر خود قرارداد وبرای اینکه معلمین و محصلین از مزاحمت در امان باشند نشانی بهمین نام ساختند وبه‌یقهٔ لباس‌خود زدند. این وضع قریب به یکسال دوام داشت تا آرامشی در اوضاع حاصل شد و مدرسه بوضع اولیهٔ خود برگشت.

در سال ۱۲۹۱ (۱۳۳۰) آقای دکتر اعلم‌الملك بهمراهی محمدولیخان تنکابنی (سپهدار اعظم) والی آذربایجان به تبریز آمد و دراجرای قانون ۹ عقرب (۱) ۱۲۹۰ (ذیقعدهٔ ۱۳۲۹) ادارهٔ معارف را تشکیل‌داد وپس‌از بازدید مدارس موجود آنوقت دراجرای قانون ۲۸ سنبله (۲) «شهریور ۱۲۹۰» (شعبان ۱۳۲۹) مدرسهٔ فیوضات را دولتی کرد و

---

(۱) - قانون اساسی معارف از تصویب مجلس شورایملی گذشت و بموجب این قانون مدارس بابتدائی، متوسطه، عالی تقسیم‌گردید ولازم بودکه ادارهٔ معارف درتبریز افتتاح شود

(۲) - دراین تاریخ قانونی ازمجلس شوری گذشت که مادهٔ اول آن چنین است: «نه مدرسهٔ ابتدائی که هر یك دارای ٦ کلاس خواهد بود بشرح زیر: درمرکز تهران و مراکز ایالات اربعه تأسیس میشود تهران ۵ باب - شیراز یکباب - تبریز یکباب - مشهد مقدس یکباب - کرمان یکباب - برای هر یك باب از ۵ مدرسهٔ تهران ماهیانه ۲۵۰ تومان و برای هریك از مدارس مراکز ایالات ۲۰۰ تومان از طرف دولت داده میشود.

۲۰۰ تومان ماهانهٔ مقرر در قانون را باین‌مدرسه داد . مدرسهٔ فیوضات تا ۲٦ آذرماه ۱۲۹٥ (۲۱ صفر ۱۳۳٥) یعنی تاریخ تأسیس مدرسهٔ متوسطهٔ دولتی محمدیه بصورت‌دولتی اداره‌میشد در این سال آقای ابوالقاسم فیوضات محصلین متوسطهٔ مدرسهٔ خود را که متجاوز از ۸۰ نفر بودند بمدرسهٔ دولتی محمدیه انتقال داده دوباره مدرسهٔ فیوضات را بصورت‌ملی درآورد .

آقای ابوالقاسم فیوضات از سال ۱۲۹٥ مدرسه‌را ببرادرخود آقای حسین فیوضات واگذار کرد وخود با حفظ سمت معلمی مدرسهٔ متوسطه محمدیه ، بسمت‌مدیریت معارف وبعد بریاست مدرسهٔ محمدیه انتخاب شد .

آقای‌حسین فیوضات تا سال ۱۳۲٤ رئیس دبیرستان فیوضات بود واز آن تاریخ تاحال آقای **بهروز فیوضات** بعنوان کفالت‌دبیرستانرا اداره‌میکند .

دبیرستان در سال تحصیلی ۳٥ ـ ۱۳۳٦ دارای ٦ کلاس دبستان و ۳ کلاس دبیرستانست که ۲۰۰ نفر دانش‌آموز دارد .

شرح حال آقای فیوضات

آقای ابوالقاسم فیوضات در سال ۱۲٦۷ هـ ش (۱۳۰٥ قمری) در تبریز متولد شد ودر مکتبهای علوم دینی بتحصیل پرداخت و بعد بمدرسه رشد و قدس وارد شد و چون اصول تدریس و تعلیم و تربیت را فرا گرفت در همان مدرسه بتدریس مشغول گردید پس‌از چندی در صدد تأسیس دبستانی برآمد تا در سال ۱۲۸۷ مدرسه فیوضاترا دایر کرد و بتفصیلی که بیان شد مدتی مدرسه حیات و فیوضاترا اداره کرد و براثر علاقه و عشقی که بپرورش نوباوگان داشت و حسن تدبیریکه در ادارهٔ مدرسه خود بکار برد فیوضات اولین مدرسه دولتی تبریز شد و بعداز افتتاح مدرسه محمدیه بمعلمی وسپس بمدیریت آنمدرسه تعیین شد و بعد بمدیریت معارف آذربایجان منصوب گردید و مدتی مدیری و نویسندگی روزنامه تجدد را نیز داشت از همراهان مرحوم خیابانی و از پیشروان نهضت آزادیخواهی بود و در انتخابات دورهٔ چهارم مجلس شورایملی بنمایندگی مردم تبریز انتخاب شد .

بعداز خاتمه دورهٔ نمایندگی با سمت ریاست فرهنك آذربایجان بتبریز برگشت و در مدت یکسال خدمت خود با تأسیس مدارس جدید در توسعه فرهنك فعالیت زیادی کرد و بعد از عزیمت بتهران نیز در مشاغل مهم وزارت فرهنك بنشر معارف همت گماشت و مدتها ریاست فرهنك ایالت فارس ، ریاست کل اوقاف ، ریاست فرهنك خراسان و معاونت وزارت فرهنگرا بعهده داشت و در سالهای اخیر بازرس وزارتی بود و فعلا بازنشسته میباشد.

آقای‌فیوضات گذشته‌از خدمات اداری از راه تألیف کتب عدیده نیز خدمات گرانبهائی در ترویج فرهنك نموده از جمله آثار وی الفبای ذهنی و شرح ارشادالحساب است.



۹

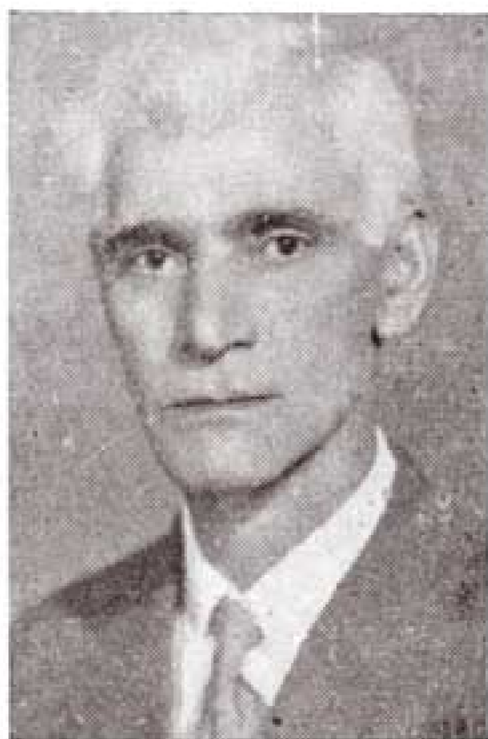
دبستان حکمت

« پسرانه »

آقای **میرزا باقر حکمت** در هفتم شوال ۱۳۲۶ مطابق با ۱۰ آبانماه ۱۲۸۷ مدرسهٔ حکمت را تأسیس نمود مرحوم **علیرضا وقایعی** در تاریخ تأسیس آن گفته است :

« مدرس حکمت گشود و گفت بتاریخ   پیر خرد « باب حکمتی شده مفتوح »

این دبیرستان تا سه ماه از تأسیس دارای ۳ کلاس و پس از چند ماه شامل ۵ کلاس بود و بتدریج کلاسهای جدید بر آن اضافه شد تا یازده کلاس رسید ودر بعضی سالها زیاده از یکهزار نفر دانش آموز داشت .



آقای باقر حکمت

بعداز تأسیس مدرسهٔ دولتی محمدیه کلاسهای متوسطهٔ این مدرسه بآنجا انتقال یافت و خود مؤسس نیز تدریس طبیعیات آنمدرسه را بعهده گرفت ومدتی آقای میرزاحسن ریاضی کفالت مدرسه را عهده‌دار شد.

سابق براین مرسوم بود که درامتحانات عمومی ازاولیای اطفال و اشخاص محترم دعوت میشد واکثرامتحانات این دبیرستان موردتقدیراهالی واقع میگردید مخصوصاً تدریس زبان فرانسهٔ آقای میرزاباقر حکمت مورد تقدیر نمایندهٔ دولت فرانسه واقع شد وکنسول فرانسهٔ وقت درتبریز چند جلد کتاب بعنوان جایزه بدانش‌آموزان اهداء نمود.

آقای حکمت در اشاعهٔ فرهنك و جلوگیری از بدگوئی بیفرهنگانی که مخالف مدارس جدید بودند زحمات بسیاری کشید.

دبیرستان هنگام ورود روسهای تزاری بتبریز در سال ۱۳۳۰ قمری (۱۲۹۰ شمسی) و حکومت شجاع الدوله در تبریز دچار تزلزل شدیدی گردید و نزدیك بود که اساس آن بکلی ازهم پاشیده شود لیکن در نتیجهٔ پشتکار و جدیت مؤسس آن مقاومت کرد وخدمت فرهنگی خود را ادامه داد در سالهای بعد که وزارت فرهنگ با رسیدگی بسوابق مدارس امتیازنامه وزارتی بنام مؤسسین صادر میکرد این مدرسه علاوه بر ٦ کلاس ابتدائی ۳کلاس متوسطه نیز داشت. درسال ۱۳۱٤ که آقای علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنك وقت درتبریز بود ضمن رسیدگی بمؤسسات فرهنگی از حسن جریان تحصیلی این دبیرستان تقدیر نموده امتیازنامه تأسیس کلاس ٥ و ٦ دبیرستان را نیز صادر کرد ولی بواسطه فراهم نبودن وسائل و ضیق بودجه آقای حکمت موفق بدایر کردن آن کلاسها نشد.

تا سال ۱۳۲۳ شمسی که آقای حکمت بتهران منتقل شد دبیرستانرا شخصاً اداره میکرد در این سال کفالت دبیرستانرا بآقای علی رضا زادهٔ جودی که یکی از دبیران فاضل و خلیق دبیرستان بود واگذار کرد. در مهر ماه سال ۱۳۲۷ دبیرستان باداره‌ٔ فرهنك واگذار شد و دولتی گردید.

در سال تحصیلی ۲۷ ـ ۱۳۲۸ آقای بیوك دهقانی بارنجی بمدیریت آن منصوب

گردید ٦ کلاس دبستان و یك کلاس دبیرستان دایر بود در سال تحصیلی ۲۸ ـ ۱۳۲۹ شش کلاسه شد و در سال ۲۹ ـ ۱۳۳۰ مجدداً کلاس اول دبیرستان دایر گردید.

در سال تحصیلی ۳۰ ـ ۱۳۳۱ آقای **محمود مجتهدی** بمدیریت دبستان منصوب گردید و دبیرستان ٤ کلاسه شد.

ازاول سال تحصیلی ۳۱ ـ ۱۳۳۲ تاآذرماه ۱۳۳٤ آقای **کاظم خواجه‌نصیری** مدیر دبستان بود در مهرماه ۱۳۳٤ دبستان از ساختمان اولیه خود بساختمان جدید انتقال یافت

از آذر ماه ۱۳۳٤ تاحال آقای **محمود مجتهدی** مدیریت دبستانرا بعهده دارد فعلا دبستان ٦ کلاسه و ۲۷۱ نفر دانش‌آموز دارد.

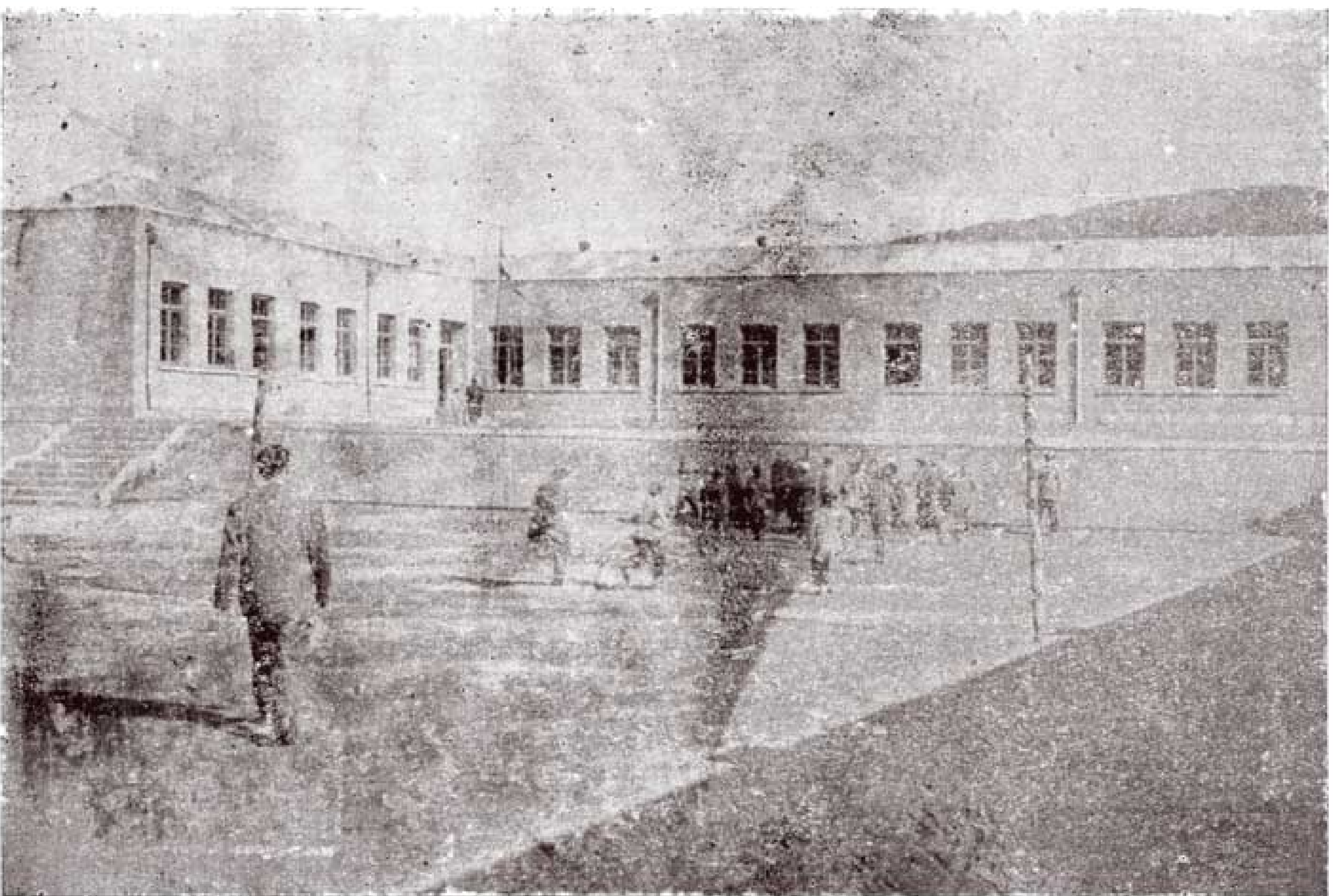
ادارهٔ فرهنك در سال ۱۳۳۲ بپاس خدمات آقای میرزا باقر حکمت مجدداً دبیرستانی بنام«حکمت» تأسیس کرد.

شرح حال آقای حکمت

آقای حاج میرزا باقر حکمت فرزند عبدالله بسال ۱۲٦۳ خورشیدی در تبریز متولد شد ، تحصیلات مقدماتی را در پیش جد مادریش میرزا حسین ادیب فراگرفت و در تکمیل معلومات خود ازمحضر استادان متعدد استفاده کرد وبعد بمدرسهٔ کمال وارد شد ومقدمات زبان فرانسه را یاد گرفت سپس پیش معلمین ایرانی و اروپائی آنزبان را تا حدی بکمال رسانید و بترجمه کتب علمی از فرانسه بفارسی پرداخت.

پس‌از ٦ سال تحصیل علم طب از دکتر عبدالحسین فلیسوف و مؤیدالحکماء به تهران رفت وبمدرسه دارالفنون وارد شد وپس‌ازگذراندن امتحان کلاس .P. C. N بکلاسهای بالا ارتقاء یافت در اینموقع پدرش درگذشت و ناچار تحصیلات خود را نیمه تمام گذاشت و جهت ادارهٔ خانواده‌اش به تبریز آمد.

در سال ۱۲۸٦ شمسی مدرسه حکمت را تأسیس کرد و در سال ۱۲۹۷ معلمی شیمی و علوم طبیعی مدرسه دولتی محمدیه را نیز بعهده گرفت بعدها از تدریس در آن مدرسه کنار کشید و باداره مدرسه خویش پرداخت.



ساختمان دبستان حکمت ـ روبروی صفحه ۳۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز

بعداز انتقال بتهران نیز شاغل مشاغل برجسته وزارتی از جمله عضویت دادگاه اداری و عضویت کمیسیون ترفیعات وریاست کتابخانه فنی وزارتفرهنك ، مأمور بازرسی حوزه‌های فرهنگی آذربایجان و خراسان و سرپرستی دبیرستان شرف تهران شده و مدتها با سمت بازرسی وزارتی انجام وظیفه نموده است .

آقای حکمت در تألیف و ترجمه کتب نیز زحمات فراوان کشیده از آثار چاپی وی اخلاق حکمتی و اخلاق نوباوگان و علم الاشیاء و گیاه شناسی است .



۱۰

دبیرستان شمس

« پسرانه »

آقای **عبدالرحیم ساویز** در سال ۱۳۲۶ هـ ق مطابق با ۱۲۸۷ هـ ش مدرسه‌ای در **محلهٔ مهادمهین** تبریز بهمین نام تأسیس کرد و بعدها آنرا بنام عارف مشهور شمس تبریزی نامیده است. این مدرسه که براثر سعی و کوشش و عشق بتعلیم و تربیت مؤسس آن ۴۷ سال است بدون تعطیل بخدمت فرهنگی خود ادامه میدهد از ابتدای کار ۶ کلاسه بود واز نخستین سالهای رسمی‌شدن امتحانات ، دانش‌آموزان این مدرسه در امتحانات نهائی شرکت کرده‌اند.



آقای عبدالرحیم ساویز

در سال ۱۳۱۰ امتیازنامهٔ مدرسهٔ ٦ کلاسهٔ ابتدائی و در سال ۱۳۱٦ اجـازهٔ دایر کردن ۳ کلاس دبیرستان از طرف وزارت فرهنگ بمؤسس آموزشگاه اعطاء شد وبلافاصله کلاسهای دبیرستان نیز دایر گردید.

فعلا دبیرستان دارای ٦ کلاس دبستان و ۳ کلاس دبیرستان است که قریب به ۲۹۵ نفر دانش‌آموز درآن بتحصیل اشتغال دارند.

شرح حال شمس تبریزی

شمس‌الدین محمد بن علی بن ملك داد تبریزی از عرفای معروف قرن هفتم هجری و مرشد و قائد روحانی جلال‌الدین مولـوی است تذکره‌نویسان دربارهٔ وی باختصار کوشیده و شرح حالش را بوضوح قید نکرده‌اند.

ولی معروف است که در مقام وجد و شوق و بیان معانی تصوف عنان اختیار ازدست میداده و بساط سماع و طرب عارفانه را بی‌باکانه میگسترد و معتقدات عامه را قشری و پوچ قلمداد میکرد چنانکه بروایتی از این راه دشمنان زیاد پیـدا کرد و روزی از سال ٦٤٥ هجری ازسوء حادثه عوام شهر قونیه براو شوریدند واو را درملاء عام کشتند. آرامگاهش نیز در این شهر میباشد.



۱۱

دبیرستان نجات

« پسرانه »

مدرسهٔ نجات در سال ۱۲۸۷ ه‍ ش بمدیریت آقای **یوسف نجات** افتتاح یافته است .

در سال ۱۲۹٤ مدرسهٔ روسی که در تحت نظر کنسولگری روسیه اداره میشد و فرزندان اتباع روسیه در آنجا تحصیل میکردند با صلاحدید آقای **اعلم‌الملك** رئیس فرهنگ وقت و موافقت کنسولگری با مدرسهٔ نجات متحد شد دراینموقع محل‌مدرسه درجنب بازار صفی در حیاطهای انجمن بود و منظور از این اتحاد تدریس زبان فارسی بشاگردان مدرسهٔ روسی بود . این اتحاد تاشروع انقلاب کبیر روسیه دوام داشت ودراینموقع دومدرسه ازهم جدا شد و مدرسهٔ روسی منحل گردید .



آقای یوسف نجات

در خردادماه ۱۲۹۶ مرحوم محمدحسن میرزا ولیعهد درجشن امتحان مدرسه شرکت کرد و بپاس خدمات فرهنگی آقای نجات بدستور ولیعهد وباحکم اعلم‌الملك مدرسه بسمت دولتی منتخب و مفتخر گردید .

در سال ۱۳۰۰ ه ش با دستور مرحوم تربیت رئیس فرهنگ وقت کلاسهای متوسطهٔ نجات بمدرسهٔ متوسطهٔ محمدیه منتقل گردید آقای یوسف نجات خود باستخدام ادارهٔ فرهنگ وارد شد و بتدریس تاریخ و جغرافیا و هندسه و جبر در مدرسه محمدیه مشغول گشت ومدتی کفالت مدرسه را بعهدهٔ آقای **هاشم نجات** برادر خود محول کرد و پس‌از دو سال تدریس ودوسال خدمت اداری درسال ۱۳۰۴ زمان ریاست مجدد آقای تربیت بمدیریت مدرسه ایرانیان دراستانبول منصوب شد وبعداز یکسال بتبریز مراجعت کرد و تا سال ۱۳۱۱ باسمت بازرسی و سربازرسی در ادارهٔ فرهنك آذربایجان خدمت میکرد ودراینسال ادارهٔ مدرسه را دوباره خود بعهده گرفت .

در بهمن ماه سال ۱۳۱۱ امتیاز ٦ کلاس دبستان و در تاریخ ۱۵ شهریور ماه ۱۳۱۳ امتیاز دورهٔ اول دبیرستان از طرف وزارت فرهنك بمؤسس اعطاء شده است .

در سال ۱۳۱٤ که آقای **حکمت** وزیرفرهنك بعنوان سرکشی بفرهنك آذربایجان آمده بود اسم دبیرستان به « **مسعود سعد** » تبدیل شد . از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ بعلت بیماری آقای نجات آقایان **بیوك‌کاسنی** ، **اسماعیل مزدوری** ، **مسعود فتاحی** از طرف ایشان دبیرستانرا اداره میکردند .

در مهرماه سال ۱۳۳۲ دبیرستان بادارهٔ فرهنگ واگذار گردید ودر این تاریخ بنا بدرخواست آقای نجات مجدداً « نجات » نامیده شد .

در سال تحصیلی ۳۲ ـ ۱۳۳۳ آقای **اسماعیل شایا** ، در سال تحصیلی ۳۳ ـ ۱۳۳٤ آقای **جواد حق ناجی** از طرف ادارهٔ فرهنك ریاست دبیرستانرا عهده‌دار بودند و از سال تحصیلی ۳٤ ـ ۱۳۳۵ آقای **رضا امین سبحانی** این وظیفه را انجام میدهد .

دبیرستان فعلا ٦ کلاس دبستان و ۳ کلاس دبیرستان داردکه جمعاً ۲۳۰ نفردانش‌آموز درآن بتحصیل اشتغال دارند .

برای پیشرفت دروس عملی دانش‌آموزان ازدیماه سال ۱۳۳٤ آزمایشگاهی دردبیرستان ایجاد شده است دبیرستان دارای کتابخانه و کارگاه کاردستی نیز میباشد .

وجه تسمیه دبیرستان

موقعیکه این مدرسه تأسیس می‌یافت چون طبقهٔ آزادی و ترقیخواه کشور خواهان بسط فرهنك و توسعهٔ علم و دانش و نجات مردم از جهل بیسوادی بودند لذا مؤسس باشور و تصویب فرهنك خواهان وقت مانند مرحوم **حاج میرزا علی** رشد و قدس برادر شادروان حاج میرزا حسن رشدیه ' مدرسه به « **نجات** » نامگذاری شد و هم « **نجات** » که نـام یکی از عرفای معروف آذربایجار است در وجه تسمیهٔ آن منظور بوده است .

شرح حال مسعود سعد

مسعود سعد از شعرای قصیده سرای معروف دورهٔ غزنوی است .

اصلش ازهمدان است ولی درسال ٤٤٠ هجری درلاهورهندوستان متولد شده‌است پدر وجدش از دانشمندان عصر خود بودند. مسعود سعد در جوانی بدربار سلطان ابراهیم غزنوی و فرزندش محمود سیف الدوله راه یافت ولی بعداز چند سال بسعایت دشمنان بامر سلطان ابراهیم قریب بده سال در قلاع دهك ، سو ، نای زندانی شد ، درسه سال اقامت خود در زندان نای از بهرامی نام ستاره شناس که در زندان بود اخترشناسی آموخت وبعداز آزادی از مقربین دربار سلطان مسعود پسر ابراهیم شاه شد و حکومت یکی از نواحـی لاهور را گرفت و بعداز چندی دوباره مغضوب گردید و قریب بهشت سال در قلعهٔ مرنج زندانی شد و چون در سال ۵۰۰ از زندان رهائی یافت بشفاعت علی مشکان وزیر سلطان بکتابداری سلطنتی گماشته شد و بسال ۵۱۵ درگذشت .

نجـات

میرزا محمدحسین معین‌الاسلام تبریزی معروف بنجات است قصهٔ **یوذاسف و بلوهر**

را **بعنوان** کلید بهشت در یولقون آغاج افشار برشتهٔ نظم درآورده و در تاریخ اتمام **آن** چنین **گفته است** :

بتاریخ ختمش نجات این نوشت   عطا آمدت زو کلید بهشت (۱۳۱۰)

داستان یوذاسف و بلوهر از حکایات معروف مربوط بتاریخ حیات بودا دین هندیها **است** نسخهٔ عربی این حکایت را ابن بابویه قمی از محمد بن زکریای رازی نقل کرده که **عین** آن در جلد هفدهم بحار الانوار و ترجمهٔ فارسی آن در عین الحیات مجلسی مندرج است و در **تهران** جداگانه نیز بچاپ رسیده است .



۱۲

دبیرستان تمدن

« پسرانه »

مدرسهٔ تمدن در اول رجب ۱۳۲۹ مطابق با ٦ تیر ماه ۱۲۹۰ بمدیریت آقای **سید حبیب‌الله جاوید** در جنب بازار صفی کوچهٔ نمدمالان دایر شد، پس‌از اندکی **بعلت** ضیق **محل** بمغازه های **مجید الملك** انتقال یافت این مدرسه نخست بمنظور تدریس **زبان فرانسه** افتتاح گردید وبعد بتدریس سایر مواد پرداخت ومحصلین آن دراولین **امتحان** رسمی ابتدائی (اواخر بهار ۱۲۹۵) شرکت کرد.



آقای سید حبیب‌الله جاوید

در ۱٦ اردیبهشت ماه ۱۲۹٦ (۱٤ رجب ۱۳۳٥) نظر بخدماتیکه مدرسهٔ تمدن نسبت بمعارف آذربایجان نموده بود مدیر مدرسه و هیئت تعلیمیهٔ آن مورد تقدیر و تشویق ادارهٔ معارف قرار گرفت ودر ۱٥ مرداد ماه ۱۲۹۷ بموجب حکم وزارتی رسمی محسوب وبدریافت اعانه موفق شد و در آبان ۱۳۰۳ اجازهٔ افتتاح ۳ کلاس متـوسطه و شعبه صنایع مستظرفه داده شد و در این تاریخ باسم مدرسهٔ دولتی متوسطهٔ تمدن و صنایع مستظرفه نامیده شدکه علاوه از برنامه متوسطه صنایع مستظرفه نیز تدریس میشد .

خدمات آقای جاوید در راه توسعهٔ فرهنك ، خواه ازراه تأسیس مدرسـه و خواه از راه مبارزه با جهل و نادانی شایان بسی اهمیت است وحتی درانتخاب نام تمدن برای‌مدرسه نیز از گزند و بدگوئی مصون نمانده است .

در سال ۱۳۰۸ آقای سید حبیب الله جاوید از مدیریت مدرسه کناره گیری کرده و در بانك ملی تبریز مشغول کار شد و آقای حسین وکیلی تهامی که قبلا سمت دبیری‌را در آن مدرسه داشت ادارهٔ مدرسه را بعهده گرفت و امتیاز ٦ کلاس ابتدائی و ۳ کلاس متوسطه بنام مشارالیه صادر گردید .

آقای تهامی در سال تحصیلی ۱۳۱٥ ـ ۱۳۱٦ بجهت ادامهٔ تحصیل در دانشسرای عالی تهران دبیرستانرا بآقای شفیع مقتدر که ازسال ۱۳۱۰ سمت دبیری را در آن دبیرستان داشت واگذار کرد و تا سال تحصیلی ۱۳۱۷ ـ ۱۳۱۸ دبیرستان کماکان اداره میشد ازاین‌تاریخ تا سال ۱۳۲۱ بعلت کم بودن دانش آموز در کلاسهای متوسطه ۳ کلاس دبیرستان منحل گردید ، از سال تحصیلی ۱۳۲۱ ـ ۱۳۲۲ مجدداً کلاسهای متوسطه دایر شد وفعلا نیز ۳ کلاس دبیرستان دایر میباشد .

دبیرستان در بدو تأسیس قریب به هشتاد نفر دانش‌آموز داشت ، در سال تحصیلی ۳٥ ـ ۱۳۳٦ در ٦ کلاس دبستان و ۳ کلاس دبیرستان ۲۷٥ نفر دانش‌آموز تحصیل میکنند و جهت مطالعه دانش‌آموزان کتابخانه‌ای نیز دارد .

وجه تسمیهٔ دبیرستان

چون مقارن تأسیس این مدرسه ، مدارس بطرز قدیم و مکتب‌وار اداره میشدند واین مدرسه که با اسلوب جدید و صحیح مطابق با وضعیت زمان و متمایز و ممتاز از مکاتب قدیم تأسیس شده بود برای اینکه حاکی از تمدن جدید باشد بنام مدرسهٔ تمدن نامیده شده‌است

بپاس خدمات فرهنگی آقای جاوید ادارهٔ فرهنگ درسال ۱۳۳٤ دبستانی بنام وی تأسیس کرده است .



۱۲

دبیرستان رشدیه

« پسرانه »

در سال ۱۲۹۱ خورشیدی آقای رضاقلی **رشدیه** مدرسهٔ فرانکو پرسان را بروش مدرسهٔ سن‌ونسان فرانسویان در تبریز که خود تحصیل کردهٔ آنمدرسه بود تأسیس کرد، در سال اول تأسیس مدرسه ۴۶۵ نفر محصل داشت چندی‌بعد بپاس خدمات حاج‌میرزاحسن رشدیه از پیشقدمان فرهنگ نوین ایران مدرسه را بنام وی **رشدیه** نامید.



آقای رضاقلی رشدیه

آقای رضاقلی رشدیه در سال ۱۲۹۷ وارد خدمت دولت شد و ضمن ادارهٔ مدرسهٔ خود نظامت و تدریس زبان فرانسهٔ مدرسهٔ متوسطهٔ محمدیه را نیز بعهده داشت در اندك

مدتی براثر مراقبتهای مداوم وی مدرسهٔ رشدیه یکی از مرتب‌ترین مدارس متوسطهٔ تبریز بشمار رفت بطوریکه در سال ۱۳۰۶ علاوه بر کلاسهای ابتدائی و ۳ کلاس دورهٔ اول متوسطه عدهٔ زیادی ازمحصلین درسال چهارم متوسطهٔ این مدرسه بتحصیل میپرداختند درسال ۱۳۱۰ امتیاز وزارتی کلاسهای ابتدائی ودورهٔ اول متوسطه ودرسال ۱۳۱۴ امتیاز تشکیل کلاسهای دورهٔ دوم بنام آقای رشدیه صادر شد و تا سال ۱۳۱۶ کلاس چهارم دبیرستان دایر بود در این مدت روزبروز تعداد دانش‌آموزان زیادمیشد و زمانی عدهٔ محصلین آن بهزار و چهارصد نفر بالغ میشد درسال۱۳۱۶ بموجب بخشنامهٔ وزارتی سال چهارم تعطیل‌شد وهمانسال آقای رشدیه بریاست دانشسرای دختران منصوب گردید .

درسال ۱۳۲۰ موقع اشغال تبریز ازطرف‌آرتش‌شوروی مدتی ساختمان دبیرستان محل اقامت آرتش خارجی بود پس‌از تخلیهٔ آن دبیرستان دوباره دایرگردید وآقای حسین گاوه کفالت و نظامت دبیرستانرا عهده‌دار بود . از سال ۱۳۲۱ آقای رشدیه دوباره شخصاً ادارهٔ مدرسه را بعهده گرفت و از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ که معاونت ادارهٔ فرهنگ آذربایجان را بعهده داشت دبیرستان زیرنظر آقای محمود مواسات کفیل و ناظم دبیرستان اداره میشد

ازسال ۱۳۲۹ امتیاز و ریاست دبیرستان بعهدهٔ آقای محمود مواسات واگذار شده‌است و در دبیرستان علاوه بر کلاسهای دبستان کلاسهای دورهٔ اول کماکان دایر میباشد در سال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳۶ اکثر کلاسها مکرر و عدهٔ دانش‌آموزان آن بالغ بر ۸۱۷ نفر است دبیرستان دارای کتابخانه ، آزمایشگاه ، کارگاه کارهای دستی است .

شرح حال شادروان رشدیه

حاج میرزا حسن رشدیه معروف بپدر معارف فرزند ملا مهدی درسال ۱۲۶۷ هـ ق در شهر تبریز متولد گردید و پس‌از کسب معلومات معمول عصر خود درجوانی مسافرتی بقفقاز کرد و در ایروان اقامت گزید و مدرسه‌ای تأسیس کرد و بتعلیم و تربیت پرداخت . چون بتبریز برگشت مکتبی بنام « دبستان » بازکرد ولی بتحریك واغوای عوام مکتبش بغارت‌رفت و خود بمشهد مسافرت کرد پس‌از چندی بتبریز مراجعت نموده و مجدداً در سال ۱۳۱۱



مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه ـ روبروی صفحه ۴۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

ه ق مدرسه‌ای بنام خود درکوی جبه‌خانه دایر کرد .

مرحوم رشدیه الفبارا بسبکی جدید که متکی بصوت حروف بود تدریس میکرد ودر کلاسهای بالاتر فارسی ، عربی ، ادبیات فارسی ، زبان فرانسه نیز تدریس مینمود و برای آموزش سالمندان کلاسهای شبانه دایر نمود که با ۹۰ ساعت تدریس خواندن و نوشتن بآنان یادمیداد

درسال ۱۲۷۵ شمسی (۱۳۱٤ ه ق) مرحوم میرزاعلیخان امین‌الدوله پیشکار آذربایجان از مدرسهٔ رشدیه بازدید کرد و از طرز تدریس و پیشرفت محصلین استقبال نمود وبامساعدت مادی وی مدرسهٔ رشدیه وسعت یافت و قریب بیکصد محصل بی‌بضاعت که بخرج پیشکار لباس و غذا و وسائل تحصیل دریافت میکردند بتحصیل پرداختند پیشرفت کارمدرسه وحسن شهرت مرحوم رشدیه باز مخالفین را برانگیخت تا امین‌الدوله درتبریز بود مجال بیدخواهی و توطئهٔ آنان نداد وچون وی بتهران منتقل شد تبلیغات عوام فریبان توسعه یافت ومرحوم رشدیه مورد طعن و لعن قرار گرفت و مدرسه تعطیل گردید و خود رشدیه بتهران رفت و مدرسهٔ خود را درآنجا دایر نمود . در آن شهر نیز با وجود مساعدت امین‌الدوله تحریکات عوام‌فریبان کارگر شد و مدرسه تعطیل‌گردید و رشدیه درسال ۱۲۷۹ شمسی (۱۳۱۸ ه ق) بعتبات رهسپار گردید و پس‌از ٤ سال گردش در مکه وشامات وبیت‌المقدس بتهران برگشت و در اقدامات آزادیخواهی مشروطه طلبان شرکت کرد واز پیشقدمان بزرگ آزادیخواهان شد و در استبداد صغیر بکلات تبعید گردید و چون محمدعلیشاه برافتاد بتهران برگشت و بکار دیرینهٔ خود پرداخت .

در سال ۱۳۱۵ شمسی بعلت کهولت از شغل دولتی کناره‌گیری کرد و بسال ۱۳۲۳ شمسی چشم از جهان فروبست ، مرحوم رشدیه قریب بسی جلد تألیف دارد که مهمترین آنها بدایة‌التعلیم ، نهایة‌التعلیم ، تکملة‌الصرف ، آنادیلی و وطن‌دیلی میباشد . مهمتر از همهٔ اینها کتاب الفبای اوست که برای اولین بار درایران بوضع سهلتری تنظیم‌کرد وبجای هجی‌کردن حروف بانام‌آنها ، حروف را با صدای آنها هجی میکرد .

١٤

دبستان فرهنگ

« دخترانه »

فاطمه خانم مشهور **بعلویه** خانم **فرهنگ قهرمانی** در سال ۱۲۹۲ شمسی دبستان **فرهنگرا** با کمك **رسام ارژنگی** برادر خود درمحلهٔ نوبر تأسیس کرده است . این‌مدرسه دومین مدرسهٔ دختران است که در تبریز افتتاح یافته است و محصلینش در اولین دوره‌های امتحانات نهائی دختران شرکت کرده‌اند .



خانم فرهنگ قهرمانی

علویه خانم برنامهٔ ادبیات و تاریخ و جغرافیا و حساب و هندسهٔ معمول مدارس وقترا از برادر خود مرتضی رسام که از تحصیل کردگان مدرسهٔ اتحاد نوبر بود فرا گرفته و بعد بتعلیم محصلین پرداخته است .

دبستان بعدها براسته کوچه انتقال یافته است وعده‌ای از فارغ التحصیلهای آن در خود دبستان بتدریس پرداخته‌اند دبستان ابتدا درحدود یکصد و بیست نفر شاگرد داشت بعدها تا ۱۵۰ نفر نیز رسیده است .

خانم قهرمانی تا سال ۱۳۰۷ مدیریت دبستان را عهده‌دار بود در اینسال از ادارهٔ دبستان کناره‌گیری کرد و خانم بتول مشیرمندی مدیریت آنرا بعهده گرفت .

در سال ۱۳۱۰ کفالت دبستان بعهدهٔ خانم موچول مشیرمندی واگذارشد وامتیازنامهٔ وزارتی دبستان درسال ۱۳۱۲ بنام خانم بتول مشیرمندی صادر شد .

در سال ۱۳۱۸ مدیریت دبستان بخانم زری مشیرمندی واگذار گردید و حالا نیز همچنان بعهده دارد .

درسال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳۶ در ٦ کلاس دبستان یکصد وپنجاه نفر بتحصیل اشتغال‌دارند



۱۵

دبستان خیام

« پسرانه »

مرحوم میرزاحسین فخری درسال ۱۲۹٤ شمسی (۱۳۳٤ قمری) در محلهٔ باغمیشه مدرسه‌ای بنام **شرفیه** افتتاح کرد (باسم شرف‌الدوله کلانتری که با مساعدت مادی وی مدرسه اداره میشد) از اردیبهشت ۱۲۹٦ (۲۲ رجب ۱۳۳۵) جزو مدارس مساعده بگیر ادارهٔ فرهنگ شد . از اول بهمنماه ۱۲۹۹ (۱۱ ج ۱ ۱۳۳۹) بنام مدرسهٔ مجانی شماره(۲) «شرف» نامیده شده و مؤسس از این تاریخ تا فروردین ماه ۱۳۰۱ از طرف ادارهٔ فرهنک مدیریت مدرسه را بعهده داشته است .



مرحوم حسین فخری

مدرسه در سال ۱۳۰۲ بنام « **خیام** » موسوم شد .

مدرسه از بدو تأسیس تا سال ۱۳۱۵ در محلهٔ ششکلان اداره میشد و از این سال بمحل ساختمان فعلی (پشت ساختمان استانداری) انتقال یافت وچون ساختمان قبلی کهنه‌ساخت و موافق اصول بهداشتی نبود لذا در سال ۱۳۳۴ شمسی ساختمان فعلی بجای ساختمان قدیم بنا گردید وازآذرماه ۱۳۳٤ دبستان در ساختمان جدید مستقر شده است .

از ۲۰ مردادماه ۱۳۰۲ تا ۲۳ ـ ۷ ـ ۱۳۰٤ مرحوم **حسین فخری**

از ۲۳ ـ ۷ ـ ۱۳۰٤ تا ۲۰ ـ ٥ ـ ۱۳۰٦ **میرزا احمد غفوری**

از ۲۰ ـ ٥ ـ ۱۳۰٦ تا ٦ ـ ۷ ـ ۱۳۰۹ مرحوم **حسین فخری**

از ٦ ـ ۷ ـ ۱۳۰۹ تا ۱٥ شهریورماه ۱۳۱۰ آقای **حبیب‌الله اسلامی**

از مهرماه ۱۳۱۰ تا آبانماه ۱۳۱۲ آقای **میرعلی‌اکبر هدایت**

از آبماه ۱۳۱۲ تا مهرماه ۱۳۱٦ آقای **جواد نجات**

از ۷ ـ ۷ ـ ۱۳۱٦ تا ٤ ـ ۷ ـ ۱۳۱۸ مرحوم **باقر نیکروان**

از ٤ ـ ۷ ـ ۱۳۱۸ تا ۱٤ ـ ٦ ـ ۱۳۲۰ آقای **محمود تعاونی**

از ۱٤ ـ ٦ ـ ۱۳۲۰ تا ۲۲ ـ ٦ ـ ۱۳۲۱ آقای **حسین حسین‌زاده**

از شهریورماه ۱۳۲۱ تا ۲۳ آذرماه ۱۳۲٤ آقای **محمود مجتهدی**

از آذر ۱۳۲٤ تا اول دیماه ۱۳۲۷ آقای **بیوك دهقانی**

از دیماه ۱۳۲٦ تا مهرماه ۱۳۲۸ آقای **لطفعلی ریاحی**

از مهرماه ۱۳۲۸ تا اول سال تحصیلی ۱۳۳۰ آقای **محمود سیفی**

از ۱۳۳۰ تا شهریورماه ۱۳۳۲ آقای **عباسعلی جاهد تبریزی**

از شهریورماه ۱۳۳۲ تاحال خانم **سریه مرندیان** بمدیریت دبستان منصوب شده‌اند .

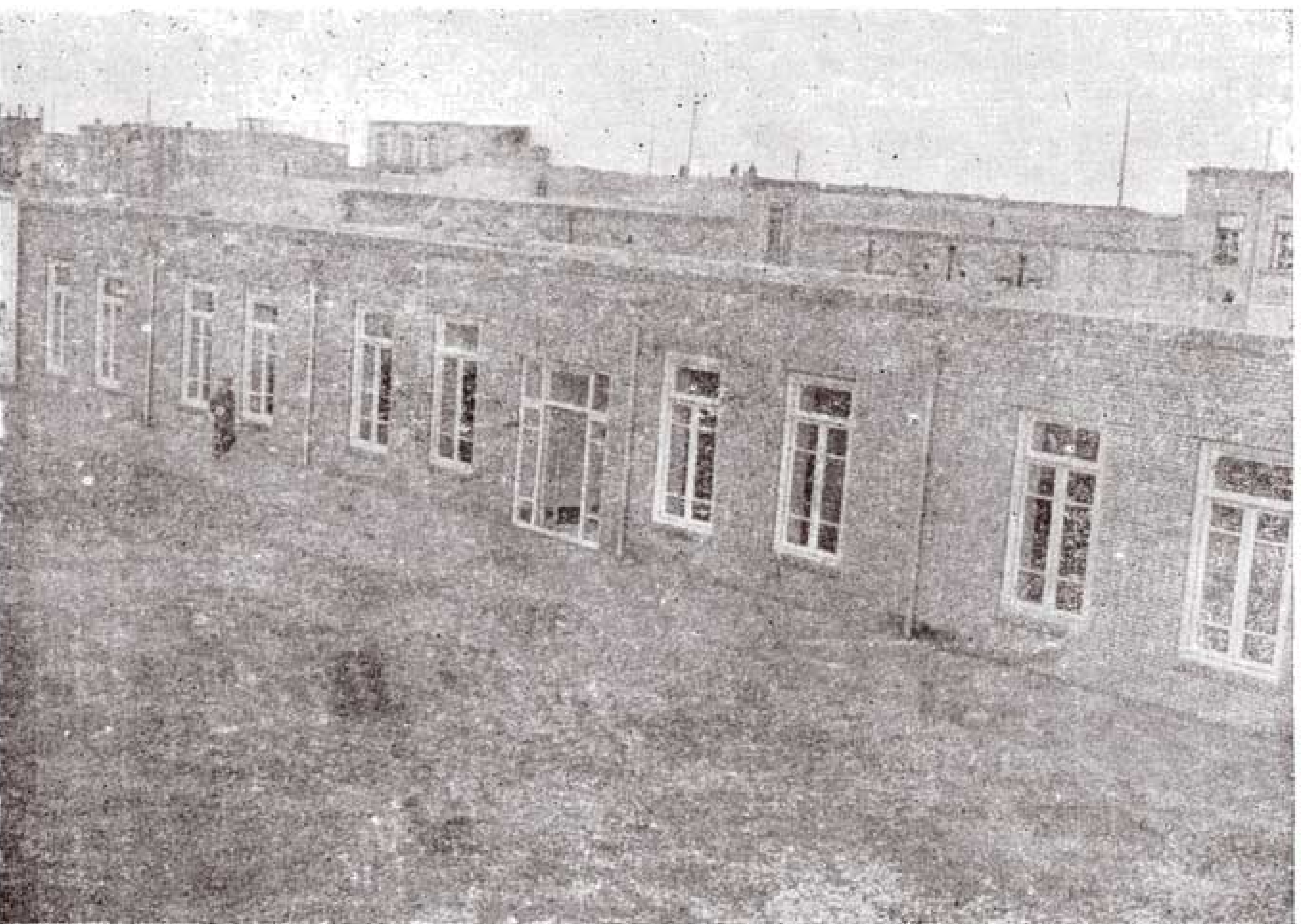
دبستان در سال تحصیلی ۳٥ ـ ۱۳۳٦ چهار کلاسهٔ پسرانه میباشد که ۱۸٥ نفر دانش‌آموز دارد .

وجه تسمیه دبستان

مدرسه ابتدا بنام شرف‌الدولهٔ کلانتری که از محترمین ششکلان بود و کمك مادی بمدرسه میکرد شرفیه نامیده شد و بعدها بنام خیام که از مشاهیر شعرا و دانشمندان ایران است موسوم گردید.

ابوالفتح عمربن ابراهیم معروف بخیام از اهل نیشابور معاصر با سلاطین سلجوقی و مأنوس و محشور با دانشمندانی چون امام محمد غزالی ابوالمظفر اسفزاری منجم و خواجه نظام‌الملك بود در بسیاری از علوم عصر خود مخصوصاً درنجوم ، جبر و مقابله و پزشکی و حکمت استاد بود چنانکه بامر ملکشاه سلجوقی باتفاق ۷ تن دیگر از معاصرین خود تقویم را اصلاح و تاریخ جلالی یاملکی را وضع‌نمود رساله‌هائی در جبر مقابله و رساله‌ای بنام نوروزنامه در منشاء و تاریخ و آداب جشن نوروز از خود بیادگار گذاشت ونیز سنجر پسر ملکشاه را که مرض آبله داشت علاج کرد بعلاوه ترانه‌های دلپذیر و نغمات شورانگیز او مورد پسند خاص و عام است و اشعار او نه تنها درمیان فارسی زبانان و آشنایان‌بزبان‌فارسی شهرت دارد ترجمه رباعیات او در خارج ازحوزهٔ شرق شناسان نیز مقبول ومطبوع میباشد. اول دفعه در سال ۱۸۵۹ میلادی ادواردفتیز جرالد Edward Fitz Gerald شاعر انگلیسی منظومه‌ای بانگلیسی منتشر کرد که مضامین آن از رباعیات خیام گرفته شده بود بعدها این منظومهٔ انگلیسی و ترجمه‌های منظوم یا منثوریکه از روی آن بزبانهای دیگر دنیا ویا ازاصل‌فارسی بسایرزبانها ترجمه‌شده‌است سبب گردیدکه رباعیات خیام بتمام زبانهای زندهٔ خارجی ترجمه شد بطوریکه اکثر نویسندگان و فضلا معتقدند اشعار خیام فقط از نظر سادگی عبارت و بیان معانی نغز جالب و دلنشین است درحالیکه خود او فیلسوف مادی محض است ، نه معتقد بماوراء طبیعت و نه دوستدار نوع و نه خادم اخلاق

رباعیات او را از ۷٦ تا ۱۲۰۰ نوشته‌اند وفاتش در سالهای نزدیك بسال ۵۳۰ و آرامگاهش در صحن امامزاده محروق نیم فرسخی شهر نیشابور میباشد.



ساختمان دبستان خیام ـ روبروی صفحهٔ ۴۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۱۶

دبستان جامی

« پسرانه »

شادروان **ابراهیم گلزار** با مساعدتهای معنوی شادروان **میرزا غفار سلیمیان** و **مشهدی محمد علی** مطبعه‌چی (حقایقی) و با اجازهٔ **دکتر اعلم‌الملك** رئیس فرهنك وقت روز شنبه ۱۲ شوال ۱۳۳٤ (۲۱ مرداد ماه ۱۲۹۵) در محلهٔ نوبر تبریز نزدیك بازارچهٔ حاج اسماعیل مدرسه‌ای بنام **گلزار حقیقت** تأسیس کرد و بعداز چند سال بمحلهٔ چرنداب انتقال داد و پس‌از ٥ سال مجدداً بمحلهٔ نوبر منتقل و در عمارت حاج استاد عیسی معمار دایر کرد و برای اینکه با مدرسهٔ حقیقت و ترقی مشابهت بهم نرساند کلمهٔ حقیقت‌را حذف کرد و **گلزار** نامید و در ۲۲ شهریور ماه ۱۳۱۰ امتیازنامهٔ وزارتی برای ادارهٔ ٦ کلاس دبستان



مرحوم ابراهیم گلزار

صادر گردید در سالهای اخیر دبستان بساختمان معروف بخانه های اسماعیل خان ایالت (سرلشکر امیرفضلی) انتقال داده شد.

مرحوم گلزار برای آشنا کردن مردم بمبادی اخلاقی و علمی همه ساله با شرکت وجوه طبقات محل و اولیای محصلین جشنهای امتحانی ترتیب میداد و اشخاص علاقه‌مند بتوسعهٔ معارف، وسائل تشویق محصلین و معلمین را فراهم میکردند و در پیشرفت امور دبستان کوشش می‌نمودند.

در سال ۱۳۱٤ بمنظور احیای نام شعرا و دانشمندان که اغلب مدارس بنام آنان نامگذاری میگردید این دبستان نیز بنام **جامی** موسوم شد.

مرحوم گلزار در سال ۱۳۳٤ برحمت ایزدی پیوست ودبستان پس‌از فوت وی بسرپرستی آقای محمدعلی گلزار فرزند ارشدش در محلهٔ نوبر در ساختمان معروف بخانه های ایالت اداره میشود که دارای ٦ کلاس دبستان با ۲۹۱ نفر دانش‌آموز است.

وجه تسمیهٔ دبستان

در نامگذاری مدرسه مرحوم گلزار می‌نویسد: چنانکه در گلستان و گلزار گلهای رنگارنگ میروید وچشم هربیننده را خیره میسازد درگلزار حقیقت هم گلهای علم ومعرفت می‌شکفد.

شرح حال جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی متولد ۸۱۷ هجری علی‌التحقیق بزرگترین استادی است که در نظم و نثر فارسی و فلسفه و حکمت و عرفان در قرن نهم هجری در ایران بظهور رسیده‌است. آوازهٔ فضیلت و دانش او نه تنها درخراسان که زادگاه اوست بلکه در تمام ممالك فارسی زبان و اسلامی از هند و افغان و ماوراءالنهر تا آسیای صغیر انتشار یافت و دانشمندان معاصرش مانند امیرنظام‌الدین علی شیر نوائی دست ارادت بدامن وی زد و بعداز مرك او خمسة المتحیرین را در شرح حال وی نوشت و نیز ظهیرالدین بابر مؤلف بابرنامه

درکتاب خود وی را باحترام زیاد یاد میکند و تذکره نویسان چون دولتشاه سمرقندی و سام میرزای صفوی و خوند میرصاحب حبیب السیر جلالت قدر و علو مرتبت او را ستوده‌اند حتی محققین اروپائی که در تاریخ ادبیات ایران سخن رانده‌اند جملگی باستادی او اعتراف دارند . از آثار او هفت مثنوی بنام هفت اورنگ و کتاب بهارستان و شواهد النبوه است .

جامی بسال ۸۹۸ در هرات درگذشت .



۱۷

دبیرستان فردوسی

« پسرانه »

مدرسهٔ متوسطهٔ محمدیه در ۲۱ صفر سال ۱۳۳۵ ه ق مطابق با ۲۶ آذرماه ۱۲۹۵ شمسی بر اثر اقدامات آقای **دکتر عباس لقمان ادهم (اعلم الملك)** اولین رئیس فرهنك آذربایجان بعداز مشروطیت تأسیس شده است .



آقای دکتر اعلم‌الملك

آقای دکتر اعلم‌الملك اولین بار در ۱۳۳۰ (۱۲۹۱ شمسی) با سمت ریاست فرهنگ و بهداری بهمراهی شادروان محمد ولیخان تنکابنی (سپهسالار اعظم) والی آذربایجان به تبریز آمد و برای کمك بامور فرهنگی مدرسهٔ فیوضات را دولتی کرد و ماهانه دوهزار ریال کمك خرج بآن مدرسه اختصاص داد و چون دراین تاریخ سپاهیان روس تزاری به آذربایجان تاختند و عدهٔ زیادی از آزادیخواهانرا کشتند و صمدخان شجاع‌الدوله باحمایت آنان حکومت آذربایجانرا بدست آورد اعلم‌الملك کاری از پیش نبرد و بتهران برگشت ولی دو سال بعد بهمراهی محمدحسن میرزا ولیعهد احمد شاه قاجار بتبریز آمد و در صدد تأسیس یکباب مدرسهٔ دولتی برآمد و برای کمك بمدارس ملی حکمت ، تمدن ، رشدیه ، نوبر با جلب نظر بازرگانان و اشخاص ذیعلاقه عوارضی به امتعهٔ تجارتی و امانات پستی و گذرنامه ها تعیین‌کرد وآخرالامر در ۱۲۹۵ شمسی (۱۳۳۵ قمری) مدرسهٔ دولتی محمدیه را بریاست‌آقای باقرطلیعه ونظامت میرزا تقیخان رفعت افتتاح نمود وآقای ابوالقاسم فیوضات محصلین کلاسهای متوسطهٔ مدرسهٔ فیوضاترا بمدرسهٔ دولتی محمدیه انتقال داد و تدریس ریاضیات این مدرسه را علاوه بر ادارهٔ مدرسهٔ فیوضات بعهده گرفت وجز ایشان آقای باقر طلیعه تدریس عربی و مرحوم علیخان ادیب‌خاوت آشتیانی تدریس ادبیات فارسی و تاریخ ، آقای صالح لقمان ادهم حقوق و تعلیمات مدنیه ، مرحوم علی مجیرمولوی شیمی ، آقای محسن رفعت و آقای تقی رفعت تدریس زبانخارجه را بعهده داشتند .

مدرسه در سال اول تأسیس ٤ کلاسه درمحلهٔ سرخاب ساختمان حاج میرزا موسی‌خان امین‌الملك دایر بود سال بعد بخانه‌های فرمانفرما در محلهٔ ششکلان منتقل شد .

ریاست آقای باقر طلیعه بیش‌از چندماه دوام نکرد و بعد از او کفالت مدرسه بعهدهٔ محسن رفعت واگذار شد . مدرسه در سال دوم تأسیس قریب به ۱۰۰ نفر محصل داشت وبعد بتدریج و باتشویق آقای دکتر اعلم‌الملك مدیران مدارس متوسطه شاگردان خود را باین مدرسه انتقال دادند و خود درآنجا بتدریس پرداختند و سال بسال بتعداد کلاسها افزوده‌شد تا در سال ۱۲۹۸ مدرسه ششکلاسهٔ کامل گردید و اولین دسته فارغ‌التحصیلان در خرداد ماه ۱۲۹۹ هشت نفر بودند .

در سال ۱۲۹۷ ریاست مدرسه با آقای **ابوالقاسم فیوضات** و نظامت آن با آقای **عبدالله فریور** بود .

در سال ۱۲۹۹ آقای فیوضات بمدیریت معارف آذربایجان منصوب و آقای **اسماعیل امیرخیزی** معلم ادبیات بریاست مدرسه تعیین شد در همین سال مدرسه بحیاط صندوقخانه از عمارت حرمخانه (محل شاهدخت فعلی) انتقال یافت وبعدها بنام مدرسهٔ متوسطه نامیده شد

در سال ۱۳۱۳ مدرسهٔ متوسطه بنام دبیرستان **فردوسی** نامیده شد وبغیر از ۳ کلاس دورهٔ اول دارای ٦ کلاس دورهٔ دوم بود .

آقای امیرخیزی تا ۳۰ مردادماه ۱۳۱٤ که بریاست دبیرستان دارالفنون تهران منصوب شد ریاست دبیرستانرا بعهده داشت در این مدت دبیرستان چه از لحاظ تعداد کلاسها وچه از لحاظ تعداد محصل پیشرفت بسیار کرده بود .

بعداز آقای امیرخیزی تا ۳۰ شهریور ماه ۱۳۱٤ آقای **علی اصغر شمیم** دبیر تاریخ و جغرافیا کفالت دبیرستانرا داشت .

از ۳۰ شهریور ماه ۱۳۱٤ تا ۲ بهمنماه ۱۳۱٦ آقای **فره‌وشی** (مترجم‌همایون) واز ۲ بهمنماه ۱۳۱٦ تا ١٦ مهرماه ۱۳۱۷ آقای **محمد داودی** واز ١٦ مهرماه ۱۳۱۷ تااواخر آبانماه ۱۳۱۸ آقای **محمد جواد تربتی** رئیس دبیرستان فردوسی بودند .

دورهٔ دوم دبیرستان در سال تحصیلی ۱۸ ـ ۱۳۱۹ بساختمان دانشسرای پسران انتقال یافت و دورهٔ اول در همانجای اولی بنام پیوستهٔ دبیرستانفردوسی تحت‌نظر آقای **مؤیدی** اداره میشد تا در سال تحصیلی بعد پیوستهٔ دانشسرای پسران شد .

دورهٔ دوم دبیرستان در همانسال بساختمان فعلی دبیرستان پروین (کوی لیل‌آباد پیش‌ازاحداث خیابان شهناز) و از شهریور ماه سال ۱۳۲۰ بمحل فعلی خود در خیابان پهلوی انتقال یافت .

بعد از آقای تربتی تا ۲۸ مهرماه ۱۳۲۲ آقای **فریور** که از مهرماه ۱۲۹۷ معلم ریاضیات دبیرستان بود بدواً با عنوان کفالت بعد با سمت ریاست دبیرستانرا اداره میکرد .



ساختمان دبیرستان فردوسی تبریز

روبروی صفحه ٥٤ تاریخچهٔ مدارس تبریز

بعداز آقای فریور آقای محمود **ابوالضیاء** از تاریخ ۲۷ مهرماه ۱۳۲۲ تا ۳۰ دیماه ۱۳۲٤ و آقای **عبدالحسین فائقی** از ۳۰ دیماه ۱۳۲٤ تا اواخر آذر ماه ۱۳۲۵ و آقای **تقی میرفخرائی** از ۵ اسفند ماه ۱۳۲۵ تا ۱۷ مهرماه ۱۳۲۸ آقای **بدرایرانی** از ۱۷ مهرماه ۱۳۲۸ تا شهریورماه ۱۳۲۹ ، آقای **هاشم فرهنگ** از ٤ شهریور ماه ۱۳۲۹ تا ۸ شهریور ۱۳۳۱ ، آقای **مسعود رضوانی** از ۲۹ شهریور ۱۳۳۱ تا ۲٦ اسفند ۱۲۳۲ رئیس دبیرستان بودند .

از تاریخ ۲٦ اسفند ۱۳۳٤ تا حال آقای دیهیمی ریاست دبیرستانرا بعهده دارد .

دبیرستان فردوسی ٦ کلاسه و دارای کلاسهای طبیعی وریاضی‌است . دبیرستان دارای کتابخانه و آزمایشگاه فیزیك ، شیمی ، طبیعی و کارگاههای نجاری ، برق ، سیم‌کشی ، عکاسی ، مشبك‌کاری ، مکانیك است و در سال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦ ششصد و ده نفر دانش‌آموز دارد .

کتابخانهٔ دبیرستان در سال ۱۲۹۹ بهمت آقای اسمعیل امیرخیزی تشکیل یافته است و فعلا در حدود ۱۷۰۰ جلد کتاب دارد .

آزمایشگاهها ازسال ۱۳۱۲ بدواً با واگذاری آزمایشگاه‌دارالمعلمین‌تبریز تشکیل یافته و با خریداری آزمایشگاه مدرسهٔ آمریکائیان در سال ۱۳۱۸ و دبیرستان شوروی در ۱۳۲٦ بوضع آبرومندی درآمده است .

وجه تسمیه دبیرستان

دبیرستان در بدو تأسیس چنانکه گذشت محمدیه نامیده میشد که با نام نبیّ اکرم بانی دین مبین اسلام و محمدحسن میرزا ولیعهد احمد شاه قاجار همنام بوده است . بعدها نام محمدیه حذف گردید و مدتها مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز نامیده شد تا در سال ۱۳۱۳ که مصادف با جشن هزارهٔ تولد فردوسی بود فردوسی نامیده شده است .

شرح حال فردوسی

ابوالقاسم فردوسی که بزرگترین شعرای ملی ایرانست در حدود سال ۳۳۰ در طوس

از شهرهای خراسان متولد شده است و در سال ۳٦۵ یعنی در ۳۵ سالگی بنظم شاهنامه آغاز کرده بعد از ۳۵ سال در حدود ۷۰ یا ۷۱ سالگی که سال ٤۰۰ هجری است آنرا بانجام رسانیده است از اینروی بخلاف آنچه شایع است در شروع بنظم شاهنامه جز علاقه و ایمان بزنده کردن تاریخ ملت خود کسی مشوق او نبوده است چه محمود که بعدها شاهنامه را بنام او کرده در سال ۳۸۹ بشاهی غزنویان در ایران رسیده است.

فردوسی در جوانی از دهقانان طوس بوده و زندگانی خوش و خرمی داشت بعدها پیری، ناداری او را متوجه دربار غزنویان کرده است. فردوسی در نظم شاهنامه از افسانه های آریانی و کتاب اوستا، خداینامك، شاهنامه‌های شعرای دورهٔ سامانیان مخصوصاً شاهنامهٔ ابومنصور عبدالرزاق طوسی استفاده کرده است. وفات شاعر بسال ٤۱۱ یا ٤۱٦ اتفاق افتاده است



۱۸

دبیرستان انوری

« پسرانه »

در سال ۱۲۹۶ شمسی (۱۳۳۵ قمری) آقای **سید مهدی اعتماد ناطقی** مدرسهٔ **اعتماد را** در دیکباشی راسته‌کوچه تأسیس کرد و تا سال ۱۳۰۶ ادارهٔ آنرا خود بعهده داشت در این سال آقای اعتماد مدرسه را بآقای **جواد اقتصادخواه** واگذار کرد ، بتدریج بتعداد دانش‌آموزان افزوده شد و در همان سالهای اول محصلین این مدرسه در امتحانات نهائی ٦ سالهٔ ابتدائی شرکت کردند در سال ۱۳۱۲ امتیاز وزارتی بنام آقای اقتصادخواه صادر گردید و مدرسه کماکان بصورت ٦ کلاسهٔ اداره میشد .



آقای اعتماد ناطقی

در سال ۱۳۱٤ مدرسهٔ اعتماد بدبستان ملی **انوری** موسوم گشت ، در سال ۱۳۱٦ اجازهٔ تأسیس دورهٔ اول دبیرستان صادر شد ولی بیش از یکی دو سال کلاسهای دبیرستان دایرنبود واز سال تحصیلی ۳۲ ـ ۱۳۳۳ مجدداً کلاسهای دبیرستان دایر شد .

دبیرستان فعلا در بازارچهٔ شتربان دایراست ودر ٦ کلاس دبستان و ۳ کلاس دبیرستان قریب به ٤٧٥ نفر بتحصیل اشتغال دارند .

از اقدامات مفید این دبیرستان تأسیس کلاسهای سالمندان است که از سال ۱۳۳۱ بهمت رئیس دبیرستان واهالی خیر محل دایرمیباشد ورایگان بتعلیم بیسوادان همت میگمارند

شرح حال انوری

اوحدالدین محمد انوری در قریهٔ بدنه از ولایت ابیورد (قوچان حالیه) خراسان متولد شده است و ابتداء بسبب نزدیکی موطن خود بدشت خاوران خاوری تخلص یافت و بعدها متخلص بانوری شد . دراواخر سلطنت سلاجقه شهرت بسیار یافت ولی عمدهٔ ترقی او در دوران پادشاهی سلطان سنجر بود ودر سال ٥٤٢ که سلطان سنجر برای بار دوم بسرکوبی اتسز خوارزمشاه سپاه برد انوری همراه بود . انوری را میتوان از بزرگترین قصیده سرایان زبان فارسی بشمار آورد قصیده و غزلش ممتاز است و در زبان فارسی و عربی و علوم حکمت و ریاضی و نجوم ماهر بود رباعی زیر در توصیهٔ افاده و استفاده از اوست :

خواهی که بهین کار جهان کار تو باشد	زین هردو یکی کار کن ازهرچه کنی بس
یا فایده ده آنچه بدانی دگری را	یا فایده گیر آنچه ندانی ز دگر کس

بسبب پیشگوئی نادرستی که بسال ٥٨٢ کرد مورد استهزاء مردم واقع شد و گوشه گیری اختیار کرد و گویا در جدود سال ٥٨٧ وفات یافت .

دبستانهای کاوه و آزرم

دراثر قحطی سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۶ شمسی) یکعده ازاهالی خیر شهر تبریز ازجمله **شریف‌الدوله بنی‌آدم** کارگزار، **حاج علی اصغر آقا شجاعی** ، **حاج محمد باقر آقا نوبخت** ، **حاج رحیم آقا ختائی** ، **حاج رحیم آقا بادکوبچی** ، **حاج یوسف آقاقزوینی** از بازرگانان مجمعی بنام خیریه تشکیل دادند و مؤسسه‌ای بنام **دارالتربیه** بوجود آوردند و بجمع آوری بینوایان و مساعدت بآنها پرداختند و از محل عوارضی که بواردات وصادرات شهر مقرر کردند مخارج این مؤسسه را تأمین مینمودند بعداز چندی برای تعلیم و تربیت اطفال آنان کلاسهائی درمحوطهٔ دارالتربیه تشکیل دادند وبدین‌ترتیب اساس یك آموزشگاه پسرانه و یك آموزشگاه دخترانه بوجود آمد.

۱۹

دبستان کاوه

«پسرانه»

هیئت مدیرهٔ دارالتربیه در بدو کار برای تعلیم و تربیت پسران آنمؤسسه مرحوم **میرزا اسماعیل** معروف به **مدیر** را (چون قبلا امور سردار ماکو را اداره میکرد بمدیر معروف بود) بکار دعوت کردند و مدیر کلاسهای پسرانه نمودند. مرحوم میرزا اسماعیل تا پایان عمر در این سمت باقی بود پس‌از وی مدیریت مدرسه را بمرحوم **میرزاهاشم‌وثوقی سیلابی** واگذار کردند و در حدود ۱۶ سال نامبرده مدرسه را اداره کرده است بعداز فوت او در سال ۱۳۱۶ آقای **محمدعلی رشدی** که قبلا هم نظامت مدرسه را عهده‌دار بود بمدیریت مدرسه انتخاب شد.

آقای رشدی چه در دورهٔ نظامت و چه در مدت ۸ سال مدیری خود وضع شبانه‌روزی

مدرسه را اصلاح کرد و بوضع آبرومندی درآورد در این سالها آموزشگاه بنام دبستان پسرانهٔ پرورشگاه نامیده میشد .

در اواخر سال ۱۳۲٤ براثر مجاهدات مشارالیه ادارهٔ فرهنگ در امور هر دو دبستان نظارت نمود و مدرسهٔ پسرانه را تجدد نامید وآقای **محمدعلی اخباری** بمدیریت دبستان منصوب شد و دبستان از محل خود واقع دردهشقیه جنب پرورشگاه بداخل بخش پرورشگاه منتقل و کلاس پنجم بآن اضافه گردید. آقای اخباری تا خرداد ماه ۱۳۲٥ مدیریت مدرسه را بعهده داشت تا درخرداد ماه آقای رشدی مجدداً دبستانرا تحویل گرفت وامتحانات بانظارت مشارالیه انجام یافت از سال تحصیلی ۱۳۲٥ دبستانرا ادارهٔ فرهنگ تحویل گرفت و بباغ حاج فرج روبروی بخش پرورشگاه منتقل کرد و از این ببعد اطفال اهل محل نیز در دبستان ثبت نام کردند و بتحصیل مشغول شدند ، دانش آموزان پرورشگاه دراینسال قریب به ۱۰۰ نفر بودند. درآبانماه ۱۳۲٥ آقای **میرهدایت ربیعی** بمدیری دبستان منصوب گردید ودبستان ٦ کلاسه شد در اواخر همین سال نام‌دبستان به **کاوه** تغییر یافت .

در شهریور ماه سال ۱۳۳۰ آقای **حسن فروغ** مدیر دبستان شد ودراول سال‌تحصیلی ۳۱ ـ ۱۳۳۲ دبستانرا بآقای **نگارگر** تحویل داد .

در اسفند ماه ۱۳۳٤ قریب به ٥۰ نفر از دانش آموزان ببخش پرورشگاه انتقال یافتند وآموزشگاهی بنام دبستان حرفه‌ای شهر تأسیس گردید وچند ماه بعد دبستان‌کاوه بساختمان حرفه‌ای شهر منتقل شد اخیراً دبستان کاوه ازآموزشگاه حرفه‌ای‌شهر مجزا شد ودانش آموزان شبانه‌روزی درآموزشگاه حرفه‌ای و بقیه مجدداً در دبستان کاوه بتحصیل اشتغال دارند .

کاوه

کاوه اسم شخصی است داستانی که بنا بروایات قدیم ایران آهنگری بوده از اهل اصفهان و او را دوازده پسر بود ، پسران جوانمرد ، بالغ ، رشید بفرمان ضحاك پادشاه ظالم خارجی هر دوازده پسر را بی آگاهی پدرشان بگرفتند و بکشتند .

کاوه بر وی بشورید و پیشرو یك قیام ملی شد که بوسیلهٔ آنشورش آن نسل خارجی

را از ایران برانداخت و از نژاد پاك ایرانی فریدونرا برتخت نشاند وایرانرا استقلال بخشید
مورخان و نویسندگان ایرانی از جمله طبری ، بلعمی ، فردوسی ، ابوریحان بیرونی ، صاحب
برهان هریك بعباراتی قریب بهم داستان او را بیان میکنند او چرمی را که بوقت کارکردن
برمیان خود می‌بست برعصائیکه در دست میداشت نصب کرده و مردمرا گفت گرد من آئید
تا من خویشتن و شما را از جور این ستمکار برهانم و مردمان شهر که از ظلم هزار سالهٔ
وی بستوه آمده بودند همه با کاوهٔ آهنگر دست یکی کردند پس‌از آن نخست حکمران
اصفهانرا که دست نشاندهٔ ضحاك بود بکشت و خزینهٔ وی با همه اسلحه‌ایکه داشت میان
مردم تقسیم کرد و حکمران دیگر بجای او بنشاند و همچنان میرفت و سپاه ازهرشهر بروی
گرد میآمد تا بدماوند رسید آنگاه بمردمی که زیاده از صد هزار بودند گفت من تا کنون
با حکمرانان ضحاك جنگیدم حال برشماست که پادشاهی انتخاب کنید تا او را بر تخت
بنشانیم و بفرمان او بجنك ضحاك رویم و او را از تخت فرود آریم پس فریدون پسر جمشید
را که از دست ضحاك گریخته و متواری بود بیاوردند و کاوه همه سپاه و خزینه و آلات
جنك بدو سپرد و خود پیش وی بایستاد پس فریدون کاوه را سپهسالار خویش کرد آنگاه
ضحاك از دماوند بیرون آمد و با وی جنك کرد ضحاك شکست خورد او را بگرفتند و
بکشتند و سپاهش پراکنده شد و فریدن بپادشاهی رسید.

چرم پارهٔ کاوه بنام درفش کاویانی یا اختر کاوان نام درفش‌فریدون شد و پادشاهان
ایران از هخامنشی تا ساسانی آنرا برخود شگون گرفته در هرجنگی که باخود داشتند
مظفر میشدند و گوهری پرجواهرات آندرفش میافزودند چندانکه این درفش غرق زر و
سیم و گوهر و مروارید شده بود و بعدها این‌درفشرا پیشاپیش سپاه میبردند وجز فرمانده
کل‌سپاه کسیرا شایستهٔ نگهداری آن نمیدانستند پس‌ازآنکه جنگ بپیروزی خاتمه‌مییافت
پادشاه درفشرا بگنجوریکه مأمور نگهداری آن بود می‌سپرد . تا در جنگ قادسیه رستهم
که فرمانده سپاه‌ایران بود واین‌درفش‌را دربرابر خیمهٔ خود نصب‌کرده بود کشته شد بدست
عربی بنام ضرار بن الخطاب افتاد و آنرا بسی هزار دینار فروخت. ابن‌خلدون می‌نویسد
سعد بن ابی‌وقاص سردار عرب این درفشرا بسایر خزاین و جواهر یزدگرد که خداوند نصیب

مسلمانان کرده بود افزود و آنرا با تاجها و کمرها و طوقهای گوهرنشان و چیزهای دیگر برداشت و بخدمت عمربن‌الخطاب برد ، عمر گفت آنرا گشوده پاره پاره نمایند ومیان مسلمانان قسمت کنند .

شکل درفش کاویانی با درنظر گرفتن مآخذیکه (۱) در دست است عبارت بود از یك قطعه چرم پارهٔ مربعی که بربالای یك نیزه نصب شده و نوك نیزه از پشت آن از طرف بالا پیدا بود و بر روی چرم که مزین بحریر و گوهر بوده شکل ستاره‌ای بوده مرکب از چهار پره ودر مرکز آن دایرهٔ کوچکی بود وهمچنین‌درفوق آن نیز دایرهٔ کوچکی بود که قریب بیقین همانست که فردوسی از آن باختر کاویانی تعبیر میکند و از طرف تحتانی چرم چهار ریشه برنگهای مختلف سرخ و زرد و بنفش آویخته بود و نوك این ریشه ها مزین بجواهرات بوده است .

---

(۱) یکی ازآن مآخذ کتیبه‌ایست که درسال ۱۸۳۱ میلادی درجزو حفریات پومپئی شهر قدیم ایطالیا (که در سال ۷۹ بواسطهٔ آتش‌فشانی کوه وزوو بکلی درزیرسنك خاکستر پنهان گردید) بدست آمده است این کتیبه جنك ایسوس را نشان‌میدهد که درسال ۳۳۳ قبل‌از میلاد اتفاق افتاده درطرف چپ این تخته‌سنك صورت اسکندر را کشیده‌اند که درمیان سپاه خویش سوار ایستاده است در طرف راست روبروی اسکندر داریوش پادشاه ایران روی گردونهٔ‌جنگی برپاست و او درمیان لشکر ایرانی است که ازهجوم لشکر اسکندر مقدونی درشرف فرارهستند درعقب داریوش سواری بیرق در دست دارد .

دیگری سکه‌های ملوك عصر دیادوخها یعنی جانشینان اسکندراست که درکشور اصلی هخامنشیان یعنی در فارس نفوذی پیدا کرده تا زمان اشکانیان حکمرانی میکردند و بسلسلهٔ فراتاکارا یعنی آتش‌پرستان معروف بودند .

سومی نوشته‌های فردوسی است



سکه‌ای از ملوك عصر دیادوخها

که شکل درفش کاویانی در آن دیده میشود

ملوك دیادوخ یا خلفای **اسکندر** در مملکت اصلی هخامنشیان یعنی درفارس نفوذی پیدا کرده تا زمـان اشکانیان حکمرانی میکردند نفوذ و استقلال این سلسله باندازه‌ای بود که سکه بنام خود میزدند لقب این سلسله فراتاکارا یعنی آتش‌پرستان بود ازاینرو معلوم میشود که آنها پیروی دین اوستا را میکرده‌اند . این مسئله از پشت سکه هم معلوم‌میشود روی سکه فقط سر پادشاه را نشان میدهد درپشت سکـه آتشکده‌ای که پادشاه درمقابل او ایستاده نماز میکند منقوش است ، درروی آتشکده آتش مقدس سوزان است و بالای آن خدای بزرگ آهورامزدا درپرواز است . در عقب این آتشکده شکلی دیده میشود که که از هر حیث هم شبیه به بیرق ایران در خاتم‌کاری پومپئی درخصوص جنك ایسوس است و هم شباهت تامه‌ای بدرفش کاویانی که فردوسی وصف کرده است دارد و همچنین آن اختری که فریدون با جواهر زینت داده و بر روی چرم پارهٔ بیرق نصب کرده است بطور وضوح نمایان است .

« صفحه ۱۴۹۳ الف لغت‌نامهٔ دهخدا »

۲۰

دبستان آزرم

« دخترانه »

تعلیم و تربیت **دختران** پرورشگاه در ابتدای کار بعهدهٔ **عفیفه** خانم نامی **واگذار شد** و نامبرده تا سال ۱۳۰۱ در یکی از اطاقهای پرورشگاه بشکل مکتب بتدریس **دختران** می‌پرداخت تا در آنسال شاهزاده **حمید الممالك** بمدیریت امور داخلی پرورشگاه انتخاب شد و تصمیم گرفت وضع نامطلوب آنمؤسسه را عوض کرده و بصورت يك آموزشگاه آبرومند درآورد علیهذا ساختمان فعلی دبستان آزرم را بنا و محصلین را که در حدود ۳۰ نفر بودند بساختمان نامبرده منتقل کرد و عفیفه خانم مدیرهٔ آموزشگاه محصلین را به سه کلاس تقسیم نموده و بدین ترتیب يك مدرسهٔ ۳ کلاسه بنام مدرسهٔ **اناث دارالتربیه** دایر نمود این ترتیب تا سال ۱۳۰۷ ادامه داشت ، در سال ۱۳۰۸ خانم **فاطمه اورنگی** بمدیریت مدرسه منصوب شد در اینسال مدرسه ۵ کلاسه بوده در سال ۱۳۱۱ خانم **زری صدر الاشرافی** بمدیریت مدرسه انتخاب شد .

در سال تحصیلی ۱۱ ـ ۱۳۱۲ نام مدرسه به تربیت **نسوان دارالتربیه** تغییر یافت .

از آذر ماه ۱۳۱۳ تا شهریور ماه ۱۳۱٤ خانم **ناهیده بینا** مدیرهٔ مدرسه بود بعداز خانم بینا خانم **زکیه زکیدخت** بمدیریت دبستان منصوب شد و تا حال نیز این سمت را بعهده دارد .

در سال ۱٤ ـ ۱۳۱۵ نام مدرسه به **پرورشگاه دختران** تغییر یافت .

این دبستان از اول تأسیس تا آذر ماه ۱۳۲٤ متعلق به پرورشگاه بود و از هرحیث از بودجهٔ آنمؤسسه یا از اعتبارات شهرداری اداره میشد در این تاریخ ادارهٔ فرهنك تحویل

گرفت و فرزندان اهل محل نیز در دبستان ثبت نام کردند. کلاسهای تهیه و پنجم حذف گردید و دبستان بصورت ٤ کلا ه درآمد وبدبستان **نسیمی** (بنام یکی ازشعرای آذربایجان) موسوم شد.

در سال تحصیلی ٢٦ ـ ١٣٢٧ نام دبستان از نسیمی به **آزرم** تغییر یافت.

در سال تحصیلی ٢٨ ـ ١٣٢٩ پنج کلاسه و در ٢٩ ـ ١٣٣٠ ششکلاسه شد. خانم زکیدخت از سال ١٣١٤ تا حال مدیریت دبستانرا بعهده دارد در این مدت در اثر مواظبت مداوم مشارالیها روزبروز بتعداد محصلین وعدهٔ کلاسها افزوده شده وحالا دبستان ٦ کلاسهٔ دخترانه و بجهت کثرت محصلین (٤٤٥ نفر) اکثر کلاسها مکرر میباشد.



آزرم بمعنی شرم ، حیا ، ادب ، نرمی ، رفق ، لطف و ملاطفت در گفتار است «اگر خواهی با آبروی باشی آزرم را پیشه کن» ازکتاب قابوسنامه.

دل آرام دارید از چار چیز   کز او خوبی و سودمندیست نیز
یکی بیم و آزرم و شرم خدای   که تا باشدت یاور و رهنمای
دگر داد دادن تن خویش را   نگهداشتن دامن خویش را

«فردوسی»

و نیز بمعنی خجلت ، شرمندگی آمده است.

به آزرم بمعنی مؤدب ، آزرم داشتن محترم شمردن است.

بی‌آزرم بمعنی بی‌محابا است.

در وجه تسمیهٔ این دبستان بخصوص ازجهت اینکه دبستان دخترانه میباشد شاید بتوان گفت مفهوم جملهٔ (اگر خواهی با آبروی باشی آزرم را پیشه کن) از کتاب قابوسنامه مورد نظر باشد.

۲۱

دبیرستان شاهدخت

« دخترانه »

درسال ۱۲۹٦ شمسی (۱۳۳٦ قمری) **عزت خانم** دخترشوریزاده خانم آقای غلامحسین خان گنجوی مدرسهٔ **عفت** را بمعلمی **علویه خانم سید پیران** در روبروی خانهٔ مرحوم حاج شیخ بصورت ٤ کلاسه اداره میکرد . بعداز چندی عزت خانم فوت شد و علویه خانم ادارهٔ مدرسه را بعهده گرفت و سید ابوالقاسم خان نامی که خواهرش معلمهٔ مدرسه بود درکارهای مدرسه بعلویه خانم کمك میکرد بعداً اختلاف میان آنها بروز کرد و مدرسه دو قسمت شد بعد از کمی علویه خانم مدرسهٔ خود را با مدرسهٔ **سپهر** که بمدیریت خانم ادیب اداره میشد متحدکرده مدتی درمدرسهٔ سپهر بتعلیم و تربیت پرداخت وبعدمدرسه‌را بساختمان مشهدی‌حاج آقا صدقیانی دردربندشاهزاده انتقال‌دادچون‌دراین‌ایام مرحوم **محمد علی تربیت** بریاست‌معارف آذربایجان منصوب شد و در ساختمان بیرونی مشهدی حاج آقا که بدربند تربیت امروز باز میشد اقامت‌کرد ، مدرسه را تحت نظر خود گرفت وبفاصلهٔ کمی خانم **هاجر تربیت** بمدیریت آن منصوب گردید و مدرسه بنام **دوشیزگان نوبر** نامیده شد و علویه خانم از کار های مدرسه کناره گرفت و در همانسال مدرسهٔ عزت را در محلهٔ نوبر تشکیل داد .

این مدرسه بزودی کسب اهمیت کرد و علاوه از کلاسهای ابتدائی دارای کلاسهای متوسطه گردید بنابراین مدرسهٔ دوشیزگان نخستین مدرسهٔ متوسطهٔ دخترانست که در سال ۱۳۰۰ شمسی دارای ۳ کلاس متوسطه بوده‌است . مدرسهٔ متوسطهٔ دوشیزگان درسال ۱۳۰۱ شمسی دولتی شد و مدیریت آن در اینموقع با خانم هاجر تربیت بود بعداز مسافرت خانم تربیت بتهران ادارهٔ دبستان بعهدهٔ خانم **سیارهٔ امینی** واگذارشد ونام دبیرستان **بشاهدخت**

تغییر یافت درسال تحصیلی ۱۲ ـ ۱۳۱۳ خانم امینی ازخدمت مستعفی شد وخانم کبری پزشکپور فارغ التحصیل دار المعلمات تهران که بتدریس ادبیات اشتغال داشت بریاست وخانم بینا بنظامت دبیرستان انتخاب شدند دبیرستان همانموقع در سرخاب در حیاط آقای شربیانلو واقع بود بعدها بساختمان گنجه‌ای در پشت شهربانی و ساختمان گنجه‌ای روبروی دانشسرای پسران انتقال یافت . در سال تحصیلی ۱۳۱٤ ـ ۱۳۱۵ دبیرستان بحیاط آقای نقشینه واقع در کوچهٔ مجتهد منتقل گردید .

درسال تحصیلی ۱۸ ـ ۹ ۱۳ خانم کبری پزشکپور بتهران منتقل شد وخانم ایران غفوری که نظامت دبیرستانرا عهده‌دار بود بریاست دبیرستان انتخاب شد در این سال نظر بکثرت تعداد دانش‌آموزان و عدم گنجایش کلاسها ، آموزشگاه بدو قسمت تقسیم شد چهار کلاس دبستان بنام آذرمیدخت درمحل سابق ماند و کلاسهای ۵ و ٦ دبستان و ۳ کلاس دبیرستان بساختمان جنوبی دبیرستان فردوسی (محل ساختمان فعلی دبستان خیام) انتقال‌یافت درهمین سال برای آشنا نمودن دانش‌آموزان بزندگانی عملی انجمنهای متعددی از قبیل خیاطی ، نقاشی ، موسیقی ، نمایش و سخنرانی ، ورزش تشکیل یافت .

دراول سال تحصیلی ۱۹ ـ ۱۳۲۰ عمارت دبیرستان بدبستان دولتی پسرانهٔ خیام تحویل وخودآن بساختمان اصلی دبیرستان دولتی فردوسی (ساختمان فعلی دبیرستان شاهدخت واقع در کوی حرمخانه) منتقل گردید و ٤ کلاس دبستان که سال پیش از آن مجزی شده بود بغیر از شعبهٔ اول مجدداً بدبیرستان ملحق و دبیرستان نه کلاسه گردید .

در شهریور ماه ۱۳۲۰ عمارت دبیرستان با قوای شوروی اشغال گردید و بیشتر اثاثهٔ آن از بین رفت ولی پس‌از مدت کمی ساختمان تخلیه شد و دوباره دبیرستان دایر گردید .

در سال تحصیلی ۲٤ ـ ۱۳۲۵ (دورهٔ دموکراتها) نام دبیرستان به سعادت تغییر یافت و بعداز سپری شدن آندوره دوباره شاهدخت نامیده شد .

در سال تحصیلی ۲۵ ـ ۱۳۲٦ کلاس چهارم علمی دز دبیرستان دایر شد در این سالها دبیرستان دارای انجمن ادبی بود و بعداز یکسال بعلت کمی داوطلب چهارم برچیده شد .

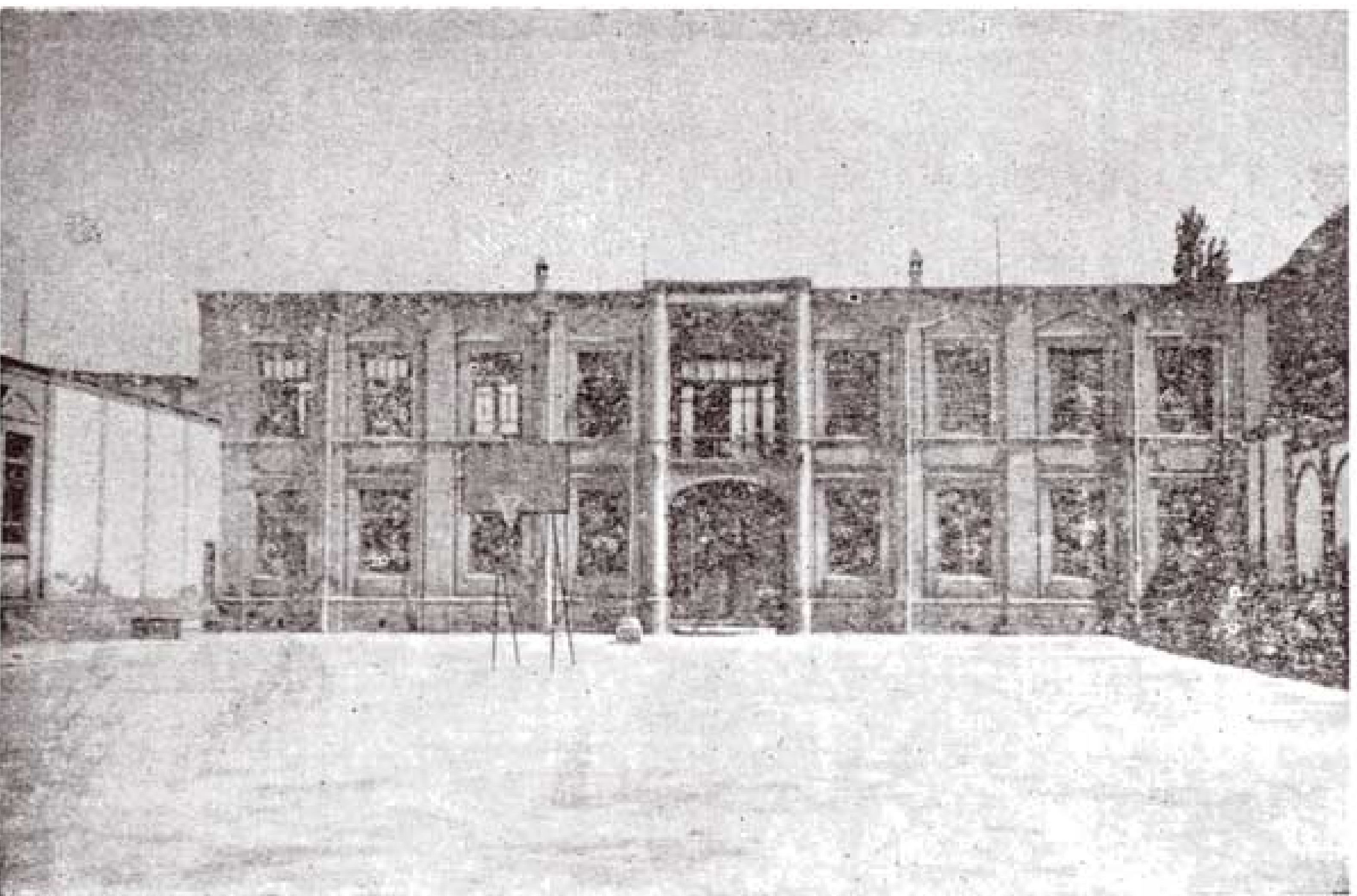
از اسفند ماه سال ۱۳۲۷ انجمن همکاری خانه با مدرسه در دبیرستان تشکیل یافت.

در مهرماه سال ۱۳۲۶ خانم غفوری بریاست دبیرستان ایراندخت تعیین و خانم **عصمت‌الملوك رضائی** کفیل دبیرستان شد در این سال نظر بکثرت دانش‌آموزان محصا این قسمت دبستان بمدارس نزدیك انتقال یافتند و در همین سال مجدداً کلاس چهارم دبیرستان تأسیس شد و سال بعد کلاس پنجم اضافه گردید.

در سال تحصیلی ۳۵ - ۱۳۳۶ کلاس ۶ طبیعی دایر شده فعلا خانم رضائی ریاست دبیرستانرا بعهده‌دارد و ۶۰۵ نفر دانش‌آموزدر (۱۴ کلاس) این‌دبیرستان بتحصیل اشتغال‌دارند.

دبیرستان دارای کتابخانه (۱۰۰۹ جلد کتاب) و آزمایشگاههای فیزیك، شیمی، طبیعی و کارگاههای مجهز با وسائل طباخی و خیاطی و خانه‌داریست.





ساختمان دبیرستان شاهدخت ـ روبروی صفحه ۶۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۲۲

دبستان ۱۵ بهمن

« دخترانه »

مدرسهٔ دولتی نمره (۱) پسرانه دانش را در سال ۱۲۹۸ آقای **دکترعباس ادهم** (اعلم الملك) بمدیریت آقای **جواد نجات** در محله لیل‌آباد تأسیس کرد . مدرسهٔ دانش در سال ۱۳۱۴ بنام **قائممقام** و در سال ۱۳۱۵ بنام **۱۵ بهمن** واز اواخر سال ۱۳۲۴ تادیماه ۱۳۲۵ بنام **۲۱ آذر** ازآن ببعد مجدداً بنام **۱۵ بهمن** نامیده شده است از ابتدای تأسیس تا سال ۱۳۲۹ پسرانه بود واز اینسال ببعد ۶ کلاسهٔ دخترانه میباشد .



آقای جواد نجات

اشخاصیکه در این دبستان مدیریت کرده‌اند :

آقای **جواد نجات** در دیماه ۱۳۰۳ مدرسهٔ دانش را باآقای **سید محمد شفیع زاده** تحویل داد وپس‌از افتتاح مدرسهٔ فتوت چندی بمدیریت آن مشغول شده مجدداً بمدیریت دانش منصوب گردید و در ۳ آبانماه ۱۳۰۴ برای بار دوم مدرسه را باآقای شفیع زاده تحویل داده است

آقای **شفیع زاده** از ۳ آبانماه ۱۳۰۴ تا ۱٦ شهریور ۱۳۰۸

» **عباسعلی الفت** از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱

مرحوم **خلیل بهاری مدرس** از مهر ۱۳۱۱ تا آبان ۱۳۱۲

آقای **عباسعلی الفت** بار دوم از ۱۳۱۲ تا ۱۳۱٦

» وقایعی از ۲۵ تیرماه ۱۳۱٦ تا ۳۱ شهریور ۱۳۱٦ بعنوان کفالت و از این تاریخ تا ۸ فروردین ۱۳۱۸ بعنوان مدیریت .

آقای **جعفر مینوی** از ۸ فروردین ۱۳۱۸ تا شهریور ماه ۱۳۲۰

» **موسی عزالدینی** از شهریور ۱۳۲۰ تا مهر ۱۳۲۰ بعنوان کفالت

» **غلامرضا رضائی توانا** از مهر ۱۳۲۰ تا ۲۳ شهریور ۱۳۲۱

» **حسن حمزه‌زاده نخجوانی** از شهریور ۱۳۲۱ تا ۷ اسفند ۱۳۲٤

» **جعفر صدقیانلو** از اسفند ۱۳۲٤ تا ۲۰ شهریور ۱۳۲٦

» **محمدحسین اردبیلی** از شهریور ۱۳۲٦ تا ۸ فروردین ۱۳۲۹

» **محمدعلی زینی** از فروردین ۱۳۲۹ تا ۲۰ مهر ۱۳۲۹

خانم **طاهره شرکت** از مهر ۱۳۲۹ تا سال تحصیلی ۱۳۳۲

» **کیمیا** از اول سال تحصیلی **۱۳۳۲** تا مهر ۱۳۳۳ .

» **حبیبه عیسی بیگلو** از مهر ۱۳۳۳ تاحال بمدیریت این‌مدرسه منصوب شده‌اند .

در سال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦ دبستان ٦ کلاسه ابتدائی دخترانه (با ۱۵ کلاس) ٤۷۰ نفر دانش‌آموز دارد .

دبستان باکارگاه کارهای دستی و یك آشپزخانه باتمام وسائل کار که از طرف هیئت مدیرهٔ انجمن همکاری خانه با مدرسه خریداری شده مجهز میباشد .



چون درسالهای بعد دبستانی بنام قائممقام تأسیس شده است لذا شرح حال قائممقام در شرح آن دبستان نوشته میشود .

۱۵ بهمن

محمد شاه در سال ۱۲۶۴ قمری فوت کرد و ناصرالدین میرزا ولیعهد بر اثر تدبیر و کفایت **میرزا تقیخان** پیشکار خود که سمت وزارت نظام آذربایجانرا نیز داشت بسلطنت رسید و از تبریز عازم تهران گردید و میرزا تقیخان بامیرکبیر ملقب گردید .

امیرکبیر پس از آنکه از امنیت داخله فراغت یافت انتشار روزنامه وایجاد مدرسه‌ای بسبك جدید را وجههٔ همت خود ساخت و با نفوذیکه در شاه داشت او را برای انجام این دو امر مهم حاضر نمود .

در سال ۱۲۶۶ قمری قسمتی از ارك سلطنتی را برای بنای مدرسه انتخاب کرد میرزا رضاخان مهندس نقشهٔ آنرا طرح نمود وساختمان مدرسه توسط محمدتقیخان معمار باشی شروع شد و برای استخدام معلمین خارجی کشور اتریش درنظر گرفته شد ودرسال ۱۲۶۷ جان داود بعنوان سفیر فوق‌العاده برای انتخاب معلمین عازم وین گردید و ۷ نفر استاد را که هر یك در رشتهٔ خاصی تخصص داشتند انتخاب و استخدام کرد . امیرکبیر براثر سعایت بدخواهان و سیاست سوء بیگانگان معزول شد و دو روز بعد ازعزل امیر ، سفیر ایران باتفاق معلمین بتهران وارد شد ودر پنجم صفر ۱۲۶۸ قمری مدرسهٔ دارالفنون با سی نفر محصل تشکیل شد و سرپرستی آن بعهدهٔ **میرزا محمدعلیخان شیرازی** وزیر خارجه محول گردید .

شعب مختلف دارالفنون یعنی دانشکده‌هائی راکه دراولین دانشگاه ایران دایر گردید تقریباً باین ترتیب میتوان تقسیم بندی نمود :

۱ـ طب و داروسازی ۲ـ ریاضیات و مهندسی ۳ـ معدنشناسی ٤ـ نظام و موزیك ۵ـ ادبیات ٦ـ هنرهای زیبا (نقاشی) و نیز دارای چاپخانهٔ مخصوص بود . در مدت ٤٤

سال که در زمان ناصرالدین شاه دایر بود ۱۲ دوره فارغ التحصیل بیرون داد ازاین ببعد تا مشروطیت ایران ازاعتبار و اهمیت آن کاسته شد تا در شعبان ۱۳۲٤ قمری (مهر ماه ۱۲۸۷ شمسی) آئیننامهٔ جدیدی برای ورود و تحصیل درآن تنظیم شد برنامهٔ دارالفنون در حدود دورهٔ دوم دبیرستان گردید که فارغ التحصیلان آن در رشته‌های عالی طب و یا مهندسی و معدنشناسی وارد میشدند.

در سال ۱۲۹۷ شمسی رشته‌های عالی دارالفنون بنام مدارس عالی از دارالفنون جدا شده واز سال ۱۳۱۳ شمسی تحت‌نظر وزارت فرهنك اداره شدند. درهمین‌سال‌بامر **اعلیحضرت فقید** شالودهٔ تأسیس **دانشگاه** بسبك دانشگاههای اروپا ریخته شد وآقای **علی‌اصغرحکمت** کفیل وزارتفرهنك مأمور انجام‌آن گردید ولایحهٔ قانون تأسیس دانشگاه را تنظیم وبمجلس شورا تقدیم نمود که در جلسهٔ هشتم خردادماه **۱۳۱۳** بتصویب رسید طبق همین‌قانون هریك از مدارس عالی دانشکده نامیده شد.

برای‌آنکه دانشکده های مختلف که در بناهای اجاره‌ای و کم وسعت و نامتناسب دایر بود در یکجا متمرکز شود وزارتفرهنگ درتاریخ ۵ خرداد ۱۳۱۳ قسمتی ازاراضی جلالیه واقع در شمال تهرانرا خرید و روز سوم تیرماه ۱۳۱۳ طی مراسمی بساختمان آن شروع کرد و روز **۱۵ بهمن ماه** با تشریفات‌رسمی ازطرف اعلیحضرت **رضا شاه فقید** ساختمان دانشگاه تهران افتتاح گردید وهمین روز بنام روز دانشگاهاست که هرسال ازطرف دانشگاه تهران جشنی برپا میشود.



چون فرقهٔ دموکرات آذربایجان روز ۲۱ آذر ماه ۱۳۲٤ حکومت خود مختاری را در آذربایجان تشکیل‌داد لذا تا پایان‌کار آنان (**۲۱ آذرماه ۱۳۲۵**) دبستان ۲۱ آذر نامیده‌شد

۲۲

دبستان فرخی

« دخترانه »

در سال ۱۲۹۹ شمسی (۱۹۲۱ میلادی) عده‌ای از ارامنهٔ ایران مقیم ایروان وارد تبریز شدند هفت نفر ازآنان برای تعلیم و تربیت مؤسسه ای بنام **«قیمنازیهٔ اناث و ذکور»** (دبیرستان دختران و پسران) را تشکیل دادند .

دوشیزه **یوگین بوداغیان** *Yevgin Boudaghian* مدیر سابق مدرسهٔ روسی ایروان مدیره ، **واروز بابایان** *Varos Bakayan* خزانه‌دار ، **آراکل درطوماسیان** *Arakel DerTovmassian* منشی (رئیس حسابداری سابق کارخانهٔ آردسازی ساهاکیان که این اطلاعات از ایشان کسب شده است) مهندس **آماسیا سوکاسیان** *Amacia Soukasian* و **هاقوپ باقرامیان** *Hakoup Baghramian* و **گارنیک گوزلیان** *GarnikGuzalian* و **هوسب تاتاوسیان** *Hovsep Tatavosian* معلم این مدرسه بودند .

مدرسه دارای کلاسهای ابتدائی و متوسطه بود که علاوه بر برنامهٔ روسی زبان ارمنی و زبان و ادبیات فارسی نیز تدریس میشد و حقوق معلمین ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیا را ادارهٔ فرهنگ پرداخت میکرد بعدها مدیره از ادارهٔ مدرسه برکناری کرد و مهندس آماسیا سوکاسیان مدیریت مدرسه‌را عهده‌دار شد وبعداز یکسال بحبشه مسافرت کرد وشغل دولتی انتخاب نمود . و بعد از او مهندس **نیکلا رودلف** از ارامنهٔ قفقاز که مدتها مدیر کل فرهنگ قفقاز بود و در موقع انقلاب روسیه بفرانسه فرار کرده‌بود بمدیریت مدرسه دعوت شد در سال ۱۳۱۳ ادارهٔ فرهنگ در امور مدرسه دخالت بیشتری کرد و کلاسهای متوسطه منحل شد و آموزشگاه قیمنازیه مدرسهٔ دخترانهٔ **فرخی** نامیده شد در این موقع نیکلا

رودلف بعلت تغییر سازمان مدرسه و نبودن احتیاج بوجود وی از کار برکناری کرد و ادارهٔ مدرسه را آراکل در طوماسیان و واروز بابایان بعهده گرفتند و چون واروز بابایان کمتر دخالتی در کارها داشت آراکل در طوماسیان مدرسه را اداره میکرد قریب به ٤ سال این وضع ادامه داشت تا در تاریخ ۱۳۱٦ ادارهٔ فرهنك رسماً دبستانرا تحویل گرفت و خانم **فاطمه شجاعی** را بمدیریت آن تعیین کرد مدرسه در بدو تأسیس ۳۹ نفر وموقع تحویل بفرهنك ۲۱٤ نفر محصل داشت در سال ۱۳۱۹ خانم **عادله برادران** دبستانرا از خانم‌فاطمه شجاعی‌تحویل‌گرفت وخود تا سال ۱۳۲٦ مدیرهٔ دبستان بود و بعداز وی از ۱۳۲٦ تا ۱۳۲۷ خانم **فاطمه شجاعی** و از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ خانم **سکینه نظمی** .

واز ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰ خانم **فاطمه خوئی ابراهیمی** باعنوان کفالت .

« ۱۳۳۰ « ۱۳۳۱ خانم **کبری دبیری** با سمت نظامت دبستانرا اداره‌کرده‌اند .

ازاول سال‌تحصیلی ۱۳۳۱ تاکنون خانم **زرین تاج لك‌دیزجی** مدیرهٔ دبستان میباشد .

در سال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦ دبستان باکلاسهای مکرر ۸ کلاس دارد که ۳۰۷ نفر دانش‌آموز بتحصیل اشتغال دارند . دبستان دارای کتابخانه‌ای است که ۱۰۸ جلد کتاب دارد و برای کمك بپیشرفت دروس محصلین خردسال ازراه مشاهده ، اولیای دبستان موزه‌ای ترتیب داده‌اند که اکثر اشیاء آن بوسیلهٔ خود محصلین دبستان تهیه شده است .

فرخی سیستانی

ابوالحسن علی پسر جولوغ متخلص بفرخی از اهل سیستان بود پدرش جولوغ در خدمت امیرخلف بانو حکمران سیستان از سلسلهٔ صفاریان بود . فرخی دارای ذوق لطیف و قریحهٔ خوب و آوازی خوش بود و چنگ نیکو میزد در اوایل جوانی در سیستان خدمت دهقانی‌میکرد بعد عازم خدمت ابوالمظفراحمدامیرچغانیان (چغانیان ولایتی‌بود در ماوراءالنهر امرای چغانیان یا آل محتاج در قرن چهارم هجری در آنولایت حکومت داشتند) شد چون بچغانیان رسید امیر برای داغ کردن کرکان بداغگاه رفته بود فرخی باپیشکار امیر بداغگاه

رفت و شعری در وصف داغگاه امیر سرود و بوی عرضه داشت امیر فرخی‌را بنواخت واورا انعام و بخشش فراوان کرد.

بعداز مدتی فرخی بدربار سلطان محمود غزنوی رفت همچنان در دربار غزنوی معزز زیست و جاه و جلال زیاد یافت فرخی قسمت زیاد قصیده های خود را درمدح سلطان‌محمود غزنوی و پسرانش ابواحمد محمد و مسعود و برادرش امیریوسف و وزرای آنان سروده است و چون از ندمای سلطان محمود غزنوی بود و در بسیاری از سفرهای هند با او همراه بود اشعارش حاوی بسی از وقایع تاریخی است و نیز بسیاری از مراسم و آئین عصر خود را در خصوص مجالس دربار و جشنهای نوروز و مهرگان در اشعار خود بیان کرده است. دیوان اشعار او زیاده از نه هزار بیت است در قصیده و غزل و رباعی استاد بود. وفات او را بسال ٤٢٩ نوشته‌اند.

فرخی یزدی

میرزا محمد متخلص بفرخی فرزند محمد ابراهیم یزدی در سال ١٣٠٦ هجری قمری در یزد متولد شد. پس‌از طی دوران خرد سالی بتحصیل پرداخت ولی نزدیك پایان تحصیلات مقدماتی خود در مدرسهٔ مرسلین انگلیسیها در یزد بعلت تفکرات آزادیخواهی و بیانات صریحش که حاکی از تسلط وی درجریانات سیاسی واجتماعی آنروز بود ازمدرسه اخراج گردید. چون از خانوادهٔ متوسط الحال بود ازآنپس از دسترنج خود تحصیل معاش میکرد و براثر ذوق سرشار و خدادادی اشعاری بکر با مضامین بیسابقه میسرود.

در اوایل مشروطیت ایران و پیدایش حزب دموکرات فرخی از دموکراتهای جدی و جزء آزادیخواهان شهر یزد بود و آزادیرا بدینسان توصیف کرده است:

قسم بعزت و قدر و مقام آزادی — که روح بخش جهانست نام آزادی
هزار بار بود به ز صبح استبداد — برای دستهٔ پابسته شام آزادی
به پیش اهل‌جهان محترم بود آنکس — که داشت از دل و جان احترام آزادی

چون با بیانات شیوا و اشعار دلنشین مردم وحتی حکمرانانرا بحکومت دموکراسی

و پیروی از قانون دعوت میکرد مورد خشم ضیغم الدولهٔ قشقائی حکمران یزد واقع شد و بفرمان وی لبانش را بهم دوختند و بزندانش افکندند بعداز یکی دو ماه از زندان فرارکرد و در اواخر سال ۱۳۲۸ هجری قمری بتهران آمد و اشعاری در تقدیس از آزادی وقانون در روزنامه های پایتخت نوشت در اوایل جنگ بین‌المللی اول مورد تعقیب انگلیسیها و بعدها مورد حمله و ترور قفقازیها قرار گرفت ولی جان بسلامت برد و بعدها با قرارداد معروف ۱۹۱۹ بمخالفت پرداخت و مدتی زندانی گردید و درسال بعد روزنامهٔ طوفان وستارهٔ شرق را انتشار داد.

در دورهٔ هفتم مجلس شورایملی ایران بنمایندگی مردم یزد انتخاب شد و بسال ۱۳۱۸ خورشیدی درگذشت.



۲٤

دبستان حافظ

« پسرانه »

درحدود ۱۳۰۰ مدرسهٔ جنت بمدیریت **میرزا احمد ارشاد** برادر میرزا مهدی ارشاد در محلهٔ خیابان (بالای خیابان منصور) اداره میشد.

از اول شهریور ماه ۱۳۰۳ تا ۲۰ شهریور ماه ۱۳۰۸ آقای **میرزا احمد هامیزاد** مدیریت مدرسه را بعهده داشت در سال تحصیلی ۱۳۰٤ ـ ۱۳۰۵ مدرسه بنام حافظ نامیده شده است.

از ۲۰ شهریور ماه ۱۳۰۸ تا ۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۰ مرحوم **تقی فریدی** بمدیری دبستان تعیین شد و بعداز او از اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ تا ۱۸ مهرماه ۱۳۱۲ مرحوم **حسین فخری**

بعداز او آقای **علی‌اکبر موحدی** از ۱۳۱۲/۷/۱۹ تا ۱۳۱٤/٦/۳

آقای **نیك‌نژاد** ناظم دبستان در فاصلهٔ ۱۳۱٤/٦/۳ تا ۱٦ شهریور ماه ۱۳۱٤

» **بهروز کسمائی** از ۱٦ شهریور ماه ۱٤ تا ۲۰ آبانماه ۱۳۱٤

» **رحمت‌الله کلانتری** از آبانماه ۱۳۱٤ تا فروردین ماه ۱۳۱۵

» **میر هدایت‌الله ربیعی** از اردیبهشت ماه ۱۳۱۵ تا دیماه ۱۳۲۰

» **محمود مجتهدی** از دیماه ۱۳۲۰ تا شهریور ماه ۱۳۲۱

» **حسین حسین‌زاده** در شهریور ماه ۱۳۲۱ چند روز

» **اصغر رامیار** از شهریور ماه ۱۳۲۱ تا فروردین ماه ۱۳۲۵ (در سال ۱۳۲۳ آذرمیدخت را ضمیمهٔ حافظ کرده‌اند).

آقای **عبدالله برادران نخجوانی** از فروردینماه ۱۳۲۵ تا مهرماه ۱۳۲۵

آقای برهان‌الدین صبحی از اول مهر ۱۳۲۵ تا اواخر آذر ماه ۱۳۲۵

« محمود مجتهدی از دیماه ۱۳۲۵ تا خرداد ماه ۱۳۳۰

« شیرمنش از خرداد ۱۳۳۰ تا بهمن ۱۳۳۱

« رسول نورهاشمی از بهمن ۱۳۳۱ بمدیریت دبستان منصوب شده‌اند.

دبستان فعلا ۶ کلاسهٔ پسرانه و ۳۱۹ نفر دانش‌آموز دارد.

شرح حال حافظ

شمس‌الدین محمد حافظ ملقب بلسان الغیب در حدود سال ۷۲۶ ه ق درشیراز تولد یافت پدرش بهاء الدین گویا در زمان سلطنت اتابکان سلغری فارس از اصفهان به شیراز مهاجرت نمود.

حافظ در زادگاه خود بتحصیل علوم پرداخت و در تفسیر و نحو و حکمت و منطق توشه‌ای اندوخت قرآن شریفرا زیاد مطالعه میکرد و تخلصش برحافظ مشعر برآنست.

ابواسحق اینجو که پیرحسین و ملك اشرف چوپانی را از شیراز رانده و از ۷۴۲ تا ۷۵۴ حکومت شیراز را داشت چون ادیب بود حافظ را بخدمت خود پذیرفت از اینرو حافظ او را در اشعار خود ستوده است.

حافظ از شاه شجاع وشاه‌منصورحکمرانان آل‌مظفر (۷۵۹ تا ۷۹۵) واز سلطان اویس پنجمین حکمران آل جلایر که از بغداد تا آذربایجان حکومت داشت حمایت ونیکیها دیده و آنانرا مدح کرده است، حافظ بیشتر عمر خود را در شیراز بسر برده و بقول خود از صفا و زیبائی آنشهر و کنار آب رکن‌آباد همیشه شاد و مسرور بوده است تا بسال ۷۹۱ در شیراز درگذشت ودر محلیکه تفرجگاهش بوده بخاك سپرده شد اکنون آرامگاه او دروسط باغیکه گردشگاه مردم شیراز است قرار دارد.

استادی حافظ درغزل سرودن است و بخصوص درغزل عرفانی سبك مستقل وطرزخاص بوجود آورده است چنانکه آشنایان بادبیات فارسی شعر اورا بیدرنگ می‌شناسند دیوان اشعار او بصورت کلیات یا منتخب بارها چاپ شده و عدهٔ زیادی از ادبا و نویسندگان در تجزیه و تحلیل اشعار وی کتابها نوشته چاپ و منتشر کرده‌اند.

۲۵

دبیرستان خاقانی

« پروانه »

آقای علی یزدیزاده در سال ۱۳۰۰ شمسی در بخش ٤ تبریز کوچهٔ کدخدا باشی آموزشگاهی بنام مدرسة العلم بنظارت العلماء تأسیس کرده است این مدرسه تاسال ۱۳۱۱ در همان محل با ٦ کلاس دبستان و قریب به ۲۵۰ نفر دانش‌آموز دایر بود در این سال نام مدرسه به خاقانی تبدیل یافت و امتیاز نامهٔ وزارتی آن بنام آقای یزدیزاده صادر شد و در شهریور ماه ۱۳۱٤ بموجب اجازه‌نامهٔ وزارتی کلاس متوسطه دایر گشت در این سالها قریب به ۳۵۰ نفر در مدرسه بتحصیل اشتغال داشتند درسال ۱۳۱٤ آقای علی یزدیزاده از مدیریت کناره‌گیری کرده امور آموزشگاه را بآقای علی‌اکبر رضائی‌سخنور واگذار نمود بعدها بعلت ضیق محل وکمی دانش‌آموز کلاسهای دبیرستان منحل شد از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ آقای علی‌اکبر فربودی بعنوان کفالت مدرسه را اداره نموده است از سال ۱۳۲۰ آقای محمد زکی رئیس‌فعلی دبیرستان ادارهٔ آنمؤسسه را بعهده دارد از سال ۱۳۲۲ کلاسهای دبیرستان مجدداً دایر شده و فعلا دبیرستان دارای ٦ کلاس ابتدائی و ۳ کلاس متوسطه و قریب به ٤۱۰ نفر دانش‌آموز دارد.

دبیرستان درخوراستعداد دانش‌آموزان دارای کتابخانه و آزمایشگاه شیمی وکارگاه کارهای دستی میباشد.

شرح حال خاقانی شیروانی

افضل‌الدین بدیل بن علی متخلص بخاقانی از قصیده سرایان بنام ایرانست که درتاریخ ۵۲۰ هجری در شیروان از توابع قدیم آذربایجان تولد یافت پدرش علی درودگر و مادرش

از خانواده های عیسوی نسطوری شیروان بود که بعدها اسلام آورد . خانواده‌اش تنگدست بود بعداز مرگ پدر ابتدا در تحت حمایت مادر خود و بعدها تحت سرپرستی عمش کافی الدین عمربن عثمان بود کافی الدین آشنا به پزشکی و فلسفه بود برادر زادهٔ خود را با دانش و ادب بار آورد .

خاقانی در ۲۵ سالگی از سرپرستی عم خود نیز محروم شد در جوانی از دانشمندان و شاعران زمان از جمله ابوالعلاء گنجوی کسب دانش و فرهنگ نمود ابوالعلاء دختر خود را بزنی وی داد و بدربار خاقان اکبر منوچهر بن فریدون شیروانشاه راهنمائی کرد وی‌که ابتدا حقایقی لقب داشت خاقانی تخلص گرفت . خاقانی میل بمسافرت و بخصوص شوق زیارت خراسان و مکه را در سر داشت تادرحدود سال ۵۵۱ بزیارت خانهٔ خدا نایل شد و قصیدهٔ شیوا در مدح بیت الحرام ساخت و گویا همین‌قصیده سبب تقرب او بجمال‌الدین‌اصفهانی وزیر صاحب موصل المقتفی بالله سی‌ویکمین خلیفهٔ عباسی گردید خاقانی در این سفر و سفر دیگری که باز بمکه کرد از مشاهدهٔ آثار و خرابه‌های پایتخت شاهان ساسانی متأثر شده قصیدهٔ معروف مدائن را سروده است .

خاقانی در زبان عرب تسلط داشته و در اشعار خود گاهی لغاتی از زبان آذری یا زبان دیرینهٔ آذربایجان بکار برده همچنین بعلت تسلطی که در ادبیات ایرانی و اسلامی داشت اکثر آنها را در اشعار خود بکار برده اینست فهم آثار او تاحدی مشکل میباشد .

خاقانی در دربار سلاطین شیروان ، اتابکان آذربایجان وخوارزمشاهیان و سلجوقیان عراق و خلفای بغداد محترم بود و با ادباء وعلمای معاصر خود مناظره داشت .

کلیات اشعار او قریب به بیست هزار بیت و مثنوی تحفة العراقین او مشهور است در ۵۹۵ در تبریز وفات یافت و در مقبرهٔ شعرا که در شمال شهر در کوی سرخاب واقع بود دفن گردید .

قصیدهٔ معروف ایوان مدائن

هان ایدل عبرت بین ازدیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینهٔ عبرت دان

یکره ز ره دجله منزل به مدائن کن
وزدیده دوم دجله بر خاك مدائن ران

خود دجله چنان گرید صد دجلهٔ خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان

بینی که لب دجله چون کف بدهان آرد
گوئی ز تف آهش لب آبله زد چندان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیده‌ستی کاتش کندش بریان

بر دجله گری نونو وزدیده زکوتش ده
گرچه لب دریا هست ازدجله زکوة ستان

گر دجله درآمیزد باد لب و سوز دل
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان

تا سلسلهٔ ایوان بگسست مدائن را
درسلسله شد دجله چون‌سلسله شد پیچان

گه گه بزبان اشك آواز ده ایوانرا
تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی زایوان

دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو
پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

گوید که تو ازخاکی ما خاك توئیم اکنون
گامی‌دوسه برمانه واشکی‌دوسه هم بفشان

از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدرد سر
از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تاخود چه‌رسد خذلان

گوئی که نگون کرده‌است ایوان‌فلك‌وشرا
حکم فلك گردان با حکم فلك گردان

بردیدهٔ من خندی کاینجا ز چه می‌گرید
خندند برآن دیده کاینجا نشود گریان

نی زال مدائن کم از پیرزن کوفه
نه حجرهٔ تنگ این کمتر ز تنور آن

دانی چه مدائن را با کوفه برابر نه
از سینه تنوری کن و زدیده طلب طوفان

این است همان ایوان کزنقش رخ مردم
خاك در او بودی دیوار نگارستان

این‌است همان درگه کو را زشهان بودی
دیلم ملك بابل هند و شه ترکستان

این است همان صفه کز هیبت او بردی
بر شیر فلك حمله شیر تن شادروان

پندار همان عهداست از دیدهٔ فکرت بین ‌ ‌ ‌ در سلسلهٔ درگه در کوکبهٔ میدان

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه ‌ ‌ ‌ زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهانرا ‌ ‌ ‌ پیلان شب و روزش کشته به پی دوران

ای بس شه پیل افکن کافکند بشه پیلی ‌ ‌ ‌ شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان

مستست زمین زیرا خورده‌است بجای می ‌ ‌ ‌ در کاس سر هرمز خون دل نوشروان

بس پند که بود آنگه برتاج سرش پیدا ‌ ‌ ‌ صدپند نو است اکنون درمغز سرش پنهان

کسری و ترنج زر پرویز و تره زرین ‌ ‌ ‌ برباد شده یکسر باخاك شده یکسان

پرویز بهر خوانی زرین تره گستردی ‌ ‌ ‌ کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد زان گمشده کمتر گو ‌ ‌ ‌ زرین تره کو برخوان رو کم ترکوا برخوان

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینك ‌ ‌ ‌ زایشان شکم خاکست آبستن جاویدان

بس دیر همی زاید آبستن خاك آری ‌ ‌ ‌ دشوار بود زادن نطفه ستدن آسان

خون دل شیرین است آن می که دهد رز بن ‌ ‌ ‌ ز آب و گل پرویز است این خم که نهد دهقان

چندین تن جباران کاینخاك فرو خورداست ‌ ‌ ‌ این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان

ازخون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد ‌ ‌ ‌ این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان

خاقانی ازاین درگه دریوزهٔ عبرت کن ‌ ‌ ‌ تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان

امروز گراز سلطان رندی طلبد توشه ‌ ‌ ‌ فردا ز در رندی توشه طلبد سلطان

گر زاد ره مکه تحفه است بهر شهری ‌ ‌ ‌ تو زاد مدائن بر تحفه ز پی شروان

هرکس برد ازمکه سبحه ز گل حمزه ‌ ‌ ‌ پس تو زمدائن بر سبحه ز گل سلمان

این بحر بصیرت بین بی‌شربت ازو مگذر ‌ ‌ ‌ کز شط چنین بحری لب‌تشنه شدن نتوان

اخوان که زراه آیند آرند ره آوردی ‌ ‌ ‌ این قطعه ره آورداست از بهر دل اخوان

بنگر که دراین قطعه چه‌سحر همی راند ‌ ‌ ‌ معتوه مسیحا دل دیوانه عاقل جان

۲۶

دبستان عزت

« دخترانه »

مرحومه ماه‌سلطان خانم معروف به علویه سید پیران در سال ۱۳۰۰ خورشیدی مدرسهٔ عزت را درمحلهٔ نوبر کوچه میرابها با کمك مرحوم میرزا ابراهیم ادیب تأسیس‌کرد در بدو حال دبستان دو کلاسه بود درسال ۱۳۰۹ بصورت ٦ کلاسه دخترانه اداره میشد



مرحومه علویه خانم سید پیران

تا سال ۱۳۱۵ مخارج دبستان از شهریهٔ محصلین تأمین میشد از این سال مؤسس از مساعدت فرهنگ نیز استفاده کرده با علاقه و پشتکاری که درشغل خود داشته بخدمت فرهنگی خود توسعه داده است .

در اسفند ماه ۱۳۳۰ با فوت مؤسس آن ، ادارهٔ فرهنگ دبستان را تحت نظر خود درآورده خانم **مقبولهٔ سید پیران** را بکفالت دبستان منصوب کرده است .

از شهریور ماه ۱۳۳۱ بانو عفت **میردامادی** بمدیریت دبستان منصوب شده است و فعلا نیز ادارهٔ دبستانرا بعهده دارد .

در این مدت پیشرفتهای مهمی از حیث امور اداری و آموزشی در دبستان حاصل شده است .

دبستان علاوه بر ٦ کلاس ابتدائی کودکستانی نیز ضمیمه دارد و ۲۵۳ نفر دانش‌آموز دارد ودر جادهٔ نوبر کوی یخچال درساختمان استیجاری اداره میشود .



۲۷

دبستان قدسیه

« دخترانه »

در سال ۱۳۰۰ شمسی خانم منیره حراف مدرسهٔ بنات اسلامی را تأسیس کرده و براثر استقبال اهالی روزبروز بتعداد محصلین و کلاسها افزوده شده است.

در سال ۱۳۱۱ امتیازنامهٔ وزارتی بنام مؤسس صادر گردید تا کماکان مدرسه را بصورت ٦ کلاسهٔ ابتدائی اداره کند.



خانم منیرهٔ حراف

در سال ۱۳۱۲ نام مدرسه بدبستان قدسیه تغییر یافت و بسبب حسن اداره و پیشرفت

امور آموزشی در مرداد ماه سال ۱۳۱۵ مؤسس موفق بدریافت اجازه‌نامهٔ تأسیس کلاسهای دبیرستان گردید و تا آخر سال تحصیلی ۱۹ ـ ۱۳۲۰ کلاسهای دبیرستان دایر بود .

درسال ۱۳۲۰ براثر اشغال محل دبیرستان باقوای خارجی اکثر اثاثهٔ **آن** ازبین‌رفت و بسبب تغییر محل و پراکنده شدن محصلین کلاسهای دبیرستان تعطیل شد .

از بهمن ماه سال ۱۳۳۱ بعلت مریضی مؤسس خانم **عزیزه فتحی‌جود** کفالت دبستان را بعهده دارد حالیه دبستان ٦ کلاسه و ۲۲۱ نفر دانش‌آموز دارد و در خیابان پهلوی در ساختمان شخصی اداره میشود .



۲۸

دبستان بانوان

« دخترانه »

مدرسهٔ **بانوان** در سال ۱۳۰۱ بوسیلهٔ مرحوم **ادیب نوبر** افتتاح شد و تا آذرماه ۱۳۱۰ بوسیلهٔ خانم وی که درهمین سال فوت کرده است اداره میشد **دبستان** تا سال ۱۳۰۶ ملی وبعد دولتی شده است .

بعداز فوت **خانم ادیب** از ۹ آذر ماه تا ٤ دیماه ۱۳۱۰ خانم **شمس‌الملوك ضیاء** بازرس مدارس دخترانه دبستانرا اداره کرده است در همان تاریخ خانم **نیرالملوك محبی** بمدیری دبستان تعیین شده و تا ٢٤ شهریور ماه ۱۳۱۱ در این سمت باقی بود .

ازشهریورماه ۱۳۱۱ تاشهریورماه ۱۳۰۷ خانم **ثریا دبیری** مدیردبستان بود . درسال‌اول خدمت وی دبستان ٦ کلاسه شد و بعدازاو بترتیب :

از شهریور ماه ۱۳۰۷ تا شهریور ماه ۱۳۱۸ خانم **عذراء حکمت**

« « ۱۳۱۸ « « ۱۳۲۰ « **اکرم کیسان**

« سال ۱۳۲۰ « ۱٤ خردادماه ۱۳۲۳ « **رباب انصاری**

« خرداد ماه ۱۳۲۳ « ۲۸ شهریورماه ۱۳۲۵ « **امینه شیخ‌الاسلامی** بدواً باسمت کفالت و از سال ۱۳۲٤ با عنوان مدیریت

از شهریور ماه ۱۳۲۵ تا مهر ماه ۱۳۲۷ خانم **ثریا دبیری**

« مهر ماه ۱۳۲۷ « « ۱۳۳۲ « **منور چم**

« « ۱۳۳۲ تا حال خانم **طاهره شرکت** مدیریت‌دبستانراعهده‌دارشده‌اند

دبستان دردورهٔ دموکراتها حیات نامیده شد و فعلا ٤ کلاسهٔ دخترانه و ۲٥۸ نفر دانش‌آموز دارد . دبستان درکوی‌شرکت محلهٔ‌چرنداب درساختمان استیجاری اداره میشود

۲۹

دبیرستان سعدی

« پسرانه »

از آنجائیکه اکثر اهالی محله های ویجویه و قره‌آغاج در اثر بی‌سوادی با تأسیس آموزشگاه مخالف بودند و چند مرتبه آموزشگاههای تأسیس شده در اثر مخالفت اهالی محل منحل شده بود آقای **رسول عطائی** بدستور و تشویق مرحوم **محمد علی** تربیت رئیس فرهنگ وقت در ۱۳۰۱ شمسی مدرسه‌ای بنام **همت** که دارای ٤ کلاس ابتدائی بود با فداکاری و تحمل خسارت زیاد تأسیس کرد درسال‌اول تعداد محصلین از ٤۰ نفر تجاوز ننمود



آقای رسول عطائی

درسال دوم تأسیس ازطرف مدرسه آگهی داده شد که بدون هیچ شرط دانش آموزان را مجانی قبول کرده و برای دانش آموزان بی‌بضاعت کتاب ولوازم تحریر داده خواهد شد درضمن دو نفر مکتبدار که هریك درحدود سی نفر محصل داشتند برای توسعهٔ مدرسه استخدام شدو بدین ترتیب سال دوم شمارهٔ دانش آموزان به ۱۷۰ رسید.

در سال ۱۳۰۴ کلاسهای ۵ و ۶ ابتدائی تأسیس شد تا این سال مدرسه بنام همت بود دربهمن ماه همین سال بدستور فرهنك ایالتی اسم مدرسه بنام شاعر شهیر ایران سعدی نامیده شد تا سال ۱۳۰۶ با داشتن ۶ کلاس ابتدائی مدرسه درراه خدمت بفرهنگ قدمهای بلندتری برداشت و برای توسعهٔ خدمات و تأیید مرام خود دورهٔ اول دبیرستانرا نیز تأسیس کرد.

در ۱۳۱۴ موقع توقف آقای حکمت وزیر فرهنك وقت درتبریز برحسب دستورشفاهی که موقع بازدید دبیرستان صادر نمودند اقدام بتأسیس دورهٔ دوم شد درسال اول تأسیس دورهٔ دوم درکلاس چهارم ۵۰ نفر دانش آموز پذیرفته شد از آنجائیکه برابر بخشنامه و دستور وزارتی دورهٔ دوم تمام دبیرستانهای تبریز بغیراز دبیرستان فردوسی منحل میگردید کلاسهای دورهٔ دوم این دبیرستان نیز تعطیل شد.

از اول تأسیس ، مدرسه در ساختمانهای اجاره‌ای که برای مدرسه ساخته نشده واصول بهداشت مراعات نگردیده بود بزحمت اداره میشد و نبودن ساختمان مرتب مانع پیشرفت سریع مدرسه بود. درسال ۱۳۱۲ آقای عطائی عمارتی برای مدرسه خریداری کرد و ساختمانی موافق اصول بهداشت ایجاد کرد و از شهریور ۱۳۱۲ دبیرستانرا بعمارت نوساخت منتقل کرد. مراتب از طرف ادارهٔ فرهنك بوزارت فرهنك گزارش گردید ومؤسس دبیرستان کتباً تقدیر گردید.

دبیرستان فعلا علاوه بر کلاسهای دبستان سه کلاس دبیرستان دارد که ۹۷۷ نفر دانش آموز در ۱۸ کلاس آن بتحصیل اشتغال دارند ودارای آزمایشگاه فیزیك شیمی ، طبیعی و کارگاه کاردستی و کتابخانه میباشد.

شرح حال سعدی

مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی در حدود سال ٦٠٦ در شیراز پا بعرصهٔ هستی گذاشت اجداد وی همه اهل علم و ادب بوده و از بزرگان دین و ارباب کمال محسوب میشدند ، سعدی تحصیلات مقدماتی خود را درموطن خود شیراز بپایان رسانید سپس برای کسب فضایل وعلوم ببغداد رفت و مدتی در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد ومحافل علمی وادبی بتحصیل علوم پرداخت ، سعدی معاصر با اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی ششمین پادشاه از اتابکان فارس و فرزندش سعد بن ابوبکر بود وهردو مقدم‌وی‌را گرامی میداشتند و تخلص سعدی نیز از سعد بن ابوبکر میباشد . سعدی گذشته ازاتابکان ، عطاملك جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا را نیز در اشعار خود ستوده است . سعدی ازجوانی گردش اکناف جهان وآمیزش بامردم را دوست میداشت وموقعیکه کشور ایران مورد هجوم مغول واقع گردید شیراز را بقصد گردش ترك گفت و قریب چهل سال از وطن خود دور ماند و در ممالك اسلامی بسیر و سیاحت پرداخت به تبریز آمد و سوریه و بغداد و مکه را گردش کرد و بقولی هند و کاشغر و ترکستانرا هم دید دراین مسافرتها با اقوام مختلف مأنوس و با مذاهب گوناگون آشنا گردید و چون بزادگاه خود مراجعت نمود با فراغت خاطر بتألیف و تصنیف پرداخت . بسال ٦٥٥ کتاب بوستانرا که‌ازتصنیف آن‌هدف تربیتی داشت ومشتمل برده‌باب‌است‌بسرود ویکسال بعد(٦٥٦) کتاب گلستانرا تألیف نمود که عباراتش نصیح و از لحاظ ادبی بینظیر است . علاوه براین دو کتاب غزلیات و قصائد فارسی ، عربی ، ملمعات ، مقطعات که هریك بنوبهٔ خود بس شیرین و دلپذیر است [illegible]ده است . وفات وی بین سالهای ٦٩١ و ٦٩٤ اتفاق افتاد .

انجمن آثار ملی درسالهای اخیر باتجلیل از شاعر شهیر آرامگاه ویرا در شیراز بطرز جالبی آباد کرد که حالا از گردشگاههای مصفای شیراز بشمار است .

۲۰

دبستان نظامی

« پسرانه »

در تابستان سال ۱۳۴۰ قمری (۱۳۰۱ شمسی) معتمدین محل و عده‌ای از اشخاص خیر محلهٔ امیرخیز از جمله شادروانان معتمدالتجار ، حاج سید حاج‌آقا پیشنماز(میلانی) میرزا آقا خان مقتدرالایاله ، میرزا رضی خان رضوانی ، آقای نقی شجاعی ، حاج



مرحوم حاج سید حاج آقا میلانی

محمد تقی فرشفروش ، **مشهدی میرزا علی قنادی** و**آقایان میرزاعلی‌اصغرخان اعتصام میرزا رضا خان رضوانی** بمنظور تأسیس **دبستان** و جمع‌آوری پول برای ادارهٔ **آن** دعوتی **از** محترمین و سرشناسان محل و شهر بعمل آوردند و با مساعدتهای مادی و معنوی مدعوین مدرسه‌ای در محل انجمن حقیقت که مجمع آزادیخواهان بود تأسیس کردند و به پیشنهاد مرحوم حاج سید حاج آقا مدرسه بپاس فعالیتهای آقای رضوانی « **رضوان** » نامیده شد در بدو تأسیس مرحوم شیخ حسن نحوی ، میرزا علی‌اکبر خان اسکوئی تدریس در کلاسهای روزانه را بعهده داشتند و شبها نیز عده‌ای از مؤسسین از جمله اعتصام و رضوانی (هر دو برادر) تدریس شبانه را بعهده گرفتند و بتدریج کار دبستان رونق گرفت و بعد ادارهٔ فرهنگ با نظارت و دخالت خود آنرا جزو مدارس دولتی آورد ومدیران آن بترتیب عبارتند از :

آقای **میرزا احمد هامیزاد** از ۱۳۰۱ تا آذر ماه ۱۳۰۲

« **احمد غفوری** « آذرماه ۱۳۰۲ تا مهرماه ۱۳۰۴

مرحوم **حسین فخری** « ۲۳ مهر ۱۳۰۴ « ۲۰ مرداد ماه ۱۳۰۶

آقای **سید ابراهیم بهنزاد** تا اول سال تحصیلی ۱۳۱۱

« **عباسعلی الفت** از ۱۳۱۱ « آبانماه ۱۳۱۲

« **میرعلی‌اکبر هدایت** از آبانماه ۱۳۱۲ « ۲۲ مهرماه ۱۶ ۱

آقای **محمود مجتهدی** ازمهرماه تاآبانماه ۱۳۱۶

« **علی اصغر خلیل زادهٔ شبستری** از ۱۷ آبان ماه ۱۳۱۶ الی ۱۶ شهریور ۱۳۱۷

« **مرتضی منجم زاده** از ۱۶ شهریور ۱۳۱۷ تا ۱۰ اسفند ۱۳۲۰

« **محمد علی زینی** از ۲۰ اسفند ۱۳۲۰ تا ۱۶ شهریور ۱۳۲۱

« **غلامرضا رضائی توانا** از شهریور ماه ۱۳۲۱ تا مهرماه ۱۳۲۵ (دراین زمان کلاس اول دبیرستان دایر شده است) .

آقای **محمد حسین خاکپور** از آذرماه ۱۳۲۵ تا ۲ آبانماه ۱۳۲۷ (دراین زمان کلاس دوم دبیرستان دایر شده است) .



ساختمان دبستان نظامی ـ روبروی صفحه ۹۲ تاریخچهٔ مدارس ایران

آقای **علینقی صدرالاشرافی** از آبانماه ۱۳۲۷ تا **شهریور ۱۳۳۰** (کلاسهای دبیرستان بدبیرستان رازی **منتقل شده مجدداً** ٦ کلاسهٔ ابتدائی شده است) .

آقای **شفیعی فاضل** از شهریور ماه ۱۳۳۰ تا آبانماه ۱۳۳۰

« **لطف‌الله مردانلو** از آبانماه ۱۳۳۰ تا آخر آبانماه ۱۳۳۳

« **محمد ادریسی** از اول دیماه ۱۳۳۳ تاحال مدیریت دبستانرا بعهده گرفته‌اند .

مدرسهٔ رضوان در سال ۱۳۱۲ نظامی نامیده شد .

فعلا ٦ کلاسهٔ پسرانه و ۳۲۰نفر دانش‌آموز دارد که در ۸ کلاس مشغول تحصیل میباشند و کلاسهای ٥ و ٦ برنامهٔ حرفه‌ای را تحصیل میکنند. محل **آن** در بخش ٤ شتربان تبریز است وساختمانش درسال۱۳۳۳ درمحوطهٔ بزرك قبرحمال که تا آنسال بلا استفاده مانده‌بود بناشده‌است

شرح حال نظامی گنجوی

حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی در حدود سال ٥۳٥ هجری در **شهر** گنجه **از** توابع سابق آذربایجان متولدشد ودرجوانی بکسب علم ودانش پرداخت و درفنون ادبی وتاریخ و قصص و نجوم و موسیقی مهارت یافت ، **چون** با حکمرانان سلجوقی و اتابکان آذربایجان و موصل و شیروانشاهان معاصر بود آثار خودرا بنام آنان تألیف کرده است ، **از** آثارش کتاب خمسه یا پنج گنج‌است که قریب‌به ۲۸ هزار بیت است .

نخستین آنها مثنوی مخزن‌الاسرار در زهد و تقوی است وبعد خسرووشیرین ، لیلی و مجنون ، هفت پیکر ، اسکندرنامه در قصه و حکایت است . مخزن‌الاسرار را درحدودسال ٥۷۰ بنام فخرالدین بهرامشاه بن داود حکمران ارزنجان وباجگزار قلج ارسلان ازسلجوقیان روم نظم کرده است .

مثنوی خسرو و شیرین را که نظم یکی از داستانهای دورهٔ ساسانی است گویا بنام شمس‌الدین محمد بن ایلدگز جهان‌پهلوان (٥٦۸ ـ ٥۷۲) سروده و در ٥۷٦ بانجام رسانده است .

مثنوی لیلی و مجنونرا که ٤ هزار بیت دارد و از داستانهای تازی است بسال ٥۸٤

بفرمان شیروانشاه ابوالمظفر اخستان پسر منوچهر سروده است .

هفت پیکر را نیز که از قصه های دورهٔ ساسانی است و ٤٦٠٠ بیت دارد بنام علاء الدین کرب ارسلان از اولاد آقسنقر که حکومت مراغه را داشت در سال ۵۹۳ بنظم آورده است .

اسکندرنامه راکه شرفنامه واقبالنامه نیز نامیده درزیاده ازده هزار بیت بنام نصرت‌الدین ابوبکربن محمد جهان پهلوان ازاتابکان آذربایجان سروده است .

نظامی از داستان سرایان بنام زبان فارسی بشمار است بسال ۵۹۹ وفات کرده و در گنجه بخاك سپرده شده است .



۲۱

دبیرستان پرورش

« پسرانه »

آقای حاج **محمود پرورش** درسال۱۳۰۲شمسی بتشویق شادروانان **حاج‌میرابوالحسن آقا انگجی** ، **حاج شیخ ابوالقاسم قاری** ، **حاج علی‌اصغر باداسچی** وعده‌ای دیگر از معتمدین محل مدرسهٔ پرورش را در دیکباشی راسته‌کوچه تأسیس کرد و تا سال ۱۳۰۹ شش کلاسهٔ ابتدائی بوده در این‌سال کلاسهای دورهٔ اول دبیرستان دایر گردید . در بهمن‌ماه سال ۱۳۱٤ اجازهٔ تأسیس سال چهارم علمی از طرف وزارت فرهنگ صادر گردید و در همانسال ۳۱ نفر دانش‌آموز از امتحانات سال چهارم علمی پذیرفته شده است .

از شهریور ماه ۱۳۱۷ یکباب کودکستان بمنظور تربیت کودکان تحت نظارت مستقیم خود آقای پرورش تأسیس و ضمیمهٔ دبیرستان شده است .

از سال ۱۳۱۹ دبیرستان تحت‌نظر آقای محسن هجیری اداره میشود درسال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦ دبیرستان دارای ٦ کلاس ابتدائی و ۴ کلاس دبیرستان با ۵۵۳ نفر دانش‌آموز میباشد .

دبیرستان دارای کتابخانه و آزمایشگاه و کارگاه کارهای دستی نیز میباشد .

۲۲

دبیرستان کمال

«پدرام»

آقای **عبدالکریم شکول** درسال ۱۳۰۲ دبیرستان ملی **کمال را** تأسیس نموده است درسال اول تأسیس مدرسه سه کلاسهٔ ابتدائی بود که ۱۸ نفر محصل داشت ولی بر اثر مجاهدت مؤسس روزبروز بتعداد محصلین افزوده شده‌است ودرسالهای اخیر تا ٦٦٥ نفر در



آقای عبدالکریم شکول

کلاسهای دبستان و دبیرستان آن بتحصیل اشتغال میورزیدند .

در امتحانات نهائی سال سوم دبیرستان در سال تحصیلی ۱۶ ـ ۱۳۱۷ شاگرد اول دبیرستانهای تبریز و کشور از این دبیرستان بود و رئیس دبیرستان بپاس این موفقیت رسماً از طرف وزارت فرهنگ تقدیر شد وبا دستور وزارتی ، فرهنگ تبریز برمیزان اعانهٔ دبیرستان بمیزان قابل توجهی افزود دبیرستان از بدو تأسیس تاحال بمدیریت مؤسس آن اداره میشود و فعلا دارای ٦ کلاس دبستان و ۳ کلاس دبیرستانست که ۱۷۹ نفر محصل در آن بتحصیل اشتغال دارند و محل آن در اول خیابان منصور میدان کریم خان درساختمان اختصاصی که برای دبیرستان ساخته شده میباشد .



۳۴

دبستان ۱۷ دی

« دخترانه »

در شهریور سال **۱۳۰۲** در نتیجهٔ کوشش وفعالیت عده‌ای از سرشناسان **محلهٔ** امیرخیز از جمله مرحوم **میرزاآقا خان‌مقتدرالایالهٔ نصیری** ، مرحوم **حاج محمدتقی کلیمچی** مرحوم **حاج محمد باقر** برادران و آقای **حاج اسماعیل امیرخیزی** و آقای **مشهدی علی شربت زاده** مدرسهٔ **اناث** حقیقت ازطرف ادارهٔ فرهنگ بمدیریت‌مرحومه **بانو نعمت قراجه‌داغی** در محلهٔ امیرخیز تأسیس یافت آموزشگاه ابتدا ٤ کلاسه بود در سالهای بعد براثر افزایش دانش‌آموز کلاسهای ٥ و ٦ نیز دایر شد .

بعدها دبستان بنام حقیقت و در سال تحصیلی ١٤ ـ ١٣١٥ بنام **۱۷دی** موسوم گشت از سال ١٣١٤ تا ۱۳۳۲ در ٤ کلاسهٔ اول دختر و پسر و در کلاسهای ٥ و ٦ تنها دختران تحصیل میکردند و از سال ۱۳۳۲ ببعد دبستان ٦ کلاسهٔ دخترانه میباشد .

ازبدو تأسیس تا سال ۱۳۲۱ مرحومه بانو نعمت **قراجه داغی** مدیردبستان بود وبعدازاو
از سال ۱۳۲۱ تا شهریور ماه ۱۳۲۳ بانو **خدیجه فاطمی مدینهٔ**
« ۱۳۲۳ « « ۱۳۲٦ **خانمتاج بهار تبریزی**
« ۱۳۲٦ تاحال **خدیجه فاطمی مدینهٔ** مدیریت دبستانرا عهده‌دار شده‌اند .

قدیمترین آمار موجود از دانش‌آموزان مربوط بسال ۱۳۰۷ میباشدکه در اینسال ۷۹ نفر دانش‌آموز در دبستان مشغول تحصیل بودند .

درسال تحصیلی ۳٥ ـ ۱۳۳٦ در ۸ کلاس دبستان ۳۲۰ نفر بتحصیل اشتغال داشتند .
محل‌آن سالهاست که درساختمان آقای شربت‌زاده در محلهٔ امیرخیز میباشد .

وجه تسمیه دبستان

چون بموجب تصمیم دولت در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ آزادی زنان و رفع حجاب از آنـان در سراسر کشور اعلام شد لذا دبستان بیاد این روز بنام ۱۷ دی نامیده شده است



۳٤

دبستان دختران پهلوی

« دخترانه »

در آبانماه ۱۳۰٤ مدرسهٔ دولتی **بنات پهلوی** بمدیریت خانم **عزیزه نیساری** تأسیس یافت و یکسال بعد سال اول دبیرستان درآنجا دایر گردید

در سال ۱۳۰٦ خانم نیساری بریاست دارالمعلمات منصوب شد و بجای او خانم **فریده مرتضوی** و بعداز وی قریب یکسال خانم **انور سراجمیر** و از خرداد ماه ۱۳۱۱ خانم **شمس‌الملوک ضیاء** بمدیریت دبستان منصوب شدند بعد خانم **نیر محبی** از شهریور ماه ۱۳۱۱ تا شهریور ماه ۱۳۱۹

خانم **اقدس محبی** از مهرماه ۱۳۱۹ تا آبانماه ۱۳۲۵ (در دورهٔ دموکراتها دبستان بنام حقیقت موسوم شد).

خانم **منور چم** از آبانماه ۱۳۲۵ تا دیماه ۱۳۲۵

» **عصمت فروغ** از دیماه » » بهمنماه ۱۳۲۹

» » **احمدزاده** از اول بهمنماه ۱۳۲۹ تاحال مدیریت دبستانرا عهده‌دار شده‌اند.

این دبستان مدتی بنام بنات پهلوی بعدها بنام دختران پهلوی نامیده شد. در سال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦ علاوه بر ٦ کلاس دبستان سال اول دبیرستان نیز دایر شده است وقریب به ۲۸۲ نفر دانش‌آموز دارد و درخیابان تربیت درساختمان استیجاری اداره میشود.

پهلو ـ پهلوی

پهلو (پرثو، پلهو، پهلو) در لغت بمعنی پارت است و بنام شهری که پایتخت کیان

بوده و باسم ولایتی که مشتمل بر ری و اصفهان و دینور بود نیز آمده است و بمعانی شهر شیرمرد ، دلیر نیز هست و پهلوان (با الف و نون نسبت) بمناسبت دلیری قوم پارت مجازاً بمعنی دلیر و زورمند است و نام پسر سام بن نوح . پارس پسر او بود و پهلوی و پارسی بدیشان منسوب است و معرب آن نیز فهلو میباشد .

پهلو یا پارسی میانه لهجهٔ سرزمین پارت یعنی خراسان (۱) بود و چون اشکانیان بپادشاهی ایران رسیدند زبان آنان زبان رسمی ایران گردید و نیز می‌نویسند پهلوی زبان ایرانیان بود و بدو لهجه پهلوی شمالی که خاص مردم آذربایجان ، خراسان وپهلوی جنوبی تقسیم میشد . زبان پهلوی معمول و مرسوم دورهٔ اشکانیان و ساسانیان بود و باین ترتیب این زبان نهصد سال (از ابتدای اشکانیان تا انقراض ساسانیان) زبان رسمی ایران بود ولی آثار آن غالباً از دورهٔ ساسانیان یعنی ازپهلوی‌جنوبی ازقبیل سنگنبشته‌ها وسکه‌ها ونگینها ومهرها و ظرفها وکتابها باقی مانده‌است ، لهجه‌های محلی ایرانرا که بنیادقدیم دارند وبازبان پهلوی قرابت دارند فهلویه (جمع فهلویات) گویند .

خط پهلوی که در سکه ها و نقوش و کتب دوره‌های اشکانی و ساسانی دیده میشود دارای ۲۵ حرف با آوا بوده که از طرف راست بچپ نوشته میشد .

آموختن پهلوی بطرز منظم و مرتب اشکال دارد زیرا این زبان علامات کافی برای

---

(۱) ایران قدیم ازکوهستان قفقاز تا دریای هند و رود فرات تا کنار سیحون و سند توسعه داشت و در زمان ساسانیان بچهار سمت شرق ، غرب ، شمال ، جنوب تقسیم میشد بشرح زیر :

خورآسان (خراسان) جائیکه خورشید ازآنجا درمیآید شامل خراسان امروزی ، خوارزم بخارا ، سغد (ماوراء النهر) ، گرگان (استرآباد) ، هرات (افغانستان) . . .

خوربران (خاور یا خاوران) یعنی جائیکه خورشید درآنجا فرو میرود شامل عراق ، کرمانشاه ، همدان ، تا سرحد روم

باختر شامل آذربایجان ، آران ، دربند ، گرجستان ، ارمنستان ایران ، ری ؛ دماوند طبرستان ، دیلمان و تالشان .

نیمروز : شامل یمن ، خوزستان ، فارس ، کرمان ، سیستان ، سند .

آوازها و اصوات خود نداشت و نیز بعضی کلماترا بسامی مینوشتند و بپهلوی میخواندند.

خط پهلوی سنگنبشته ها در یکصد و شصت سال پیش از این بدستیاری سیلوستر دو ساسی *Silvestre de Sacy* کشف شده‌است.

در سراسر نوشته های پهلوی چه در سنگنبشته ها و چه در کتابهای پیش‌از اسلام و پس‌از اسلام (باستثنای آثار تورفان مانوی) هزارها کلمهٔ سامی از لهجهٔ آرامی بکار رفته است. باینگونه کلمات که فقط درکتابت میبود وبزبان نمیآمده هزوارش (ازمصدر اوزوارتن بمعنی بیان کردن، اوزوارش «هزوارش» اسم مصدر و در پهلوی بمعنی شرح و تفسیر و توضیح است) نام داده‌اند بعبارت دیگر هزوارش علامت (ایده‌ئوگرام) و نشانه بوده بهیئت یك کلمهٔ آرامی که بجای آن در خواندن یك کلمهٔ ایرانی مینشاندند مثلا بجای کلماتی که که بایستی بلهجهٔ آرامی جلتا، ملکا، شپیر، یقیمون بخوانند معادل آنها را که لغات‌ایرانی: پوست، شاه، وه = به، ایستادن باشد بزبان میآوردند ولی در ایران پس از اسلام درپازند (یعنی پهلوی ساده‌تر شدهٔ بدون لغات هزوارش) بجای ابده‌ئوگرامهای آرامی خود کلمات ایرانی معادل آنها را نگاشته‌اند و پازند معمولا بجای خط دشوار و ناخوانای پهلوی بخط سادهٔ اوستائی نوشته میشد.

پهلوی در قرون پس‌از اسلام نیز بین ایرانیان متداول بود ولی ازاواخر قرن اول هجری (زمان عبدالملك بن مروان) که دیوان فارسی بعربی نقل شد کم کم جای خود را بعربی داد و سبب پیشرفت عظیمی در معارف و ادبیات ایران شد و خط معمول عرب آنموقع خط کوفی بود و ایرانیان اصلاحاتی درآن کردند و بتدریج خوشنویسان تغییراتی درآن دادند تا حدیکه خوشنویسی از فنون ظریفهٔ ایران محسوب گردید.

کتیبه های ساسانی در نقش رستم، نقش رجب، حاجی‌آباد، شهر شاپور فارس، پایکولی (شمال قصرشیرین)، طاق بستان، دربند است.



سردار سپه ـ روبروی صفحه ۱۰۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

وجه تسمیه دبستان

پهلوی نام سلسلهٔ شاهنشاهی کنونی ایرانست این سلسله پس‌ازبرافتادن سلسلهٔ قاجاریه که سلطان نخست آن آقامحمدخان وسلطان بازپسین آن احمدشاه بود توسط **اعلیحضرت رضا شاه کبیر** تأسیس گشت بدین معنی که شاه فقید پس‌از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی و طی مقامات مهم در نهم آبانماه ۱۳۰٤ بحکومت موقتی ایران منصوب شد و پس‌از تشکیل اولین مجلس مؤسسان (۱۵ تا ۲۲ آذر ماه ۱۳۰٤) بموجب اصل ۳٦ اصلاحی ازقانون اساسی، سلطنت مشروطهٔ ایران بوسیلهٔ مجلس مؤسسان بوی تفویض شد (۱).

---

(۱) چون دبیرستانی بنام **رضا شاه کبیر** بعداً تأسیس شده است لـذا خدمات و وقایع مهم دوران سلطنت شاه فقید در تاریخچهٔ آن دبیرستان بیان خواهد شد.

۳۵

دبستان منیژه

« دخترا نه »

در مهر ماه سال ۱۳۰۵ مدرسهٔ **عالیهٔ حجاب** دولتی ٦ کلاسهٔ دخترانه بمدیریت **راضیه خانم بصیر** افتتاح گردید.

تا آبانماه ۱۳۱۳ خانم بصیر مدیریت دبستانرا بعهده داشت و بعداز وی:

خانم **شمس‌الملوك ضیاء** از آذر ماه ۱۳۱۳ تا شهریور ماه ۱۳۱۸

« **فشنگچی** از مهر ماه ۱۳۱۸ تا اول سال تحصیلی ۱۳۲٤

« **سرور رفیعی** از ۱۳۲٤ تا مرداد ماه ۱۳۳۱

« **کاظمیهٔ اقدم** از شهریور ماه ۱۳۳۱ تاحال بمدیریت دبستان منصوب شده‌اند.

در سال ۱۳۱۳ دبستان منیژه نامیده شده است درسال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦ دبستان ٦ کلاسهٔ دخترانه و ۳۹۲ نفر دانش‌آموز در ۱۰ کلاس آن بتحصیل اشتغال دارد.

ساختمان دبستان در خرداد ماه ۱۳۳۱ در باغ خیابان منصور شروع شد و در اواخر همین‌سال پس‌ازاتمام آن دبستان بآنجامنتقل گردید. دبستان دارای سالن‌اجتماعات نیز میباشد.

داستان بیژن و منیژه

داستان بیژن ومنیژه از داستانهای باستانی ایرانست که فردوسی آنرا در ۱۳۵۵ بیت ضمن شاهنامه بنظم آورده است و مجلهٔ سخن نیز نثر آنرا ازخانم زهرای خانلری درشمارهٔ خردادماه۱۳۳۳بچاپ‌رسانیده‌است اینك‌همان‌نوشته بامختصرتغییر وافزودن‌اشعاریکه درخور این نشریهٔ فرهنگی است چاپ میشود:

کیخسرو روزی شادان برتخت شاهنشهی نشسته و پس‌ازشکست اکوان‌دیو وخونخواهی سیاوش جشنی شاهانه ترتیب داده بود.

بزرگان نشسته برامش بهم	فریبرز کاوس با گستهم
چوگودرز کشواد و فرهاد وگیو	چو گرگین میلاد و شاپور نیو
شه نوذران طوس لشکر شکن	چوخرّاد وچون بیژن رزم زن

سالار بار کمربسته برپا ایستاده و چشم بفرمان شاهانه داشت که ناگهان پرده دار شتابان رسید و خبر داد که ارمنیان که درمرز ایران و توران ساکنند ازراه‌دور بدادخواهی آمده‌اند و بار میخواهند. سالار نزد کیخسرو شتافت و دستور خواست شاه فرمان ورود داد ارمنیان بدرگاه شتافتند و زاری‌کنان دادخواستند:

شهریارا! شهر ما از سوئی بتوران‌زمین روی دارد و از سوی دیگر بایران، از این جانب بیشه‌ای بود سراسر کشتزار و پردرخت میوه که چراگاه ما بود و همهٔ امید ما بدان بسته، اما ناگهان بلائی سررسید، گرازان بسیار همهٔ بیشه را فرا گرفتند با دندان قوی درختان کهن را بدو نیمه کردند نه چارپای از ایشان در امان ماند و نه کشتزار.

شاه برایشان رحمت آورد و فرمود تا خوان زرین نهادند و از هرگونه گوهر برآن پاشیدند پس‌ازآن روی بدلاوران کرد و گفت: کیست که در رنج من شریك شود و بسوی بیشه بشتابد و سر خوکانرا با تیغ ببرد تا این خوان گوهر نصیبش گردد.

کسی پاسخ نداد جز بیژن فرخ نژاد که پا پیش گذاشت وخود را آمادهٔ خدمت ساخت اما گیو پدر بیژن از این گستاخی برخود لرزید و پسر را سرزنش کرد.

بفرزند گفت این‌جوانی چراست	نیروی خویش‌این گمانی چراست
جوان ار چه دانا بود با گهر	ابی آزمایش نگیرد هنر
براهی که هرگز نرفتی مپوی	بر شاه خیره مبر آبروی

بیژن از گفتار پدر سخت برآشفت و در عزم خود راسخ ماند و شاه را ازقبول‌خدمت

شاد و خشنود ساخت . گرگین دراین سفر پرخطر مأمور راهنمائیش گردید

بیژن آمادهٔ سفر گشت و با یوز و باز براه افتاد ، همهٔ راه دراز رانخجیرکنان وشادان سپردند تا به بیشه رسیدند ، آتش هوانـاکی افروختند و ماده‌گوری بر آن نهادند ، پس‌از خوردن و نوشیدن و شادمانی بسیار ، گرگین جای خواب طلبید ، اما بیژن ازاین کار بازش داشت و بایستادگی وادارش کرد و گفت :

یا پیش آی یا دور شو ودرکنار آبگیر مراقب‌باش تا اگر گرازی ازچنگم رهائی یافت با زخم گرز سر از تنش جدا کنی گرگین درخواستش‌را نپذیرفت و از یارمندی سر باز زد .

تو برداشتی گوهر و سیم و زر	تو بستی مراین رزمگه‌را کمر
کنون ازمن این‌یارمندی مخواه	بجز آنکه بنمـایمت جایگـاه

بیژن از این سخن خیره ماند و تنها به بیشه درآمد و با خنجری آبدار از پس خوکان روانه شد گرازان آتش کارزار برافروختند و از مرغزار دود بآسمان رساندند ، گرازی به بیژن حمله‌ور گردید و زره را برتنش درید ، اما بیژن بزخم خنجر تن او را بدونیم کرد وهمگی ددانرا از دم تیغ گذراند سرشانرا برید تا دندانهایشان پیش شاه ببرد وهنر خودرا بایرانیان بنمایاند گرگین‌که چنان دید بظاهر شادیها کرد و بربیژن آفرینها گفت ودلاوریش را ستود . اما در دل دردمند گشت و از بدنامی سخت هراسید و در بارهٔ بیـژن اندیشه‌های ناروا بخاطر راه داد .

ز بهـر فزونی و از بهـر نام	براه جوانـی بگستـرد دام

پس‌از شادی و شادمانی بسیار ، گرگین نقشهٔ تازه را با بیژن درمیان نهاد وگفت در دو روزه راه دشتی‌است خرم و نزه که جویش‌پرگلاب و زمینش چون پرنیان وهوایش مشکبو است هرسال دراین هنگام جشنی برپا میشود پریچهرگان بشادی می‌نشینند و منیژه دختر افراسیاب درمیانشان چون آفتاب تابان میدرخشد .

زند خیمه آنگه بر آن مرغزار | ابا صد کنیزك همه چون نگار
همه دخت ترکان پوشیده روی | همه سرو قـد و همه مشکبوی
همه دشت بینـی بیـاراسـته | چو بتخانهٔ چین پر از خواسته

بهتر آنکه بسوی ایشان بشتابیم و از میان پریچهرگان چندتنی برگزینیم و نزد خسرو باز گردیم. بیژن جوان از این گفته شاد گشت و بسوی جشنگاه روان شد. پس‌ازیکروز راه بمرغزار فرود آمدند و دو روز در آنجا بشادی گذراندند.

از سـوی دیگر منیژه با صد کنیزك ماهرو بدشت رسـید و بساط جشن را گسترد. چهل عماری از سیم و زر با ساز و عشرت آماده بود، جشن و سرور و غوغـا برپا گشت. همینکه گرگین از ورود عروس دشت آگاه شد داستانرا به بیژن گفت و از رامش و جشن یاد کرد، بیژن عزم کرد که پیشتر رود تا آئین جشن تورانیانرا از نزدیك به‌بیند از گنجور کلاه شاهانه و طوق کیخسروی خواست و خود را به نیکو وجهی آراست و بر اسب نشست و خود را شتابان بدشت رسانید و در پناه سروی جا گرفت تا از گزند آفتاب درامان ماند همه جا پراز آوای رود و سرود بود و پریرویان دشت و دمن را از زیبـائی خرم گردانیـده بودند، بیژن از اسب بزیر آمد واز پناه سرو بایشان نگریست واز دیدن منیژه صبروهوش از کف داد. منیژه‌هم چون زیرسروبن بیژنرا دید با کلاه شاهانه و دیبای رومی و رخساری چون سهیل یمن درخشان، از دیدار او خوشش آمد و دایه‌را شتابان فرستاد تابه‌بیندکیست و چگونه بآندیار قدم گذارده و از بهر چه کار آمده است:

بگویش که تو مردمی یا پری | برین جشنگه برهمی بگـذری
ندیدم چو تو هیچ ای ماهروی | چه نامی تو و ازکجـائی بگوی

دایه بشتاب خود را به بیژن رساند و پیام بانوی خودرا باو داد، رخسار بیـژن چون گل شکفت و گفت: من بیژن پسر گیوم و بجنگ گراز آمده‌ام، سرهاشان بریدم تا نزد شاه ببرم. اکنون که در این دشت آراسته بزمگهی چنان دیدم عزم بازگشت گردانیدم.

مگر چهـرهٔ دخت افراسیاب | نمـاید مرا بخت فرّخ بخواب

بدایه وعده ها داد که جامهٔ شاهانه و گوشواره و کمر زرین باو ببخشد تا دراین کار یاریش کند . دایه این راز با منیژه باز گفت ، منیژه همانذم پاسخ فرستاد :

گر آئی خرامان بنزدیك من برافروزی این جان تاریك من
بدیدار تو چشم روشن کنم در و دشت و خرگاه گلشن کنم

دیگر جای سخنی باقی نماند بیژن پیاده بپرده سرا شتافت . منیژه او را استقبال کرد و از راه و کار او و جنگ گراز پرسید . پس‌ازآن پایش را بمشك و گلاب شستند وخوردنی آوردند و سه روز درآن بزمگه آراسته بیاقوت و زر و مشك و عنبر شادیها کردند . روز چهارم که منیژه آهنگ بازگشت بکاخ کرد واز دیدار بیژن نتوانست چشم بپوشد بپرستاران فرمود تاداروی بیهوشی درجامش ریختند بیژن‌چون بخورد مدهوش افتاد درعماری خوابگاهی آغشته بمشك و گلاب ساختند و او را درآن خواباندند وچون نزدیك شهر رسیدند خفته را بچادری پوشاندند و در تاریکی شب نهفته بکاخ آوردند و چون داروی هوشیاری بگوشش ریختند بیدار گشت و خود را در کاخ افراسیاب گرفتار دید و رهائی را دشوار یافت برمکر و فسون گرگین آگاه گشت و براو نفرینها فرستاد اما منیژه بدلداریش برخاست و گفت :

اگر شاه یابد ز کارت خبر کنم جان شیرین به پیشت سپر

چندی بیژن در دربار افراسیاب با پریچهرگان شب و روز را بشادی گذراند تاآنکه دربان ازاین‌راز آگاه گشت واز ترس جان :

بیامد بر شاه توران بگفت که‌دخترت‌ازایران‌گزیدست‌جفت

افراسیاب ازاین سخن چون بید در برابر باد برخود لرزید و خون ازدیدگان فرو ریخت و ازداشتن چنین دختری تأسف خورد .

کرا از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بد اختر بود
کرا دختر آید بجای پسر به از گور داماد ناید ببر

پس از آن بگرسیوز فرمانداد که نخست با سواران گرد کاخ را فرا بگیرند و سپس بیژنرا دست بسته بدرگاه بکشانند . گرسیوز بکاخ منیژه رسید و صدای چنگ و بانگ ساز بگوشش آمد . سوارانرا بگرد در و بام برگماشت و خود بمیان خانه جست و چون بیژنرا میان زنان نشسته دید که بشادی مشغول است خون در تنش بجوش آمد و خروشید که ناپاك مرد :

فتادی بچنگال شیر ژیان کجا بردخواهی توجان زین میان

بیژن که خود را بی‌سلاح دید برخود پیچید و خنجری که همیشه در موزه پنهان داشت بیرون کشید و آهنگ جنگ کرد و او را بخون ریختن تهدید نمود . گرسیوز که چنان دید سوگند خورد که آزارش نرساند با زبان چرب و نرم خنجر از کفش جدا کرد و با مکروفسون دست بسته نزد افراسیاب برد ، شاه از او بازخواست کرد وعلت آمدنش را بسرزمین توران جویا شد . بیژن پاسخ داد که :

من با میل و آرزو باین سرزمین نیامدم و در این کار گناهی نکرده‌ام ، بجنگ گراز آمدم و بدنبال باز گمشده‌ای براه افتادم و در سایهٔ سروی بخواب رفتم ، دراین هنگام پری برسر من بال گسترد و مرا خفته ببر گرفت و از اسبم جدا کرد و در این میان لشکر دختر شاه از دور رسید . پری از اهرمن یاد کرد وناگهان مرا در عماری آن خوب چهر نشاند و براو هم فسونی خواند وتا به ایوان رسیدم از خواب بیدار نشدم .

گناهی مرا اندرین بوده نیست منیژه بدین کار آلوده نیست
پری بیگمان بخت‌برگشته‌بود که بر من همی جادوی آزمود

افراسیاب سخنان او را دروغ شمرد وگفت میخواهی با این مکر وفریب برتوران زمین دست یابی و سرها را برخاك افکنی بیژن گفت‌که ای شهریار پهلوانان باشمشیر و تیروکمان بجنگ میروند من چگونه دست بسته و برهنه و بی‌سلاح میتوانم دلاوری بکنم . اگر شاه میخواهد دلاوری مرا به‌بیند دستور دهد تا اسب و گرز در دست من گذارند اگر از هزاران

ترك یکی را زنده بگذارم پهلوانم نخوانند.

افراسیاب ازاین گفته سخت خشمگین شد و دستور داد او را زنده در گذرگاه عام بدار مکافات بیاویزند ، بیژن چون از درگاه افراسیاب بیرون کشیده شد اشك ازچشم روان کرد و برمرك خود تأسف خورد و از دوری وطن و بزرگان وخویشان نالید و به باد صبا پیامها فرستاد .

ایا باد بگذر بایران زمین	پیامی ز من بر به شاه گزین
به گردان ایران رسانم خبر	و ز آنجا بزابلستان برگذر
برستم رسان زود ازمن خبر	بدان تا ببندد به کینم خبر
بگویش که بیژن بسختی درست	تنش زیر چنگال شیر نر است
بگرگین بگو ای یل سست رای	چه گوئی تو با من بدیگر سرای

بدین ترتیب بیژن دل ازجان برگرفت و مرگرا در برابر چشم دید . از قضا پیران دلیر از راهی که بیژنرا بمکافات میرساندند گذرکرد ترکان کمربسته را دید که داری برپا کرده و کمندی بلند ازآن فروهشته‌اند . چون پرسید دانست که از بهر بیژنست بشتاب خود را باو رسانید . بیژنرا دید که برهنه با دستهائی ازپشت بسته دهانش خشك و بیرنگ برجای مانده است ازچگونگی حال پرسید . بیژن سراسر داستانرا نقل کرد . پیرانرا دل بر او سوخت و دستور داد تا دژخیمان کمی تأمل کنند و دست از مکافات بدارند وشتابان بدرگاه شاه آمد دست برسینه نهاد و پس‌از ستایش و زمین بوسی بخشودگی بیژنرا خواستار شد .

افراسیاب از بدنامی خویش و رسوائی که پدید آمده بود گله ها کرد .

نبینی کزین بی هنر دخترم	چه رسوائی آمد به پیران سرم
همه نام پوشیده رویان من	ز پرده بگسترد بر انجمن
کزین ننگ تاجاودان بر درم	بخندد همه کشور و لشکرم

سرانجام افراسیاب پس‌از درخواستهای پیاپی پیران راضی گشت که بیژنرا ببند گران

ببندند و بزندان افکنند ، بگرسیوز دستور داد که سراپایش را بآهن و زنجیر ببندند و با مسمار های گران محکم گردانند و نگون بچاه بیفکنند تا از خورشید و ماه بی بهره گردد و سنگ اکوان دیو را با پیلان بیاورند و سر چاه را محکم بپوشانند تا بزاری زار بمیرد .
سپس بایوان منیژه برود و آن دختر ننگین را برهنه بی‌تاج و تخت تا نزدیك چاه بکشاند تا آنکه را در درگاه دیده است در چاه ببیند و با او بزاری بمیرد .

گرسیوز چنان کرد و منیژه را برهنه پای و گشاده سر تا چاه کشاند و بدرد و اندوه واگذاشت منیژه بااشك خونین دردشت و بیابان سرگردان ماند پس‌از آن روزهای‌دراز ازهر در نان گرد میکرد و شبانگاه از سوراخ چاه بپائین می‌انداخت و زار می‌گریست .

شب و روز با ناله و آه بود همیشه نگهبان آن چاه بود

☆ ☆ ☆

از سوی دیگر گرگین یکهفته در انتظار بیژن ماند وچون خبری از او نیافت پویان بجستنش شتافت وهرچه گشت گم‌کرده را نیافت ، از بداندیشی در بارهٔ یارخود پشیمان‌گشت چون بجایگاهی که بیژن از او جدا شده بود رسید اسبش را گسسته لگام و نگون‌زین یافت دانست که بر بیژن گزندی رسیده است با دلی از کردهٔ خود پشیمان بایران باز گشت . گیو به پیشبازش شتافت تا از حال بیژن خواستار شود ، چون اسب بیژنرا دید و ازاو نشانی نیافت مدهوش برزمین افتاد جامه برتن درید و موی کند وخاك برسر ریخت و ناله‌ها کرد :

بگیتی مرا خود یکی پور بود همی پور و هم پاك دستور بود
ازاین نامداران همو بود و بس چه انده گسار و چه فریاد رس
کنون‌بخت‌بد کردش ازمن‌جدا چنین مانده ام در دم اژدها

گرگین ناچار بدروغ متوسل شد که با گرازان چون شیر جنگیدیم و همه را برخاك افکندیم و دندانهایشان بمسمار کندیم و شادان و نخجیر جویان عزم بازگشت کردیم . درراه

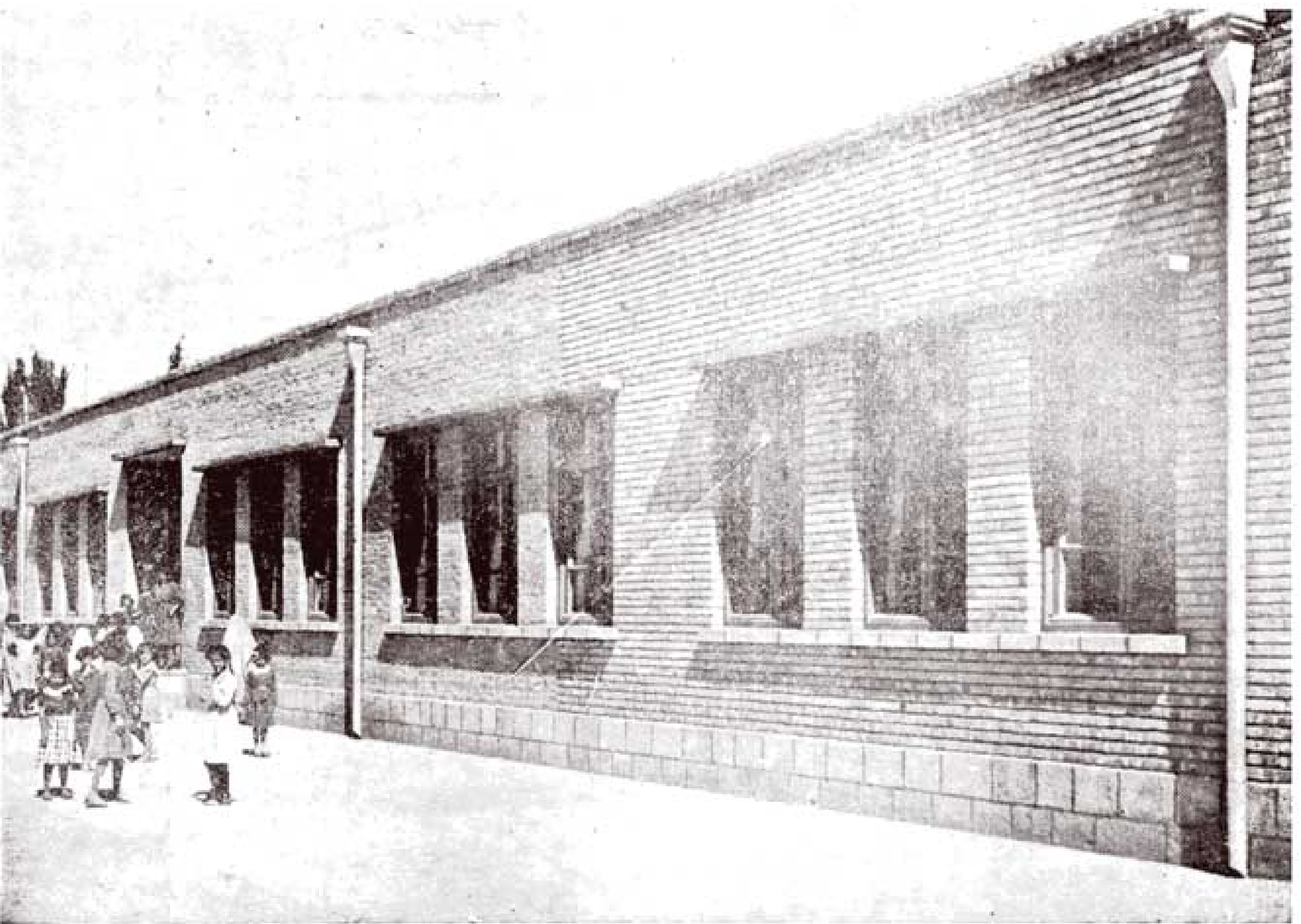
بگوری برخوردیم ، بیژن شبرنگرا بدنبال گور برانگیخت و همینکه کمند بگردنش افکند گور دوان از برابر چشمش گریخت و بیژن وشکار هردو ناپدید شدند. درهمه کوه ودشت تاختم و از بیژن نشانی نیافتم. گیو این سخن را راست نشمرد و گریان با او نزد شاه رفت و پاسخ گرگین را باز گفت. گرگین بدرگاه آمد و دندانهای گراز برتخت نهاد و در برابر پرسش شاه جوابهای یاوه و ناسازگار گفت شاه فرمود تا ببندش کردند و زبان بدلداری گیو گشود و گفت: سواران از هرطرف میفرستم تا از بیژن آگهی یابند و اگر خبری نشد شکیبا باش تا همینکه ماه فروردین رسید و باغ از گل شاد گشت و زمین چادر سبز پوشید جام گیتی نمای را خواهم خواست که همهٔ هفت کشور درآن نمودار است. درآن مینگرم و بجایگاه بیژن پی میبرم و ترا از آن میآگاهانم.

بگوید ترا هرکجا بیژن است بجام این سخن مرمرا روشن است

گیو با دل شاد از بارگاه بیرون آمد و باطراف کس فرستاد همهٔ شهر ارمان تورانرا گشتند ونشانی از بیژن نیافتند. همینکه نوروز فرا رسید گیو با چهرهٔ زرد و دل پر درد بدرگاه آمد و داستان جام را بیاد آورد. شهریار جام گوهرنگار را پیش خواست و قبای رومی ببر کرد و پیش جهان آفرین نالید و فریاد خواست و بجام نگریست و هفت کشور و مهر و ماه و ناهید و تیر و همهٔ ستارگان و بودنیها درآن نمودار شد. هر هفت کشور را از نظر گذراند تا بتوران رسید ، ناگهان بیژن را درچاهی ببند گران بسته یافت که دختری از نژاد بزرگان بغمخواریش کمر بسته است. پس روی بگیو کرد و زنده بودن بیژن را مژده داد:

زبس رنج وسختی وتیمار اوی پرازدرد گشتم من از کار اوی
زپیوند وخویشان شده نامید گدازان ولرزان چو یکشاخ بید
چو ابر بهاران ببارندگی همی مرگ جوید بدان زندگی

جز رستم کسی را برای رهائی بیژن شایسته ندیدند. کیخسرو فرمود نامه‌ای نوشتند



ساختمان دبستان منیژه - روبروی صفحه ۱۱۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

و گیو را روانهٔ زابلستان کرد گیو شتابان دو روزه راه را یکروزه سپرد و بزابلستان رسید .
رستم چون از داستان آگاه گشت از بهر بیژن زار خروشید وخـون از دیده بارید زیرا که از دیرباز با گیو خویشاوندی داشت ، زن گیو دختر رستم و بیژن نوادهٔ او بود ورستم خواهر گیو را بزنی داشت ، بگیو گفت : زین از رخش برنمیدارم تا دست بیژنرا دردست بگیرم و بند زندانشرا بسوئی بیفکنم . پس از آنکه چند روز بشادی و رامش نشستند نزد کیخسرو شتافتند و برای رستم جشن شاهانه‌ای ترتیب داده و بزیر سایهٔ درختی نشاندند که :

تنش سیم و شاخش زیاقوت و زر — برو گونه گون خوشـه‌های گهر
عقیق و زبرجد همه برگ و بار — فرو هشته از شاخ چون گوشوار
همه بار زرّین ترنج و بهـی — میـان ترنج و بهی بود تهـی
بدو اندرون مشك سوده بمی — همه پیکرش سفته بر سـان نی

پس از آن تنها چارهٔ کار بیژنرا بدست رستم دانست ، رستم کمر خدمت بر میان بست و گفت :

گر آید بمژگانم اندر سنـان — نتـابم ز فرمان خسرو عنـان

گرگین نیز بوساطت رستم مورد بخشش شاهانه قرار گرفت . اما چون کیخسرو از نقشهٔ لشکرکشی رستم برسید پاسخ داد که این کار جز بامکر وفریب انجام نگیرد وپنهانی باید آمادهٔ کار شد تا کسی آگاه نگردد و بجان بیژن زیان نرسد . راه آنست که بشیوهٔ بازرگانان بسرزمین توران برویم و با شکیب فراوان درآنجا اقامت گزینیم اکنون سیم و زر و گهر و پوشیدنی بسیار لازم است تا هم ببخشیم و هم بفروشیم ، پس از آن هفت نفر از دلاوران و هزار نفر سوار دلیر برگزید و براه افتاد .

لشکریانرا در مرز ایران گذاشت و خود با هفت پهلوان ، همه با لباس بازرگانـان بشهر توران روی آوردند و ده شتر بار گوهر و صد شتر جامهٔ لشکریانرا حمل میکرد چون بشهر ختن رسید در راه پیران ویسه را که از نخجیرگاه بازمی‌گشت دید ، جامی پراز گوهر

نزدش برد و خود را بازرگانی معرفی کرد که عزم خرید چارپا و فروش گوهر دارد و از او حمایت خواست و جام پر گهر تقدیمش کرد. پیران چون بر آن گوهرها نگریست براو آفرین کرد و با نوازش بسیار برخانهٔ خود دعوتش نمود، اما رستم اجازه خواست که جای دیگری در بیرون شهر برگزینند پیران وعده کرد که پاسبانان برای نگاهداری مال‌التجاره‌اش برگمارد رستم خانه‌ای گزید و مدتی در آن اقامت کرد، از گوشه و کنار برای خرید دیبا و گهر به درگاهش رو نهادند و او مدتها در آنخانه بدادوستد پرداخت.



روزی منیژه سر و پا برهنه با دیدگان پراشك نزد رستم شتافت و پس از ثنا و دعا، با زاری و آه پرسید: ای بازرگان جوانمرد که از ایران آمده‌ای بگو که از شاه و پهلوانان، از گیو و گودرز چه آگاهی داری، هیچ شنیده‌ای که از بیژن خبری بایران رسیده باشد و پدرش چاره‌گری جوید آیا نشنیده‌اند که پسرشان درچاه، در بند گران گرفتار است؟

رستم ابتدا راین گفته‌ها گمان بد برد و خود را بظاهر خشمگین ساخت و گفت: نه خسرو می‌شناسم و نه گیو و گودرز را، اصلا در شهری که کیخسرو است اقامت ندارم.

اما چون گریه و زاری دختر را دید، خوردنی پیشش نهاد و یکایك پرسشهائی کرد منیژه داستان بیژن و گرفتاریش را در آنچاه ژرف نقل کرد و خود را معرفی نمود.

منیژه منم دخت افراسیاب	برهنه ندیده تنم آفتاب
کنون دیده پرخون ودل پرزدرد	ازاین‌در بدانددر دورخساره زرد
همی نان کشکین فراز آورم	چنین راند ایزد قضا بر سرم
برای یکی بیژن شور بخت	فتادم ز تاج و فتادم ز تخت

و درخواست کرد که اگر بایران گذارش افتد و در درگاه شاه گیو و رستم را به‌بیند آنها را از حال بیژن آگاه سازد رستم دستور داد خورشهای بسیار آوردند و از جمله مرغ بریانی در نان پیچیده و در درونش انگشتری جای داد و گفت اینها را بچاه ببر و بآن‌بیچاره

بده منیژه دوان آمد و بستهٔ غذا را بدرون چاه انداخت. بیژن از دیدن آنهمه غذا های گوناگون متعجب گشت و از منیژه پرسید که از کجا بدست آورده است، منیژه پاسخ داد که بازرگانی گرانمایه از بهر دادوستد از ایران رسیده و این خورشها را برایت فرستاده است.

بیژن چون دست برد ناگهان چشمش بانگشتری افتاد که مهر پیروزهٔ رستم بر آن نقش بسته است، از دیدن آن خندهٔ بلند سر داد چنانکه منیژه از سر چاه شنید وبا تعجب گفت:

چگونه گشادی بخنده دو لب   که شب روز بینی همی روز شب

بیژن پس از آنکه او را بوفاداری سوگند داد راز را براو فاش نمود و گفت که آن گوهرفروش که مرغ بریان داد بخاطر من بتوران زمین آمده است برو ازاو بپرس که آیا خداوند رخش است؟

منیژه شتابان نزد رستم آمد و پیام بیژن داد رستم چون دانست که بیژن راز را با دختر در میان نهاده است خودرا شناساند وگفت: برو همینکه شب ازچنگ خورشید رهائی یافت برسر چاه آتش بلند برفروز تا بسوی آن بشتابم منیژه بازگشت و بجمع آوری هیزم شتافت:

منیژه بهیزم شتابید سخت   چو مرغان برآمد بشاخ درخت
چو ازچشم خورشیدشد ناپدید   شب تیره برکوه لشکر کشید
منیژه بشد آتشی برفروخت   که چشم شب قیرگونرا بسوخت

رستم زره پوشید و بخدا نیایش کرد و با گردان روی بسوی چاه آورد هفت پهلوان هرچه کردند نتوانستند سنگرا بجنبانند، سرانجام رستم از اسب بزیر آمد.

زیزدان زور آفرین زورخواست   بزددست و آنسنك برداشت راست
بینداخت بر بیشهٔ شهر چین   بلرزید از آنسنك روی زمین

پس کمندی انداخت و پس از آنکه او را ببخشایش گرگین واداشت ازچاه بیرونش کشید

برهنه تن و مو و ناخن دراز ‌ ‌ ‌ گدازنده از درد و رنج و نیاز
همه تن پراز خون ورخسارزرد ‌ ‌ ‌ درآن بند و زنجیر زنگار خورد

سپس همگی بخانه شتافتند وپس از شست وشوی شترها را بار کردند وا بهارا آمادهٔ رفتن ساختند. رستم منیژه را با دلاوران از پیش فرستاد و خود با بیژن و سپاهیان بجنگ افراسیاب پرداخت و پس از شکست او با اسیران بسیار بایران باز گشتند. پهلوانان ایران چون خبر بازگشت رستم و بیژنرا شنیدند باستقبال شتافتند و آنها را بدرگاه کیخسرو آوردند رستم دست بیژنرا گرفت و بشاه سپرد شاه برتخت نشست و فرمود تا بیژن به پیشش آمد و از رنج و تیمار و زندان و روزگار سخت ودختر تیره روز سخن گفت. شاه

بفرمود صد جامه دیبای روم ‌ ‌ ‌ همه پیکرش گوهر و زرش بوم
یکی تاج و ده بدره دینار نیز ‌ ‌ ‌ پرستنده و فرش و هرگونه چیز
ببیژن بفرمود کاین خواسته ‌ ‌ ‌ ببر پیش دخت روان کاسته
برنجش مفرسای وسردش مگوی ‌ ‌ ‌ نگر تا چه آوردی او را بروی
تو با او جهانرا بشادی گذار ‌ ‌ ‌ نگه کن برین گردش روزگار



۳۶

دبیرستان ایراندخت

« دخترانه »

درسال ۱۳۰۵ بمنظور تربیت آموزگار یکباب مدرسه بنام **دارالمعلمات مقدماتی** تحت مدیریت **مادموازل دکر** در عمارت اجلال الملك (درتکیهٔحیدر) مفتوح گردید **دربدو** تأسیس نظر بکمی داوطلب کلاس پنجم و ششم ابتدائی و سال اول دبیرستان نیز **دایرشد .**

درسال ۱۳۰۶ بجای مادموازل دکر خانم **عزیزه نیساری** بریاستدارالمعلمات **منصوب** و کلاس دوم **دبیرستان** افتتاح شد .

در سال ۱۳۰۷ کلاس سوم و در سال ۱۳۰۸ کلاس چهارم دبیرستان (**کلاس اول** دانشسرا) تأسیس گردید .

درسال ۱۳۰۹ مدرسه از عمارت اجلال الملك بعمارت حاج میرزا مسعود ظهیرالملك (دربازارصفی) منتقل وکلاس پنجم دبیرستان (سال دوم دانشسرا) برکلاسهای **آن اضافه شد.**

درسال ۱۳۱۰ مدرسه ازعمارت ظهیرالملك بعمارت اقتدارالدوله (در **کوچهٔ پستخانه**) منتقل وکلاس پنجم ابتدائی حذف گردید .

درسال ۱۳۱۱ از طرف ادارهٔ فرهنگ حیاط مسجد معروف به **استادشاگرد واقع در** خیابان فردوسی جهت ساختمان عمارت دارالمعلمات بمرکز پیشنهاد شد .

درسال ۱۳۱۲ اسم دارالمعلمات **بدانشسرای مهستی** تبدیل شد وکلاس **ششم ابتدائی** حذف گردید و شروع بساختمان جدید شد .

درسال ۱۳۱۳ ساختمان مخصوص خاتمه یافت و دانشسرا ازعمارت **اقتدارالدوله بآنجا** منتقل گردید و دانشسرای **ایراندخت** نامیده شد و **مجد ایراندخت** تاریخ بنای **این** دانشسرا **است** .

درسال ۱۳۱۵ خانم نیساری بتهران منتقل شد وآقای **خلیل ایزدیار** بکفالت دانشسرا منصوب گردید .

درسال ۱۳۱٦ آقای **رضا قلی رشدیه** بریاست دانشسرا منصوب شد . درسال ۱۳۱۹ دانشسرا بمحل فعلی دبیرستان فردوسی (در خیابان پهلوی) انتقال یافت و ساختمان آن به دبیرستـان پروین واگذار شد .

در سال ۱۳۲۰ دانشسرا مجدداً بساختمان اختصاصی خود منتقل گردید و دبیرستان پروین درمحل فعلی خود (در خیابان شهناز) مستقر گردید .

از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ آقای **عبدالله فریور** از ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ آقای حسین امید و از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۸ آقای **احمد سمیعی** و از سال تحصیلی ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ آقای **حسین کاوه** ریاست این مؤسسهٔ فرهنگی را بعهده داشتند .

درسال ۱۳۲۸ سال اول دانشسرا منحل گردید و سال چهارم فنی بجای آن دایر شد درشهریور ماه سال ۱۳۲۹ کلاس دوم دانشسرا وکلاس چهارم‌فنی منحل‌شد وبجای‌این وکلاس سال چهارم علمی و پنجم فنی تأسیس یافت و نام دانشسرا بدبیرستان ایراندخت تغییر یافت دراین مدت متجاوز از ۲۵۰ نفر آموزگار از این دانشسرا فارغ‌التحصیل شده‌اند .

دانشسرای دختران درتمام دورهٔ تشکیل خود یکدبیرستان دورهٔ اول ضمیمه داشت و در سال تحصیلی ۱۹ ـ ۱۳۲۰ علاوه بردبیرستان کلاسهای دبستانرا نیز ضمیمه داشت .

درسال ۱۳۳۰ کلاس پنجم فنی نیز منحل گردید درسال ۱۳۳۱ کلاس پنجم علمی به کلاسهای دبیرستان اضافه شد .

از شهریور ماه ۱۳۳۲ تا حال خانم **ایران غفوری** ریاست دبیرستـان ایراندخت را بعهده دارد .

درسال ۱۳۳۳ یك‌کلاس تربیت معلم دردبیرستان تأسیس یافت ودرشهریور ماه ۱۳۳٤ سال ٦ ادبی بجای کلاس تربیت معلم دایر گردید .

درسال جاری (٦) کلاسهٔ دبیرستان با کلاسهای ادبی و ۳۲۷ نفر دانش‌آموزدارد .

دبیرستان دارای کتابخانه ، آزمایشگاه طبیعی ، فیزیك ، شیمی و کارگاهها و انجمنهای خیاطی و طباخی و خانه‌داری است .



در خاتمهٔ تاریخچهٔ این دبیرستان بجاست که بوجه تسمیهٔ مسجد استاد شاگرد نیز اشاره شود :

مسجد استاد شاگرد از بناهای علاء الدین (۱) امیر شیخ حسن کوچك میباشد که در زمان خود بانی بنام علائیه معروف بود بنای این مسجد در سال ۷۴۲ هجری پایان یافت و یکی از بناهای عالی و زیبای شهر تبریز بشمار میرفت و دارای کتیبه‌های زیاد در روی کاشی و گچ بری بخط خواجه عبدالله صیرفی خطاط زبردست و مشهور تبریز و شاگرد وی میبود وبدین ملاحظه بعدها بمسجد استاد شاگرد معروف شده‌است ودر دقت وظرافت خطوط کتیبه‌های آن نوشته‌اند : خطی که دراین عمارت نوشته شده دیدهٔ کاتب افلاك درعرصهٔ جهان نظیرش مشاهده ننموده است . وگویا کتیبه‌های ربع رشیدی نیز بخط این استاد بوده است .

ساختمان مسجد و در و دیوارهای بلند و طاقهای مقرنس آن بطرح و نقشه‌های بناهای قدیم و بشکل معابد و مساجد اوایل اسلام است و شاید که امیر شیخ حسن این مسجد را مرمت کرده‌است وطاق و رواق وگنبد برآن افزوده است . این مسجد بمرور ایام براثرزلزله

---

(۱) امیر شیخ حسن کوچك پسر تیمورتاش فرزند امیرچوپان است که پس‌از فوت ابوسعید بهادر خان درسال ۷۳۶ قمری بآذربایجان و عراق تسلط یافت ولی برای رعایت مصلحت خود ساتی بیك خاتون دختر الجاتیو را درسال ۷۳۹ بحکومت ایلخانی منصوب کرد وسکه بنام‌وی زد و بعداز دو سال بعنوان اینکه حکومت ایلخانی از زنی ساخته نیست او را خلع کرد و سلیمان بن یشموت از نوادگان هلاکو خان را بحکومت رسانید و ساتی‌بیك را بزور بزوجیت او داد سلیمان با اینکه ۵ سال (۷۴۱ — ۷۴۵) در تبریز حکومت کرد ولی امور حکومتی بامر امیر شیخ حسن که از طرف سلیمان ملقب بعلاء الدین بود انجام میپذیرفت .

(متن وحاشیه باختصار ازمقالهٔ آقای حاج حسین نخجوانی درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز آورده شده است) .

و نبودن مراقب و مواظب بکرات خراب شده ومجدداً بهمت اشخاص خیر و نیکوکار تعمیر یافته است .

درسال ۱۳۱۳ شمسی ساختمان دانشسرای دختران در قسمتی از صحن این مسجد بنا گردید و مرحوم ملک‌الشعرای بهار اشعار ذیلرا درتاریخ بنای این دانشسرا سروده است که عین آن برروی کاشی بالای درب ورودی ساختمان نیز جلب توجه میکند.

درهمایون عهد شاهنشاه ایران پهلوی — خسرو دانش‌پژوه وداور کیهان‌خدای
شدبامر حکمت آن فرزانه دستور علوم — اینچنین کاشانهٔ فرهنگ ازحکمت بپای
بهر تاریخ بنای عالیش هاتف سرود — «مجد ایراندخت» شد تاریخ این دانشسرای

۱۳۱۳





ساختمان دبستان بدر ـ روبروی صفحه ۱۲۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

آقای بابا بهپور



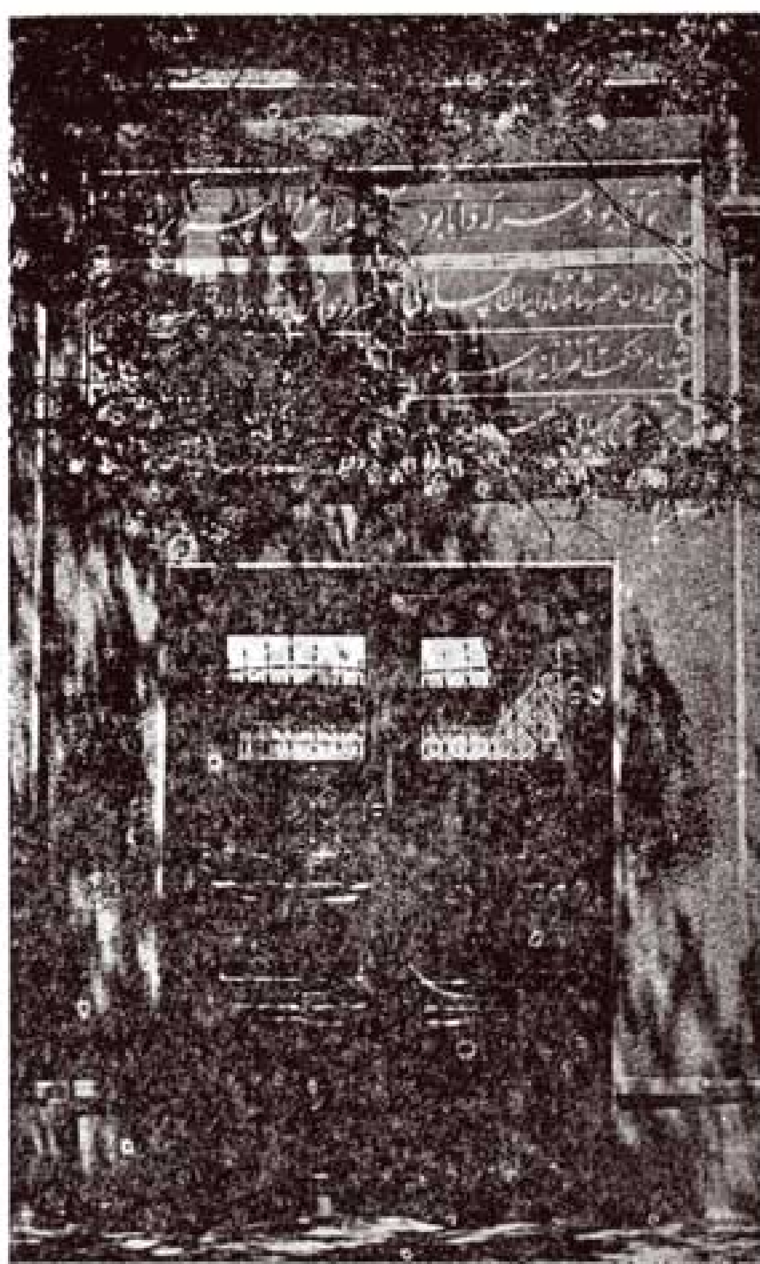
در سال ۱۲۶۷ شمسی در تبریز متولد شد و در شش سالگی تحصیل خود را در مکاتب قدیم تبریز شروع کرد و در مدارس حیات، پرورش، نوبر تا سال سوم دبیرستان تحصیل کرد و بعد به مطالعهٔ شخصی پرداخت از سال ۱۲۹۲ به تدریس در مدرسهٔ نوبر مشغول شد و بعدها نظامت آنمدرسه را نیز بعهده گرفت و سپس بخدمت دولتی وارد شد.

در سال ۱۳۰۵ دبستان دولتی باسمنج را تأسیس کرد، در سال ۱۳۰۷ دبستان دولتی کوچه باغ (صائب) را تأسیس نمود در سال ۱۳۰۸ بمدیریت دبستان گرگر منصوب شد در سال ۱۳۱۰ بنمایندگی فرهنگ میانه و مدیریت دبستان آن تعیین شد. در سال ۱۳۱۳ مدیریت دبستان بناب را بعهده داشت. در اواخر همین سال بنمایندگی فرهنگ و مدیریت دبستان شاهیندژ منصوب گشت. در سال ۱۳۱۵ به تبریز منتقل گردید و در کاربردازی فرهنگ تبریز مشغول کار شد.

در سال ۱۳۲۲ بکفالت حسابداری فرهنگ تبریز و در سال ۱۳۲٤ بنظامت دانشسرای پسران منصوب گردید.

در سال ۱۳۲۶ بتهران منتقل شد و فعلا در وزارت فرهنگ بخدمت مشغول میباشند.

آقای بهپور درطی خدمات فرهنگی بارها از طرف فرهنگ آذربایجان و وزارت فرهنگ تقدیر شده‌اند و بپاس خدمات فرهنگی خود تا کنون دو قطعه نشان سپاس درجه سوم و دوم از وزارت فرهنگ گرفته‌اند.



سردرب دبیرستان ایراندخت ـ روبروی صفحه ۱۲۰

تاریخچهٔ مدارس تبریز

۲۷

دبستان بدر

« پسرانه »

در سال ۱۳۰۵ ادارهٔ فرهنگ در محلهٔ مارالان مکتب هدایت را که سابقهٔ ۱۳ ساله داشت و بوسیلهٔ آقای **میرزا علی‌اکبر هدایتی** اداره میشد دولتی کرده بنام **مدرسهٔ دولتی مارالان** ٤ کلاس ابتدائی را درآنجا تشکیل داد ودرتاریخ ۲٦مرداد ۱۳۰۵ آقای **سید علی اکبر نجفی‌زادهٔ هدایت را** بمدیریت آن منصوب کرد چون اکثر اهالی آنمحل اهل‌زراعت بودند و اطفال ایشان نیز در امور زراعت باولیای خود کمك میکردند لذا در اولین سال تأسیس دبستان چندان استقبالی نشد و تعداد دانش‌آموزان درحدود ۵۰ و ٦۰ نفر بود در سال دوم (۱۳۰٦) مدیریت دبستان بآقای **عباسعلی الفت نوبری** محول گردید و تا سال ۱۳۰۸ دبستان بامدیریت مشارالیه اداره میشد دراین مدت درنتیجهٔ فعالیت آقای الفت و تشکیل جلسات باحضور اولیای اطفال و متنفذین محل تعداد دانش‌آموزان به ۱۵۰ نفررسید از ۱۳۰۸ تا ۵ر۷ر۱۳۰۹ مرحوم **ابوالحسن جوانبخت** و از تاریخ ۵ر۷ر۱۳۰۹ تا ٤ر۷ر۱۳۱۰ مجدداً آقای **سید علی‌اکبر نجفی‌زاده هدایت** و بعداز او تا ۱۹ بهمن‌ماه ۱۳۱۱ مدیریت دبستان بآقای **محمدعلی زینی** محول گردید دراین مدت آقای زینی محل مناسبی برای دبستان اجاره کرد و کلاسهای پنجم و ششم را دایر نمود بعداً چند ماه آقای **رضاقلیخان عنایتی** و بعداز او مرحوم **نیکروان** بمدیریت دبستان تعیین شد.

مرحوم نیکروان از ۵ر۲ر۱۳۱۲ تا مهر ۱۳۱٦ مدیرمدرسه بود دراین تاریخ مدرسه را بآقای **علیزاده** تحویل داده بعداً در آذر ماه آقای **محمود مجتهدی** تحویل گرفته است آقای‌رضاقلی عنایتی از ۲٤ مهر ۱۳۱٦ تا ۲۲ر٦ر۱۳۲۱.

و آقای **مهدی اقتصاد خواه** از مهرماه ۱۳۲۱ تا شهریور ماه ۱۳۲٤

آقای **نصرت‌الله اعزازی از** شهریور ماه ۱۳۲۴ **تا اول سال تحصیلی ۱۳۲۹**

« **شفیع میرزاآقاسی از سال ۱۳۲۹** تا اول سال تحصیلی **۱۳۳۰**

وازسال ۱۳۳۰ تا بهمن ۱۳۳۲ نصرت‌الله اعزازی مدیر **دبستان بودند**

از بهمن ۱۳۳۲ تا حال آقای **مرتضی منجم زاده** مدیریت دبستانرا بعهده دارند .

دبستان تا سال ۱۳۱۲ **بنام** مدرسهٔ دولتی **مارالان** و بعد بنام دبستان دولتی خاقانی **و** **از سال ۱۳۱۴ تا** حال بنام **بدر** میباشد .

دبستان فعلا ٦ کلاسهٔ ابتدائی پسرانه و ٢٦٠ نفر دانش‌آموز دارد .

ساختمان دبستان دولتی است وبنای **آن** در اسفندماه ۱۳۳٤ درزمینهای باغشمال شروع **شده ودر** دیماه ۱۳۳۵ خاتمه یافته است .

مرحوم **احمد خان بدر نصیر السلطنه** درسال ۱۲۹٦ وزیر فرهنگ بود وبا اجرای تعلیمات ابتدائی مجانی وازدیاد مدارس ورفع نواقص مدارس فعالیتی درفرهنگ ایران بوجود آورد و با رفع نواقص دارالفنون تهران رشته‌های تخصصی آنمدرسه را بنام مدارس عالی از تشکیلات دارالفنون جدا کرد و بعدها بعضویت کمیسیون معارف انتخاب شد .



۳۸

دبستان بیهقی

« دخترانه »

مدرسهٔ دولتی **سعادت نسوان** در مهرماه ۱۳۰۵ بمدیریت خانم **ربابه ارژنگی** در محلهٔ اعراب تأسیس یافت دربدو تأسیس ٤ کلاسه بود و مدرسهٔ اعراب نیز نامیده میشد این مدرسه را تا مهرماه ۱۳۰۸ خانم ربابه ارژنگی اداره میکرد در ۲۳ آبانماه ۱۳۰۸ خانم نصرت‌الملوک **پاکنژاد** بمدیریت مدرسه تعیین گردید و در سال ۱۳۱۲ مدرسه ۵ کلاسه شد

در ۱۹ خردادماه ۱۳۱٤ خانم فاطمه شجاعی مدیریت مدرسه را از خانم پاکنژاد تحویل گرفت و تا ۲۰ شهریور ماه ۱۳۱۷ مدیر مدرسه بود.

درسال ۱۳۱٤ مدرسه ٦ کلاسه و در سال ۱۳۱۵ بنام **بیهقی** نامیده شد. و مدیران دبستان بترتیب عبارتند از :

خانم **خدیجه بدیع** تبریزی (گوهری) از ۱۳۱۷/٦/۲۳ تا ۱٦ شهریور ماه ۱۳۱۹
« **رفیعه صدیق اسکندانی** « شهریورماه ۱۳۱۹ تا اول آذر ماه «
« **عزیزه بهار** از آذر ماه ۱۳۱۹ تا شهریور ماه ۱۳۲۰
« **بتول نهالبار** از شهریور ماه ۱۳۲۰ تا آذر ماه ۱۳۲۰ (دراین موقع دبستان ٤ آبان منحل و محصلین آن به بیهقی انتقال یافت)
خانم **ایراندخت ارژنگی** از آذر ماه ۱۳۲۰ تا اواخر فروردین ماه ۱۳۲۳
« **منیره کاظمیهٔ اقدم** از فروردین ماه ۱۳۲۳ تا شهریور ماه ۱۳۳۱
« **حبیبه عیسی بیگلو** از شهریور ماه ۱۳۳۱ تا شهریور ماه ۱۳۳۳
« **اشرف شفیقی مقدم** از شهریور ماه ۱۳۳۳ بمدیریت دبستان منصوب و حالیه نیز همچنان بعهده دارد .

دبستان درسال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳۶ قریب به ۵۶۰ نفر محصل دارد که در ۱٤ کلاس (دبستان ٦ کلاسه میباشد) در یك ساختمان استیجاری درمحلهٔ اهراب بتحصیل اشتغال دارند

وجه تسمیه دبستان

بیهق نام قدیم ناحیه ایست از خراسان که سبزوار حالیه شهر عمدهٔ آنست و علما و فضلای بیشماری درهرعصر از این سرزمین برخاسته‌اند که آثار زیادی از تاریخ وشرح حال رجال و شعرا را ازخود بیادگار گذاشته‌اند مانند ابوبکر احمدبن حسین بیهقی صاحب کتاب سنن و دلائل النبوه ، ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر غزنویان و مورخ مشهور صاحب تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی ، ابوالحسن علی بن زید بیهقی صاحب تاریخ بیهق .

ابوالفضل بیهقی بسال ۳۸۵ هجری متولد شده نوزده‌سال منشی دیوان رسائل غزنویان بود . بزبان فارسی تاریخی بزرك درشرح حال سلاطین آنسلسله که به ۳۰ جلد میرسیده و گویا بتاریخ آل ناصر معروف بوده تألیف کرد ولی جز چند جلد ناقص آن که شرح‌سلطنت و وقایع زمان سلطان مسعود غزنوی میباشد و بتاریخ بیهقی معروف است باقی نمانده است بیهقی این‌کتابرا بسال ٤۵۱ در زمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود غزنوی شروع کرده و سالها بتدوین آن همت گماشته است، و ازلحاظ فصاحت ومتانت در ردیف بهترین نمونه‌های‌نثرفارسی بلکه‌ازشاهکارهای آن بشماراست بیهقی‌فاضلی درستکار ودرستگوی بوده‌و بیطرفانه وقایع تاریخی را درکتاب خود نقل کرده است . وفات او را بسال ٤۷۹ نوشته‌اند.

ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف بابن فندق از علمای مشهور قرن ششم هجری‌است درحدود سال ٤۹۰ متولد شده معاصر با محمدبن عبدالکریم شهرستانی صاحب ملل و نحل متوفی در ٥٤۸ وسید اسماعیل جرجانی صاحب ذخیرهٔ خوارزمشاهی متوفی در ۵۳۱ میباشد درکودکی درمجلس درس حکیم عمرخیام نیشابوری نیز حاضر شده است تاریخ بیهقرا در سال ۵٦۳ درزمان سلطنت مؤیدآی‌ابه که ابتدا ازغلامان و بعد از سرداران سلطان‌سنجر سلجوقی بودو بلافاصله بعدازوفات سنجر برخراسان مسلط شد تألیف کرده است .

موضوع تاریخ بیهق عبارتست از تاریخ و جغرافیای ناحیهٔ بیهق و شرح حال مشاهیر

ورجال آن ناحیه . مؤلف این کتاب کتب نفیس بسیاری بزبان عربی وفارسی تألیف کرده ازجملهٔ کتب معروف او ذیلی است برتاریخ یمینی موسوم بمشارب التجارب و غوارب الغرائب مشتمل بر وقایع تاریخی ایران از ٤١٠ تا ٥٦٠ یعنی تاریخ غزنویان و سلجوقیان و نیمهٔ اول دورهٔ خوارزمشاهیان که این کتاب از جملهٔ مآخذ یاقوت درمعجم الادباء ، ابن اثیر در [illegible] ، عطاملك جوینی در جهانگشا و حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده میباشد ولی فعلا نسخه‌ای از آن دردست نیست دیگر ذیلی‌است بر دمیةالقصر باخرزی دیگر کتابی‌است درامثال عرب وفات وی بسال ٥٦٥ هجری است .



۴۹

دبستان دولتی قطران

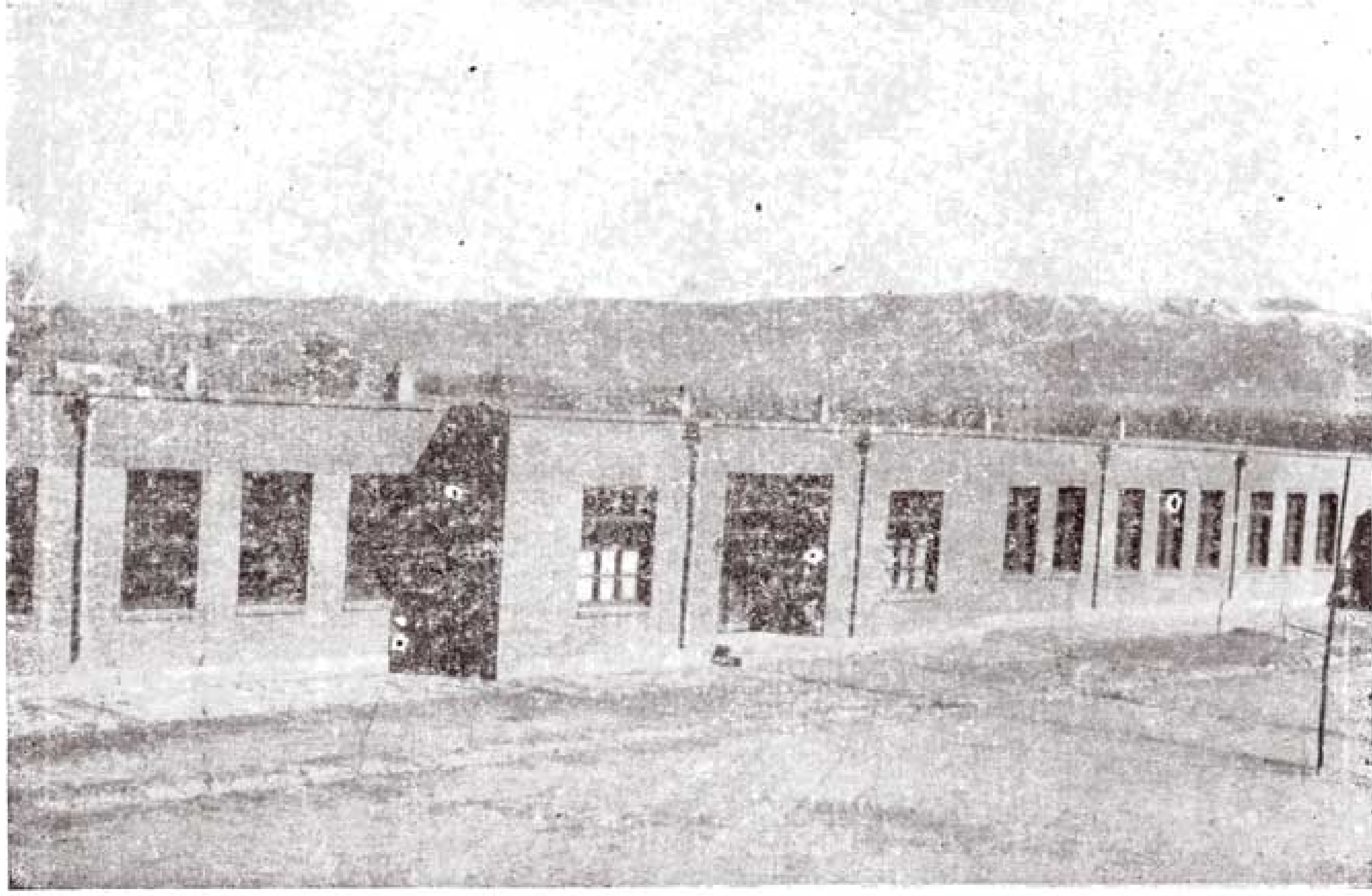
« پسرانه »

تا سال ۱۳۰۵ بعلت مخالفت حاج شیخ محمد نامی از روحانیون حکم آباد در این محل دبستانی ایجاد نشده بود در این سال مرحوم دکتر محسنی رئیس فرهنگ درصدد ایجاد یکباب دبستان دولتی در حکم آباد بر آمدو آقای عباسعلی الفت را مأمور این کار کرد آقای الفت با توجه کامل باوضاع محل مقدمات تأسیس آنرا فراهم نمود ودر این راه از همراهیهای



آقای عباسعلی الفت

بینظیر مرحوم حاج عباس رنجبر از زارعین محل استفاده کرد ومرحوم رنجبر درهماهنگ



ساختمان دبستان قطران روبروی صفحه ۱۲۷ تاریخچهٔ مدارس تبریز

کردن مردم و مبارزه با مخالفین مواجه با تکفیر روحانیون شد ولی باز از تهدید آنان نهراسید و شب و روز در تلاش بود تا دبستانی دایر شد این دبستان در ابتدا ٤ کلاسه بود و ۸۰ نفر محصل داشت ، آقای الفت در مدت یکسال مدیریت خود در تکمیل این دبستان کوشش فراوان کرد و پیوسته با مخالفین فرهنگ و دبستان در مباحثه و مبارزه بود و برای مبارزه با جهل که علت‌العلل بدبختی‌هاست علاوه بر ٤ کلاس روزانه کلاسی نیز عصرها برای سالمندان تأسیس کرد تعلیمات در این کلاس ابتدا شفاهی بود بدین معنی که برای جلب مردم باین کلاس قسمتی از داستانهای تاریخی وتاریخ‌سلاطین ایرانرا نقل میکرد بعدکه بعناوین مختلف مردمرا باهمیت فرهنگ واقف کرد خواندن و نوشتن را یاد داد بعدازیکسال آقای میرعلی‌اکبر هدایت دبستانرا تحویل گرفته دو سال مدیر دبستان شده است . در زمان وی محصلین دختر نیز در این دبستان تحصیل میکردند .

از اول سال تحصیلی ۸ر۱۳۰۹مرحوم ابوالحسن جوانبخت مدیر دبستان شد و در زمان مدیریت وی دبستان ٦ کلاسه شد و نامبرده هفت سال در این دبستان مدیر بوده و در پیشرفت دانش‌آموزان و ترقی امور فرهنگی جدیت بیشتری مبذول داشته است .

درسال ۱۳۱۳ دبستان بنام قطران شاعر نامدار تبریز نامیده شد ، دراین سال عدهٔ محصلین از دویست متجاوز بود .

درسال‌تحصیلی ۱۵ر۱۳۱٦ آقای بیوك سیمیار مدیر دبستان بود ومشارالیه بعدازیکسال دبستانرا بآقای موسی عزالدینی تحویل داد

در سال تحصیلی ۱۸ر۱۳۱۹ آقای باقر بحرین بمدیریت دبستان منصوب شد وبعد از او آقای رحیم حسنزادهٔ آذیری از سال تحصیلی ۲۱ر۱۳۲۲ تا سال تحصیلی ۲۷ ـ ۱۳۲۸ و بعداز او آقای محمد باقر باقری آذرفام از سال تحصیلی ۲۷ ـ ۱۳۲۸ تا شهریور ماه ۱۳۳۲ واز این تاریخ آقای کریم رهنمایان بمدیریت دبستان منصوب شده‌اند .

از اول سال تحصیلی ۳۳ ـ ۱۳۳٤ آقای حسن اسنقی آذر مدیر دبستان شد و آقای رهنمایان برای تحصیل رشتهٔ کشاورزی بکرمانشاه مسافرت کرد و بعد از ٤ ماه بتبریز مراجعت نمود و از ۲۳ دیماه ۱۳۳۳ که دبستان بساختمان جدید انتقال یافت در سال پنجم

دستان برنامهٔ کشاورزی تدریس کرد و در تیرماه ۱۳۳۴ مجدداً دبستانرا تحویل گرفت ، از اول سال تحصیلی در کلاسهای پنجم و ششم دبستان برنامهٔ کشاورزی تدریس میشود فعلا دبستان ۱۴۰ نفر دانش آموز دارد و آقای ناظم حسینی بعنوان کفالت دبستانرا عهده‌دار است .

در پهلوی محوطهٔ دبستان زمینی محصوریست ، محصلینی که برنامهٔ کشاورزی تحصیل میکنند هر یك با نشاندن نهال و ایجاد کرت و بذر افشانی آنرا بصورت باغ نمونه درآورده‌اند دبستان دارای وسائل سادهٔ کشاورزی و نمایشگاهی است که انواع اقسام بذر سبزیجات و کود شیمیائی و داروهای مبارزه با آفات نباتی در آن برای آشنائی محصلین موجود است .

ساختمان دبستان درگورستان متروك حکم‌آباد (۱) بنا شده است و بنای آن در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ انجام یافته ودر دیماه ۱۳۳۳ دبستان بآن ساختمان انتقال یافته است .

قطران تبریزی

در میان سخنوران ایران کمتر کسی همچون قطران شاعر آذربایجانست که ازیکطرف نام و شهرت او بهمه جا رسیده و شعرها ودیوانش شهرت فراوانی یافته ازطرف‌دیگر تاریخچهٔ زندگیش تمام تاریك باشد چه چیزی در بارهٔ حال و زندگی او نوشته نشده و یا اگر بوده از میان رفته است

نویسندگان در ذکر اسم او اختلاف دارند یعنی از انتساب شاعر بامیر ابومنصور و هسودان الروادی الازدی که امیرالاجل نیز می‌گفتند او را (قطران بن منصور) یا (قطران ابومنصور) و یا (الاجلی) و (العضدی) نیز نوشته‌اند .

آنچه در شرح حال شاعر میتوان گفت اینست که وی درسال چهارصدواند هجری در

---

(۱) دراصطلاح مردم تبریز این‌محل « هکماوار » و محلهٔ لیل‌آباد « ایلاوا » مشهور است ولی درکتابت اغلب حکم‌آباد و لیل‌آباد مرسوم است .

شادآباد (۱) تبریز متولد شده و از دهقانزادگان آذربایجان بوده و ضیاع و عقار داشته‌است وچون بشعرسرائی پرداخته و از شهر خود بگنجه سفر کرده ملك و عقار از دست او بیرون شده است . قطران نخستین مدیحهٔ خود را درسالهای ۴۲۵ ـ ۴۲۸ که بیست واند سال بیشتر نداشته آغاز کرده است و وسیلهٔ شهرت او در گنجه سپهدار آران ابوالیسر بوده وبعد اورا پیش امیرابولحسن لشکری (۴۲۵ ـ ۴۴۱) از حکمرانان شدادی سرزمین آران برده و شاعر از او و ابوالیسر سپهدار او نوازشها دیده و درمدت توقف خود دربین این‌حکمرانان بسیاری ازوقایع تاریخی را بشعر درآورده که در هیچیك ازکتب تاریخی دیده نمیشود ازاین جهت در روشن نمردن وقایع تاریخ زمان خود مقام بزرگی در تاریخ آذربایجان دارد ونیز درضمن ممدوحان زیاد خود از حکمرانانی نام میبرد که اسم آنان درتواریخ کمتر دیده‌میشود معروفترین این ممدوحان ازسلسلهٔ روادیان (۲) ابومنصور وهسودان (۴۱۱ ـ ۴۴۶) خداوند آذربایجان وابونصر مملان پسر اوست که از ۴۵۰ ببعد ازطرف‌طغرل‌بیك حکمران آذربایجان بود وابوالفضل جعفر فرمانروای تفلیس است‌که گویا ازعلویان بوده و معاصر با ابوالحسن لشکری از شدادیان (۳) میبود وابوالمظفر فضلون حکمران گنجه (۴۵۹ـ۴۸۱) از شدادیان گنجه میباشد وعلت عمدهٔ شهرت وهسودان و پسرش ، همانا قصیده‌های قطران بوده است و نیز قبل‌ازرسیدن بدربار وهسودان دردربار ابودلف حکمران نخجوان که اسدی گرشاسبنامه

---

(۱) شاَوا محله‌ای درتبریز و شادآباد هم دو قریه از محال مهرانرود ازتوابع تبریز است که در دو فرسخی شهر درطرفین دره‌ای بنام شادآباد علیا و سفلی واقع شده‌اند و باسم پینه هلوار و شلوارجق معروف هستند در قریهٔ شادآباد سفلی چون آرامگاه بسیاری ازمشاهیر ازجمله پیرشیروان و معزالدین سلطان اویس پسر شیخ حسن بزرك ایلکانی دومین‌سلطان‌جلایریان (۷۵۷ ـ ۷۷۶) است بشادآباد مشایخ و پینه شلوار (پیرشیروان) معروف است .

(۲) روادیان از نژاد تازی بودند پدر بزرك این خاندان رواد پسر مثنی‌ازدی نام داشت ازد یکی ازقبیله‌های معروف یمن بود درزمان خلافت ابوجعفر منصور عباسی که یزید بن حاتم والی آذربایجان بود مثنی را با دیگر یمنیان از بصره بآذربایجان آورد و تبریز ونواحی آنرا تا شهر بذ بدو سپرد .

(۳) شدادیان از ایلات کرد بودند . برای اطلاع ازتاریخ روادیان و شدادیان بشهریاران گمنام نوشتهٔ کسروی مراجعه شود .

را بنام او خاتمه داده است رسیده و مدتها ویرا مدح کرده است .

قطران در بعضی از اشعـار خود ابوالحسن را شهریار کرکر و ابومنصور را چراغ کرکریان و پناه کرزن و کرکر معرفی نموده است .

کرزن و کرکر عبارت از دو قومی بودند که یکی از آنها جرزن ، کرزان یاکرجیان میباشند و دیگری مردمی بودند که در سراشیب سلسلهٔ جبـال قفقاز از رود کرتا رود ارس (اران ـ البان) سکونت داشتند .

بنگارش ابن خردادبه و یاقوت حموی شهری نیز در نزدیکی بیلقان باسم کرکر بوده وحالا نیز چند قریه و رودی درآنطرف ارس و باوکی دراین طرف آن بهمین اسـم معروف هستند که نام آنها از آنطایفه اقتباس شده و در زمـان قطران هنـوز این دو کلمه معروف بوده است .

از وقایعی که شاعر در اشعار خود بیان کرده ولی یادی از آنهـا درکتابها نیست و یا کمتر بآنهـا اشاره شده آمدن غزان بآذربایجان و جنگهای وهسودان با آنهـا و ویرانی تبـریز است با زمین لرزه (۱) در سال ٤٣٤ که شـاعر درقصیدهٔ خود در این باره داد سخنوری داده است و ناصرخسرو که چهار سال پس‌از این حادثه بتبریز رسیده خرابی شهر را براثر زلزله و همچنین ملاقات خود را با قطران در تبریز مینگارد .

---

(۱) دراینجا بی‌مناسبت نیست که فهرستی از زمین‌لرزه‌هـای تاریخی شهر تبریز یاد کنیم : چنانکه از تاریخهای ارمنی برمیآید از چند قرن پیش‌از اسلام تبریز آباد و دارای عنوان شهر بوده است ولی چون درحملات تازیان نامی ازاین شهر برده نشده میتوان پنداشت که در اواخر ساسانیان ویرانه وگمنام بوده است .

رواد ازدی جد بزرك امیر وهسودان و امیر مملان که با منصور یا پسر او مهدی خلیفهٔ عباسی معاصر بوده بتبریز فرود آمد و پسر او وجناء باروئی گرد شهر کشید ومردم بااو در آنجا آبادی کردند یکی ازقدیمترین زلزله‌ها که خبر آن درتواریخ دیده میشود بسال ٢٤٤ بود حمدالله مستوفی مینویسد در سنه اربع واربعین مأتین بعهد متوکل خلیفهٔ عباسی بزلزله‌خراب شد خلیفه آنرا بحال عمارت آورده وبعدها آباد گردید وتا زمان پادشاهی ابوالهیجاء (٣٤٤ ـ ٣٧٨) روادی پایتخت آذربایجان بود .

بقیه درصفحه ۱۳۱

قطران از قصیده سرایان درجهٔ اول فارسی است قصایدش متین است و در وصف وقایع و فصول و مناظر استادی نشانداده است . گذشته از دیوان اشعار که عدهٔ آنرا تا ۱۲ هزار بیت نوشته‌اند گویا تصنیفات دیگری نیز داشته ازآنجمله قوسنامه وکتابی درلغت بوده است وفات شاعر را درچهار صد وشصت وپنج نوشته‌اند ولی ازروی قراین بیشتر زیسته است .

دومین زمین‌لرزه درسال ٤۳٤ بود که قطران قصیدهٔ خودرا دربارهٔ آن سروده است .
ناصرخسرو مینویسد مرا حکایت کردند درشب پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الاول ٤۳٤ پس از نماز خفتن زلزله‌ای شد بعضی ازشهر خراب گردید وبعضی دیگر آسیبی ندید و گفتند چهل هزار آدمی هلاك شده‌بود ولی حمدالله مستوفی روز حادثه را ١٤ صفر ٤۳٤ مینویسد ازاینجا میتوان فهمید زمین‌لرزه چندین بار بوده است واز شعرهای قطران نیز چنین برمیآید ، از این زلزله امیر وهسودان وپسرش مملان رستند ولی رختهای سیاه برتن کردند و تا دیرزمانی از خوشگذرانی پرهیز نمودند

تا سال ١٠۳۳ بااینکه زمین‌لرزه‌های زیادی دراین شهر روی داده ولی ویرانی وارد نیامده تا دراین سال لرزش سختی رخ داد ولی تفصیلی ازآن دردست نیست .
درسال ١٠٥٠ یکی ازسخت‌ترین و پرآسیب‌ترین زلزله‌ها روی داده آراکیل تبریزی از مورخان ارمنی مینویسد در سخت‌ترین روزهای زمستان درهنگامیکه برف ازآسمان میریخته ومردم خویشتن را بپناه خانه‌ها کشیده بودند زمین بسختی میلرزد تمام آبادیهای شهر و کوشك شاهی شام‌غازان ومسجد تاریخی استاد شاگرد و دیگر مسجدها که هر کدام یادگار پادشاهی یا وزیری بود همه ویران میشود وگویا این زمین‌لرزه تا شش ماه دوام داشت .
در ١٠٦٠ زمین‌لرزهٔ بسیار سخت دیگری درتبریز روی داده میرزای بدخشی ازشاعران آن زمان میگوید :

سواد دلنشین ملك تبریز شد ازفرط تزلزل وحشت انگیز

در ١٠٩٠ مرحوم اعتماد السلطنه در مرآت البلدان زلزله دیگری مینویسد .
در ١١۳٤ زمان شاه سلطان حسین صفوی در تبریز یکی از سهمناك ترین زمین‌لرزه ها روی داده سراسر شهر ویرانه شده وهشتاد هزار تن ازمردمان هلاك شده‌اند .
در ١١٩٤ زمین‌لرزهٔ دهشتناك دیگری روی میدهد مینویسند یکساعت و ربع ازشب شنبه اول محرم گذشته ودر فصل زمستان بود درآنوقت نجفقلیخان دنبلی حاکم شهر بود وتادوسال برآبادی شهر میکوشید .
آخرین زلزله سخت تبریز در ١۳٠٩ شمسی بود که اندك ویرانی روی داد وعدهٔ کمی نابود گشتند .

۴۰

دبستان صائب

« دخترانه »

در فروردین ماه ۱۳۰۷ آقای **بابا بهپور** مدرسه‌ای دولتی درمحلهٔ کوچه‌باغ تبریز بنام همانمحل تأسیس کرد که بدواً ٤ کلاسهٔ پسرانه بود در سال ۱۳۱۳ بنام صائب شاعر تبریزی نامیده شد . درسالهای بعد بصورت مختلط (پسر ودختر) درآمد درسالهای اخیر دخترانه شده است مدیران دبستان از بدو تأسیس عبارتند از :

آقای **بابا بهپور** ازفروردین ۱۳۰۷ تا شهریور سال ۱۳۰۸

« **حسین فرزاد** « شهریور ۱۳۰۸ « ۱۸ « ۱۳۱۳

« **علی زنده‌دل** « « ۱۳۱۳ « آبانماه ۱۳[illegible]۳

« **میرهدایت‌الله ربیعی** ازآبانماه ۱۳۱۳ تا اردیبهشت ۱۳۱۵

« **رضا بهبهانی** از ۱۲ شهریور [illegible] تیرماه ۱۳۱٦

« **رضاقلی عنایتی** از تیرماه [illegible]٦ « ٤ مهر

خانم **[illegible] سعیدی** از ٤ مهرماه [illegible] آذرماه

خانم **حدیجه بدیع تبریزی** (گوهری) از [illegible] دیماه ۱۳۱٦ تا اول بهمن ۱۳۱٦

« **مریه درندیان** از بهمن [illegible]٦ تاشهریور سال ۱۳۱۷

« **میرزاده غنیمتی** « شهریور ۱۳۱۷ « دیماه ۱۳۲۳

« **سریه عباسعلیوند** خوئی ازدیماه ۱۳۲۳ تامهر ۱۳۲۵

« **ایرانتاج قلمکاری** از مهرماه ۱۳۲۵ « « ۱۳۳۲

آقای بابا بهپور



در سال ۱۲۶۷ شمسی در تبریز متولد شد و در شش سالگی تحصیل خود را در مکاتب قدیم تبریز شروع کرد و در مدارس حیات، پرورش، نوبر تا سال سوم دبیرستان تحصیل کرد و بعد به مطالعهٔ شخصی پرداخت از سال ۱۲۹۲ به تدریس در مدرسهٔ نوبر مشغول شد و بعدها نظامت آنمدرسه را نیز بعهده گرفت و سپس بخدمت دولتی وارد شد.

در سال ۱۳۰۵ دبستان دولتی باسمنج را تأسیس کرد، در سال ۱۳۰۷ دبستان دولتی کوچه باغ (صائب) را تأسیس نمود در سال ۱۳۰۸ بمدیریت دبستان کرگر منصوب شد در سال ۱۳۱۰ بنمایندگی فرهنگ میانه و مدیریت دبستان آن تعیین شد. در سال ۱۳۱۳ مدیریت دبستان بناب را بعهده داشت. در اواخر همین سال بنمایندگی فرهنگ و مدیریت دبستان شاهبندر منصوب گشت. در سال ۱۳۱۵ به تبریز منتقل گردید و در کارپردازی فرهنگ تبریز مشغول کار شد

در سال ۱۳۲۲ بکفالت حسابداری فرهنگ تبریز و در سال ۱۳۲۴ بنظامت دانشسرای پسران منصوب گردید.

در سال ۱۳۲۶ بتهران منتقل شد و فعلا در وزارت فرهنگ بخدمت مشغول میباشند.

آقای بهپور در طی خدمات فرهنگی بارها از طرف فرهنگ آذربایجان و وزارت فرهنگ تقدیر شده‌اند و بپاس خدمات فرهنگی خود تا کنون دو قطعه نشان سپاس درجه سوم و دوم از وزارت فرهنگ گرفته‌اند.

روبروی صفحه ۱۴۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

خانم بیوك پورك ازشهریور ۱۳۳۲ تا حال

فعلا دبستان ٤ کلاسهٔ دخترانه و ۲٥٦ نفر دانش آموزداردکه دریك ساختمان استیجاری درکوچه باغ اداره میشود.

صائب تبریزی

یکی ازمشاهیر رجال و معاریف سخنوران قرن یازدهم هجری محمد علی صائب تبریزی است. صائب پسرمیرزاعبدالرحیم و برادرزادهٔ شمس الدین ثانی معروف بشیرین قلم بوده که بسال ۱۰۱۰ هجری متولد شده است بروایت ولیقلی بیك شاملو درقصص الخاقانی تولد وی درتبریز بوده است دوبیت ذیل که ازمقاطیع غزلهای اوست مؤید این امر میباشد:

صائب از خاك پاك تبریز است — هست سعدی گر از گل شیراز

ز حسن طبع تو صائب که در تبریزی است — بلند نام شد ازجمله شهرها تبریز

خاندان او بامر شاه عباس اول ازتبریز کوچیده درعباس آباد اصفهان اقامت گزیده است صائب در شهر اصفهان نشوونما کرده ودرآنشهر شهرت یافته است وپس از تحصیل علم و دانش در اوایل جوانی سفری بحجاز کرد وچون باصفهان برگشت ازوضع ایران دلگیرشد و بقولی از سعایتی که بدگویان از او پیش شاه کرده بودند رنجیده خاطر شد ودرسال ۱۰۳٤ بعزم سفر هند ازاصفهان بیرون رفت درحدود سال ۱۰۳٦ بکابل رفت ودرآنجا اقامت گزید ومورد توجه میرزا احسن الله متخلص باحسن معروف بنواب ظفرخان حکمران کابل که بنیابت پدر خود خواجه ابوالحسن تربتی درآنشهر مقیم بود واقع شد وبعد بهمراهی او درسال ۱۰۳۹ بدربار شاه جهان پادشاه هند رفت و بقولی درحضورسلطان بلقب مستعدخان وبمنصب هزاری سرافراز شد . در سال ۱۰٤۲ ظفرخان بحکومت کشمیر منصوب شد و صائبرا باخود همراه برد و بیت ذیل از غزلی است که صائب در هند سرورده است :

خوش آنروزی که صائب من مکان در اصفهان سازم

ز وصف زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم

اتفاقاً درهمانسال پدر صائب بجهت برگرداندن پسرش از اصفهان بهند رفت . صائب باتفاق پدرش بایران برگشت وبعدها غزلی که بیت ذیل از آنست ساخته بنواب ظفر وزیر اعظم فرستاد :

دوردستانرا باحسان یاد کردن همت است
ورنه هرنخلی بپای خود ثمر می‌افکند

و مشارالیه صله و جایزه‌ای بوی بفرستاد .

صائب پس‌از مراجعت بایران بسیاحت پرداخت که بسال ۱۰۵۰ در تبریز می‌بود وچون درایران وهند شهرتی بسزا داشت نظر شاه عباس ثانی پادشاه صفوی را جلب‌کرد شاه اورا ملك‌الشعرای خود کرد .

صائب جنك شاه عباس‌را با شاه‌جهان و فتح قندهار را در سال ۱۰۵۹ بشعر درآورد (از دل زدود زنگ الم فتح قندهار) .

صائب در روز جلوس شاه سلیمان قصیده‌ای ساخته برای‌شاه خواند چون شاه‌را مطبوع طبع نیامد تا آخر عمر با شاعر تکلم نکرد صائب سه‌چهار سال بعدازجلوس شاه سلیمان در اصفهان درگذشت .

صائب قصائد و غزلیات فارسی و ترکی زیاد دارد و اشعار او را تا ۲۰۰ هزار بیت نوشته‌اند از شعرای پیش‌از خود بسعدی وحافظ ارادتی بسزا داشت از اشعار وی ظرافت فکر ودقت نظرش هویدا است و اغلب مشتمل برامثال و حکم و تشبیهات عالی‌است واکثر ابیاتش ضرب‌المثل و درمیان مردم متداول است دیوان اشعار و مفرداتش بارها بچاپ رسیده است مرگ وی بسال ۱۰۸۱ در اصفهان اتفاق افتاد و در محلی‌که بخاك سپرده شد اکنون باغی است که بنام خود او معروفست .

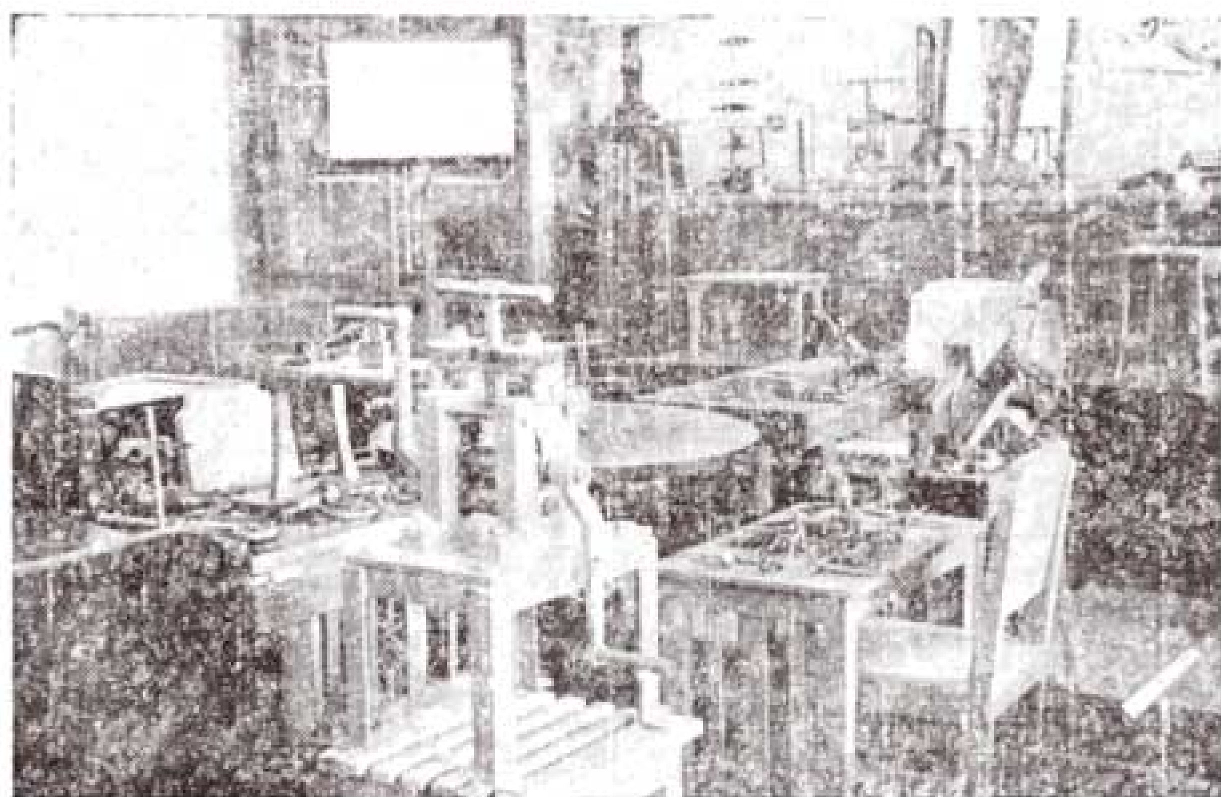
۴۱

هنرستان

«پسرانه»

مدرسهٔ صنعتی که بعدها هنرستان نامیده شد در سال ۱۳۰۹ زمان رئیس فرهنگی مرحوم **دکتر محسنی** افتتاح شد واز مهرماه همانسال تحت سرپرستی آقای **غلامعلی ملکی** سال اول آن دایر گردید و دو رشته درودگری و فلزکاری درآن تدریس میشد در اواخر سال ۱۳۱۰ شمسی تمام هنرستانها بوزارت صناعت و معادن انتقال یافت و آقای **محمدحسن خان قلعه‌بیگی** از طرف ادارهٔ صناعت و معادن بریاست این مؤسسهٔ صنعتی منصوب شد.

چون مدرسهٔ صنایع ظریفه و نقاشی درتبریز منحل شد در اوایل سال تحصیلی ۱۳۱۱



قسمتی از کارگاههای هنرستان تبریز

علاوه بر دو رشتهٔ درودگری و فلزکاری شعبهٔ نقاشی نیز تحت نظر آقای **رسام ارژنگی** نقاش نامی کشور تأسیس و شروع بکار نمود در بدو تأسیس دورهٔ هنرستان سه سال بود و هنرآموزان پس از خاتمهٔ تحصیلات خود برای کار بکارخانه‌ها معرفی میشدند متأسفانه چندی بعد شعبهٔ نقاشی از هنرستان برچیده شد بطوریکه از سال ۱۳۱۵ همانند رشتهٔ درودگری و فلزکاری درهنرستان تدریس میشود و دورهٔ آن ۶ سالست و از بدو تأسیس دانش‌آموزانی در سال اول این مؤسسه میتوانند تحصیل کنند که گواهینامهٔ ۶ سالهٔ دبستانرا داشته باشند .

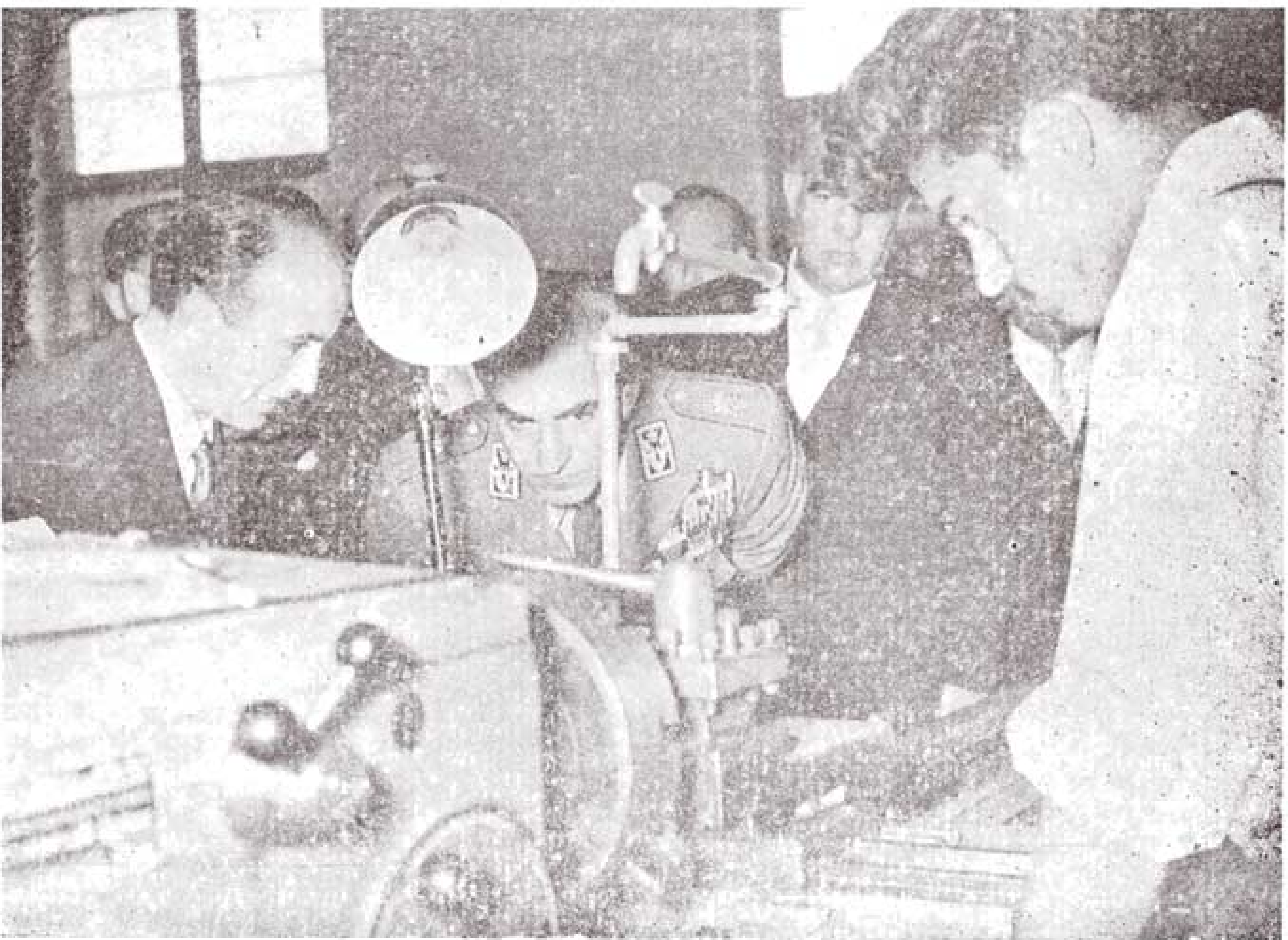
در همین‌سال ازطرف دولت عده‌ای ازمهندسین ومعلمین خارجی استخدام و بهنرستانهای کشور اعزام گردیدند آقای **مهندس کرمر** تبعهٔ آلمان بمدیریت فنی‌هنرستان تبریز منصوب شد و تا سال ۱۳۱۸ مشغول انجام وظیفه بود بعداز او آقای **هانس ولف** تبعهٔ آلمان بجای وی منصوب شد و تا سال ۱۳۲۰ درهنرستان تبریز کار میکرد ازاین‌پس آقایان **ایزد یار** و مهندس **جمشید کوششی** بریاست هنرستان منصوب شده‌اند .

از اردیبهشت ۱۳۲۲ آقای **حشمتی** بسرپرستی هنرستان منصوب وبعداز قریب‌یکسال آقای **محمود فتحعلی** بکفالت هنرستان تعیین شد در اواخر سال ۱۳۲۳ آقای **مهندس جواد فلاحی** بریاست هنرستان منصوب شد و تا این تاریخ همانسمت را بعهده دارد .

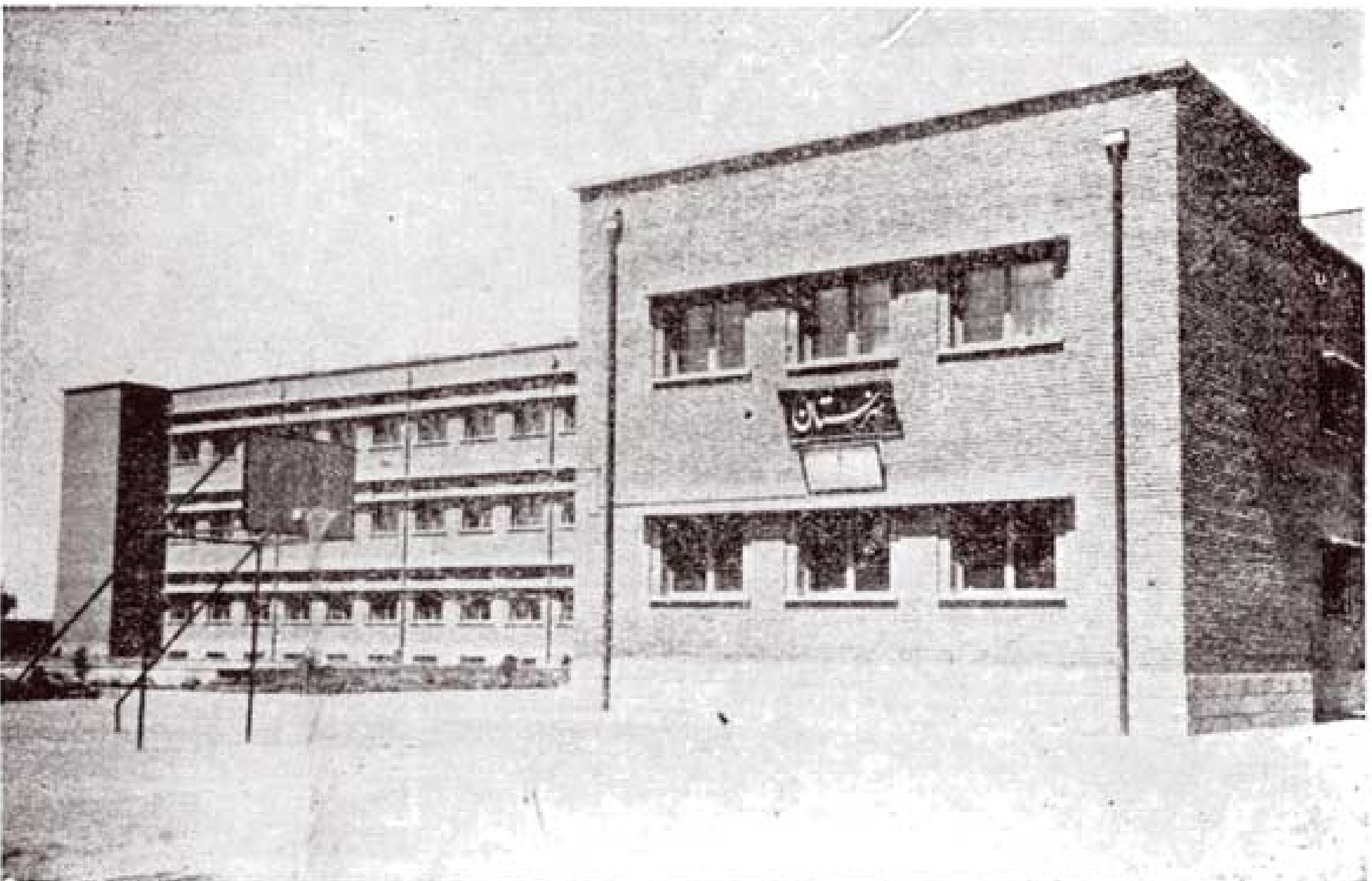
هنرستان تبریز تا سال ۱۳۲۸ تحت نظر وزارت اقتصاد ملی اداره میشد ودر آنتاریخ تمام هنرستانها با همهٔ سازمان و تشکیلات از وزارت اقتصاد ملی جدا شد و بوزارت فرهنگ واگذار گردید . ولی اصلاحات اساسی که در برنامهٔ آن میبایست بشود داده نشد .

هنرستان تبریز مجهز بوسائل ولوازم تحصیل میباشد واشیاء و آلاتیکه دانش‌آموزان ضمن تحصیل میسازند بهترین نمونهٔ پختگی و ورزیدگی آنان در دورهٔ تحصیل میباشد

در سال ۱۳۱۸ وزارت اقتصاد ملی درصدد تهیهٔ ساختمانی برای هنرستان تبریز برآمد ودر همانسال زمین آنرا که گورستان متروك جنب‌باغ گلستان بود ازشهرداری‌خریداری‌کرد ولی عملیات ساختمانی آن ازسال ۱۳۲۵ شمسی شروع شد درسال ۱۳۲۸ که کلیهٔ هنرستانهای کشور بوزارت فرهنگ واگذار گردید ساختمان نیمه تمام هنرستان تبریز نیز بفرهنگ



بازدید اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی از ماشین آلات هنرستان صنعتی تبریز - روبروی صفحه ۱۳۶ تاریخچهٔ مدارس تبریز



ساختمان هنرستان صنعتی تبریز - روبروی صفحه ۱۳٦ تاریخچهٔ مدارس تبریز

واگذار شد و در مدت ٤ سال قسمتهای اساسی آن ساخته شد تا دراردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ وسائل کار و آموزش بساختمان جدید انتقال یافت.

ساختمان هنرستان دارای سالنهای متعدد برای آزمایشگاه و نمایشگاه و اجتماعات و کتابخانه میباشد.

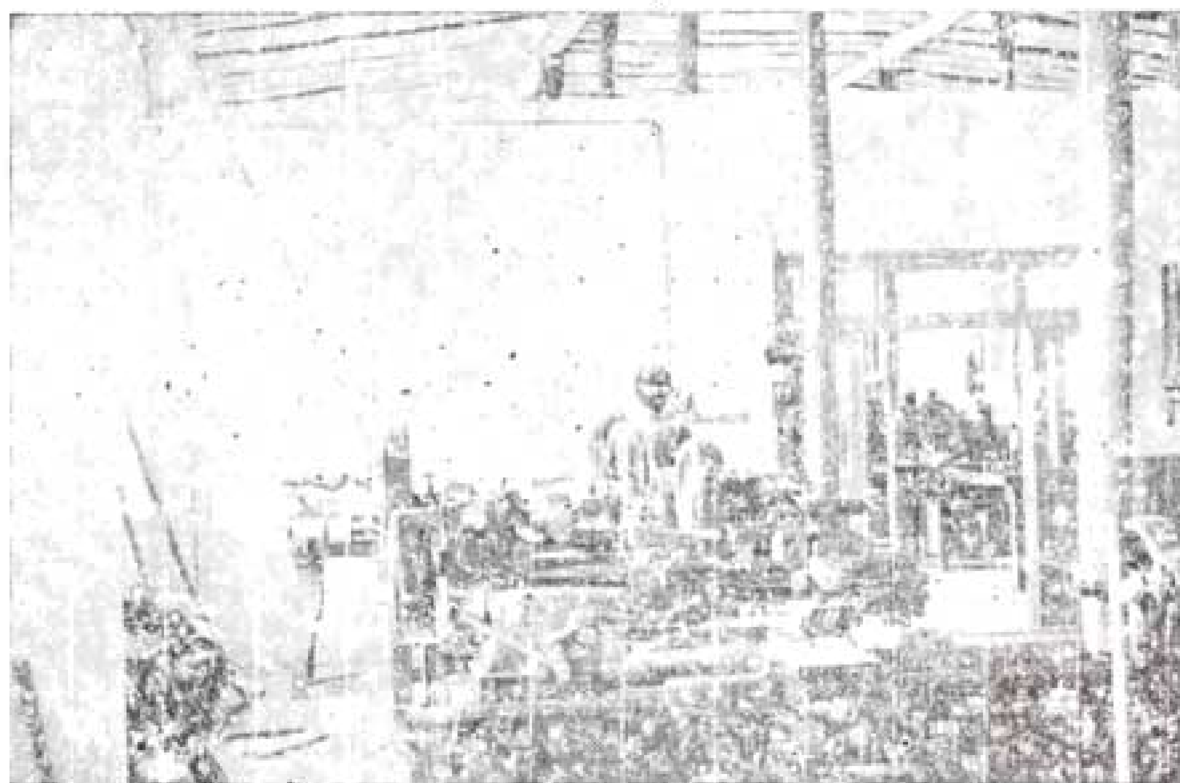
تا پایان سال تحصیلی ۳٤ ـ ۱۳۳۵ درهنرستان رشته های فلزکاری ـ نجاری ـ مکانیك اتومبیل و برق دایر بود درسال تحصیلی جاری رشته‌های کفاشی ـ جوشکاری ـ تراشکاری نیز دایر شده است.

دورهٔ تحصیلات در هنرستان بدو قسمت اصلی تقسیم میشود:

دورهٔ اول بنام دبیرستان حرفه‌ای ـ دورهٔ دوم بنام هنرستان نامیده میشود.

جمعاً ۱۸ کلاس با ۳٦٥ نفر در این مؤسسه بتحصیل اشتغال دارند.

کارگاههای موجود عبارتست: سالن ماشینهای افزار که محتوی ده دستگاه ماشین



قسمتی ازکارگاههای هنرستان تبریز

تراش و سه دستگاه ماشین مته دو دستگاه ماشین صفحه تراش یك **دستگاه فرز و تعدادی گیره و ابزار کار میباشد .**

کارگاه کار دستی آهنگری دارای ۱۲۰ گیرهٔ فلزکاری **با میزهای کار مربوطه .**

کارگاه نجاری مشتمل بردو قسمت :

۱ـ **ماشینخانهٔ نجاری** که دارای ماشینهای برش ـ **فرز ـ صفحه** تراش **(زیررند ـ رورند)**

این ماشین‌خانه در تبریز بینظیر است

۲ـ کارگاه کارهای دستی مشتمل برمیز کار و گیره‌های مربوطه و ابزارهای **فنی لازم میباشد .**

کارگاه کفاشی ، کارگاه جوشکاری با وسائل جوش ـ برق ـ اکسیژن .

کارگاه برق ، کارگاه تعمیرات و مکانیك اتومبیل .



۴۲

دبستان بهزاد

« دخترانه »

درسال ۱۳۱۱ مدرسهٔ نمره ۲۲ اناث ششکلاسهٔ تبریز بمدیریت خانم **فخر ایران جهانسوزی** تأسیس گردید خانم جهانسوزی تا تیرماه ۱۳۱۲ دبستانرا اداره کرد و در این تاریخ دبستانرا بخانم **محبوبه کاظمی** تحویل داد ومشارالیها تا مهرماه ۱۳۱۲ دبستان را اداره نمود در مهرماه همین سال خانم **شمس‌الملوک ضیاء** بمدیری دبستان منصوب شد و تا آذرماه همانسال مدیر دبستان بود.

در سال ۱۳۱۳ دبستان **بهزاد** نامیده شد بعداز خانم ضیاء:

خانم **زری صدرالاشرافی** از آذرماه ۱۳۱۳ تا شهریور ماه ۱۳۱۸

« **شمس‌الملوک ضیاء** از شهریور ماه ۱۳۱۸ تا مهرماه ۱۳۱۸

« **اقدس محبی** از مهرماه ۱۳۰۸ تا مهرماه ۱۳۱۹ (دراینسال دبستان اردیبهشت از بهزاد منشعب شد) مدیر دبستان بودند.

دبستان در سال تحصیلی ۱۹ - ۱۳۲۰ ضمیمهٔ ایراندخت و از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ ضمیمهٔ دبیرستان پروین بود.

خانم **عصمت احمد زاده** از آذرماه ۱۳۲۰ تا آذرماه ۱۳۲۵ مدیری دبستانرا بعهده داشت و بعداز او

خانم **حبیبه عیسی بیگلو** « « ۱۳۲۵ « مهرماه ۱۳۲۷

« **کامله برادران** از مهرماه ۱۳۲۷ تا آذرماه ۱۳۲۹

« **عذرا قهرمانی** از آذرماه ۱۳۲۹ تا بهمنماه ۱۳۱۳

« **اقدس کاظمیان** از بهمن ۱۳۳۱ تا شهریور ماه ۱۳۳۲

« عامله برادران از شهریور ماه ۱۳۳۲ تا شهریور ماه ۱۳۳۳

« محبوبه کیمیائی ازشهریورماه ۱۳۳۳ تاحال بمدیریت این‌دبستان منصوب شده‌اند

دبستان (۶) کلاسهٔ دخترانه میباشد ودر سال تحصیلی ۳۵ـ ۱۳۳۶ در ۱۲ کلاس آن

۴۰۱ نفر بتحصیل اشتغال دارند.

ساختمان آن دولتی ودر پشت ساختمان پروین است که در سالهای اخیر بنا شده است.

کمال الدین بهزاد

کمال الدین بهزاد از نقاشان ماهر و زبردست ایران و بقولی سرآمد نقاشان ایران در تمام قرون است که در حدود ۸۵۴ هجری در هرات تولد یافته و در محضر پیر سید احمد تبریزی بکسب هنر و سیر کمال پرداخته است و چون هرات بسبب حکومت سلطان حسین میرزای بایقرا و وزیر دانشمند او امیرنظام الدین علیشیر نوائی مرکز و مجمع فضلا و اهل هنر بود لذا محیطی بسیار مناسب برای نشو ونما و پرورش استعداد خارق‌العادهٔ بهزاد بود بطوریکه او را بزرگترین نقاش عصر خود و از هنرمندان بنام ایران و جهان بارآورد.

خوند میر او را «مظهر بدایع صور و مظهر نوادر هنر نادرالعصر» خوانده و بابر پادشاه هند او را بزرگترین نقاش جهان نامید، ویکی از مؤلفین هندی نوشت که بهزاد نقاشی را از مقام متداول بمرحلهٔ حب‌اللهی رساند و این اظهار نظر بسیار قابل‌دقت است که چگونه نقاشی متداول بادست بهزاد بمرحلهٔ حب‌اللهی رسیده است.

شاه اسماعیل صفوی بعداز فتح هرات بهزاد را باخود به تبریز آورد و بعدها فرمان کلانتری کتابخانهٔ همایونی را بنام او نوشت (۱).

---

(۱) فرمان کلانتری کتابخانهٔ همایونی باسم استاد کمال‌الدین بهزاد

جون ارادت مصور کارخانهٔ ایجاد و تکوین و مشیت معرز نکارخانهٔ آسمان و زمین که برطبق کلمهٔ وصورکم نقش وجود غرابت نمود بنی‌نوع بشر در احسن صور بر صفحهٔ امکان پرداختهٔ قلم قدرت اوست، و تصویر صورت تفضیل (ن : نفضل) افرادانسان برسایر مخلوقات



کمال‌الدین بهزاد ـ روبروی صفحه ۱۴۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز

بهزاد بعلت قدرت خلاقه و وسعت نظر هنری خویش سرمشق هنرمندان بعدی خود **قرار گرفت و نمونه هـای قلمی او زمینه‌های خوبی برای پیشرفت کار آنهـا بود بطوریکه** توانستند با استفاده از بعضی مختصات کار او نقاشی مراکز دیگر را که از آنجمله شیراز و بخارا و تبریز بود رونقی بدهند.

اختصاصات سبك بهزاد تقریباً بدینگونه است :

۱ـ آثار بهزاد دارای روح رنگ‌آمیزی است. بدعت در رنگهـای تازه و درخشان و ترکیب این رنگها و بکار بردن سایه‌هائیکه قبلا در مینیاتور سابقه نداشته است، از خواص نقاشیهای بهـزاد است. توجه این استاد بیك ترکیب غیرمعمولی و کمپوزیسیون جدیدی از رنگهای سورمه‌ای، سبزسیر و باز، سبز زیتونی، آبی، فیروزه‌ای، زرود وقهوه‌ای واقسام

ربانی بمقتضای وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تحریر کرده انامل حکمت او منشور انا جعلناك خلیفة فی الارض را بر صحیفهٔ حل کاری خورشید بخامه عطارد بنام همایون اتسام ما امضاء نموده و اوراق سپهر لاجوردی را جهت کتابت روزنامچه آثار فتح ونصرت ما بافشان نقره کوب کواکب و جدول شنجرف گون شفق منقش و مزین فرموده لایق آن و مناسب چنان مینماید که لوح ضمیر الهام پذیر همایون که مطرح اشعه انوار الهی و مظهر صور آثار خیرخواهی است بدین صورت مصور باشد که هرمهم از کرایم مهمات سرکار کامرانی و هرامر از عظایم امور کارخانهٔ جهانبانی بهرمندی دانا و کاردانی ففیلت انتما که بطراحی ذهن باریك ورنگ‌آمیزی طبع ظرافت آیین طرح ابداع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست برانگیخته وجود ظاهر تواند نمود و نقاب حجاب از چهرهٔ مطلوب ومقصود تواند کشود مفوض ومتعلق باشد بناء علیهذا دراین ولا نادرالعصر قدوة المصورین و اسوة المذهبین استاد کمال الدین بهزاد را که از قلم چهره‌گشایش جان مانی خجل شده و از کلك صورت‌آرایش لوح ارتنك (ن ـ ارسك) منفعل کشته وبپیوسته قلم‌وار سر برخط فرمان واجب‌الاذعان نهاده و پرکار مثال پای درمرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوار کرده مشمول الطاف خسروانه واعطاف پادشاهانه ساخته حکم فرمودیم که منصب استیفا و کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان و مذهبان و جدول‌کشان و حل‌کاران و زرکوبان ولاجوردشویان وسایرجماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند درممالك محروسه مفوض و متعلق بدو باشد، سبیل امراء روشن‌ضمیر و وزرای بی‌شبه

قرمز از صورتی کمرنگ و پررنگ گرفته تا قرمز سیر و سرخ آجری بوده است. طلا و نقره رنگهای درخشان مورد توجه بهزاد را جلا و جلوهٔ بیشتری بخشیده است ضمناً ثبات رنگهائیکه این استاد بکار برده است حیرت آور است.

۲ـ نمایاندن حالات روحی اشخاص ضمن تصویر قیافهٔ آنها . قیافه‌هائیکه بهزاد تصویر کرده است دارای حرکت و حالت است اندوه وافسردگی و درد، یا نشاط وسوزندگی و غرور از صورتهائیکه این استاد کشیده است نمایان است و این خاصه قدم بزرگی است که این استاد در راه تکامل هنر ایرانی برداشته است.

۳ـ قدرت تکنیك بهزاد شگفت‌آور است هیچ صورتگری بسان او بررنگ و شکل و طرح و خطوط اینهمه تسلط ندارد.

٤ـ تحرك و زنده بودن اثر ـ چنانکه بهزاد درجزئیات و کلیات آثار خویش خود را تماشاگر دقیق طبیعت معرفی کرده است.

٥ـ درحقیقت شخصیت بزرگ بهزاد وقدرت بیمانند او موجب شد که مینیاتور ایرانی از حدود و قیودی‌که نساخ و کاتبان درزمان قدیم برای تصویرسازان تعیین میکردند بدر آید

و نظیر و نواب درگاه عالم پناه و ایلچیان (ن ـ ایچکیان) بارگاه سپهر اشتباه و مباشران امور سلطانی ومتصدیان مهام دیوانی عموماً و اهالی کتابخانه همایون و جماعة مذکوره خصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی و متعهد کلانتری دانسته کارهای کتابخانه را باستیفا و برآورد او رسانند وآنچه برآورد کند بمهر و ثبت او معتبر دانند واز سخن و صوابدید او که در باب ضبط و ربط امور کتابخانه همایون گوید عدول وتجاوز ننمایند و آنچه ازلوازم امورمذکورست مخصوص بدوشناسند ومشارالیه نیز بایدکه صورت امانت و چهرهٔ دیانت برلوح خاطر وصفحه ضمیر منیر مصور ومرتسم‌گردانیده بطریقه راستی دربن امر شروع نماید وازمیل و مداهنه مجتنب ومحترز بوده از جادهٔ صدق و صواب انحراف واجتناب نکند وازجوانب بربن جمله بروند وچون این حکم همان بنقش توقع وقیع (ظاهراً: رفیع) اشرف اعلی منقش‌ومشرف ومحلی گردد اعتماد نمایند

تحریراً فی ۲۷ جمادی الاولی سنه ۹۲۸

(مثلا معمول این بودکه نویسندگان کتب درموقع نوشتن جائی از صفحاترا بنقاشی اختصاص دهند . انتخاب اندازه و شکل جا خالی برای نقاشی بنظر نویسنده بستگی داشت و او بهر شکلی که نوشته‌هایش ایجاب میکرد جائی‌را برای نقاشی کردن درنظر میگرفت حال اگر این جا خالی که یك نویسندهٔ عاری ازفنون نقاشی برای نقاش درنظر گرفته‌است مناسب موضوع نبود نقاش بناچار مقید بود که درهرحال بوجهی موضوعشرا ترکیب بندی کند) . بهزاد با برگزیدن موضوعهای کاملا تازه آزادی نقاش را از قیود کتابت اعلام کرد.

٦ـ نسبتهای معقولی که بهزاد میان اشخاص و ساختمانها وکتیبه‌ها و رواقها و طاقها ایجاد کرده است پیش‌از او هرگز سابقه نداشته است.

٧ـ ظرافت.

٨ ـ منع‌جزئیات‌وریزه‌کاریهای بیش‌ازحد .

آثاریکه ببهزاد منسوب است چه درایران و چه در کشورهای خارج زیاد است ولی آنچه در انتسابش باین استاد بزرك نمیتوان تردید کرد یکنسخه بوستان سعدی است‌که در ٨٩٣ هجری مصور شده است ودر کتابخانهٔ قاهره حفاظت میشود دیگر یکی چند تصویر دریکنسخه از خمسهٔ نظامی است که در ٨٩٨ هجری مصور شده است و این خمسه در موزهٔ بریتانیا موجود است و امضای ریز بهزاد را زیر این چند تصویر میتوان تشخیص داد .

از شاگردان و پیروان سبك بهزاد قاسم‌علی نقاش بوده‌است که در صورتسازی استادی و مهارت بهزاد را دارد .

« متن ازمقالهٔ دکتر سیمین دانشور درشمارهٔ دوم نقش‌ونگار ومقالهٔ آقای جلیل ضیاء پور نقاش اداره کل هنرهای زیبا استنساخ شده‌است . حاشیه نیز از بیست مقالهٔ قزوینی نقل شده‌است »

٤٣

دبستان رشیدی

« پسرانه »

در ۱۱ مهر ماه ۱۳۱۱ خانم **سریه یوسفی‌زاده** مدرسهٔ نمره ۲۱ اناث باغمیشه‌را افتتاح کرده است (۲ کلاسه) این مدرسه در اوایل سال تحصیلی ۱۳۱۳ « **رشیدی** » نامیده شده خانم سریه یوسفی زاده که بعدها به **عدالت** تغییر نام داده تا ۱۰ آذرماه ۱۳۱٤ مدیر مدرسه بود و بعداز او خانم **بتول سعیدی** از ۱۰ آذر ماه ۱۳۱٤ تا مهر ماه ۱۳۱٦ مدیریت دبستان را بعهده داشت در اینمدت دبستان ٤ کلاسه بود و بعداز او خانم **طاهره صدوقی** از مهر ماه ۱۳۱٦ تا شهریور ماه ۱۳۱۷

خانم **سریه مرندیان** از ۲٤ شهریور ماه ۱۳۱۷ تا شهریور ماه ۱۳۳۲

بعداً آقای **اکبریاری** و بعداز او

آقای **عبداللطیف عاصم** از مهر ماه ۱۳۳۲ تاحال بمدیری دبستان منصوب شده‌اند.

حالا دبستان ٦ کلاسهٔ پسرانه میباشد و در ۸ کلاس آن ۲۹٦ نفر دانش‌آموزمشغول تحصیل میباشد.

دبستان در ساختمان استیجاری در کنار مهرانرود نزدیکی ساختمان دبستان منیژه اداره میشود.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی

(حدود ٦۴۸ تا ۷۱۸ هـ ق)

رشیدالدین فضل‌الله پسر عمادالدوله ویا عمادالدین ابوالخیر و نوادهٔ غالی موفق‌الدولهٔ همدانی است و جد او موفق‌الدوله با خواجه نصیرالدین طوسی در قلاع ملاحدهٔ قهستان سر

میکرد و پس از تسلیم آن قلاع او نیز بخدمت مغول پیوست . اصل خاندان ویرا از نژاد یهود و شغل آنانرا عطاری مینویسند و عطار بدوا فروشانی گفته میشد که طبابت نیز میدانستند

رشیدالدین ایام جوانی را در همدان بتحصیل فنون مختلفه مخصوصاً طب گذرانید و بعنوان طبیب در دستگاه اباقا خان داخل گردید و تا آنجا ترقی یافت که بوزارت غازان و اولجایتو و ابوسعید رسید .

غازانخان که ایلخانی بود تاریخ‌دوست و خود نیز بهتر از هرکس تاریخ اقوام مغول را میدانست خواجه رشیدالدین را مأمور کرد که تاریخی از مغول ترتیب دهد و آنرا برای اطلاع امرا و بزرگان رؤسای لشکری و کشوری تاتار و عامهٔ ایشان که بمناسبت دوری از وطن اصلی بتدریج تاریخ اجداد خود را فراموش میکردند انتشار دهد .

رشیدالدین این مأموریت عظیم را پذیرفت و بوسیلهٔ مطالعهٔ اسناد مغولی ومذاکره با مطلعین تاتار و اخذ اطلاعات شفاهی ازپولاد چینگ سانگ سفیر خاقان چین دردربار ایلخان و از خود غازان اساس کتاب معتبر خود را که بنام غازان خان تاریخ غازانی خوانده شد ریخت ولی قبل‌ازآنکه انشاء آن بانجام رسد غازان وفات یافت ، جانشین و برادرش اولجایتو خواجه رشیدالدین را بعمل بروفق وصیت برادر واداشت بعلاوه باو تکلیف نمود که اضافه برتاریخ اقوام مغول که همچنان باید بنام غازان جمع و انجام شود ، تاریخی عمومی ازجمیع اقوامی که مغول با ایشان آشنا شده و از آنطوایف نمایندگانی در دربار ایلخانی مقیمند فراهم آورد و آنرا بضمیمهٔ مجلد دیگر از جغرافیا و معرفت بمسالك و ممالك ذیل تاریخ غازانی قرار دهد . رشیدالدین با وجود کمال استغراقی که در کار و تدبیر امور ملکی و دیوانی داشت و با وجود کبر سن و ضعف و ناتوانی مزاج این امر خطیر را بعهده گرفت و بدستیاری فضلا و خبرگان هرطایفه و ملتی که در سلطانیه و تبریز مقیم بودند واز علمای چینی و تبتی و اویغوری و فرنگی و یهود و غیره بکار تهیهٔ جامع التواریخ مشغول شد وآنرا درسال ۷۱۰ هجری بانجام رساند .

جامع التواریخ شاهکار تاریخی است که در عصر مغول در ایران تألیف شده و از

بزرگترین آثار ادبیات و از مهمترین تواریخ عالم است . این کتاب در چهار جلد مرتب شده بود .

مجلد اول ـ در تاریخ اقوام مغول از قدیمترین ازمنه وشرح طوایف و مساکن هریك وتاریخ اجداد چنگیز خان و اوروغ او تا عهد اولجایتو و این همانست که بنام تاریخ غازانی موسوم و در دست است .

مجلد دوم ـ شامل دو باب : باب اول درتاریخ سلطنت اولجایتو تا زمان تألیف جامع التواریخ و باب دوم مشتمل بر دو قسم :

قسم اول در دو فصل : فصل اول در مجمل تواریخ انبیا و خلفا و پادشاهان وسایر طبقات مردم از عهد آدم تا زمان تألیف جامع التواریخ . فصل دوم در تاریخ مفصل هرقومی از اقوام عالم .

قسم دوم از باب دوم : در تاریخ اولجایتو از زمان تألیف جامع التواریخ ببعد که مورخین دیگر وقایع آنرا یادداشت و برجامع التواریخ ضمیمه نمایند .

مجلد سوم : در بیان صور اقالیم و مسالك و ممالك .

از این مجلد سوم اثری باقی نیست ولی دو مجلد دیگر باقیست و بعضی از اجزاء آن بطبع رسیده است .

قسمت اساسی و نفیس جامع التواریخ مجلد اول یعنی تاریخ غازانی است که کتاب منحصر بفرد تاریخ اقوام و طوایف اولیهٔ تاتار و اجداد چنگیزخان است حتی جهانگشا نیز بکلی ازاین‌قسمت خالی است . درفتوحات چنگیز و فرزندان او جامع‌التواریخ تقریباً اختصاری است ازجهانگشا ، ولی در باب تاریخ غازان مخصوصاً اصلاحات ویاساهای او ودرمواردیگر جامع‌التواریخ گنجی است پربها بعلاوه انشاء آن از جهت روانی و سادگی از نمونه های بسیار خوب فارسی است خواجه رشیدالدین فضل‌الله که دانشمندی جامع و عارف بالسنهٔ فارسی و عربی و عبری و ترکی و مغولی بوده جمیع اوقاتیرا که از مشاغل دیوانی فراغت مییافت بمطالعه یا نوشتن میگذراند ، علاوه برجامع‌التواریخ تألیفات بزرگ دیگری نیز دارد

از قبیل : ۱ـ توضیحات رشیدیه ۲ـ مفتاح التفاسیر ۳ـ کتاب سلطانی ٤ـ کتاب اللطایف ٥ـ بیان الحقایق ٦ـ آثار و اخبار ۷ـ نسب نامهٔ انبیاء و ملوك و سلاطین ۸ـ کتاب طب اهل ختا (تنکسوق نامه) ۹ـ کتاب ادویهٔ مفردهٔ ختائی ۱۰ـ کتاب ادویهٔ مفردهٔ مغولی ۱۱ـ کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی ۱۲ـ گویا یك کتاب جغرافیائی با نقشه نیز داشت .

بعلاوه مجموعهٔ مکاتبات رشیدی (۱) که رسائلی‌است خواجهٔ دانشمند بپسران یاعمالی که زیردست او بوده‌اند نوشته است .

آنمکاتبات حاوی بسی نکات عربی و تاریخی مهم است که پس از مرگش محمد ابرقوهی جمع‌آوری کرده است خواجه رشیدالدین برای جلوگیری ازتلف شدن نوشته‌هائیکه بزحمت زیاد فراهم کرده بود آنچه لازمهٔ احتیاط بود بجا آورد از طرفی عموم تألیفات فارسی خودرا بعربی برگرداند و تألیفات عربی خویش را بفارسی ترجمه کرد تا اهل هردو زبان از آنها بهره بردارند بعد امر داد که از روی هریك ازکتب او نسخه‌هائی چند برداشته آنهـا را بولایات پیش دوستان او یا باهل ادب بفرستند و ایشان نیز دیگرانرا دراستنساخ‌آنها مجاز دارند سپس در محلهٔ ربع رشیدی (۲) که آنرا بضمیمهٔ مدرسه و دارالشفا و دارالسیاده و و گنبدی جهت مدفن خویش باصرف مبالغی هنگفت درنزدیکی تبریز ساخته بود نسخه‌هائی

---

(۱) ـ نسخهٔ خطی نفیسی از منشآت خواجه درکتابخانهٔ آقای حاج محمد نخجرانی هست (شماره ٦ و ۷ سال ۱ نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز)

(۲) محل ربع رشیدی درآخر محلهٔ ششکلان (شش کیله) که بمحلهٔ باغمیشه و بیلانکوه (ولیانکو) منتهی میشود در طرف چپ در دامنهٔ کوه سرخاب درمحل با صفا و مرتفعی واقع است و مینویسند (دربالای شهر تبریز وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه بموقع ولیانکوه داخل باروی غازانی شهرچهٔ دیگر ساخته وآنرا ربع رشیدی نام نهاده و در او عمارات فراوان و عالی برآورده)

خواجه در نامه‌های مکرر خود بپسرش که حاکم روم بود آبادیهای ربع رشیدی را بیان میکند وخلاصهٔ آنها چنین است چون صحن و ساحت ربع رشیدی وسیع‌است چهار قریهٔ زنگیان ، گورجیان ، قردیان ؛ حبشیان که درهریك چهل نفر ساکنند آباد کرده‌ایم چهل نفر ازرومیان

از تألیفات خود گذاشت تا هرکس بخواهد بآزادی آنها را مطالعه کند یا از روی آنها نسخه بردارد.

بعلاوه از مجموع تألیفات خود یکنسخهٔ ضخیم باسم جامع تصانیف رشیدی با نقشه ها و صور لازم ترتیب داد و در ربع رشیدی گذاشت تا مردم نسخه‌های خود را با آن مقابله کنند و دستور داد که هرسال از هریك از مؤلفات او دو نسخه یکی بعربی دیگری بفارسی بنویسند و بیکی از بلاد معتبر اسلام بفرستند.

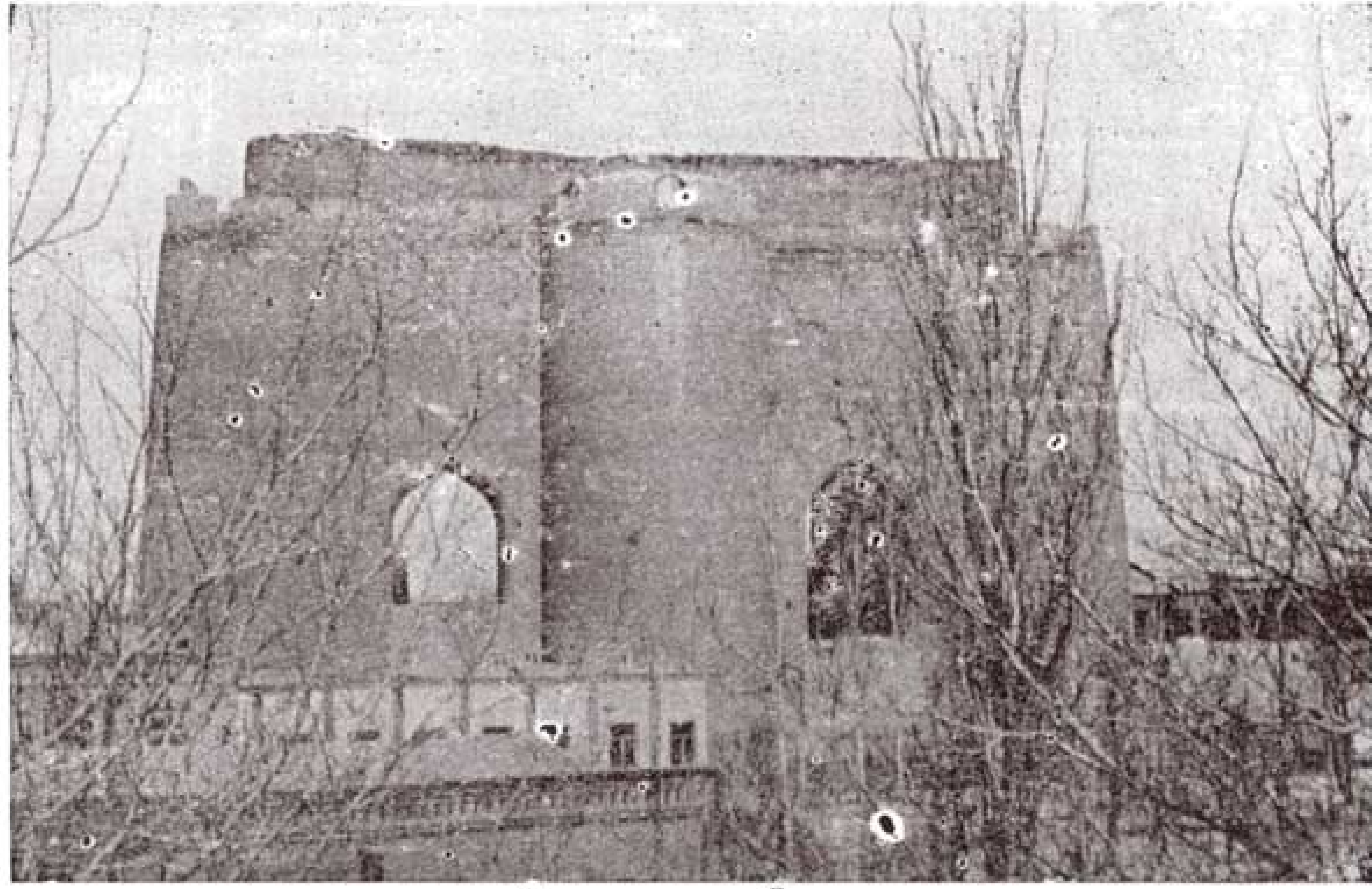
متاسفانه با وجود تمام احتیاطات چون ربع رشیدی دوبار یکی پس از قتل خواجه دیگری پس‌از کشته شدن پسرش غیاث‌الدین بغارت رفت بسیاری از نفایس و نسخ خواجه نیز بچنگ مردم جاهل افتاد و بهمین علت و حوادث دیگر برخلاف آرزوی آن وزیر دانشمند قسمتی از مؤلفات گرانبهای او نابود گردید.

بعلاوه خواجه رشیدالدین زمان حکومت غازان خان و الجایتو بمشارکت خواجه سعدالدین محمد ساوجی (۱) باداره امور کشوری اشتغال داشت، ولی خواجه سعدالدین

بدارالسلطنهٔ تبریز بفرستید تا قریهٔ پنجم که بنام رومیان است آباد کنند و نیز مینویسد: ۲۴ کاروانسرا و ۱۵۰۰ دکان و ۳۰ هزار خانه درآن بنا کردیم وکارخانه‌های شعربافی، کاغذسازی، دارالضرب، رنگخانه وغیره احداث کردیم و هزار طالب علم در محله‌ایکه آنرا محلهٔ طلبه خوانند نشاندیم و ٦ هزار طالب علم دیگر که از ممالك اسلامی بامید تربیت ما آمده‌اند در دارالسلطنهٔ تبریز ساکن گردانیدیم و پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر وچین و شام و دیگر ولایات آمده‌بودند بعنایت خود امیدوار کردیم تا در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هریك از آنان ده کس از طالبان علم نصب کردیم تا باین فن شریف مشغول گردند و اهل حرف و صنایع را از ممالك آورده هردسته درکوچه‌ای ساکن کردیم. (شماره ٦ و ۷ نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز).

بالاخره این شهر و بنای عالی یکبار در ۷۱۸ بعداز قتل خواجه بار دوم در ۷۳٦ پس‌از قتل پسرش خواجه غیاث‌الدین بغارت رفت و اکنون از آنهمه آبادی جز تل خاکی دیده نمیشود

(۱) چون درتاریخ قتل صدرالدین خالدی و انتصاب این دو وزیر بمشارکت هم میان نوشته‌های مورخین اختلافست (٦۹۷ یا ٦۹۹) لذا از ذکر تاریخ خودداری گردید. برای



ارك علیشاه (مسجد تاج الدین علیشاه تبریزی) ـ روبروی صفحهٔ ۱۴۹ تاریخچهٔ مدارس تبریز

بعلت دشمنی با تاج‌الدین علیشاه تبریزی (۱) که در دستگاه حکومتی اولجایتو وارد شده‌بود مقبولیت اولی خود را در خدمت ایلخان از دست داد و بعدها با خواجه رشیدالدین نیز بعلت اینکه با تاج‌الدین علیشاه دوستی میکرد بنای مخالفت را گذاشت و این امر بالاخره منجر بمحاکمهٔ آندو وزیر در پیش اولجایتو و قتل خواجه سعدالدین در ۷۱۱ گردید .

اطلاع بیشتر بیادداشتهای مرحوم قزوینی (درشماره ۲ سال ۳ مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران) مراجعه شود .

(۱) بنا بروایت حشری درتاریخ خود تاج‌الدین علیشاه تبریزی در گرمابهٔ مهادمهین دلاکی بود روزی ده ده علی نام ازمشایخ کبار بدان گرمابه رفت ، علیشاه موی سر او تراشید و مزد نگرفت شیخ دعا کرد تا خداوند او را بزرگ کند . . .

مینویسند در سنین جوانی دلال جواهر و احجار کریمه بود بااینکه بهره‌ای ازعلم ودانش نداشت مردی کاردان و هوشمند بود درضمن معاملات جواهر با امرای دولت رفت وآمد داشت وبهمین وسیله در دستگاه ایلخان معروف شد . خواجه سعدالدین خواست او را از دربار دور نماید بکارخانهٔ نساجی بغداد فرستاد او البسهٔ زیبائی بایلخان تهیه کرد . چون ایلخان ببغداد رفت برمقام و منزلت وی بیفزود تا در ۷۱۱ بعدازقتل سعدالدین با خواجه رشیدالدین در وزارت شریك کرد .

او درخارج محلهٔ نارمیان (مهادمهین) مسجد جامع بزرگی ساخت که صحنش ۲۵۰ گز در ۲۰۰ گز بود وگویا مسجد عبارت بود از یك محراب و طاقی بسیار بلند (بروایتی بلندتر از ایوان مداین) که بالای سه دیوار بزرك و عریضی قرار گرفته بود و صفه و ایوان بزرك و وسیعی داشت ، دو منارهٔ بلند در طرفین آن ساخته بودند و کتیبه‌هائی نیز دراطراف آن قرار داده بودند که تمام کلام‌الله مجید را درآن کتیبه‌ها بخط بسیار خوبی نوشته بودند قسمت اعظم آن از سنك مرمر بنا شده و از میان آن نهر آبی جاری بود و انواع درختان میوه و گل در صحن آن وجود داشت ، طاق مسجد در اندك مدتی فرو ریخت و مناره‌ها و خودعمارت براثر زلزله و اشغال شهر بدست عثمانیان بسال ۱۰۴۵ درزمان سلطان مراد چهارم هفدهمین پادشاه عثمانی (۱۰۳۲ ـ ۱۰۴۹) خراب شد درزمان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا پس‌از تعمیراتی مرکز تسلیحات و انبار غله نیز شده است بعدها انبارهائی برآن افزوده ومرکز غلات دیوانی کرده‌اند وفعلا بنام ارك علیشاه معروف است (نشریهٔ شماره ۸ و ۹ سال۱ دانشکده ادبیات تبریز)

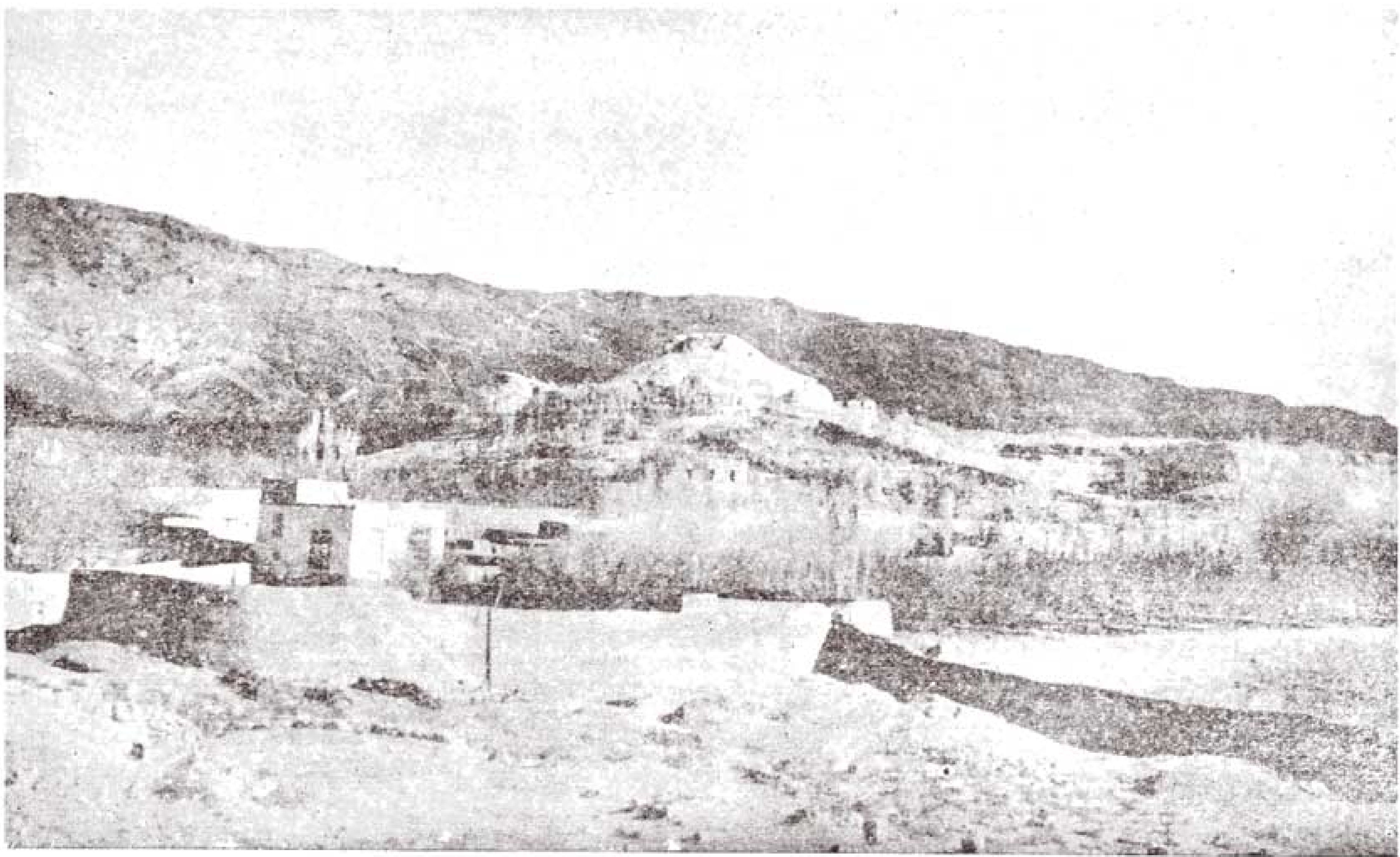
بعداز قتل خواجه سعدالدین ، اولجایتو بتوصیهٔ خواجه رشیدالدین ، تاج‌الدین‌علیشاه جیلانی را بجای وزیر مقتول مأمور معاملات دیوانی کرد و خود خواجه امـور مشورتی و تدبیر ملك را بعهده گرفت و باصلاح خرابیهائیکه در عهد خواجه سعدالدین و یاران وی بر اثر تصرف در اموال دیوانی روی داده بود پرداخت و بانشاء قوانین تازه مشغول شـد و هر ولایتی را بحاکمی امین سپرد از آنجمله حکومت قزوین ، ابهر ، زنجان ، طارم علیا وسفلی را بحمدالله مستوفی قزوینی مورخ معروف واگذار کرد .

تاج‌الدین چون در امور مالی الجایتو مقتدر شد و زیردستانش به پشتیبانی وی در اموال دیوانی حیف و میل فراوان کردند پیش اولجایتو از رشیدالدین سعایت کرد و خود و فرزندان وی را متهم باستفاده از عواید دیوانی نمود ولی نتوانست تقصیری برایشان ثابت‌کند و خواجه بسبب دوستی با بعضی از امراء از شر علیشاه محفوظ ماند و بامر اولجایتـو آندو وزیر مجدداً امور کشوری را مشترکاً بعهده گرفتند .

در دوران حکومت‌ابوسعید ، علیشاه بار دیگر برضد خواجه رشیدالدین تحریکاتی‌کرد و بزور زر غالب امراء را باخود همدست نمود بالاخره در اواخر رجب سـال ۷۱۷ خواجه از وزارت معزول شد و برای استراحت از سلطانیه به تبریز آمد پس‌از چندی براثر اصرار امیرچوپان که قدرت فوق‌العاده‌ای درسلطان ابوسعید داشت مجدداً بوزارت رسید ولی‌علیشاه و همدستانش برای برکناری خواجه همداستان شدند و او را در پیش ابوسعید متهم کردند که اولجایتو را بدست پسر خود عزالدین ابراهیم که شربتدار ایلخان بود مسموم کرده‌است این امر ابوسعید را غضبناك کرد تا حکم قتل خواجه و فرزندش را صـادر نمود میرغضبان در ۱۷ جمادی‌الاولی ۷۱۸ ابتدا عزالدین ابراهیم را پیش چشم پدر کشتند وبعد خود خواجه را در ۷۰ سالگی در نزدیکی تبریز دونیمه کردند (۱) .

---

(۱) رشید ملت و دین چون برفت از عالم نوشت منشی تاریخ او که (طاب ثراه) ۷۱۸ « جلال الدین عشقی از شعرای آنعصر » .



ربع رشیدی ـ روبروی صفحه ۱۵۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز

بعداز قتل خواجه دشمنان او تمـام اموال او و فرزندانش را ضبـط کـردند . محلهٔ ربع رشیدی را که از بناهای او بود غارت کردند و آنوزیر دانشمند را باتهـام اینکه در باطن مسلمان نبوده و همچنان یهودی مانده است و در تفسیریکه برقرآن نوشته عقاید اهل توراة را گنجانیده است مرتد و کتب او را کتب ضاله دانسته وعوامرا علیه او برانگیختند

همین تهمت سبب شـد که جسد آنمرد فاضلرا در یکقرن بعـد بامر میرانشاه پسر امیر تیمور که بر اثر سقوط از اسب حـال جنون یافته بود از مسجدی که در ربع رشـیدی بود بیرون آوردند و در قبرستان یهود بخاك سپردند .



٤٤

دبستان همام

« پسرانه »

درسال ۱۳۱۱ دبستان دولتی **همام** بمدیریت **سید ابوطالب جدی** تأسیس یافته و بعداز وی مدیران دبستان عبارتند از **یحیی برومند** و بعد **محمد علی ادیب اهری** از ۱٤ اردیبهشت ماه ۱۳۱٥ تا ۱٥ شهریور ماه ۱۳۱٥

مرحوم **حسین علیزاده قره بیگلو** از ۱٥ شهریور ماه ۱۳۱٥ تا تیرماه ۱۳۱٦ (که در ۱٤ تیرماه فوت شده است)

آقای **رضا بهتاس** از تیرماه ۱۳۱٦ تا ۷ مهرماه ۱۳۱٦

« **عبدالله** برین « مهرماه « « فروردین ماه ۱۳۲٥

« **صدوقی خسروشاهی** از فروردین ماه ۱۳۲٥ تا مهرماه ۱۳۲٥

« **اصغر رامیار** از مهرماه ۱۳۲٥ تا آذرماه ۱۳۲۹

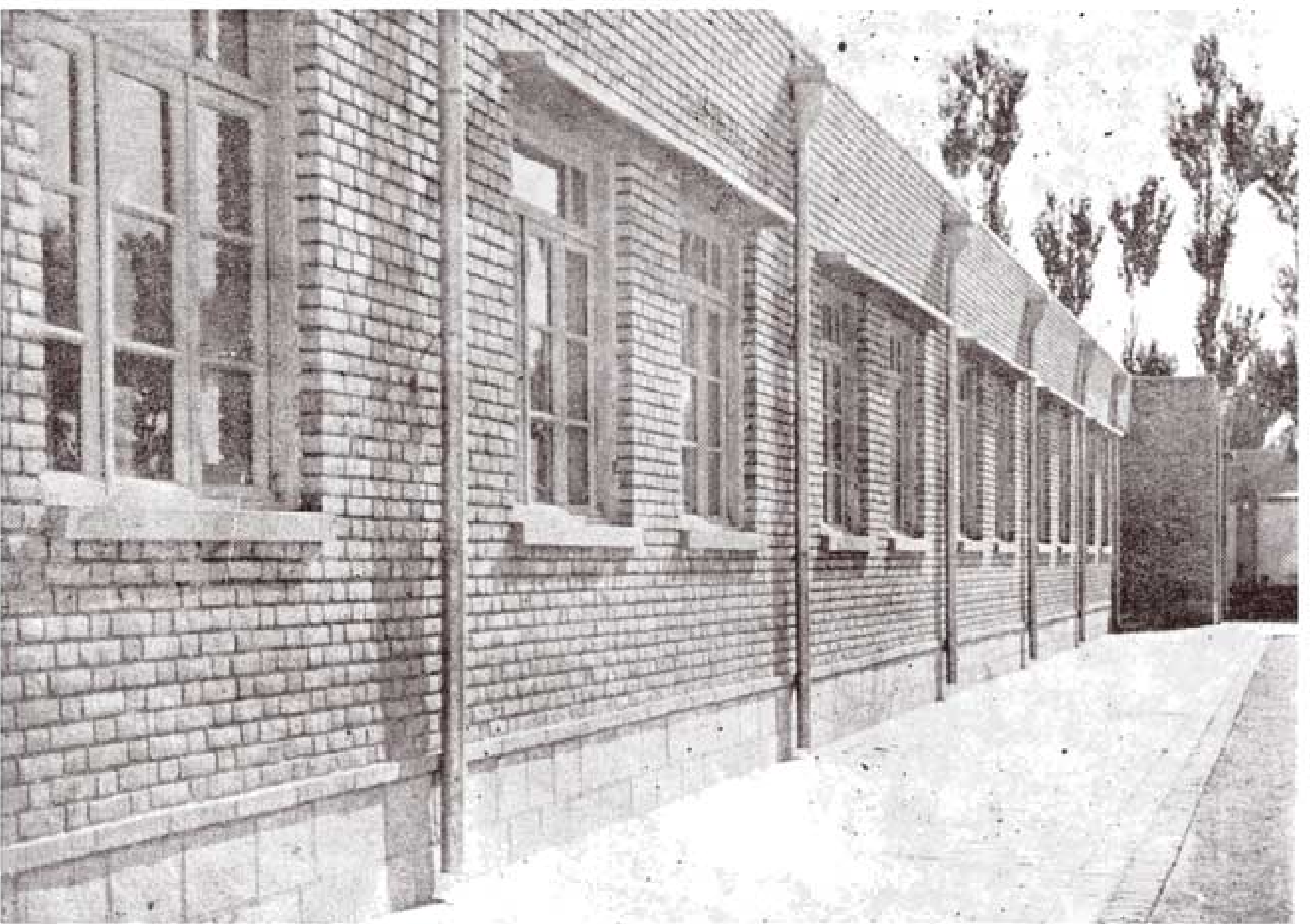
« **بیت‌الله جمالی** از آذرماه ۱۳۲۹ تا دیماه ۱۳۳۱ (در اینسال بعلت کثرت دانش‌آموزان عده‌ای از آنان بمدیریت آقای اصغر رامیار بدبستان خیابانی انتقال یافت مجدداً عدهٔ دیگر از محصلین بمدیریت آقای جمالی بساختمان مسجد کبود انتقال یافت و بقیهٔ دانش‌آموزان بنظارت آقای حسین آزرمیخواه در ساختمان جدید بنام همام به تحصیل اشتغال ورزیدند).

آقای **حسین آزرمیخواه** از دیماه ۱۳۳۱ تا بهمنماه ۱۳۳۱

« **حسین واعظ** از بهمن ماه ۱۳۳۱ تا شهریور ۱۳۳۲

« **محمد ابراهیم شبستری** از شهریور ماه ۱۳۳۲ تا دیماه ۱۳۳٤

خانم **صدیقهٔ وفا** از دیماه ۱۳۳٤ تاحال در این دبستان مدیریت کرده‌اند **دبستان فعلا**



ساختمان دبستان همام روبروی صفحهٔ ۱۵۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

چهار کلاسهٔ پسرانه و ۲۵۱ نفر محصل دارد واخیراً یك کلاس کودکستان نیز ضمیمه کرده‌اند .

محل دبستان در باغ شمال میباشد و ساختمان آن دولتی است و زمینش درسال ۱۳۳۱ از طرف شهرداری بفرهنگ واگذار شده و ساختمان دبستان در سال ۱۳۳۱ شروع و خاتمه یافته است .

همام تبریزی

همام الدین تبریزی پسر علائی متولد ۵۹۸ هجری از مشاهیر سخنوران تبریز وازندمای مخصوص خواجه شمس الدین محمد صاحبدیوان جوینی (۱) وزیر آباقاآن و خواجه رشید الدین فضل‌الله همدانی بود و مدتی وزارت آذربایجانرا نیز داشته است . بنا بنوشتهٔ عبدالعلی فخرالزمانی درسال ٦٧٦ که شمس‌الدین صاحبدیوان جوینی ازطرف آباقاآن برای ضبط اموال معین‌الدین پروانه (۲) بروم رفته است همام نیز از جملهٔ همراهان وی بود ونیز در ۷۰٦ از جملهٔ کسانیست که بتفسیر خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (وزیرغازانخان ، اولجایتو ، ابوسعید) نویسندهٔ جامع‌التواریخ تقریظ نوشته است .

مجموعهٔ آثار او عبارتست از اشعار عربی درحدود ۱۸۰ بیت درمدح مولانا نجم‌الدین عبدالغفار و قاضی القضاة محی‌الدین و قطب الدین شیرازی و شیخ ابراهیم بن سعدالدین حموی جوینی و صاحبدیوان شمس‌الدین محمد جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و اشعار فارسی

---

(۱) شمس‌الدین محمد صاحبدیوان قریب بیست و دو سال وزارت کرده است و در چهارم شعبان سال ٦٨۳ باتهام اینکه وفات آباقاآن را او موجب شده بامر ارغون خان پسر آباقا مقتول گردید .

(۲) معین‌الدین پروانه حکمران روم (آسیای صغیر) بود وبکمك الملك الظاهر یکی از ممالیك ملوك ایوبی بمصر رفت و لشکریان مغولی و عیسوی را که خیال تسلط برشام ونواحی اسلامی آسیای صغیر و مصر را داشت شکست داد آباقا شخصاً بروم رفت و شهرهای اسلامی را تا ارزنة‌الروم تصرف نمود و مردمان را قتل‌عام کرد و معین‌الدولهٔ پروانه را قطعه قطعه نمود و در دیك پخت و از مغول برای نشاندن آتش غضب هریك پاره‌ای ازگوشت او را خوردند .

او در حدود ۱۸۰۰ بیت (جمع اشعار عربی و فارسی در حدود ۲۰۰۰ بیت) قسمتی درتوحید و نعمت رسول اکرم و مدح غازان وقسمتی غزلیات و مثنوی صحبت نامه است که بنام شرف الدین هارون پسر شمس‌الدین جوینی سروده است.

درمحاوره و انشاء و حسن خط استاد بود و با سعدی که بنابروایت دولتشاه سمرقندی در اواخر قرن هفتم هجری به تبریز آمده بود ملاقات کرده است. دیوان همام پس‌ازمرگش بامر خواجه رشیدالدین فضل‌الله جمع آوری شده است.

همام ۱۱۶ سال عمر کرده و در ۲۵ صفر ۷۱۴ وفات یافته است ولی در مقدمهٔ یکی ازدیوانهای‌همام(۱) عمر اورا ۷۸ سال نوشته‌اند و مرگ اورا چنین می‌نویسند که روزی همام بحمام رفت و پس‌از استحمام در صفهٔ بالای گرمخانه نشست ناگهان او را غشی عارض شد و در خزانهٔ گرم افتاد چون او را بیرون آوردند وفات کرده بود (۲).

(۱ و ۲) دیوان همام‌الدین تبریزی با مقدمه و حواشی و تصحیح مؤید ثابتی چاپ سال (۱۳۳۳).

٤٥

دانشسرای مقدماتی

«پسرانه»

براساس قانون تربیت معلم مصوب اسفند ۱۳۱۲ در اول سال تحصیلی ۱۳۱۳ کلاس اول دانشسرای مقدماتی در ساختمان جنوبی دبیرستان شاهدخت فعلی (محل ساختمان دبستان خیام) تأسیس گردید و آقای **حمید فرهت** با سمت نظامت دانشسرا تا ۲۲ شهریورماه ۱۳۱۵ این مؤسسه را اداره کرد اولین دورهٔ فارغ التحصیلان دانشسرا ٦ نفر بودند بعداز آقای فرهت

آقای **عباس نیکمنش** از شهریورماه ۱۳۱۵ تا ۲۷ مهرماه ۱۳۱٦

» **کاظم رجوی** از اواخر مهرماه ۱۳۱٦ تا ۱۲ دیماه ۱۳۱۷

» **علی‌اکبر صبا** از دیماه ۱۳۱۷ تا ۲۷ تیرماه ۱۳۱۸

» **علی دهقان** از ۲۷ مهرماه ۱۳۱۸ تا خرداد ماه ۱۳۲۳

» **غفار بینش پور** از خردادماه ۱۳۲۳ تا ۱۳ آذر ماه ۱۳۲۳ (که از اسفند ۱۳۲۰ مراقبت و سرپرستی دانشسرا را بعهده داشت)

آقای **غلامحسین بدرایرانی** از ۱۳ آذر ماه ۱۳۲۳ تا ۱۷ مهر ۱۳۲۸

» **حسین تهامی** از ۱۷ مهر ۱۳۲۸ تا ۷ اسفند ۱۳۲۹

» **تقی میرفخرائی** از اسفندماه ۱۳۲۹ تا مردادماه ۱۳۳٤

» **هادی منصورآذر** از مردادماه ۱۳۳٤ تا شهریورماه ۱۳۳۵

» **ابوالقاسم طباطبا وکیلی** ناظم دانشسرا تا آبانماه ۱۳۳۵

» **حسن محمدخانلو** از آبانماه ۱۳۳۵ تاحال بریاست دانشسرا منصوب شده‌اند.

در مهرماه ۱۳۲۹ علاوه بر دو کلاس دانشسرا کلاس تربیت‌بدنی برای تربیت آموزگار ورزش درساختمان دانشسرا تأسیس گردید از کلاسهای اخیر دو دوره فارغ التحصیل شده‌است

وازسال۱۳۳۲این کلاسها برچیده شد دانشسرا درسال ۳۵ــ۱۳۳۶ یکصدوپنجاه‌وهفت‌نفر دانش آموز دارد که بصورت شبانه روزی اداره میشود و دارای آزمایشگاه‌های فیزیك ، شیمی ، طبیعی ، وکتابخانه و کارگاههای کاردستی است .

ساختمان دانشسرا در سال ۱۳۱۵ موقع وزارت فرهنگ جناب آقای علی‌اصغرحکمت در محل سابق سربازخانهٔ تبریز شروع شد و در سال ۱۳۱۸ پایان پذیرفت و در تیرماه۱۳۱۸ پس‌از برگزاری جشنی در تالار سخنرانی آن افتتاح گردید وکلاسها از مهرماه همانسال در ساختمان جدید تشکیل یافت .

چکامهٔ زیر اثر طبع آقای کاظم رجوی که مدتی تدریس علوم تربیتی وریاست دانشسرا را بعهده داشته‌اند وسیلهٔ خود مشارلیه درجشن افتتاح ساختمان جدید قرائت گردید :

آتش دانش در آذربایجان

خاك آذربایجان دارد زآذرها نشان — زین سبب نامش نهادستند آذربایجان:

جلوه‌گاه پرتو شاهان بود این مرزو بوم — قبله‌گاه آذر یزدان بود این شارسان

پرتو شاهنشهی زینجا درخشیدن گرفت — آذر پیغمبری ، زینخاك شد آتشفشان

آفتاب دولت ماد ازهمینجا شد پدید — نور آتشگاه‌زردشت ازهمینجاشدعیان

هم اوستا ، نامهٔ آئین ایران کهن — از زبان مردم این سرزمین دارد نشان

مهد شاهی و زبان و دین ایرانی بود — کعبهٔ دلهای ایرانی است این‌دیرمغان !

دراوستااین‌زمین(ایران‌ویژه)نام‌داشت — ارجمندش داشتندی هر زمان ایرانیان

ویژه درهنگام شاهنشاهی‌ساسانیان — خسروانش سر نهادندی بخاك آستان

اندرین‌جابود آن آتشگه آذرگشسب — کزفروغش‌خیره‌میشد چشم‌خورشیدجهان

آذری‌کش‌دودوتاریکی‌نبودی‌هیچگاه — جزفروغ‌وروشنی هیچش‌نبود اندرمیان

آتشی‌کش‌روشنی‌نز هیزم‌وانگشت‌بود — آتش‌دانائی ودین و خرد بد بیگمان

مزدیسنا دین‌ودانش‌بودو آتش‌رمز آن — کزفروغ دانش یزدان همیکردی‌بیان



ساختمان دانشسرای پسران تبریز- روبروی صفحه ۱۵۶ تاریخچهٔ مدارس تبریز

واژهٔ مزدا که بانام **اهورا** همره است | معنیش (دانا) بود اندر زبان باستان

☆ ☆ ☆

بعد از اسلام و مغول هم اندر اینجا بوده است | کاتش عرفان و شاهی گشت باهم توأمان :
زادگان عارفی دانا از اینجا سر زدند | گشت ایران زنده یکبارد گر زان خاندان ۱

☆ ☆ ☆

پس عجب نبود اگر امروز در این سرزمین | جای آتشگاه ، دانشگاه ۲ گیرد آشیان
دورهٔ آتش گذشت و نوبت دانش رسید | آن مقدس بود آنروز، این مقدس این زمان
شعلهٔ آتش اگر خاموش ماند غم مخور | پرتو دانش فروزانست اینجا جاودان
مشعلی روشن برنگ قرمز و سبز و سفید | کش همی بینی ببالای در این سازمان (۳)
آیتی از رهنمائی سوی دانائی بود | و آن سه رنگش پرچم ایران کند خاطر نشان
چون نشان پرچم دانائی است و رهبری | دانش آموزان بروی سینه دادندش مکان

☆ ☆ ☆

زین سپس از فریزدان بزرگ و مهربان | کز توانائی و دانائیش ایران شد جوان
درزمینی کاندران احرار آذربایجان | بر فراز چوبه دار دشمنان دادند جان ۴
از پی پروردن اولاد آن آزادگان | اینچنین دانشسراها سر کشد بر آسمان
ساختمانی کزنم باران نمی بیند گزند | سازمانی کز بد دوران نمی یابد زیان

---

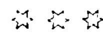
(۱) اشاره بخاندان شیخ صفی الدین اردبیلی یعنی سلسله صفویه است .

(۲) درهمان موقع سرایندهٔ این چکامه در نطق خود ازوزیرفرهنگ حاضر درجشن تقاضای تأسیس دانشگاه تبریز را کرده بود .

(۳) اشاره به نشان دانشسرا .

(٤) از قرار تحقیقی که درهمان موقع بعمل آمد سالن دانشسرای پسران درهمان جائی که چوبهٔ دار مرحوم ثقة الاسلام و رفقایش برپا شده بود ، ساخته شده است .

همچو کیهان پایدار و همچو گردون استوار | باصفا چون گلستان و پرثمر چون بوستان
گلستانی با صفاتر از دو صد باغ ارم | بوستانی پرثمرتر از دو صد خلد جنان
هرطرف گلهای دانش برشکفته اندر آن | میوه‌های پرورش اندردل گلها ، نهان
گلستانهای دگر گردشگه چشمند وتن | این گلستان پرورشگاه دل ومغز و روان !
درگلستان عندلیبان نغمه سازی میکنند | اندرینجا زادگان آدمند آوازخوان
بوستانهای دگر را باغبان باشد یکی | اندرینجا جانفشانی میکنند صد باغبان
این گلستانرا نباشد موسم پژمردگی | چون بهاران تازه باشد در زمستان وخزان
گر شنیدستی که شد آتش گلستان برخلیل | اندرینجا بین چسان روید ز دانش گلستان!



تا شکوفد غنچه‌های سبز اندر گلستان | تا درخشد اختران ریز اندر کهکشان
یارب، این بنگاه دانشرا نگهدار از زوال | ازخللها برکنار واز خطرها در امان



٤٦

دبستان نواختران

« دخترانه »

در تاریخ ۸ شهریورماه ۱۳۱۳ خانم زرین‌تاج شاهگلی مدرسهٔ دخترانهٔ ملی نواختران‌را در خیابان منصور تأسیس کرد در سال تحصیلی ۱۴ ـ ۱۳۱۵ در اثر اجرای قانون ۱۷ دیماه دانش‌آموزان دبستان اکثراً ترک تحصیل کردند ولی با مساعدت مادی و التزام آموزگار



خانم زرین‌تاج شاهگلی

از طرف ادارهٔ فرهنگ و فعالیت خود مؤسس بتدریج بتعداد دانش آموزان افزوده شد بطوریکه در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ دبستان قریب به ۵۰۰ نفر دانش آموز داشت و در این سالهای اخیر بجهت حسن جریان امور آموزشی دبستان مؤسس مکرر از طرف ادارهٔ فرهنگ کتباً تقدیر شده‌است.

دبستان از ابتدای تأسیس بصورت ٦ سالهٔ ابتدائی دخترانه اداره شده است و در سال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦ قریب به ۲۳۰ نفر دانش آموز دارد که در ساختمان استیجاری واقع در خیابان پهلوی نزدیکی چهار راه منصور اداره میشود.



٤٧

دبستان غزالی

« دخترانه »

در شهریور ماه ۱۳۱۵ در محلهٔ سرخــاب یکباب دبستان دولتــی مختلط چهار کلاسه بمدیریت خانم **ملکه قره‌جه‌داغی** تأسیس شد . چندی بنام دبستان جدیدالتأسیس وبعد بنام **غزالی** نامیده شد دبستان در سال تحصیلی ۱۳۱۸ (٥) کلاسه شد .

خانم **قره‌چه‌داغی** تا مهرماه ۱۳۲۱ مدیریت دبستانرا بعهده داشت بعداز او

خانم **کبری دبیری** از مهر ماه ۱۳۲۱ تا فروردین ماه ۱۳۲۳

« **نجیبه سیف‌الدینی** از فروردین ۱۳۲۳ تا مهر ماه ۱۳۲۹ (دبستان درسال ۱۳۲۳ شش کلاسه شد) .

خانم **مریم‌خواجه‌نصیری** از مهرماه ۱۳۲۹ تاحال بمدیریت دبستان منصوب شده‌اند دبستان فعلا ٦ کلاسهٔ دخترانه و قریب به ۲٦۳ نفر دانش‌آموز دارد و در ساختمــان استیجاری در محلهٔ ششکلان پشت باغ امیر اداره میشود .

شرح حال امام محمد غزالی

حجة‌الاسلام ابوحامد محمد بن محمد غزالی که از مشاهیر علمای دورهٔ سلجوقی‌است در سال ٤٥٠ در شهر طوس متولد گردید بسیاری از علوم زمان خود بخصوص فقه وحکمت را درطوس (نزد احمدرادکانی) و نیشابور و جرجان فرا گرفت و بعــد از فراغ از تحصیل بتدریس و تألیف پرداخت و بخدمت خواجه نظام‌الملك وزیر سلاجقه رسید و بوسیلهٔ او به دربار ملکشاه سلجوقی بار یافت .

خواجه نظام‌الملك او را برای تدریس در مدرسهٔ نظامیه درسال ٤٨٤ ببغداد فرستاد

غزالی در چهار سال مدت تدریس خود در نظامیه بتألیف آثار مهم خود پرداخت و چون بعالم تصوف گرائید از تدریس در نظامیه کناره گرفت و بشام و سوریه سفر کرد و اثر نفیس خود معروف باحیاء العلوم الدین را که حاوی فقه و احکام و اخلاق اسلامی است در این سفر تألیف نمود و نیز بتألیف کیمیای سعادت و رساله هائی در حکمت ومنطق پرداخت و بعداز مراجعت از سوریه در مدرسهٔ نظامیهٔ نیشابور نیز تدریس کرد ولی پس‌از چندی از تدریس در نظامیه دوری گزید و بوعظ و بحث با صوفیان مشغول شد تا بسال ۵۰۵ در طابران از قصبات مشهور طوس درگذشت .



٤٨

دبستان سهند

« دخترانه »

دراوایل سال تحصیلی ۱۳۱٦ دبستان دولتی **مختلط چهار کلاسهٔ لیل‌آباد** بمدیریت خانم **بتول سعیدی** تأسیس یافت و بعدها بنام **سهند** موسوم گردید و تا اسفندماه ۱۳۱۸ خانم **سعیدی** مدیریت دبستانرا بعهده داشت و بعداز او خانم **ایران قلمکاری** از اسفند ماه ۱۳۱۸ تا مهرماه ۱۳۱۹ (دراول سال تحصیلی دبستان فروردین ازاین دبستان منشعب شد).

خانم **بهار** از مهرماه ۱۳۱۹ تا آذر ماه ۱۳۱۹

« **عصمت احمدزاده** از آذر ماه ۱۳۱۹ تا آذر ماه ۱۳۲۰

« **بتول نهالبار** از آذر ماه ۱۳۲۰ تا شهریور ماه ۱۳۳۲

« **ثریادبیری** از شهریور ماه ۱۳۳۲ تاحال بمدیریت‌دبستان منصوب‌شده‌اند .

دبستان ٤ کلاسهٔ دخترانه و ۲٦۲ نفـر دانش‌آموز دارد که در ساختمان استیجاری واقع در خیابان شهناز اداره میشود .

سهند

کوه سهند آتشفشان خاموش قدیمی است بارتفـاع ۳۷۰۰ متـر در آذربایجـان که آبادیهای تبـریز ، دیه‌خوارقان ، مراغه ، هشترود ، اوجان درحوالی آن واقع شده‌اند دورش قریب به ۱۸۰ کیلومتر میباشد و قلل پربرف آن در جنوب تبریز ازدور نمایانست از تبریز قللی که از ۳۲۰۰ متر تجاوز میکند ودر دور سلطانکوه در باختر و کریم کوه درخاور قراردارد دیده‌میشود این‌دومی‌ازهمه‌بلندتر وبکوههای لیقوان یاعلم داغ مشهور است و در سمت جنوب بکوه جام منتهی میشود که ظاهراً از همه بلندتر بوده و مشرف بر جلگهٔ

شهرستان مراغه میباشد و از تبریز دیده نمیشود.

با اینکه این رشته کوه فعلا دارای یخچالهای طبیعی نیست ولی آثار یخچالهای قدیمی در آبریز شمالی قللی که از تبریز نمایانند دیده میشود مثلا در سلطانکوه (بارتفاع ۳۳۰۰ تا ۳۴۰۰ متر) یك محوطهٔ یخچالی در سر بالائی قریهٔ آستارا نمودار است و چنین بنظر میرسد سرازیری آستارا بزرگترین پیشروی یخچالها باشد.

آتشفشان خاموش سهند دارای چشمه‌های آبگرم معدنی است و در دامنهٔ غربی این کوه غار بزرگی بنام اسکندر واقع شده که بعلت داشتن گاز کربنیك ورود بآنجا موجب خفگان میشود و شهرت دارد که خزاین اسکندر درآنجا پنهانست. گذشته از آبهای متعددی که از این رشته کوه سرچشمه میگیرد چند رودخانهٔ همیشگی از برف دائمی آن بطرف شهرستان تبریز جاریست.

۱ ـ رود سعیدآباد که از شمالشرقی مرکز کوه سهند بسوی شمال جاریست، کوه تنگ آلتی را می‌برد و در سرازیری تنگ پشت سرخاب، به تلخ رود متصل میشود.

۲ ـ رودخانهٔ لیقوان که پس‌از عبور از لیقوان، بیرق، هروی، حاج ابدال بباسمنج منتهی شده صرف آبیاری مزارع و باغات این نواحی میگردد.

۳ ـ رودخانهٔ زنجان آب که از جنوب شرقی سلطانکوه سرچشمه گرفته و کم کم بشمالغربی منحرف گشته تا بسردرود میرسد.

٤ و ٥ ـ در مشرق رودخانهٔ آستارا که از گرداب یخچال آبریز شمالی سلطانکوه سرچشمه میگیرد در مغرب رودخانهٔ کوچك کندوان که از همین کوه سرچشمه میگیرد و بطرف اسکو جاری میشود تشکیل رود واحدی را میدهند.

بعلاوه رودخانهٔ دهخوارقان، باینـدر، مُردی، صوفی چای مراغه، هشترود، قره‌نقو از شعب قزل اوزن، اوجان از جمله آبهای دائمی این کوهستان است هریك ازاین رودها که از دل سهند بیرون میآیند همینکه از بلندی سرازیر گردیدند سبب طراوت دره‌های مسیر خود و آبادی قراء متعددی میشوند که اکثر آنان در حوالی تبریز از آبادی‌های

قدیم (۱) نزدیك این شهر بشمارند و برق مصرفی شهر مراغه از آب صوفی چای تأمین میشود .



(۱) قریهٔ شادی‌آباد مشایخ بسبب مدفن پیرشیروان که امروز در اصطلاح په پینه شلوار معروفست در ۶ کیلومتری جنوب شرقی تبریز واقع است در قبرستان نزدیك این قریه آرامگاه عده‌ای از عرفاو بزرگان ازجمله معزالدین سلطان اویس پسر امیرشیخ‌حسن بزرگ ایلکانی دومین سلطان آل‌جلایر میباشد که در سال ۷۵۷ هجری بسلطنت رسیده و پس از ۱۹ سال سلطنت در سال ۷۷۶ درگذشته است .

٤٩

کودکستان پرورش

از اول سال تحصیلی ۱۳۱۷ آقای‌محمود پرورش برای توسعهٔ فعالیت فرهنگی خود کودکستانی نیز بدبیرستان پرورش ضمیمه کرد و مدتها یگانه کودکستان تبریز بود فعلا نیز تحت نظر آقای هجیری بضمیمهٔ دبیرستان اداره میشود.

در ۲ کلاس کودکستان ٤٤ نفردانش آموزدختروپسرتربیت‌میشود.



عده‌ای ازکودکان ومربیان کودکستان پرورش

۵۰

دبستان فروردین

« پسرانه »

دبستان دولتی مختلط فروردین در اول سال تحصیلی ۱۳۱۹ از دبستان **سهند** منشعب گردید و مدیریت آن دربدو حال بخانم **فرنگیس آریا** (خانمحمدی) واگذارشد مشارالیهاتا شهریور ماه ۱۳۲۱ مدیریت دبستانرا بعهده داشت و بعـد از وی خانم **طاهره برادری** از شهریور ماه ۱۳۲۱ تا دیماه ۱۳۲۳

خانم **حافظه سیدسراج** از دیماه ۱۳۲۳ تا مهرماه ۱۳۲۷

« **عصمت احمدزاده** از مهرماه ۱۳۲۷ تا دیماه ۱۳۲۹

« **حبیبه عیسی بیگلو** از دیماه ۱۳۲۹ تا تیرماه ۱۳۳۱ مدیر دبستان بودند دراین تاریخ بعلت رو بویرانی گذاردن ساختمان دبستان اثاثهٔ آن بدبستانهای نزدیك تحویل گردید مقارن این ایام چون مقدمات واگذاری ساختمان کارخانه مشروب سازی قبرستان چرنداب (ساختمانهای سابق دبیرستان امیرخیزی ودبستان جاویدفعلی) بفرهنگ فراهم گردید آقای **محمدعلی شمشیری میلانی** بمدیریت دبستان منصوب گردید و مشارالیه دبستانرا تا شروع سال تحصیلی بهمان ساختمان انتقال داد و تا اواخر آبانماه ۱۳۳۳ مدیریت دبستانرا بعهده داشت وبعداز او

آقای **اکبر ترابی** تا آذرماه ۳۱ ۱ و بعدازوی آقای **اکبر ابراهیم پور میرزائی** قریب بیکماه ادارهٔ دبستانرا بعهده داشت و بعد

آقای **محمدرهبران ریسمانچی** از آذرماه ۱۳۳٤ تا اواخر مهرماه ۱۳۳۵

« **اسماعیل عباس پور** از مهرماه ۱۳۳۵ تاحال مدیریت دبستانرا بعهده گرفته اند

دبستان درسال تحصیلی ۳۵ ـ ۱۳۳٦ ٤ کلاسهٔ پسرانه و٤٠٤ نفر دانش آموز دارد

دبستان درساختمان استیجاری که بهمین منظور درانتهای گلزار کوچه ساخته شده است اداره میشود

فروردین

کلمهٔ فروردین از لغات بسیار قدیم زبان ایرانی است . فرورد در لغت فرانگهبان یا نگهدار و پناه دهنده است و میتوان بمعنی پیرو آئین و دیندار نیز گرفت و از فروردین که حالت جمع اضافهٔ فرورد میباشد و بهمین صورت از زمان باستانی باقی است معنی پاکان و نیکان اراده میشود و فروهر اصطلاح پهلوی فرورد یا فرور میباشد .

فروش و فرورتی در اوستا نیروی پاسبانی و نگهداری مردم و همهٔ آفریدگان نیك اهورامزدا میباشد و فروردین یشت یکی از دلکشترین بخش کتاب اوستاست که در ستایش و نیایش فروردهاست .

نوروز آغاز سال ایرانیان و اول فروردین را بپادشاه داستانی جمشید منسوب کرده نوروز جمشیدی مینامند

مینویسند جمشید فرمود از برای او گردونه‌ای از شیشه بسازند آنگاه دیوها را بآن بسته برآن نشست و بسوی هوا گرائید و بیکروز از شهر خود دماوند بشهر بابل رفت و این در اولین روز از فروردین ماه بود چون مردم این شگفتی از او بدیدند آنروز وپنجروز پس‌از آنرا بنام نوروز جشن گرفتند و نیز مینویسند جمشید نخستین روز از ماه فروردین بمظالم نشست پس آنروز را نوروز کردند . و نیز نوروز جشنی است در آغاز تابستان بزرگ هفت‌ماهی (۱) .

---

(۱) سال ایرانی وقتی بدو قسمت تقسیم میشده است تابستان هفت ماهه وزمستان پنجماهه که در بین پیروان زردشتی معمول بوده است وشاید از جملهٔ قراین آنجشن معروف سده باشد . وجه تسمیهٔ این جشن آنست که درآنوقت صد روز از اول زمستان پنجماهه یعنی ازاول آبانماه میگذرد (دهم بهمنماه) . بعقیدهٔ ایرانیهای زردشتی زمستان از آخر تابستان شروع شده وهوا روزبروز سردتر میشود تا آنکه در روز صدم زمستان ، سرما بنقطهٔ اوج خود میرسد بنابراین تصور میکردند سختترین سرمای زمستان درآنموقع است و درواقع روز صدم زمستان بزرگ

فرورد جزء نام کسانی است که در روزگار پادشاهی مادیها و پس‌از آن در دورهٔ هخامنشیها در ایران پادشاهی و حکومت کرده‌اند فرورتی نام پدر دیااکو اولین پادشاه ماد است که در پایان قرن هشتم پیش از میلاد در مغرب ایران بنیاد پادشاهی را گذاشت و همدانرا پایتخت خود قرار داد و نیز نام پسر و جانشین اوست که دومین پادشاه ماد است .

داریوش کبیر در کتیبهٔ بیستون از فرورتی نامی سخن میراند که خود را از خاندان اووخشترپادشاه ماد میخواند و بر ماد حکومت میکرد که در سال ۵۲۱ پیش‌ازمیلاد مقهور او شده است .

فرورتی یا فروش در اوستا نیروئی یاد شده که پاسبانی و نگهداری مردم اهورایی با اوست .

آدمی از پنج نیروی نهائی برخوردار است و یکی ازآن نیروها فروشی خوانده شده و این نیروئی است که نگهدار هریك از آفریدگان نیك اهورامزدا بویژه پاسبان مردم است و این نیروئی است غیراز روان و جان ، عقیده باین نیرو ازمختصات دین ایرانی است .

آنچه در آسمانست از خورشید و ماه و ستارگان دیگر و آنچه بروی زمین است از آب و گیاه و جانور و آدمی همه از همین نیرو بهره‌وراند . این نیرو قوهٔ محرکهٔ کائناتست آنچنانکه در آوستا آمده : از روزیکه آدمی بوجود میآید تاروزیکه از جهان درگذرد ، فرورد چون فرشته‌ای از سوی اهورامزدا از برای نگاهبانی وی گماشته است . مردم‌هرچند در زندگی خود بدکردار و گناهکار باشند فرورد آنان همچنان پاك و بی‌آلایش بماند و با همان تقدس ازلی خویش پس‌از مرگ بسوی آسمان گراید . نخستین فروردی که ازآسمان برای پرستاری آدمی فرود آمده فرود کیومرث است که نزد ایرانیان بجای آدم ابوالبشر سامی است و آخرین فروردیکه فرود خواهد آمد ، فرورد موعود زرتشتی ، سوشیانت میباشد که پس‌از ظهور وی ، پایان جهان خاکی و آغاز زندگی مینوی یا روحانی است .

یا آخر سرما که مجازاً آخر زمستان خوانده میشد در دهم دیماه واقع میشود بنابراین شب بعد روز نهم بهمن‌ماه را جشن میگرفتند و آتش‌افروزی مینمودند ونیز مراسمی اجرا میکردند.

بآئین ایرانیان پیش‌از اینکه خداوند گیتی را بیافریند یك جهان مینوی بیافرید. این جهان در هنگام سه هزار سال پایدار ماند، پس‌از آن خواست ایزدی در این بود که از روی صور معنوی یك عالم مادی پدید آورد، آفرینش جهان تقلیدی است از صور معنوی. آنچه آفریده شده و آنچه پس‌از این پیکر هستی گیرد همه از همان نمونه‌های ازلی است. چنین مینماید که (مثال) افلاطون فیلسوف یونانی قرن چهارم پیش از میلاد، از سرزمین ایران سرچشمه گرفته باشد. پس‌از مرگ آدمی وظیفهٔ نیروی نگهبان وی که فرورد باشد بسر میرسد و بهمانجائیکه آمده برمیگردد و بعالم روحانی میپیوندد اما باجهانیکه چندی در آن بسر برده ترك علاقه نمیکند هرسال یکبار بدیدن بازماندگان وبسرکشی خان‌ومان دیرین میآید و ده شبانه روز در روی زمین میماند اگر آن خان‌ومانرا پاك و آراسته دید وبازماندگانرا پارسا وپرهیزکار و کوشا یافت شاد و خرم برگردد و از اهورامزدا پایداری و خوشی آن خاندانرا پژوهش کند و اگر آن خانواده وبازماندگان آنچنانکه باید، نباشند فروردهای نیاگان ناخشنود و افسرده بآرامگاه آسمانی خود برگردند.

بمناسبت اینکه فروردهای پاك نیاگان در پایان سال برای زمین فرود آیند جشن آغاز تابستان بزرگرا فروردین خوانند چنانکه نخستین ماه از سال نیز دارای همین نام است.

از آنچه گذشت بخوبی پیدا است که مراسم نوروز از برای پذیرائی فروردهای نیاگان است هرآنده‌دمانیرا که این مهمانان آسمانی آباد و آراسته یافتند وبازماندگانرا خداپرست و با داد و دهش دیدند خشنود و شادمان گردند.

در فروردین یشت آمده «کسیکه با دست دهش و رادی و با شیر و پوشاك فروردها را دریابد و آنانرا با دهشی که از پرتو آن ببخشایش وراستی رسند بستاید از آنکس فرورد-های توانای پاکان خشنود و شاد گشته از اهورامزدا درخواست کنند:

این خان و مان از انبوه ستوران و اسبهای تیزتك و گردونهای استوار ومردان انجمن آرا و زبان‌آورد برخوردار باد: این خاندان از بخشایش راستی بهره‌ور ماناد» ( )

عده‌ای فروردین را عید مخصوص ارواح مردگان خوانند که بعقیدهٔ بعضی پنجروز و بعضی

---

(۱) متن از مقالات پورداود و حاشیه از گاه شماری تقی‌زاده اقتباس شده است.

دیگر ده روز بوده است . برخی نیز میگویند بنا بعقیدهٔ مذهبی زردشتیان ماه فروردین و جشن آن متعلق بفرشته‌های مقدس میباشد اینست که از لحاظ مذهبی مورد توجه قرار گرفته است و شاید پیش‌از آنکه آئین زردشت انتشار یابد جشن نوروز مرسوم بوده است . ولی نمیتوان انکار کرد که یکرشته از عقاید مذهبی در پیدایش این جشن ویا تقویت آداب و رسوم و اعتبار آن تأثیر داشته است .

پس‌از تسلط اعراب نوروز اهمیت خود را از دست داد ولی در زمان خلافت امام علی علیه السلام نوروز و بعضی از رسوم آن باقیمانده بود در دورهٔ عباسیان که نفوذ ایرانیان توسعه یافت این جشن و آداب ورسوم آن مجدداً مرسوم شد و دردربار طاهریان ، سامانیان ، آل بویه ، غزنویان نوروز با شکوه‌تر از اعیاد ایرانی و اسلامی عید گرفته میشد و بعد از صفویه این جشن جنبهٔ مذهبی بخود گرفت عده‌ای را عقیده براینست که تاریخ شروع خلافت علی علیه‌السلام که ۱۱ ذیحجه میباشد مصادف با اول فروردین بوده است و ملا محسن فیض در رسالهٔ نوروز و سی‌روز تولد بسیاری از پیغمبرانرا در نوروز و ماه اول بهار میداند .



۵۱

دبستان اردیبهشت

« دخترانه »

در شهریور ماه ۱۳۱۹ دبستان **اردیبهشت** از بهزاد منشعب شد و در کـوی پستخانه بمدیریت خانم **ایران قلمکاری** دایر گردید . خانم قلمکاری تا مهرماه ۱۳۲۰ مدیریت دبستانرا بعهده داشت بعداز یکسال دبستان درکوی انجمن بساختمان فعلی دبستان انتقال یافت ومدیریت **آن** بخانم **زورقی** محول گردید

خانم **زری زورقی** از مهرماه ۱۳۲۰ تا آذر ماه ۱۳۲۱

« **اشرف شفیقی آذر** از آذر ماه ۱۳۲۱ تا فروردینماه ۱۳۲۳

« **کبری دبیری** از فروردین ماه ۱۳۲۳ تا آذر ماه ۱۳۲۳

« **خدیجه فاطمی مدینی** از آذر ماه ۱۳۲۳ تا فروردین ماه ۱۳۲۶

« **فخرالملوك كلانتری** از فروردین ماه ۱۳۲۶ تا ۲۳ آذرماه ۱۳۲۶

« **خانمتاج بهار** از ۲۳ آذر ۱۳۲۶ تا مهرماه **۱۳۳۳**

« **فخرالملوك كلانتری** از مهر ماه **۱۳۳۳** تا آبانماه ۱۳۳۴

« **صدیقه فتحی جود** از آبانماه ۱۳۳۴ تا مهرماه ۱۳۳۵

« **نهایت یحیی لو** از مهر ماه ۱۳۳۵ مدیریت دبستانرا عهده‌دار شده‌اند .

فعلا دبستان ٤ كلاسهٔ دخترانه میباشد و در ٦ كلاس **آن** ۲۵۳ نفر دانش آموز مشغول تحصیل میباشند .

دبستان فعلا درکوی انجمن در ساختمان انجمن اداره میشود .

اردیبهشت

اردیبهشت ماه دوم از سال شمسی و ماه دوم بهار ، مدت توقف آفتاب در برج ثور میباشد در زبان پهلوی ازدو کلمهٔ ارته ـ و هیشته مرکب است که بمعنی بهترین راستی است . در آئین ایران باستان نام فرشته‌ایست که درجهان مینوی نمایندهٔ پاکی و تقدس وقانون ایزدی اهورمزداست و در جهان خاکی نگهبانی آتش با اوست و نیز نگهبانی دومین ماه هرسال و سومین روز هرماه بدو سپرده است ونیز بمعنی مانند بهشت است چه این ماه وسط فصل بهار است و نباتات درغایت نشو ونما وگلها وریاحین تمام شکفته وهوا درنهایت اعتدال میباشد بنابراین این مدت از سال را اردیبهشت می‌نامند .

۵۲

دبستان خواجه نصیر

« پسرانه »

دبستان ملی خواجه نصیر درشهریور ماه سال ۱۳۱۹ بوسیلهٔ آقای **سیدمحمدعلی خواجه الدین** فرزند سید جمال‌الدین خواجه‌الدین در خیابان منجم تبریز تأسیس یافت دربدو تأسیس قریب به ۲۵۰ نفر دانش‌آموز داشت.



آقای سید محمدعلی خواجه الدین

درآبانماه سال ۱۳۲۱ بر اثر استقبال اهالی و ضیق محل دبستان باول خیابان سپه

انتقال یافت اکنون دبستان ٦ کلاسهٔ ابتدائی و قریب به ٤٥٣ نفر دانش آموز داردکه بوسیلهٔ خود مؤسس اداره میشود .

در خردادماه سال ١٣٣٥ که هفتصدمین سال وفات خواجه نصیر در تهران برگزار شد اولیاء و دانش آموزان دبستان نیز در رادیو تبریز برنامهٔ جالبی اجراء کردند .

خواجه نصیرالدین طوسی

ابوجعفر محمدبن محمد بن حسن بن ابی‌بکر مشهور بخواجه نصیرالدین طوسی بسال ٥٩٧ هجری قمری مطابق ١٢٠٠ میلادی درطوس متولد شده وی از خانوادهٔ علمی فیروزشاه جهرودی است که از اهل دهی بنام ورشاه از بلوك دستگرد از توابع جهرود قم که در آنزمان جزء ساوه بود میباشد . چون در طوس متولد شده بطوسی معروف شده است . از کودکی پیش پدر بتحصیل علوم پرداخت ، علوم ریاضی را پیش کمال الدین محمد حاسب فرا گرفت و از طوس به نیشابور رفت و در پیش اجلهٔ علمای آنعصر از جمله شیخ عطار نیشابوری بتحصیل پرداخت .

پس‌از حملهٔ مغول بشهرهای خراسان و ایجاد اغتشاش در آنسامان ازوطن خود بیرون شد و ابتدا بعراق رفت و مجدداً بخراسان برگشت و بنابدعوت ناصرالدین محتشم بقهستان رفت و مدت مدیدی درکمال احترام نزد او زیست و چون او را بارتباط با خلیفه معتصم متهم کردند ناصرالدین ویرا حبس نمود و در موقع عزیمت به میمون دژ او را با خود برد چون علاء الدین ابوالسعادات پادشاه اسمٰعیلی کشته شد و رکن‌الدین خورشاه بمقام پدر برقرار گردید خواجه را بنواخت خواجه تا آخر سلطنت رکن‌الدین در الموت بسر برد و بتألیف کتب پرداخت و بحدی در پیش ملاحده تقرب یافت که او را خواجهٔ کائنات میگفتند

چون هلاکو بقلع و قمع اسماعیلیه مصمم شد و ناصرالدین محتشم را بوسیلهٔ ملك شمس‌الدین کرت حاکم هرات باطاعت خود درآورد رسولی نزد رکن‌الدین خورشاه فرستاد و او را باطاعت خود خواند دراینموقع عدهٔ زیادی از بزرگان و دانشمندان که محقق‌طوسی در رأس آنها بود رکن‌الدین خورشاه را باین امر واداشتند تا در سال ٦٥٤ خورشاه

با خواجه نصیر و سران و بزرگان بدربار هلاکو رسید و حکومت ۱۷۱ سالهٔ آنان بسر آمد خواجهٔ طوسی ابیات ذیلرا دراینمورد سروده است :

سال عرب چو ششصد و پنجاه وچار شد — یکشنبهی ز اول ذو القعده بامداد
خورشاه پادشاه سماعیلیان ز تخت — برخاست پیش تخت هلاکو بایستاد

هلاکو ، خواجه‌نصیرالدین ودیگر دانشمندان و بزرگان دربار خورشاه را ملازم رکاب خویش کرد و بعد وزارت خودرا بخواجه داد و پیوسته در امور مهم با او مشورت میکرد آثار خواجه رصدخانهٔ مراغه و دانشگاه مراغه و کتب و رسالات بیشمار اوست . در سال ٦۷۲ اباقا خان باتفاق امراء و لشکریان و خواجه برای گذراندن زمستان ببغداد رفت و چون فصل سرما بسر آمد ایلخان بپایتخت تابستانی خود برگشت ولی خواجه دربغداد ماند تا بموقوفات سرکشی کند دراینموقع اجلش فرارسید و بدرود حیات گفت و بعالم جاودانی شتافت علاءالدین محمد جوینی و بزرگان دیگر او را تشییع کردند .

حمدالله مستوفی در تاریخ وفات خواجه ابیات ذیلرا سروده است :

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل — یگانه‌ایکه چو او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه — بروز هیجدهم در گذشت در بغداد

رصدخانه مراغه

خواجه نصیر طوسی در تاریخ رصدخانه های اسلامی مقامی والا دارد زیرا در تأسیس و ادارهٔ رصدخانهٔ مراغه سهمی بسزا داشت .

اولین رصدخانه را « ابرخس » قبل‌از میلاد مسیح در یونان برپا کرد در حدود سه قرن بعداز او بطلمیوس در اسکندریه دایر نمود پس‌از ظهور اسلام اولین رصد خانه بامر مأمون خلیفهٔ عباسی در بغداد ساخته شد سپس محمد بن جابر البتانی در اواخر قرن سوم در شام بنا نهاد ودر مصر رصد حاکمی ودر بغداد رصد رضی بنی‌الاعلم ساخته شد و زیج مستنبط از این رصدخانه ها مورد اعتماد منجمین بود تا اینکه رصد خانهٔ باشکوه مراغه را

خواجه نصیر در سال ۶۵۷ بامر هلاکو بنانهاد وچنین پیداست که خواجه نصیر طوسی قبل‌از تأسیس رصدخانهٔ مراغه تسلطی در این امر داشت زیرا می‌نویسند منکوقاآن درفکر ایجاد رصدخانهٔ بزرگی در چین بود شنیده بود که تنها خواجهٔ طوسی میتواند از عهدهٔ اجرای این امر برآید.

بدینمنظور هلاکورامأمور کرد تاپس‌ازتصرف قلاع‌اسماعیلیه خواجه‌را بچین‌بفرستد. پس‌از شکست اسماعیلیان چون افتخار وسعادت بزرگی ازلحاظ معنوی نصیب هلاکو شد از اشتغال منکوقاآن بجدال درجنوب چین فرصت یافته و از اعزام خواجه بچین خودداری‌کرد وازوی درخواست کرد رصدخانه‌ای در ایران برپا کند و نیز می‌نویسند خود خواجه این پیشنهاد را بهلاکو کرد.

در این‌کار عدهٔ زیادی از ریاضی‌دانان و علمای هیئت با خواجه شرکت کردند و معروفترین آنان بنقل خود خواجه ، مؤیدالدین عرضی ازدمشق ، فخرالدین راغی از موصل فخرالدین اخلاطی از تفلیس ، نجم‌الدین دبیران از قزوین بود.

محلیکه برای رصدخانه انتخاب‌شد تلی‌است‌که‌درطرف شمالغربی مراغه واقع میباشد و بدستور خواجه معمار معروف آنعصر ابوالسعادات احمدابن عثمان مراغی مأمور ساختمان رصدخانه گردید و برای تأمین مخارج آن علاوه برکمکهای مالی ازخزانه ، اوقاف سراسر کشور در اختیار خواجه قرار گرفت تا عواید آن صرف ساختمان رصدخانه شود.

خواجه تا آخر عمر در تکمیل آن کوشید و زیج مستنبط از آنرا در کتابی بنام « زیج ایلخانی » منتشر کردکه حاوی جداول و نکات حسابی تازه بود که درزیجهای پیشینیان نبود باین سبب این زیج مورد اعتماد دانشمندان فلکی اروپا در دورهٔ رنسانس قرار گرفت. بعدازهلاکو وخواجه‌نصیر ، آباقاخان و اولجایتو بتکمیل آن همت گماشتند و تا صدسال بعد در کتب تاریخ از عظمت آن ذکرها شده است ولی بعدها متروک گردید وامروزجزخرابه‌ای از آن باقی نیست.

دانشگاه مراغه

نصیرالدین طوسی بواسطهٔ نفوذیکه در هلاکوخان داشت آن خان خونخوار و یغماگر را باصلاح امور اجتماعی و فرهنگی و نوازش هنرمندان وادارکرد او یکی از بزرگان مراغه را مأموریت داد تا مسافرت کند و دانشمندانیرا که درحادثهٔ مغول بهاربل ، موصل ، الجزایر و شام پناه برده بودند تشویق ببازگشت و اقامت در مراغه نماید او در حدود پانصدخانوار از مردمی را که مهاجرت کرده بودند بمراغه باز گردانید . خواجه بتأسیس کتابخانه‌ای نیز اقدام کرد و برای فنون مختلف مدارسی ترتیب داد و برحسب اهمیت مقرری برای محصلین معین کرد وخود رصدخانه مرکز فعالیت علمی و درسی آنزمان بود .

تألیفات خواجه نصیرالدین

خواجه در اکثر علوم متداول آنزمان مهارت داشته و کتب و رساله هائی در ریاضیات ، معدنشناسی ، طب ، فلسفه و اخلاق ، تعلیم و تربیت ، تفسیر ، تاریخ ، جغرافیا و فقه نوشته است و آثارش ازحیث بلاغت و شیوائی کلام و سعهٔ اطلاعات ادبی وی بسیار ممتاز است اینست او را در شمار ادباء و نویسندگان بزرگ ذکر میکنند .

آثار ریاضی او اززمان خودش تاکنون جزء کتب درسی مکتبهای اسلامی‌است وبعضی از آثار او بزبانهای خارجی نیز ترجمه شده و مورد استفادهٔ دانشمندان اروپا و آمریکا قرار گرفته است از مشهورترین آن تحریر اقلیدس (حیات اقلیدس بین ۳۲۳ ـ ۲۸۵ ق . م.) که کتابیست در توضیح اصول اقلیدس در هندسه .

تحریر مجسطی (کتاب مجسطی در هیئت و نجوم اثر بطلمیوس است) تحریر کتاب کرهٔ متحرکه ، تحریر کره و استوانهٔ ارشمیدس ، کتاب بعدالشمس و القمر از ارسطرخس منجم معروف یونانی که در قرن سوم میلادی میزیست .

بجهت این قسمت از آثار اوست که اخیراً علمای هیئت یکی از کوههای ماه را بنام خواجه نصیرالدین طوسی موسوم کرده‌اند.

در اخلاق (۱) کتاب اخلاق ناصری را بخواهش ناصرالدین عبدالرحیم محتشم قهستان در قصبهٔ قاین از روی کتاب اخلاق ابوعلی‌مسکویه ترجمه و تکمیل کرده است. آثارخواجه در علم کلام (۲) نیز معروف است.

خلاصه آثار خواجه ۱۶۷ کتاب و رساله میباشد و تنها در رشتهٔ ریاضی زیاده از ۳۶ رساله نوشته است.

بپاس افتخارات علمی که در نتیجهٔ آثار علمی خواجه نصیب کشور ما شده است در خرداد ماه ۱۳۳۵ هفتصدمین سال وفات طوسی درتالار ابن‌سینای دانشگاه تهران برگزار گردید در این کنگرهٔ علمی رجال و مشاهیر کشورهای آلمان ، آمریکا ، افغانستان ، اندونزی ، انگلستان ، ایتالیا ، پاکستان ، ترکیه، چکسلواکی ، چین ، رمانی ، سویس ، شوروی ، عراق ، فرانسه ، لبنان ، لهستان ، مصر ، هند ، هلند ، واتیکان ، یوگسلاوی حضورداشتند در این کنگره شرح حال و آثار علمی و ادبی طوسی از طرف استادان ایرانی و خارجی طی سخنرانیهای متعدد توضیح و بیان گردید.

گذشته از آثار علمی مقداری هم افسانه راجع بخواجهٔ طوسی از قدیم در میان مردم رایج بوده است.

مینویسند خواجه نصیر با گروهی از مسلمانان و یهودان درکشتی بسفر میرفت اتفاقا در میان دریا کشتی بتلاطم افتاد و نزدیك به غرق شد همگی اتفاق نمودند که قرعه بزنند و بتدریج یك یك بآب اندازند که شاید دسته‌ای باقی بماند. خواجه در چنین هنگام تدبیری کرد و کشتی‌نشینانرا که سی نفر بودند دایره‌وار نشانید و با نه نه شمردن نهمین نفر را بآب انداخت مجموع یهودیان هلاك شدند و تمام مسلمانان رهائی یافتند.

---

(۱) اخلاق علمی‌است که خیر و شر را توضیح داده و رفتار افراد را نسبت بیکدیگر بیان میکند و مقصد نهائی را نشان میدهد اخلاق انسان را بسعادت سوق داده و بکارهای خیر راهنمائی میکند و وجدان را برای انجام وظیفهٔ اجتماعی آماده میسازد.

(۲) فن کلام درآغاز امر برای اثبات عقاید دینی مسلمین و رفع شبهه‌هائی که مخالفین دین مبین اسلام میکردند وضع شد.

۵۳

دبستان کیوان بارنج

«پسرانه»

در شهریور ماه سال ۱۳۱۹ ادارهٔ فرهنگ مقدمات افتتاح دبستانی در محلهٔ بارنج که اغلب اهالی آن بباغداری و کشاورزی زندگی میکنند فراهم کرد و با انتصاب **مرحوم میرزاعلی علیاری اصل** بمدیریت دبستان، آموزشگاهی دو کلاسه در آنمحل تأسیس یافت و بتدریج که بتعداد محصلین افزوده میشد عدهٔ کلاسها نیز افزون میشد مرحوم علیاری تا مردادماه ۱۳۲۲ مدیر دبستان بود بعداز او :

آقای **عبدالله برادران نخجوانی** از دیماه ۱۳۲۲ تا مرداد ماه ۱۳۲۳

» **سید ضیاءالدین قوامی** از شهریور ماه ۱۳۲۳ تا دی ماه ۱۳۲۳

» **احمد صلابتی** از دیماه ۱۳۲۳ تا مهر ماه ۱۳۳۰

» **سیدکاظم مدنی** از مهرماه ۱۳۳۰ تا آبانماه ۱۳۳۵

» **سید فرج رودهچی** از آبانماه ۱۳۳۵ تاحال بمدیریت دبستان منصوب شدهاند.

فعلا دبستان ٤ کلاسه و ۷۰ نفر محصل دارد.

کیوان

کیوان که بعربی زحل و در زبانهای خارجی ساتورن نامیده میشود ششمین سیاره از لحاظ نزدیکی بخورشید میباشد و ضرب المثل بر بلندی و دوری است بعقیدهٔ بابلیها و یونانیها آخرین ستارهٔ منظومهٔ شمسی بود قطرش ۱۲۰۰۰۰ کیلومتر یعنی تقریباً نه برابر قطر زمین (۱۲٦۵٦ ك م) ولی حجمش هفتصد برابر زمین است وچون بنا بعقیدهٔ عدهای ازستارهشناسان



ستارهٔ کیوان ـ روبروی صفحه ۱۸۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز

از مادهٔ بسیار کم وزنی تشکیل یافته (درحدود $\frac{3}{4}$ وزن مخصوص آب) وبنا بعقیدهٔ عدهٔ دیگر دارای صخره ها و کاملا از یخ مستور و محیط بسیطی آنرا احاطه کرده است وزنش از ۱۰۰ برابر زمین تجاوز نمیکند. جرم آن در مرکز غلیظ تر از آب و در سطح رقیق تر است و نیز بعضی را عقیده براین است که شاید نیمی از آن گاز و نیم دیگرش مایعات باشد. دارای قوهٔ جاذبهٔ عظیمی است سرعت فرار آن ۳۳ کیلومتر در ثانیه است و فاصله‌اش ازخورشید یکهزار و چهار صد و بیست و هشت میلیون کیلومتر و طول حرکت انتقالیش بدور خورشید ۲۹ سال و ۲۶۷ روز زمین است. مانند مشتری نه ماه دارد و بواسطهٔ حلقهٔ نورانی سه ضربه‌ای (سه حلقهٔ متداخل) که آنرا احاطه کرده از سایر سیارات ممتاز است. این حلقه با چشم دیده نمیشود و بعد از اختراع تلسکوپ (۱۶۵۵ میلادی) بوجود این حلقه پی برده‌اند و بعقیدهٔ بعضی کیوان زیباترین اجرام سماوی است و درخشندگی حلقهٔ دورهٔ آن در نتیجهٔ انعکاس نور خورشید است. قبلا گمان میکردند این حلقه از تخته سنگ نازك یك پارچه ای بوجود آمده ولی بعداً پی بردند که از عدهٔ بیشماری کرات کوچك (بقطر چند میل) که هریك قمر کوچکی از زحل است تشکیل شده ولی طور بیکدیگر نزدیکند که بشکل تودهٔ متراکم جلوه مینمایند.

دو خط تیره و یا قسمتهای تاریك که در فاصلهٔ سه ضربهٔ حلقات وجود دارد ناحیه‌ایست که کرات کوچك در نتیجهٔ کشمکش اقمار قویتر زحل نمیتوانند در آنجا داخل شوند و احتمال قوی میرود که این کشش از طرف میماس (نام ستاره‌ایست) که از نزدیکترین اقمار بزحل است باشد.

تنها توضیحی که تا کنون برای این حلقهٔ عجیب داده شده اینست که میگویند یکی از اقمار زحل که میخواسته بسیارهٔ اصلی نزدیك شود در نتیجهٔ قوهٔ جاذبهٔ عظیمی که در مقابل آن تاب مقاومت نیاورده متلاشی شده و بمیلیونها قطعه تقسیم گشته است.

طبق تحقیقی که یکی از منجمین دانشگاه کالیفرنیا کرده حلقهٔ داخلی باسرعت زیادتری از حلقهٔ خارجی دور زحل میچرخد و از این راه نیز معلوم کرد که این حلقهٔ نورانی از اجرام متعددی تشکیل یافته است.

راجع بخود زحل اطلاعات زیادی در دست نیست.

٥٤

دبستان دولتی هاشمی

« پسرانه »

دبستان نوبنیاد باغمیشه در اسفند ماه سال ۱۳۲۳ **بمدیریت مرحوم داود بیرقی** تأسیس یافت .

دبستان در سالهای اول تأسیس بنام « **خیابانی** » و بعد بنام « **هاشمی** » **موسوم شد**

در ۳۰ دیماه ۱۳۲۵ آقای **قاسم نجعی نژاد بمدیریت دبستان منصوب شد و تا خرداد ۱۳۲۶** ادارهٔ دبستانرا بعهده داشت تا در خرداد ماه **دبستانرا بمرحوم علی اکبر هدایتی** تحویل داد .

در شهریور ماه ۱۳۲۶ آقای **محمود حاج سلطانی بمدیریت دبستان منصوب شد**

دبستان ٦ کلاسهٔ پسرانه و ۳۳٤ نفر دانش‌آموز دارد که **در ساختمان استیجاری بمدیریت** آقای حاج سلطانی اداره میشود .

✿ ✿ ✿

تا سال ۱۲۸۵ هـ . ش (۱۳۲٤ هـ . ق) **حکومت ایران استبدادی بود و هیچگونه** مقررات و رسومی بصورت مدون برای **ادارهٔ امور مملکت وجود نداشت** .

ضعف و سستی شاهان قاجاریه ، شکستهای **نظامی و سیاسی پیاپی ملت ایران** ، **نفوذ** و دخالت سیاستهای خارجی در کلیهٔ شؤنات کشور ، **یکعده مردان غیرتمند و با کفایت را** بفکر اصلاحات داخلی و جلوگیری از خطرات **احتمالی که حیثیت و استقلال ایرانرا تهدید** میکرد واداشت و مردانی چون عباس میرزا نایب‌السلطنه ، **قائم مقام** ، **امیرکبیر** ، **امین‌الدوله** چند صباحی در بیداری مردم ایران و راهنمائی **آنان در شاهراه فلاح و سعادت** کوششها



شادروان میرهاشم خان خیابانی ـ روبروی صفحه ۱۸۲
تاریخچهٔ مدارس تبریز

کردند ولی استبداد و بی علاقگی شاهان وقت جلوگیر پیشرفت سریع اقدامات آنان گردید تا از آغاز سلطنت مظفرالدین شاه قاجار بعلت ضعف و ناتوانی این پادشاه زمزمه هائی برای اصلاحات اجتماعی و آزادی مردم و قطع ایادی خیانت پیشه وستمگر بلند شد ، بالاخره براثر مبارزات غیرتمندانهٔ عده‌ای از آزادیخواهان و هم‌آهنگی ملت ایران با آنان مظفرالدین شاه در ۱۳ مردادماه ۱۲۸۵ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴) فرمان برقراری مشروطیت را در ایران صادر کرد . از نظر اهمیت موضوع عین فرمان در اینجا آورده میشود :

« جناب اشرف صدر اعظم - از آنجا که حضرت باریتعالی جل شأنه سررشتهٔ ترقی و سعادت ممالک محروسهٔ ایران را بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی و ارادهٔ همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورایملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافهٔ تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقهٔ لازمه را بعمل آورده و بهیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمك لازم را بنمایند و درکمال امنیت و اطمینان عقاید خودرا در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبهٔ اهالی مملکت بتوسط شخص‌اول دولت بعرض‌برساند که بصحهٔ همایونی موشح و بموقع اجرا گذارده شود .

بدیهی است که بموجب این دستخط مبارك نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهدنمود که بصحهٔ ملوکانه رسیده وبعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و باصلاحات لازمهٔ امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر میداریم که سواد دستخط مبارك را اعلان و منتشر نمائید تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ما که تماماً راجع بترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگوئی دوام

این دولت و این نعمت بی‌زوال باشند .

در قصر صاحبقرانیه  بتاریخ ۱۴ جمادی الثـانیه ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهـم سلطنت ما » .

☆☆☆

متعاقب آن ملت نمایندگان خود را برگزیدند و در ۱۴ مهر مـاه همانسال مجلس شورای ملی از طرف مظفرالدین شاه در عمارت گلستان با حضور نمایندگان تهران و علمـاء و اعیان واشراف و سفرا افتتاح یافت و قانون اساسی در ۵۱ اصل در ۸ دیماه ۱۲۸۵ تصویب شد و شاه آنرا امضاء نمود و چون علیل و مریض بود در ۱۸ دیماه همانسال بدرود زندگی گفت ومحمدعلی میرزا ولیعهد بجای او به تخت سلطنت مشروطیت ایران نشست درحالیکه در مجلس تاجگذاری از نمایندگان ملت کسی دعوت نشده بود مینویسند « تاج چون بزرگ وسنگین میبود تاب نگهداری آنرا نداشت این بود ناگزیر شـد که بهر دو دست آنرا نگهدارد و پس‌از چند دقیقه تاجرا برداشت و بجای آن کلاه رسمی ایرانی که جقهٔ نادری را میداشت بسر گذاشت »

محمدعلی میرزا از اولین روز جلوس بسلطنت شروع به بی اعتنائی بمجلس شوری و آزادیخواهان کرد . مردم تبریز که بافکار مخالف آزادی او از دوران ولیعهدیش آشنا بودند بهواداری از مشروطیت و آزادی برخاستند و چون از دیرباز سازمانی داشتند وانجمن ملی برپا کرده بودند مجلس شوری را در امر خطیری که بعهده داشت راهنمائی میکردند و با تذکرات قانونی خود مجلس را راهنمائی و از حیثیت آن پشتیبانی میکردند تا بالاخره در ۱۵ مهرماه ۱۲۸۶ شمسی (۲۵ شعبان ۱۳۲۵) متمم قانون اساسی در ۱۰۷ ماده ازتصویب گذشت . چون محمدعلیشاه از جان و دل هوادار مشروطیت نبود از مجاهدت مردم تبریز خشمگین بود و در سر هوای کوبیدن آزادمردان اینخطه را میپرورانید وبا ایجاد دسته‌های مخالف در این شهر آشوب و اغتشاش برپا میکرد ولی مجاهدین تبـریز گذشته از حفظ آرامش شهر از هواداری مشروطیت و پشتیبانی مجلس آنی غفلت نداشتند .

در این مبارزهٔ عظیم یعنی از بدست آوردن فرمان مشروطیت تا استقرار آن درایران



سران مجاهدین تبریز : نشسته در وسط ستارخان - باقرخان - میرهاشم خان خیابانی - روبروی صفحهٔ ۱۸۴ تاریخچهٔ مدارس تبریز

عده‌ای فداکاری و جانبازی کرده‌اند که بنوشتهٔ آقای مهندس طاهرزاده میتوان آنانرا بچهار گروه تقسیم نمود :

۱ ـ سیاسیون و مطلعین درجهٔ اول : از جمله سیدحسن تقی زاده ، محمدعلی تربیت سیدحسن شربفزاده (۱) ، علی مسیو ، حاج علی دوافروش ، شیخ اسدالله ممقانی ، ثقة الاسلام ، سیدحسینخان عدالت ، حاج میرزا ابراهیم آقا (صبا) ، حاج میرزا یحیی امام جمعهٔ خوئی ، حاج میرزا آقا فرشی ، میرزا اسماعیل نوبری .

۲ ـ نویسندگان و واعظان و سخنورانیکه شیفته و دلباختهٔ آزادی بودند : از جمله شیخ سلیم ، میرزا حسین واعظ ، رضا زاده شفق ، ضیاء العلماء ، اسماعیل یکانی ، سید محمد ابوالضیاء ، میرزا جواد ناطق ، یوسف خزدوز ، میرزا علی ویجویه‌ای ، اسماعیل امیرخیزی ، میرزا غفار واعظ چرندابی ، حاج شیخ علی اصغر لیل آبادی ، حاج میرزا آقا بلوری ، حسین طاهرزادهٔ بهزاد ، حیدرخان عمواوغای ، میرزا غفار زنوزی ، شیخ محمد خیابانی ، سعید سلماسی ، میرزا محمود غنی‌زاده ، حسین آقا تبریزی ، حاج میر عبدالامیر شیخ الاسلام ، میرزا محمدعلی چرندابی ، ملا حمزهٔ خیابانی .

۳ ـ مجاهدین و فدائیان و مدافعین : از جمله ستارخان سردار ملی ، باقرخان سالار ملی ، محمد صادق خان چرندابی ، حسین خان باغبان ، میرزا آقا بالا خیابانی ، مشهدی هاشم اهرابی ، امیرحشمت نیساری ، اسدآقا چرندابی ، حسن آقاسی معروف بقفقازی چرندابی ، میرهاشم خیابانی ، میرمحمد خیابانی ، حاج محمد میراب لیل آبادی میرعلی اکبر پسر میرنصیر مقصودیه‌ای ، مشهدی محمد عمواوغلی سرخابی ، مشهدی

---

(۱) شادروان کسروی مینویسد کسانی ازسران کوشندگان از شادروانان کربلای علی مسیو ، حاج رسول صدقیانی ، حاج علی دوافروش ، سید حسن شریف زاده ، میرزا محمدعلی خان تربیت جعفرآقا گنجه‌ای ، آقا میرباقر ، میرزا علی‌اصغر خوئی ، آقای نقی شجاعی ، آقا محمد صادق خامنهٔ ، سید رضا و یك نفر دیگر که روبهم ۱۲ نفر بودند یك نشست نهانی بنام «مرکز غیبی» بپا کرده به یك کار ارجدارتر دیگری میکوشیدند و آن اینکه دسته‌ای بنام « مجاهد » پدید آوردند .

محمد علی ناطق ، پاشا بیك ، پاشا ، آیدین پاشا ، ابراهیم آقا ، مشهدی‌حسن خیاط معروف بقفقازی ، حاجی‌خان پسر علی مسیو ، شاهزاده امان الله میرزا ، میرتقی قلیچ ، میرباقر مشهدی باقرخان ، خلیل خان علاف پاسدار ارك ، پطروس خان ارمنی ، رجب خان سرابی ، حاج سطوت السلطنه ، باسکرویل معلم مدرسهٔ آمریکائیان در تبریز ، یوزباشی تقی خیابانی ، حسن کرد ، مشهدی حسین کردلو ، حسین خان مارالانی ، زینال خان قوچعلی‌خان یکانی ، حاج آقا قفقازی ، میرزا علی‌اکبر مجاهد ، حاج علی محمد (دیزی قایم) علیخان یاوزاوف ، فرج آقا زنوزی ، گری (گرجی) ، نایب محمد خیابانی ، محمد خان برادر زادهٔ ستارخان ، عباسعلی پسر الله‌مدد ، محمد آقا پسر حاتم بیك ، نورالله‌خان یکانی ، اسد آقا فشنگچی ، مشهدی صادق خان ، مشهدی اسماعیل حراجچی ، یارمحمد خان کرمانشاهی ، یوسفخان نیکپور چرندابی ، اسماعیل سرابی ، ایلدرم خان لیل آبادی بخشعلی‌خان یکانی ، جعفرخان ازیك‌آغاجی ، حاج خان قفقازی ، حسن دلی ، نایب حسین یاپوشقانچی ، نایب حسن یاپوشقانچی ، غلامخان اهرابی ، مشهدی علی جوان ، شاطر محمد حسین چرندابی ، مشهدی هاشم قفقازی ، نایب حسن عیسی بیگلو ، وداد بیك نایب آقاخان سردستهٔ محافظین انجمن ایالتی ، میرزاعلیمحمدخان تربیت و عدهٔ دیگر

۴ ـ اشخاص خیر و تجار و کسبه : از جمله حاج مهدی کوزه‌کنانی ، حاج‌محمد علی بادامچی ، میرزا ابراهیم قندفروش ، معتمدالتجار ، امین‌التجار ، حاج رحیم آقا بادکوبه‌چی ، میرزا آقا حسینی کنسول ایران در طرابوزان ، مشهدی‌علی آقا ماهوتچی ، حاج رسول صدقیانی ، حاج حسینقلی شبستری ، حاج میرزا آقا فرشی ، حاج رحیم آقا قزوینی ، حاج یوسف آقا قزوینی ، جعفر آقا خامنهٔ ، حاج علینقی گنجه‌ای ، میرکریم بزاز حاج محمد بالا ، آقا محمد ابراهیم قفقازیچی ، حاج محمد تقی ، معین‌الرعایا ، حاج جلیل مرندی ، محمد تقی بنکدار ، محمد صادق علیزاده ، حاج حسن کوزه‌کنانی ، حاج میرزاحسن شکوهی ، حاج کاظم ارومیه‌چی ، میرعلی اکبر سراج ، حسن آقا علیزاده و عدهٔ دیگر .

ادارهٔ فرهنگ آذربایجان درسالهای اخیر بپاس فداکاری و جانبازی این رادمردان عده‌ای

از مدارس دولتی را بنام آنان موسوم کرده است و در این کتاب بترتیب تاریخ تأسیس آن مدارس شرح زندگی هریك توضیح خواهد شد .



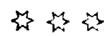
محمدعلی میرزا بدستیاری لیاخوف سردار روسی، بجنك مجلس شوری برخاست ودر این راه تنها از تهران و تبریز باك داشت این بود فقط در برابر این دو شهر بآمادگی پرداخت تهرانرا به لیاخوف و دستجات قزاق سپرد و تبریز را به شجاع نظام مرندی وضرغام و حاج فرامرز خان و دیگر سرکردگان اطراف شهر واگذار کرد و هم برحیم خان فرمان فرستاد که با نیروی سوار و پیادهٔ قراجهداغ (ارسباران) بیاری ایشان شتابد. پس از چندی هم عین‌الدوله را بحکومت آذربایجان برگزیده روانهٔ این شهر کرد وچنین پنداشت کارها را روبراه نموده و بنیاد خودمختاری و استبداد خویش را استوار گردانیده است .

همانروزی که در تهران مجلس را بمباران کردند در تبریز هم ناگهان دولتیان بهجوم پرداختند و جنك آغاز گردید. شتربان ، سرخاب ، ششکلان ، باغمیشه یعنی محلات شمالی مهرانرود (میدان چائی) هوادار محمدعلی میرزا و در دست دولتیان بود از محله‌های شمالی مهرانرود تنها امیرخیز طرفدار مشروطه بود. در جلو حملات شجاع نظام بقرخان و مجاهدان محلهٔ خیابان و نوبر مدافع بودند در امیرخیز و حوالی آن نیز ستار خان جلو هجوم را میگرفت. جنك شروع شد و بر اثر آن شهر یازده ماه در محاصرهٔ دولتیان درآمد در پنجاه روز اول که مجاهدان با دیو استبداد در کشاکش و جنك وجدال بودند تبریز سخت‌ترین روزهای خود را میگذرانید .

قوای استبداد غلبه کرد و میتوان گفت مشروطهٔ ایران از همهٔ شهرها عقب نشست و تنها در تبریز بازماند و در اینجا نیز تنها در محلهٔ امیرخیز ایستادگی مینمود ...

پیام **ستار خان** بگوشها رسید مجاهدین دوباره دل قوی کردند و بجانفشانی برخاستند و رحیم خانرا از شهر بیرون کردند و در چند جنگ سختی که پشت سر آن روی داد مجاهدین پیروز شدند و در شهر شور دیگری پیدا شد روزی نمیگذشت که کسان دیگری

داوطلبانه بمجاهدان نمی پیوست . چه بسا جوانان گمنام که چون تفنك برمیداشتند جنگجوی دلیری درآمده در اندك زمانی شناخته میشدند .



در این مبارزه محلهٔ خیابان نیز دلیران و گردان زیادی ببار آورد شادروانان شیخ محمد خیابانی ، میرزا جواد ناطق ، شیخ سلیم ، ملا حمزهٔ خیابانی ، باقرخان سالار ملی ، آقا میرهاشم خیابانی ، میرمحمد برادر آقا میرهاشم ، یوزباشی تقی ، نایب محمد آقا ، حسن دلی ، جعفرخان اریك آغاجی از جملهٔ صدها مبارز و مجاهد این محله بودند. شادروان کسروی مینویسد :

« آقا میرهاشم خیابانی اینهنگام دست راست شادروان باقرخان و بزرگترین »
« سرکردهٔ خیابان بشمار میرفت این مرد را خدا از چندین باره بهره‌ور گردانیده با »
« چهرهٔ سفید و پرفروغ و بالای راست و رسا و تبار و نام نیك دارائی بسیارش هم »
« بخشیده بود با اینهمه آسایش برخود روا نشمرده درجنگها شرکت میکرد ودلاورانه »
« پیش‌از دیگران می‌ایستاد و آخرین بهره‌وریش آن بود که جان‌هم دراین راه باخته »
« در شمار کشتگان راه آزادی جا گرفت » .

مرحوم میرهاشم پسر میرجعفر خیابانی (خباز) بود و از نخستین روزهای انقلاب مشروطیت در شمار آزادیخواهان قرار گرفت و خانه‌اش نیز اغلب مرکز آزادیخواهان خیابان بود بهنگامی‌که محمدولیخان تنکابنی بهراهی عین‌الدوله ازطرف محمدعلیشاه مأمور سرکوبی ملیون تبریز گردید و به باسمنج وارد شد وکسان عین‌الدوله برای‌اغفال آزادیخواهان با آنهادرتماس بودند محمدولیخان بوسیلهٔ پیشکار خود از خواسته های تبریزیان باخبرشد و مخفیانه با آزادیخواهان ارتباط یافت تا در شبی درخانهٔ میرهاشم پیمانی بین آزادیخواهان و پیشکار تنکابنی در دو نسخه تنظیم شد و سپس امضاء و مبادله گردید وچون محمدولیخان با عین‌الدوله از ابتدای کار سازش نمیکرد بدست‌آویزی از نیمه راه برگشت و بعد بگیلان



مجاهدین محلهٔ خیابان ـ روبروی صفحه ۱۸۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

رفت و آشکارا بآزادیخواهان پیوست و بعدها سپهدار مشروطه لقب یافت .



گذشته از پیرامون شهر که مجاهدین با حاج صمدخان شجاع الدوله در جنك بودند در داخل شهر جنك محله بمحله میان دولتیان و مجاهدین ادامه یافت . دراین هنگام تبریز تنها در فکر خود نبود بلکه میکوشید سراسر ایرانرا از چنگال استبداد رها سازد و با کمك انجمن سعادت (۱) با پارلمانهای اروپا ارتباط پیدا کرد .

سال ۱۲۸۷ شمسی بپایان رسید محاصرهٔ چندین ماههٔ شهر تبریز ، قحطی ، سختی کار مردم نتایج وخیمی را در سال نو ببار آورد .

نمایندگان روس و انگلیس سختی زندگی را بربستگان خود دستاویز کرده بگله پرداختند و بعد بدستور سفارتخانه‌های خود بمیانجیگری برخاستند . انجمن میکوشید تا عنوانی بدست ندهد و با ایجاد آرامش در شهر بکشاکش و خونریزیها خاتمه دهد ولی چون محمدعلی میرزا حاضر بمصالحه نبود سردار و سالار و دیگر سردستگان شهر آماده شدند تا بار دیگر کوشش و جانبازی کنند . دراین بین مجدداً کنسول روس و انگلیس بوسیلهٔ سفیران خود بمیانجیگری بین شاه و تبریزیان برخاستند .

جنگ با قوای حاج صمدخان شجاع‌الدله شروع شد و در روز سی‌ام فروردین‌ماه ۱۲۸۸ آخرین جنگ میان دولتیان و مجاهدین رخ داد و تا آخر روز دوام یافت غروب همان روز کنسولهای روس و انگلیس از سفیران خود تلگرافی بانجمن نشان دادند که مذاکره با محمدعلی میرزا شروع شده و توافق کرده‌اند که شش روز جنك نشود و راه

---

(۱) در استامبول ایرانیان آنجا انجمنی بنام سعادت برپا نمودند و بزرگترین کمك را به تبریز کردند . از طرفی میان تبریز و اروپا رابطه شده اخبار این شهر را درهمه‌جا نشر میکردند از طرفی دیگر خبرهای دروغی را که دولتیان یا کارکنان سیاسی روسی پراکنده میکردند جلوگیری مینمودند .

آذوقه بروی شهر باز باشد و آرامش و آسودگی برقرار گردد. مجاهدان بدستور سردار و با پیام انجمن ازجنك دست برداشتند و سنگرهائی را که ازدولتیان گرفته بودند رها کردند

چون عین‌الدوله نتوانست وارد شهر شود بتهران برگشت و تبریز پس‌از یازده ماه جنك و آشوب بدلخواه خود رسید ولی پیش‌آمدهای بعد و ورود روسهای تزاری بتبریز کار را دوباره آشفته گردانید. اما در این روز و دو روز بعد آن دو حادثهٔ جانگداز برای مجاهدین تبریز رخ داد یکی کشته شدن باسکرویل معلم مدرسهٔ آمریکائیان که از چندی پیش بآزادیخواهان پیوسته و درجنگها شرکت‌می‌کرد دیگری قتل آقا میرهاشم خان خیابانی بود. شادروان کسروی در بارهٔ قتل میرهاشم چنین می‌نویسد:

«این جوان که دلیری و زیبائی و کاردانی وستوده خوبی را باهم داشت این زمان جایگاه دیگری پیدا کرده پس‌از سردار و سالار یگانه کس شمرده میشد و یاور دلسوز وکاردانی برای باقرخان سالار بود ورشتهٔ کارهای سالار در دست او بود

روز چهارشنبه یکم اردی‌بهشت ماه بهنگامی که سراسر شهر را خاموشی فرا گرفته و هیچگونه تکان و آوازی در میان نبود این جوان برای سرکشی بسنگر ساریداغ میرود و درآنجا بهنگامی که ایستاده بود از سنگر دولتیان گلوله‌ای میاندازند و آن ازگونهٔ راستش خورده از پشت سر بیرون میآید و جوان دلیر همانجای افتاده جان میسپارد.

این خبر چون بشهر رسید از مردم خروش برخاست و همچون روزی‌که حسین خان باغبان کشته شده بود همگی بهم برآمدند مجاهدان خیابان دسته دسته بساریداغ شتافتند تا جنازه را بیاورند . . این جنازه را نیز با شکوه بسیاری بخاك سپردند» وبعد ازطرف خانواده‌اش بنجف اشرف حمل ودرآنجا بخاك سپرده شد.

بپاس اینهمه جانفشانی و فداکاری آقا میرهاشم، ادارهٔ فرهنك آذربایجان نام‌دبستان باغمیشه را بنام وی هاشمی گذاشت تا جوانانیکه در این دبستان تحصیل میکنند با پیروی از این مرد فداکار، سربلندی ایرانیان و حفظ آزادی و استقلال ایرانرا منتهای آمال و آرزوهای خود قرار دهند و در راه نیل بدین منظور از فداکاری وجانبازی نیز [illegible] نگویند

۵۵

دبستان دولتی ساسان

« پسرانه »

براثر تقاضای اهالی محلهٔ قره‌آغاج و فعالیت عده‌ای از جمله : شادروان **حاج میر علی‌اکبر قره‌آغاجی** و آقایان **محمود فارسیانی** و **محمدعلی بابکان** ، ادارهٔ فرهنگ در شهریور ماه ۱۳۲۴ دبستانی ٤ کلاسه بمدیریت آقای محمدعلی بابکان درهمان محل تأسیس کرد در سال اول تأسیس براثر تشویق مردم از طرف معتمدین محل و مدیردبستان ، ۲۲۱ نفر بتحصیل اشتغال ورزیدند در این سال دبستان بنام **ارانی** موسوم شد ودرسال ۱۳۲۶ نام دبستان به **ساسان** مبدل گردید . در اول شهریور ماه ۱۳۳۰ آقای **حسن قندچیلر** و در بهمن ماه ۱۳۳۲ آقای **عبدالله دیلمقانی زاده** بترتیب بمدیریت دبستان منصوب شدند .

دبستان فعلا بصورت ٥ کلاسه در ساختمان استیجاری اداره میشود و قریب به ۳۰۵ نفر دانش‌آموز دارد .

ساسان

باستناد آثار دورهٔ ساسانی و طبق بیان فردوسی زمان حکومت اشکانیان ایران به دویست و چهل ایالت تقسیم شده بود و هر ایالتی تحت حکومت حکمرانی اداره میشد . حکومت فارس با **پابک** نامی بود که در استخر میزیست و فرزند ذکوری نداشت .

پابک شبی در خواب شبان خود **ساسان** را دید که از بالای سرش آفتاب طلوع کرد و تمام روی زمین را روشن ساخت ، شب دیگر در خواب دید که او بر فیل سفیدی سوار است و مردم باو تعظیم میکنند . شب سوم چنین دید که آتش مقدس از خانهٔ ساسان مشتعل شد و بدرجه‌ای رسید که تمام دنیا را ضیاء و روشنی داد . او از این خوابهای عجیب وغریب،

خود متحیر شد و حکماء و دانشمندانرا احضار کرد و تعبیر خوابهای خود را از آنها خواست معبرین در جواب گفتند که سلطنت ایران به ساسان و یا پسرش انتقال خواهد یافت پابك بعداز استماع و اطلاع براین امر ساسانرا طلبید و او را از آیندهٔ درخشان وی مطلع ساخت. سپس امر کرد لباسهای فاخر باو پوشانیدند ودختر خودرا بعقد ازدواج وی درآورد و بعداز چندی اردشیر از او بوجود آمد.

در خصوص نسب ساسان نیز مینویسند اسفندیار پسر گشتاسب که رستم او را در آخرین پیکار مهم خود بقتل رسانید پسری از خود گذاشت که نامش بهمن (وهومن) بوده است. در تفسیری که بعداً از شاهنامه شده است این بهمن را با اردشیر دراز دست (ارتخشیر) پادشاه هخامنشی تطبیق کرده‌اند.

بهمن بآئین مغان بایکی از افراد نزدیك (۱) خاندان خود که خمانی (همای) نام داشت ازدواج کرد. پس‌از مرگ بهمن همای پسری آورد و او را دارا نام گذاشتند. ساسان برادر همای که آرزومند تاج و تخت کیان بود چون دید خواهرش ملکه و نایب‌السلطنهٔ ایران شد راه یکی ازکوههای ترکستانرا پیش گرفت وشبانی را پیشهٔ خود ساخت (۲) فردوسی گوید:

دمان سوی شهر نشابور شد | پراز درد بود از پدر دور شد
ز شاه نشابور بستد گله | که بودی بکوه وبهامون یله (۳)

مرحوم حسن پیرنیا در تاریخ ایران قدیم می‌نویسد ساسان مؤبد معبدی بود که در استخر برای ناهید ساخته بودند، زن او رام بهشت دختر یکی از پادشاهان بازرنگی بود واین سلسله پادشاهان در نیسایه سلطنت داشتند (شهر مزبور بمناسبت دیوارهای سفید از زمان

---

(۱) بعضی همای را خواهر بهمن و فردوسی او را دختر بهمن مینویسد.

(۲) این‌افسانه‌ها بمنظورارتباط‌دادن نسل شاهان‌سلسلهٔ ساسانی بخاندان پادشاهی هخامنشیان و بیزاری از حکومت ملوك‌الطوایفی اشکانی است و با حقیقت تاریخی تطبیق نمیکند.

(۳) تاریخ ادبی ایران پروفسور ادوارد براون جلد ۱ — تاریخ ایران سرپرسی‌سایکس جلد ۱.

استیلای عرب در فارس موسوم به بیضا شد) بابك پسر ساسان در شهر خیر در کنار دریاچهٔ بختگان حکومت داشت او برای پسرش اردشیر از گوزهر بازرنگی شغل قلعه‌بیگی شهر داراب را گرفت و از این زمان ترقی این خانواده شروع شد بعد بابك گوزهر را کشت و خود را پادشاه خواند واز اردوان پنجم عنوان پادشاهی برای پسر بزرگ خود شاپور خواست اردوان امتناع نمود ولی شاپور بعداز فوت پدر خود را پادشاه دانست و اردشیر را مجبور کرد که تابع او شود بعد طولی نکشید که از جهت خراب شدن زیرزمینی در قصر ملکه که همای نام داشت شاپور زیر آوار ماند و بمرد و اردشیر پادشاه شد (۲۱۲ میلادی).



۵۶

دبستان دولتی تربیت

« پسرانه »

در آبانماه ۱۳۲٤ دبستان چهار کلاسهٔ پسرانهٔ تربیت بمدیریت آقای **حسین شفیعی فاضل** در محلهٔ قوریچای امیرخیز ساختمان چایچی تأسیس گردید

در شهریور ماه ۱۳۲٦ موقتاً دانش آموزان آن بدبستان نظامی منتقل شدند و دبستان ۱۷ دی بمدیریت **خانمتاج بهار تبریزی** بساختمان دبستان منتقل گردید.

در مهر ماه ۱۳۲٦ دبستان ۱۷ دی بمحل اولیهٔ خود منتقل شد و دبستان تربیت بمدیریت آقای **منصور رسولی** مجدداً در محل خود تشکیل یافت آقای رسولی تا فروردین ماه ۱۳۲۷ مدیریت دبستانرا بعهده داشت و مدیران دبستان بعداز او عبارتند از:

آقای **محمدرضا برمکی** از فروردین ماه ۱۳۲۷ تا مهر ماه ۱۳۲۷.

« **عباس رسالی** از مهر ماه ۱۳۲۷ تا ۱۷ مهر ماه ۱۳۲۸.

« **باقر واثق ملکی** از ۱۷ مهر ماه ۱۳۲۸ تا آخر آبانماه ۱۳۲۸

« **محسن افتخار حسینی** از آذر ماه ۱۳۲۸ تا ۲۳ مرداد ماه ۱۳۳۰

« **یدالله سپهری** از مرداد ماه ۱۳۳۰ تا ۹ آبانماه ۱۳۳۳. در این هنگام دبستان نظامی بساختمان اختصاصی خود انتقال یافت و دبستان تربیت بمحل آن در کوچهٔ حقیقت منتقل گردید.

از آبانماه ۱۳۳۳ تا ۲۳ بهمن ماه ۱۳۳۳ آقای **ایوب مسعودفر**.

از بهمن ماه ۱۳۳۳ تا ۲٤ آذر ماه ۱۳۳۵ « **حسن انزلی** مدیر دبستان بودند.

از آذر ماه ۱۳۳۵ آقای حسین شفیعی فاضل بمدیری دبستان منصوب شده است.

فعلا دبستان ٦ کلاسهٔ پسرانه و ۳۲۸ نفر دانش آموز دارد که در کوچهٔ حقیقت در ساختمان استیجاری اداره میشود.

شرح حال

مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت

محمدعلی تربیت فرزند مرحوم میرزا صادق پسر میرزا جواد پسر میرزا علی اکبر پسر میرزا مهدیخان وزیر و منشی نادر شاه میباشد، میرزا مهدیخان وزیر یکی از نویسندگان متبحر و عالیمقام عصر خویش بوده و از آثار قلمی او تاریخ **درهٔ نادری** وتاریخ **جهانگشای نادری** میباشد که در دسترس عموم هست.

مرحوم تربیت در ششم خرداد ماه ۱۲۵٦ خورشیدی در شهر تبریز متولد شد و در اوایل جوانی در تبریز مقدمات علوم متداول زمان خود را فرا گرفت و بعد بتحصیل علوم طبیعی و ریاضی و هیئت پرداخت و در نزد دو نفر از اطبای بزرگ آنعصر مرحوم میرزا نصرالله سیف الاطباء و دکتر محمد کرمانشاهی بتحصیل علم طب مشغول شد و در آنرشته نیز اطلاعات عمیقی کسب کرد.

از سال ۱۲۷۲ تا ۱۲۷٤ در مدرسهٔ مظفری (مدرسهٔ دولتی تبریز) بوده گویا مدتی طبیعیات نیز تدریس کرده است و بعد مدرسهٔ تربیت را بهمکاری عده‌ای از معارف پروران تأسیس نمود و بعداز تعطیل این مدرسه تا سال ۱۲۸۱ معلم هیئت و جغرافیا و ادبیات مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز بود در همین ایام باتفاق برادر خود **میرزا علیمحمد خان** کتابخانه‌ای داشت که عهده‌دار توزیع روزنامه‌ای نیز بود وکتابخانه‌اش مرکز تجمع عده‌ای از آزادیخواهان بود در اواخر سال ۱۲۸۱ (بهمن ماه) باتفاق میرزا یوسف خان اعتصام‌الملك وآقای تقیزاده مجله‌ای بنام **گنجینهٔ فنون** انتشار داد و در انقلاب مشروطیت ایران از سران آزادیخواهان تبریز بود و باتفاق شادروانان کربلای علی مسیو، حاج رسول صدقیانی، حاج‌علی دوافروش سید حسن شریفزاده، جعفرآقا گنجه‌ای، میر باقر، میرزا علی اصغر خویی، آقا نقی شجاعی، محمدصادق خامنهٔ، سید رضا و یکنفر دیگر که جمعاً ۱۲ نفر بودند مجلس سری بنام «مرکز غیبی» برپا کرده براهنمائی میلیون میکوشیدند وبیك‌كار ارجدار دیگری

نیز اقدام کردند و آن اینکه دسته‌ای بنام «مجاهد» پدید آوردند. تربیت درراه کسب آزادی از دادن قربانی نیز دریغ نکرد. توضیح اینکه برادرش میرزا علیمحمد خان تربیت بعد از برافتادن محمدعلیشاه درکشاکش انقلابیون و اعتدالیون کشته شد.

مرحوم تربیت در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی ازطرف اهالی تبریز بنمایندگی انتخاب شد و پس‌ازآن چندین بار بمصر و استانبول و کشورهای اروپائی مسافرت کرد و در تمام مسافرتهای خود در کتابخانه‌های بزرگ بمطالعه وتحقیق کتب ایرانی میپرداخت در نتیجه اطلاعات گرانبها از کتب قدیم و جدید کسب کرد. بعلاوه حافظهٔ خداداد هم در این باب بوی کمك کرد چنانکه هرکتابی از هر مؤلفی را میدانست در کدام کتابخانه موجود است و ابواب و فصول آن چیست و درکدام عصر تألیف شده است.

مرحوم تربیت درسال ۱۳۰۰ شمسی از استانبول به تبریز برگشت وچون دراین ایام ادارهٔ فرهنگ آذربایجان براثر استعفای مرحوم حاج ذکاءالدوله سراجمیر بی‌سرپرست بود ازطرف حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت بریاست ادارهٔ فرهنك آذربایجان منصوب شد.

مرحوم تربیت در اندك مدتی مدارس زیاد دایر کرد بخصوص در تأسیس مدارس دخترانه که کمتر سابقه در آذربایجان داشت همت گماشت و تاسال ۱۳۰۴ که دوبار بریاست فرهنك منصوب شده خاطرات ذیقیمتی در فرهنگ از خود بیادگار گذاشته است ودرهمان سال اول ریاست فرهنك خود یکی از اطاقهای اداره را برای جمع‌آوری و نگهداری کتاب تخصیص داد و روزبروز بتعداد کتب آن بیفزود بعد در جنب مدرسهٔ متوسطهٔ محمدیه دو باب اطاق برای کتابخانه دایر کرد و آقای علی صمیمی را بمدیریت آن منصوب نمود و با این ترتیب پایه و اساس بزرگترین کتابخانهٔ عمومی تبریز را بنا نهاد و امروز کتابخانهٔ تربیت متجاوز از ۱۳۰۰۰ جلد کتاب دارد.

از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰٦ ریاست فرهنگ گیلان را عهده‌دار بود و خدمات فرهنگی وی در آن ایالت نیز شایستهٔ تمجید است. از ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ عهده‌دار ریاست شهرداری تبریز بود و درآنمدت باهمت و فعالیت خود برآبادی شهر بیفزود و با دایر کردن باغ بزرگی بنام گلستان یك گردشگاه زیبا و دلکش براهالی تبریز ازخود بیادگار گذاشت.

در دورهٔ هشتم قانونگزاری مجدداً بسمت نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب شد وتا سال ۱۳۱۸ نمایندهٔ مجلس شوری بود .

از آثار قلمی آنمرحوم یکی کتاب **زادوبوم** در جغرافیای ایران بویژه آذربایجان است علاوه بر **گنجینهٔ فنون** که شرح آن گذشت **گنجینهٔ معارف** نیز از آثار ادبی او میباشد .

تاریخ مطبوعات ایران از مهمترین تألیفات آنمرحوم میباشد که حاوی شرح نام و آمار جراید ایران و جرایدی که در خارج ایران بزبان فارسی طبع شده میباشد این کتابرا پروفسور ادوارد براون بانگلیسی ترجمه کرده و منتشر نموده است .

آخرین تألیف مرحوم تربیت کتاب نفیس **دانشمندان آذربایجان** است علاوه‌براین تتبعات و تحقیقات ادبی و تاریخی زیاد از آنمرحوم بصورت مقالات در مجلات و روزنامه ها انتشار یافته است مخصوصاً در مجلهٔ ارمغان مقالات شیوا بسیار دارد .

علاقهٔ وی نسبت بادبا و فضلا ودانشمندان ایران همچنین عشق‌بوطن‌خود که‌مهدپرورش و تمدن عالمیان است چنان فراوان و بی‌پایان بود که با تألیف سرگذشت دانشمندان‌آذربایجان مسقط‌الرأس خویش خواست راه جدیدی پیش‌پای سایر ادبا و دانشمندان کشور خویش باز کند و آنان‌را ترغیب نماید که هریکی بنوبت خویش مانند وی راجع ببزرگان و رجال یك استان یا شهرستان ایران چنین یادگاری از خود باقی گذارند تا در اندك مدتی تمام‌این آثار گرد هم آمده و بعالمیان ثابت شود که هرگوشهٔ ایران باغ دانش و کمال بوده و در سینهٔ خود نوابغ و بزرگان ارجمندی پرورانده که هریکی در عهد خویش دائم با اهریمن نادانی و تاریکی در نبرد بوده‌اند.

این‌قطعهٔ مرثیت مشتمل برمادهٔ تاریخ وفات‌وی نیز اثرطبع آقای‌اسماعیل‌امیرخیزی‌است که بر فراز سنگ قبر وی نقش شده است :

مادهٔ تاریخ

دریغا بدی مه سپیده دمان | گل گلشن تربیت شد بباد
دریغا چنان مرد روشنروان | کش افسرد شمع درون بامداد
دریغا نهان شد بمیغ اندرون | فروزنده خورشید فرخ نهاد
محمدعلی تربیت آنکه بود | بجان ارجمند و بتن پاکزاد
چو بگذشت سالی بدو شصت و دو | مه عمرش اندر محاق اوفتاد
بمرغ دلش تنگ شد این جهان | بسوی جهان دگر پر گشاد
بیفشاند دامن از این خاکدان | بجانان سپرد آنچه جانانش داد
(بشد تربیت) ماند ازاو یادگار ۱۳۱۸ | سخنها که گیتی ندارد بیاد
مگر بد دل آزرده از زندگی | همی خواست دل کردن ازمرگ شاد
که بر گوش دل روز مرگش سروش | سرودی (دل تربیت شادباد) «۱» ۱۳۵۸

«۱» باختصار ازشماره ۷ ـ ۸ سال ۱۳۱۸ مجلهٔ ارمغان .

۵۷

دبستان دولتی لاله

« پسرانه »

در چهارم آذر ماه ۱۳۲۵ **دبستان دو کلاسه‌ای** در محلهٔ لاله بمدیریت آقای **حسن اسنقی آذر** تأسیس گردید . آقای اسنقی آذر تا ۲۹ شهریور ماه ۱۳۳۳ **مدیریت دبستان را بعهده داشت در** این تاریخ آقای **حسین کوه‌نورد** بجای او منصوب گردید و **همچنان دبستان را** اداره میکند .

دبستان دارای ٤ کلاس است که ۲۵ نفر دانش‌آموز در آن **بتحصیل اشتغال دارند** .

لاله

لاله از محله های خارج شهر تبریز و در سمت جنوب‌غرب شهر در دامنهٔ تپه های یانق واقع شده است و بجهت داشتن خاك حاصلخیز و آب کافی ، مردم آن بکشاورزی و صیفی‌کاری اشتغال دارند دارای باغهای باطراوت و استخر بزرگی است و بهمین مناسبت از گردشگاههای شهر محسوب میشود .



۵۸

دبستان دولتی لعلی

« بسرانه »

در چهارم آذر ماه ۱۳۲۵ دبستان نوبنیادی در محلهٔ قراملك بمدیریت آقای **محمد حقی سلطان‌آباد** تأسیس یافت و بعد ها بنام **لعلی** یکی از شعرای معاصر آذربایجان موسوم شد .

چون ساکنین این محل نیز اغلب کشاورز و صیفی کار میباشند وفرزندان خود را در امور کشاورزی بکار وامیدارند و در فصل سرما اغلب ببافتن قالی اشتغال میورزند ، لذا تأسیس دبستان در این محل ضرورتی پیدا نکرده بود آقای **محمد حقی** تا ۱۸ آبانماه ۱۳۳۰ مدیر دبستان بود دراین تاریخ آقای **حبیب‌الله یاوری** بمدیریت دبستان منصوب‌شد وهمچنان دبستان را اداره میکند.

دبستان تا سال ۱۳۳۵ ۶ کلاسه بود و اخیراً بعلت کمی دانش‌آموز ٤ کلاسه میباشد.

میرزا علی لعلی

شادروان لعلی در سال ۱۲۵۲ قمری در شهر ایروان تولد یافت و در بیست سالگی همراه پدرش حاج آقا میرزا به تبریز مهاجرت‌کردند و در سرای میرزا جلیل مشغول تجارت شدند در همین حال با قریحه و استعداد مخصوصی که داشت هرروز چند ساعت بتحصیل علوم مقدماتی میپرداخت . چند سال بدین منوال گذراند تا پدرش فوت‌کرد آنگاه ازکار بازاری و تجارت دست کشید و تمام اوقات خود را بفرا گرفتن فن پزشکی صرف کرد و در حوزهٔ درس مرحوم میرزا ابوالحسن حکیم باشی حضور یافت و رنجها برد تا گنج دانش بدست‌آورد



مرحوم میرزا علی لعلی ـ روبروی صفحه ۲۰۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز

سپس باستانبول مسافرت کرد و در دانشکدهٔ پزشکی آنجا بیشتر از پیش بتحصیل و تکمیل علم طب مداومت نمود تا بدرجهٔ بدکتری نائل شد و درمراجعت از پایتخت عثمانی درتبریز مطبی درکوی راسته‌کوچه محلی که بدیکباشی معروفست دایر کرد و بطبابت مشغول شد و شهرتی بسزا یافت و طبیب مخصوص ولیعهد وقت مظفرالدین میرزا گردید.

پس‌از زمانی لعلی بتهران سفر کرد و در اثر کمالات ادبی و فنی خویش بحدی معروف و با وزراء و بزرگان مألوف شد که در سفر سوم ناصرالدین شاه جزو ملتزمین رکاب او به اروپا رفت و در آن ضمن بیگمان بدانش و آگاهی خود نیز افزود.

مرحوم لعلی غیراز سفری که با ناصرالدین شاه بفرنگ کرد باروپا و استانبول و مصر مأموریتهای رسمی نیز یافت ودر زمان سلطنت مظفرالدین شاه طبیب مخصوص‌او شد و بشمس الحکماء ملقب گردید و منظور نظر بزرگان فضل و ادب واقع شد.

در سال ۱۳۱٤ قمری نیز در معیت مرحوم میرزا عبدالعلی منجم گوگانی که از دوستان بسیار بزدیك وی بود بعتبات مشرف شد و در آخرین سفر خود باستانبول مدتی با پرنس ارفع الدولهٔ ایرانی مأنوس‌بود تاآنکه‌آب‌وهوای‌آنجا با مزاج لعلی موافقت نکرد و با تجویز اطباء بتفلیس رفت و در عمارتیکه پرنس ارفع ساخته بود توقف نمود ودر موقع توقف در تفلیس دو بار به تبریز آمد بار اول درسال ۱۳۲۲ قمری موقعیکه درمیان ارامنه ومسلمانان قفقاز جنگ و ستیز آغاز شد و بار دوم در سال ۱۳۲٤ بهنگامیکه جمعی از پیشوایان آزادیخواهان تبریز در تحصن بسر میبردند.

لعلی در اثنای اقامت دو سه ماههٔ خود از مساعدت فکری و تشویق مردم در خواستن مشروطه فروگذاری نکرد و در بازگشت به تفلیس با مرضی که از مدتی پیش (برونشیت مزمن) مبتلا بود در هفتاد و سه سالگی بسال ۱۳۲٥ قمری در تفلیس درگذشت. ودرهمانجا دفن شد نام و نشان و تاریخ فوت وی در سنگی ثبت و روی قبرش نصب شده است. آقای حاج محمدآقا نخجوانی در تاریخ فوت لعلی چنین گفته است:

چو پرسند از سال تاریخ فوتش «بسوی‌جنان‌کو روان گشت لعلی»

لطایف طبع و مضامین بکر و سخنان سنجیده و نغز او میان خاص و عام مشهور است. در سرعت جواب و بذله گوئی نیز ماهر بود هنگامیکه مطب خود را برچید یکی از وی پرسید که چرا از شغل طبابت و معالجهٔ بیماران اعراض کردی درجواب گفت: عزرائیل را معاون لازم نبود.

نامش علی و تخلص شعری وی لعلی و سجع مهرش «وانه لعلی حکیم» بود خود در این باب گوید:

تو این پیام متین را زقول من برسان	صبا بگو بحسودان که سست پیمانند
بطبع شعر مرا خود نه افتخار بود	که جمله صاحب طبع سلیم میدانند
مرا بقول خداوند در کلام مجید	(و انه لعلی حکیم) میخوانند

دیوان اشعار لعلی مشتمل براشعار فارسی و ترکی و مراثی و نوحه بارها در تبریز بچاپ رسیده است (۱)

---

(۱) باختصار از مقدمه بقلم مرحوم محمدعلی صفوت ازکلیات دیوان لعلی چاپ چهارم سال ۱۳۲۲ شمسی ومقالهٔ آقای حاج‌حسین نخجوانی درنشریهٔ بهار ۱۳۳۵ دانشکده ادبیات تبریز

۵۹

دبستان دولتی آریا

« پسرانه »

در شهریور ماه سال ۱۳۲۶ برای تحصیل فرزندان کارمندان راه آهن دبستانی چهار کلاسه در ایستگاه راه آهن تأسیس گردید . دبستان درسال‌دوم تأسیس بساختمان اختصاصی خود که از طرف بنگاه راه آهن بنا شده بود انتقال یافت وبتدریج برکلاسهایش افزوده شد و فعلا بصورت ٦ کلاسه اداره میشود .

درسال ۱۳۳۳ یکباب کودکستان نیز ضمیمهٔ دبستان شد مدیریت دبستان‌وکودکستان از بدو تأسیس تاحال با آقای یدالله وطندوست میباشد دبستان ٦ کلاسهٔ مختلط و ۱۲٤ نفر دانش‌آموز دارد .

آریا

آری یا آریا نام ایالت قدیم ایران که امروز مشتمل بر خراسان شرقی و سیستان است و نام کرسی آن در قدیم آرتاکرآنا بوده است و اسکندر شهری بنام اسکندریهٔ آره‌ایا درکنار هری‌رود بنا کرد و جمعیت و آبادی آنرا بدین شهر که شاید هرات امروزین باشد تحویل کرد .

آریائیان ـ این نام تقریباً بمجموع سپیدپوستان آسیا و اروپا اطلاق میشود مؤلفین قدیم از آن نام برده و هرودوتس و بطلمیوس چند قوم را بنام آریائی ذکر کرده‌اند . تحقیقات عمیقه در پیرامون این کلمه در این اواخر آغاز شده و اختلاف بسیاری بمیان آمده است . در اواخر قرن پیش شناسائی دو شعبهٔ زبان آسیائی یعنی سانسکریت و اوستائی آغاز شد علما بشباهت تام زبان سانسکریت با زبانهای یونانی و لاتینی و کلتی وآلمانی پی بردند

و این شباهت معلوم کرد که کلیهٔ السنهٔ مزبوره را اصلی مشترك است و نیز خویشی وقرابت زبان اوستائی و سانسکریت بتحقیق پیوست و امروز بوجود این خانوادهٔ لغوی محققین همداستانند و آنرا بنام سانسکریتی هند واروپائی ، هند و جرمانی و آریائی مینامند .
این زبان شامل هفت گروه مغربی است : یونانی ، ایتالیائی ، کلتی ، تتنی ، سقلابی لیتوانی ، چك و آلبانی و دو گروه زبان آسیائی ۱ـ گروه هندی مشتمل چهارده لهجه مشتق از سانسکریت ۲ ـ گروه ایرانی مشتق از اوستائی مشتمل فارسی ، افغانی ، بلوچی کردی ، آسی و ارمنی .

در میان لهجه‌های معمول اروپا تنها لهجهٔ باساك و فنلاندی و مجار و ترك از خانوادهٔ آریائی مستثنی و برکنار است و بعضی از علماء از اشتراك این ملل درزبان ، وحدت نژادرا نیز دعوی کرده اند (لغت نامهٔ دهخدا) .

کسروی مینویسد « نژاد بزرگ و کهن تاریخی که ایرانیان و هندوبان وبیشتر مردمان اروپا از آن نژاد میباشند نام آن بشکلهای گوناگون یاد کرده میشود . از جمله در ایران در زبانهای باستان آنرا آییر Aer مینامیدند که سپس با اندك جبکی ایر (با یاء مجهول Er) گردیده سپس هم ایر (با یاء معروف Ir) شده و چون اینان سرزمین نشیمن خود را ایرانشهر مینامیدند همین کلمه است که امروز ایران شده است و نام مشهور و معروفی گردیده ولی اروپائیان نام آن نژاد کهن را « آری » (بسکون راء و یاء هردو) و یا «آره» میخواندند و این کلمه است که در زبان فرانسه ادات نسبت بآن افزوده Arien میگویند چنانکه بنام Perse همان ادات را افزوده persien میخوانند ولی ترجمانان ما که بیشتر با زبان فرانسه سروکار داشتند و نامهارا از آنزبان برمیگرفته‌اند و این نامرا هم از آنجا برگرفته‌اند باین نکته توجه نکرده‌اند که این نام شکل دیگری نزد خود پارسی زبانان دارد و در پارسی آنشکل باید بکار رود و نیازی بشکل اروپائی کلمه نیست وآنگاه ما اگر هم کلمه را از اروپائیان بگیریم باید شکل سادهٔ آنرا بگیریم نه شکل نسبت آنرا از روی قاعدهٔ زبان فرانسه ، درسایهٔ این بی توجهی کلمهٔ آرین را مشهور گردانیده اند که

عبارتهای آرین ، آرینان و آرین نژادان در کتابها فراوانست ... و برخی از مؤلفان تصرفی در آنکلمه نموده آنرا آریان بکار میبرند و آریانها جمع می‌بندند ولی این نیز غلط میباشد زیرا هیچگونه مبنای علمی ندارد.

کوتاه سخن: در کتابهای ایران باید آن نژاد بزرگ تاریخی را «ایر» (بایاء مجهول یا معروف - ولی مجهول درستتر است) بخوانند و «ایران» جمع بندند و هرگاه نیازی بشکل اروپائی کلمه افتاد باید اصل سادهٔ کلمه را که «آری» یا «آر» باشد گرفت و «آری نژاد» و «آریان» و مانند اینها گفت وگرنه «آرین» و «آریان» درحال مفردی هردو غلط آشکار است». (مجلهٔ تعلیم و تربیت سال ۵ شماره ۲ و ۳ - ۱۳۱۴ خورشیدی) «۱».

وجه تسمیه دبستان

مرحوم میرعباسخان آریا از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ شمسی رئیس ناحیهٔ راه آهن و کشتیرانی آذربایجان بود که برای تکمیل راه آهن تبریز بجلفا بکمك هیئت اعزامی از مرکز باقدامات جدی و اساسی دست زد.

کارخانهٔ تعمیر اساسی ماشین آلات ، علائم راه آهن ، قپانهای خطی ، مخازن نفتی سوزنهای خط (دو راهی) ، موتورآلات کشتی‌های دریاچهٔ رضائیه ، دستگاههای پمپ آب اکثر واگنهای باری و لکوموتیوهای بخاری که فعلا مورد استفادهٔ بنگاه راه آهن میباشد با کمك و همت آن مرحوم خریداری و فراهم شده است.

دیگر از اقدامات مهم و اساسی وی اعزام یکعده دانشجو از آذربایجان بروسیه‌وآلمان برای کسب تخصص در رشته‌های مختلف راه آهن بود که بنگاه راه آهن آنان را بعداز مراجعت در کارهای حساس خود بکار گمارده است.

بپاس خدمات آنمرحوم به پیشنهاد ادارهٔ راه‌آهن نام دبستان آریا نامیده شده است.

«۱» از مقالات کسروی بخش نخست گردآوردهٔ یحیی ذکاء.

۶۰

دبیرستان دولتی رازی

« پسرانه »

در شهریور ماه ۱۳۲۶ دبستان نوبنیاد شتربان که بعد **رازی** نامیده شد بمدیریت آقای **حسین شفیعی فاضل** در نزدیکی بازارچهٔ شتربان در ساختمان نوسازی که در قسمتی از اراضی گورستان متروک شتربان بنا شده بود تأسیس شد.

تا شهریور ماه ۱۳۳۰ آقای شفیعی دبستان را همچنان اداره میکرد ، در این تاریخ کلاسهای متوسطهٔ دبیرستان نظامی باین دبستان منتقل شد، و دبستان بنام دبیرستان رازی موسوم گردید و آقای علینقی **صدرالاشرافی** که رئیس دبیرستان نظامی بود بریاست این دبیرستان منصوب شد و کلاسهای دبستان آن به نظامی منتقل گردید و آن دبیرستان بصورت دبستان ۶ کلاسه درآمد.

ساختمان آموزشگاه در سالهای ۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۶ بمنظور تأسیس دبستان بنا شده بود و چون برای ادارهٔ دبیرستان کافی نبود با احداث اطاقهای جدید بتدریج ساختمان آن توسعه یافت تا در سال ۱۳۳۰ تکمیل گردید.

دبیرستان فعلا بصورت ۵ کلاسه با کلاسهای طبیعی بریاست آقای صدرالاشرافی همچنان اداره میشود و دارای آزمایشگاههای فیزیک و شیمی و طبیعی و با ۴۳۱ نفر دانش‌آموز است.

شرح حال

ابوبکر محمدبن زکریاء بن یحیی الرازی

ابوبکر محمد بن زکریای رازی در غرهٔ شعبان سال ۲۵۱ هجری در ری متولد شد و پس از تحصیل علوم مقدماتی در همین شهر بتحصیلات خود درفلسفه و ریاضیات و نجوم وادبیات

پرداخته گویا بتحصیل علم کیمیا نیز در همین جوانی همت گمارده است و بقول ابوریحان بیرونی توجه او بعلم طب پس از مطالعات و تجارب آن استاد در علم کیمیا بوده است و نتیجهٔ عارضه‌ای بود که در چشم وی از تجارب کیمیائی پدید آمد.

آثار فلسفی رازی متعدد بود (ابوریحان بیرونی، فهرستی برای تمامی کتب او ترتیب داده است) ولی اکنون مقدار کمی از آنها در دست میباشد واز آنجمله: القوانین الطبیعة فی الحکمة الفلسفیة، الطب الروحانی، السیرة الفلسفیه، مقالة فی مابعد الطبیعة، قطعاتی از کتاب اللذة العلم الهی، القول فی القدماء الخمسه، القول فی الهیولی، القول فی الزمان و المکان، القول فی النفس و العالم.

از دانشمندان خارجی (۱) نیز مجموعه‌ای بنام «رسائل فلسفیه لابی بکر محمد بن زکریاء الرازی» ترتیب داده‌اند، اهمیت رازی در فلسفه بیشتر از آن جهت است که او برخلاف بسیاری از معاصران خود در فلسفه، عقاید خاصی که غالباً مخالف با آراء ارسطو است، داشته است. او با استفاده از اعتقاد مشهور علمای زردشتی (مجوسی) که: خالق عالم یعنی اورمزد و ابلیس یعنی اهرمن، گاه یعنی زمان، جای یعنی مکان، خلاء، توم یعنی جوهر یا هیولی یا خمیره پنج قدیمند در ماوراء الطبیعه معتقد به پنج قدیم بود یعنی: خالق، نفس کلی، هیولی اولی، مکان مطلق یا خلاء، زمان مطلق یا دهر بود

از این پنج قدیم بعقیدهٔ رازی خالق و نفس کلی حی و فاعلند، هیولی اولی فاقد حیات و منفعل است و خلاء و دهر نه حی‌اند و نه فاعل.

خالق تام الحکمة و عقل تام و محض است و سهو و غفلت بر او راه نمی‌یابد و حیات از او چون نور از قرص خورشید فیضان میکند. از نفس کلی نیز حیات مانند نور پراکنده میشود و او بنا بخواست صانع بهیولی تعلق جست و براثر این تعلق بصورتهای گوناگون با او ترکیب شد و از این انواع ترکیب سموات و عناصر واجسام حیوانات بوجه اکمل پدید آمدند. سپس خالق برنفس افاضهٔ عقل کرد و عقل را از جوهر الهیت خود سوی مردم عالم

---

(۱) پول کراوس Paul Kravs.

فرستاد تا نفس را در هیکل آدمی از خواب گران برانگیزد و بدو بنماید که این عالم جای وی نیست و تا در عالم هیولائی است رهائی از آلام متصور نمیباشد و چون نفس از این حقیقت آگهی یافت و دانست که در عالم خاص خویش یعنی عالم علوی براحت باز رسد بدان مشتاق و از این جهان برحذر خواهد شد و بعداز مفارقت سوی آنجهان عروج خواهد کرد و ابد الآباد در آن باقی خواهد ماند. اما نفس بدین مقام نرسد مگر ازطریق فلسفه و هرکس فلسفه بیاموزد و عالم خویش را بشناسد و کم آزار باشد و دانش آموزد از این شدت رهائی یابد و دیگر نفوس در این عالم چندان باقی مانند ، تا هر نفسی در هیکل مردی فلسفی سمت تهذیب یابد و قصد عالم خویش کند وچون تمام نفوس بشری بدین مرحله رسیدند و همه بنفس کلی باز شدند عالم امکان راه نیستی گیرد و هیولای از بند صورت گشاده شود وبدان حال بازگردد که در روز ازل بوده است ..

رازی در اخلاق معتقد بترك دنیا و انزوا نیست و میگوید فرد باید درحیات اجتماعی شرکت جوید و از فرو رفتن در شهوات خودداری کند واز هرچیز بمقداری که حاجت جسم است و ایجاد المی بیشتر از لذت حاصل از آن نکند ، بهره برگیرد . لذت بعقیدهٔ رازی امری وجودی نیست و عبارت است از بازگشت بحالت طبیعی بعداز خروج از آن ورهائی از الم .

رازی معتقد است که باید از لذات جسمانی بیش از آنچه حاجت جسم بدانهاست چشم بپوشیم و باید هم خود را مصروف تشبه بخداوند از طریق علم و عدل کنیم و سیرت فاضله‌یی که باید مورد اتباع هرجویندهٔ کمال باشد آنست که با مردم بعدل و عفت و رحمت رفتار کند و در حفظ منافع عموم مگر بدکاران و ظالمان بکوشد تا جالب صلح و سلامت اکثر آنان گردد و محبت آنرا برانگیزد . (۱)

تحقیقات و تجارب رازی در علم کیمیا بحدی علمی و دقیق است که باید او را بزرگتر ازهمهٔ کسانی دانست که درتمدن اسلامی دراین باب تألیفاتی دارند از آثار او : المدخل التعلیمی ،

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد ۱



ساختمان دبیرستان رازی ـ روبروی صفحه ۲۰۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

علل المعادن ، اثبات الصناعه ، کتاب الحجر ، کتاب التدبیر ، کتاب الاکسیر ، کتاب شرف الصناعه ، کتاب الترتیب ، کتاب الشواهد ، کتاب السرّ ، کتاب سرالحکماء و غیره ، از نتایج تجارب و تحقیقات رازی در علم کیمیا کشف جوهر گوگرد (زیت الزاج) و کشف الکل (الکحل ، الکحول) است .

رازی پس از شهرت در علم طب بخدمت ابوصالح منصوربن اسحق سامانی حاکم ری درآمد و ریاست بیمارستانی را که در آنشهر تأسیس شده بود برعهده گرفت و کتاب الطب المنصوری را بنام وی تألیف کرد و بعدها ببغداد رفت وچندی درآنشهر بهمین شغل اشتغال ورزید و چون بزرگترین طبیب عهد شناخته شده بود غالباً امرا وحکمرانان برای معالجه او را بدربار خود دعوت میکردند . ابوریحان کتب طبی او را متجاوز از ٥٦ کتاب بزرك وکوچك مینویسد و مهمترین تألیف طبی او کتاب الحاوی است که از قرن چهارم به بعد همواره از امهات کتب طب شمرده میشده است ، این کتاب حکم دائرة المعارف بسیار مفصلی را از علم طب دارد و بسبب تفصیل بسیار از تمام اجزاء آن که بسی میرسید نسخی در دست نیست بلکه مجموعهٔ آنچه از متن عربی آن در دست است درحدود نصف آن کتاب است وحال آنکه اجزائیکه ازاین کتاب بزبان لاتین ترجمه شده به ٢٥ میرسد .

این کتاب را شاگردان رازی بعداز او بدستور ابن‌العمید از روی یادداشتهای استاد خود مرتب و از مسوده خارج کردند . اهمیت این کتاب علاوه برتفصیل و اشتمال بر انواع شعب و فنون علم طب و در برداشتن کاملترین اطلاعاتیکه تاعهد مؤلف آن وجود داشته‌است درآنست که رازی بسیاری از تجارب شخصی و یادداشتهائیرا که در مدت عمل و معالجات خود فراهم آورده بود درآن گنجانده و جنبهٔ تجربی خاصی بآن بخشیده است و این صفت نه تنها در میان کتب طبی سایر مؤلفان اسلامی بلکه در دیگر آثار رازی هم کمتر دیده میشود .

ترجمه‌ها و تحقیقاتیکه اروپائیان راجع باین کتاب کرده‌اند نیز بسیار است .

دیگر از کتب مشهور رازی درطب کتاب‌المنصوری یا الطب‌المنصوری است بطوریکه

مذکور شد بنام منصور بن اسحق سامانی حاکم ری نوشته است و نسبت بکتاب الحاوی کتابی مختصر ولی جزء کتب مهم طب است که از قدیم همواره طرف توجه بوده است ، این کتاب در ده جزء تألیف شده و در قرون وسطی چندین بار بزبان لاتین ترجمه شده و بعد بکرات چاپ شده‌است. غیراز این ، چندین رسالهٔ کوچك او هم درقرون وسطی بدست مترجمان لاتینی بآن زبان درآمده و بعد از اختراع چاپ بطبع رسیده است . از کتب معروف دیگر رازی کتاب الشکوك اوست که در آن ایراداتی بر جالینوس وارد دانسته است .

دیگر کتاب من لایحضره الطبیب است و در این کتاب دستورهای سهل الوصولی برای علاج هست که بی‌حاجت بطبیب میتوان از آن استفاده کرد و گویا بطب الفقراء مشهور بوده است .

دیگر از کتب قابل توجه رازی کتاب « برء الساعة » است که متضمن معالجات سریع برای امراض است . دیگر الفاخر فی‌الطب ، مضار الاغذیه ، المدخل الصغیر ، والفصول فی‌الطب است که به مرشد محمد زکریای رازی معروف بود .

رازی در اواخر عمر بر اثر کثرت مطالعه و تحریر و تجارب کیمیائی به آب ریزی چشم و سپس بکوری دچار شد ، بالاخره در پنجم شعبان سال ۳۱۳ هجری پس‌از ۶۲ سال و پنجروز زندگی ، جهانرا بدرود گفت .



۶۱

دبستان دولتی غیاث

« دخترانه »

در اوایل سال تحصیلی ۱۳۲۶ دبستان نوبنیادی در کوی غیاث **ازمحلهٔ خیابان** تأسیس شد و بعدها بنام همان کوی **غیاث** نامیده شد

از اوایل آذرماه ۱۳۲۶؛ آقای **باقر** محمدرجهانشاهی بمدیریت آن منصوب‌شد دبستان در اولین سال تأسیس ۱۳۹ نفر دانش‌آموز داشت . در۱۶ مهرماه ۱۳۲۸ خانم **طاهره فرهانیه** و از اول آبانماه ۱۲۳۱ خانم **عشرت** ستوده مدیر دبستان شده‌اند دبستان تاسال ۱۳۳۱ بصورت ٤ کلاسه و از آن ببعد ٦ کلاسه میباشد .

دبستان تا سال ۱۳۲٤ در ساختمان استیجاری اداره میشد در اینسال چون **ساختمان جدید** و وسیعتری در کنار بنای دبستان سالار آماده شده بود دبستان سالار بآن ساختمان منتقل گردید و بجای آن دبستان غیاث انتقال یافت .

ساختمان فعلی دبستان در کنار خیابان خدیدالاحداث مارالان بسال ۱۳۳۰؛ بنا شده و در بدو حال دبستان سالار درآن تأسیس شده بود ، دبستان ٦ کلاسهٔ دخترانه و ٤٦٣ نفر دانش‌آموز دارد و مدیریت آن همچنان بعهدهٔ خانم ستوده میباشد .

شرح حال

خواجه غیاث‌الدین محمد (۱)

خواجه غیاث الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی‌است که **ابوسعید** بهادرخان او را بوزارت خود منصوب کرد و ابتداء خواجه علاء‌الدین محمد را نیز با او

---

(۱) چون باحتمال محلهٔ غیاث منسوب بخواجه غیاث‌الدین محمد است لذا شرح حال وی باختصار از تاریخ مرحوم اقبال آورده میشود .

در این مقام شریك کرد اما بعداز ۸ ماه خواجه غیاث‌الدین را در امور وزارتی و دیوانی مستقل کرد و خواجه علاء الدین محمد را بوزارت خراسان فرستاد و خواجه غیاث الدین تا آخر دولت ابوسعید در وزارت او باقی بود و در دورهٔ وزارت خویش سعی داشت که بجمیع دشمنان پدر و بدخواهان خود نیکی کند.

خواجه بعداز مرگ ابوسعید پس‌از شور با خاتونان وی آرپاگاون یکی از نوادگان اریق بوکا را بایلخانی برداشت ودراین امر بامخالفت‌امیرعلی‌پادشاه‌خال ابوسعید سرحددار سابق اربل که بطرفداری از موسی خان نوادهٔ بایدوخان میکوشید مواجه شد.

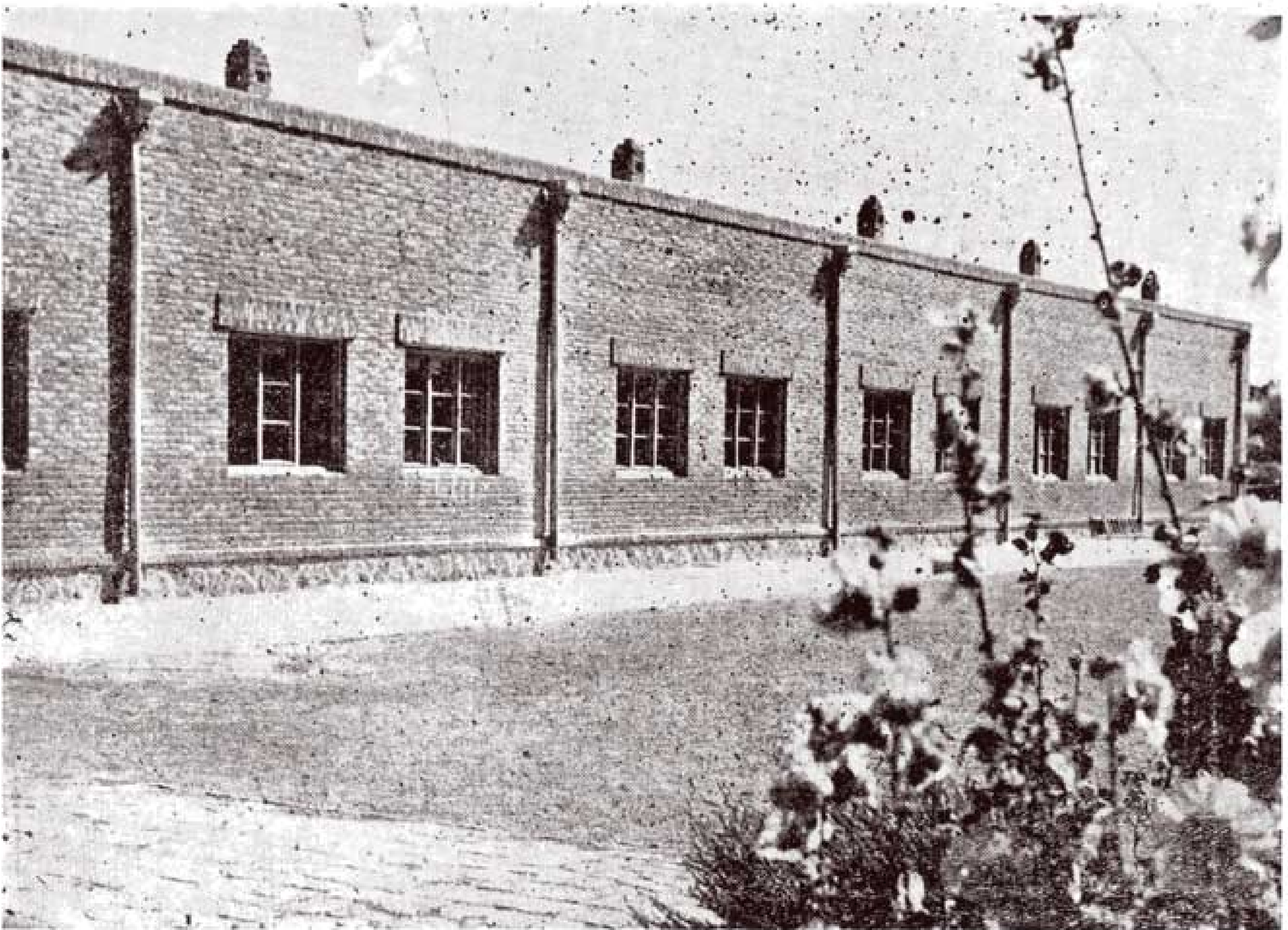
امیرعلی پادشاه با خواجه مخالفت دیرینه داشت چه خواجه بعلت غروری‌که درسیاست داشت از یکطرف نصیحت خیراندیشانرا در برداشتن امرای طرفدار علی پادشاه نپذیرفت و از طرفی دیگر پیشنهاد امرای مخالف را در سپردن مقام سپهسالاری بعلی پادشاه قبول‌نکرد و او را در مخالفت جری نمود بهمین علت پس‌از آنکه اردوی ارپاگاون در جغتو متفرق گردید و خواجه در یکی از آبادیهای مراغه دستگیر شد بااینکه امیرعلی پادشاه بکشتن او راضی نبود امرای مخالف خواجه ، او را بقتل آن وزیر دانشمند واداشتند علی پادشاه خواجه‌را در ۲۱ رمضان ۷۳۶ کشت.

یکی از شعراء در رثاء خواجه میگوید :

جای آنست که اختران امروز	برسر از دست چرخ خاك‌کنند
دردمندان مهر از سر درد	جامه دربر چو صبح چاك‌کنند
الغیاث الغیاث درگیرند	ناله و آه دردناك کنند
که وزیری بآن عزیزی را	بچنین خواریی هلاك کنند

قاضی عضدالدین ایجی که از متکلمین بزرك و از پروردگان خواجه بوده است اورا بعربی مرثیه گفته است

خواجه غیاث الدین محمد رشیدی مردی بود نیکخواه و سلیم النفس‌وخیر وفضل‌دوست و چنانکه گذشت در دورهٔ وزارت خویش سعی داشت که بجمیع دشمنان پدر و بدخواهان خود نیکی کند و از وزرائی است که مانند پدر نام نیکی ازخود در تاریخ ایران بیادگار



ساختمان دبستان غیاث ـ روبروی صفحه ۲۱۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

گذاشته چه علاوه بر کفایت و کاردانی و شمشیرزنی از منشیان بلیغ و از فضلای عصر خود بود اهل ادب و معرفت را بزرك میداشته و برجای خویش مینشانده و صلات گران میداده است جمعی از بزرگان علم و ادب بنام او کتابها ساخته و منظومه‌ها پرداخته‌اند و از مشاهیر این جماعت: حمدالله مستوفی قزوینی کتاب تاریخ گزیده را در سال ۷۳۰ بنام او تألیف کرده خواجه سلمان ساوجی در چند قصیده او را ستوده ، قاضی عضدالدین ایجی سه کتاب مواقف ، فوائد غیاثیه ، شرح مختصر ابن‌حاجب را بنام خواجه انشاء نموده ، قطب‌الدین بویهی رازی دو کتاب شرح مطالع و شرح شمسیه را بنام آن وزیر ساخته ، اوحدی کرمانی کتاب جام جم را باسم او منظوم کرده و خواجوی کرمانی منظومهٔ همای و همایون را بوی تقدیم نموده است .

بعد از قتل خواجه غیاث‌الدین دشمنان او و اراذل شهر دست بغارت منازل خواجه و اتباع و ملازمان او گشودند و ربع رشیدی را بار دیگر بباد چپاول دادند و کتب خطی نفیس و مال و متاع گرانبهای بسیار را در آن واقعه تاراج کردند .

حمدالله مستوفی از خواجه غیاث‌الدین باین عبارات سخن میراند :

وزیر نیکو نام در ضبط کار جهان همچون پدر بزرگوار مساعی جمیله بتقدیم رسانید و با آنك عفو هنگام قدرت عنایت کمال انسانیت است و از بزرگان ماتقدم هرکس این طریق سپرده‌اند بحسن سیرت و علو مرتبت نام باقی یافته‌اند این وزیر فرشته سرشت از عنایت یقین بر آن مزید فرمود و هرکه در حق خاندان مبارك ایشان بدیهائی که تقریر آن موجب تنفر خاطر مستمعان باشد کرده بود بخلاف آنکه بمکافات مشغول شود رقم عفو بر جرائد جرائم همگنان کشید و آن بدیها بنیکی مقابله فرمود و در حق هریك از ایشان از یمن این دولت نسخه کرد بانواع اکرام ایشانرا بمراتب عظیم رسانید و مقلد اشغال خطر گردانید و اکنون آنچه هریك تمنی میکردند برای العین مشاهده میکنند و روزگار بزبان حال میگوید چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار . تاریخ گزیده ص ۶۱۱ .

٦٢

دبستان دولتی فرمانفرمائیان

« پسرانه »

در ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ آقای **محمدولی میرزا فرمانفرمائیان** یکباب خانهٔ مسکونی **خود** واقع در محلهٔ ششکلانرا برای ایجاد دبستانی بفرهنگ آذربایجان اهدا کرد و ادارهٔ فرهنگ پس از جزئی تعمیرات در ساختمان آن در چهارم بهمنماه همانسال **دبستان فرمانفرمائیان** را بمدیریت آقای **بیوک سیمیار** در آن بنا افتتاح کرد. دبستان درسال اول تأسیس ۲۱۲ نفر محصل داشت.

آقای سیمیار تا ۲۲ مردادماه ۱۳۳۰ مدیر دبستان بود بعداز او:

« **کاظم صمدی** از ۲۲ مردادماه ۱۳۳۰ تا ۲۰ مهرماه ۱۳۳۱.

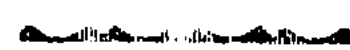
« **عاصم** از مهرماه ۱۳۳۱ تا ۲۹ مهرماه ۱۳۳۲ (از این ببعد دبستان ٤ کلاسه شده است).

خانم **شمس مجدی** از مهرماه ۱۳۳۲ تا ۸ آذرماه ۱۳۳٤.

« **سلطنت کرد مافی** از آذرماه ۱۳۳٤ تا آذرماه ۱۳۳۵

« **عذراء نابغ** از آذرماه ۱۳۳۵ تا مهرماه ۱۳۳٦ مدیریت دبستانرا عهده‌دار بودند و از مهرماه ۱۳۳٦ آقای **محمدحسین گرانمایه** بمدیریت دبستان منصوب شده است

چون بنای آن کهنه ساخت و مناسب برای ادارهٔ دبستان نبود لذا در سال ۱۳۳٤ آن بنا خراب شد و ساختمان جدیدی بجای آن بنا گردید و در نهم بهمن ماه همانسال دبستان در ساختمان جدید افتتاح شد دبستان ٦ کلاسهٔ پسرانه و ۳۰۸ نفر دانش‌آموز دارد





ساختمان دبستان فرمانفرمائیان - روبروی صفحهٔ ۲۱۴ تاریخچه مدارس تبریز



آقای محمد ولی میرزا فرمانفرمائیان - روبروی صفحه ۲۱۴

تاریخچه مدارس تبریز

شرح حال

آقای محمد ولی میرزا فرمانفرمائیان

محمدولی میرزا پسر سوم عبدالحسین میرزا فرمانفرما در شهر تبریز متولد شد و پس از کسب معلومات مقدماتی در ایران دورهٔ تحصیلات دبیرستان خود را در بروکسل و بعداً در پاریس بپایان رسانید.

پس از مراجعت بایران وارد خدمت وزارت دارائی شد. بدواً بسمت کفالت دارائی آذربایجان و پس از یکسال بریاست دارائی آذربایجان منصوب شد.

در انتخابات چهاردمین دورهٔ تقنینیهٔ مجلس شورای ملی از شهر تبریز بنمایندگی مجلس انتخاب شد و تا هشتمین دورهٔ تقنینیه بخدمات اجتماعی و ملی خود ادامه میداد سپس مدتی برای کسب اطلاعات کشاورزی مسافرتی بآفریقای شمالی نمود.

مجدداً در ادوار تقنینیهٔ سیزدهم و چهاردهم نمایندگی مردم سراب و گرمرود را بعهده داشت، بعداً بریاست هیئت مدیرهٔ شیلات ایران منصوب شد و چندی وزارت کار را را بعهده داشت.

از سال ۱۳۲۸ بسبب علاقهٔ مفرطی که بکارهای کشاورزی و ایجاد قنوات و احداث چاههای عمیق و آبادی دارد بیشتر اوقات خود را بدین امور مصروف میدارد.

وزارت فرهنگ بپاس خدمات ذیقیمتی که آقای فرمانفرمائیان با واگذاری خانه و زمین بمنظور ایجاد دبستان در تبریز و میانه بعالم فرهنگ نموده است با اهداء یك قطعه نشان سپاس از خدمات ایشان قدردانی نموده است.

آقای فرمانفرمائیان اخیراً قریب به چهل هزار متر از اراضی خود را دراطراف تهران برای ساختمان کارخانهٔ شیر پاستوریزه واگذار نمود و محلی را در خیابان آذربایجان برای ساختمان درمانگاه با یك میلیون ریال نقد بوزارت بهداری اهدا کرد تا درمانگاهی در آن محل ساخته شود. و نیز در قریهٔ یافت‌آباد تهران درمانگاهی با یك باب دبستان ساخته و قطعهٔ زمینی برای ایجاد یکباب دبیرستان اختصاص داده است.

۶۳

دبستان دولتی ممتاز

« پسرانه »

در سال ۱۳۲۶ دبستان دولتی ممتاز بمدیریت آقای **رضاقلی حمیدی** در ساختمان نوسازی که بوسیلهٔ کارخانهٔ کبریت سازی ممتاز بنا شده و در اختیار فرهنگ تبریز قرار گرفته بود تأسیس یافت و در بدو تأسیس ۲۵۰ نفر دانش‌آموز داشت.

آقای **باقر واثق ملکی** در آذر ماه ۱۳۲۶ بمدیریت دبستان منصوب شده تا مهر ماه ۱۳۲۸ دبستانرا اداره کرده است و بعد از او آقای **علی‌اکبر جدیری** تا آبانماه ۱۳۲۸ و آقای **علی قاسمپور** تا آذر ماه ۱۳۳۲ مدیریت دبستانرا عهده‌دار بودند.

از آذر ماه ۱۳۳۲ آقای **قاسم الیاسی** بمدیری دبستان منصوب شد و همچنان ادارهٔ دبستانرا بعهده دارد دبستان بصورت ۵ کلاسهٔ ابتدائی اداره میشود و ۲۹۹ نفر دانش‌آموز دارد.

تأسیس کارخانهٔ

کبریت سازی ممتاز تبریز

بعداز خاتمهٔ جنگهای بین‌المللی اول که در میان بعضی از ملل شکست‌خورده یا دولتهای جدید التأسیس که برای تجدید صنایع داخلی وخاتمه دادن بنفوذ اقتصادی خارجیان فعالیت هائی میشد در کشور ایران نیز افراد آزادیخواه و روشن‌فکر درصدد ایجاد صنایع جدید افتادند و با تشکیل مجامع و ایراد کنفرانسها سرمایه‌داران را متوجه بایجاد کارخانه و تولید محصولات ماشینی ترغیب و تشویق کردند. شهر تبریز نیز ازاین جنب و جوش خالی نبود در این میان عده‌ای از افراد خانوادهٔ خوئی منجمله حاج غفار آقا رحیمزادهٔ خوئی ،

حاج صمد آقا ، مرحوم حاج احمد اقا ، حاج اسد آقا ، آقا میرعلی اکبر مدحت در صدد تأسیس کارخانهٔ کبریت سازی با ماشین آلات داخلی برآمدند و چون فراهم کردن مواد اولیهٔ این صنعت که برای اولین بار در ایران دایر میشد با اشکال رو برو میگردید، لذا اداره کنندگان این کارخانه با مشکلاتی فراوان روبرو بودند . ولی با همهٔ اشکالات در عوض ، مورد تشویق و ترغیب دوستان و آشنایان خود واقع میشدند و بتدریج که در کار خود توفیق می‌یافتند مورد استقبال دوستان خود قرار میگرفتند بحدی که عده ای از هواخواهانشان از مصرف کبریت خارجی خودداری و ممانعت مینمودند درحدود سال ۱۲۹۸ چون پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در کار آنان حاصل شد لذا اولیائشان (حاجی باقر آقا ، حاج محمد رحیم آقا ، حاج محمد تقی آقا ، آقای حاج زین العابدین رحیم زادهٔ خوئی) که در بدو حال توجهی به‌فعالیت فرزندان‌خود نداشتند بفکر کمك مادی و تبدیل وسائل دستی آنان بماشین وایجاد کارخانه مطابق اصول فنی افتادند و آقای حاج حیدر خوئی برای سفارش ماشینهای مورد احتیاج بآلمان مسافرت کرد و براثر مجاهدت وی و وارد کردن ماشین آلات‌خودکار بامهندس آلمانی کارخانه بصورت آبرومندی درآمد ومؤسسین آن درمسافرتیکه اعلیحضرت شاهنشاه فقید به تبریز کرد مورد تقدیر قرار گرفتند و دستور یافتند که کبریت بغلی نیز تهیه کنند و این امر براثر تخصص آقای حاج میرزا حسن مخترع جامهٔ عمل پوشید بطوری‌که محصولات این‌کارخانه مورد تحسین مهندسین آلمانی قرار گرفت .

در سال ۱۳۱۳ بعلت وقوع حریقی در کارخانه وقفه‌ای در امور آن حاصل شد تا در سال ۱۳۱۵ مجدداً شروع بکار کرد و تا کنون بلاوقفه کار میکند کارگران کارخانه درسه نوبت ۸ ساعته کار میکنند و تولید آن در ۲۴ ساعت کار متوالی ۵۰۰ هزار قوطی است .

در سال ۱۳۲٦ اولیای کارخانه در صدد بنای یکباب دبستان برآمدند و اولین کلنك آن بدست اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی بزمین زده شد و در همانسال ساختمان خاتمه یافت و بفرهنك واگذار گردید و از اول سالتحصیلی دبستان ممتاز افتتاح گردید .

٦٤

دبستان دولتی آذر

« پسرانه »

در سال ۱۳۲۷ دبستان ٤ کلاسهٔ نوبنیادی در محلهٔ اهراب افتتاح گردید و بعدها بنام **آذر** موسوم شد .

در آبانماه همانسال آقای **حمید اشرفی‌پور** بمدیریت آن منصوب گردید، وتا ۲۱ تیر ماه ۱۳۲۸ مدیر دبستان بود و بعد از او :

آقای حسن قندچیلر از ۱۵ شهریور ماه ۱۳۲۸ تا ۲۲ مرداد ماه ۱۳۳۰

خانم **ثریا دبیری** از ۳۰ مهر ماه ۱۳۳۰ تا شهریور ماه ۱۳۳۲

« **بتول نهالبار** از شهریور ماه ۱۳۳۲ تا مهر ۱۳۳۶

« **اقدس پیراسته** از مهر ماه ۱۳۳۶ بمدیریت دبستان منصوب شده‌اند

در سال تحصیلی جاری دبستان ۲۲۹ نفر دانش‌آموز دارد و بصورت ٤ کلاسهٔ پسرانه اداره میشود .

آذر

آذر بمعنی آتش است اصل این کلمه آتور و از کلمات زبان پهلوی است و بمعنی آتشکده و آتشگاه نیز آمده است و در آذرمهر (۱) ، آذرنوش (۲) ، آذر بهرام (۳) ،

---

(۱) آذرمهر نام آتشکدهٔ نخستین از هفت آتشکدهٔ بزرك ایرانیان و ظاهراً اصل آن آذر برزین مهر است .

(۲) آذرنوش یا نوش‌آذر نام آتشکدهٔ دوم ازجملهٔ هفت‌آتشکدهٔ پارسیان است .

(۳) نام آتشکدهٔ سوم ـ نام بنائی قدیم درهمدان بود که اکنون ویران است .

آذرآئین (٤)، آذرخرّین (٥) ، آذربرزین (٦) ، آذر زردهشت (٧) که بترتیب هفت آتشکدهٔ معتبر پارسیان بودند مراد آتشکده های منسوب باین نامهاست . نیز نام ماه نهم از سال شمسی و نام روز نهم (٨) از ماههای پارسی است که آن روز را آذرخش و آذرگان و آذرروز نیز میگفتند .

---

(٤) نام آتشکدهٔ چهارم از هفت آتشکدهٔ ایرانیان که بشمارهٔ هفت سیاره کرده بودند و بخوریکه متعلق بآن کوکب بوده در آن میسوختهاند و آنرا آذرآئین نیز نوشتهاند .

(٥) یا آذر خرداد نام آتشکدهٔ شیراز است و نام ملکی است که باعتقاد پارسیان بمحافظت این آتشکده مأمور است و نام مؤبد بانی این آتشکده نیز بوده است .

(٦) نام آتشکدهٔ ششم است و آنرا یکی از خلفای زردشت ساخته است وگویندروزی کیخسرو سوار بود ناگاه آواز رعدی برخاست چنان بهیبت که کیخسرو خودرا از اسب درانداخت و آن آتش برزین اسب فرود آمد وزین افروخته شد دیگر نگذاشتند آن آتش فرو نشیند و هم بدانجا برای آن آتش آتشکده ساختند و آذر برزین نام نهادند و از گفتهٔ فردوسی برمیآید که آذربرزین همان بهار یا نوبهار بلخ است و صاحب فرهنگ زبان گویا گفتهاست که جای آن بروستای نشابور بودهاست .

آنچه نوشته شد مطابق فرهنگهای پارسیاست لیکن آذربرزین یا آذربرزین مهر یکی از سه آتش مقدس بود درنزد ایرانیان قدیم که حافظ جهانند و دیگر آتشها ازاین سه زاید و آن دوی دیگر آذرفرنبغ وآذرگشنسب است .

(٧) نام آتشکدهٔ هفتم ـ از نوشتهٔ نظامی برمیآید که دربلخ بود و نام دیگر آن آذرگشسب یا آذرگشنسب است ولی بنوشتهٔ مرحوم دهخدا با اینکه نظامی از بزرگان شعر و ادب است گفتههای او درتاریخ محل اعتماد تام نتواند بود ، خاصه اگر باصریح شاهنامه نیز مخالف باشد . آذرگشسب چنانکه ازگفتههای فردوسی برمیآید نام آتشکدهٔ آذربایجان بوده است نه آتشکدهٔ بلخ و مینویسند درشهر گنجك (شیز) آذربایجان بوده است .

بقیه در صفحه ۲۲۰

آذر بنوشتهٔ فرهنگ اسدی نام فرشتهٔ موکل آفتاب و امور آذر ماه و آذر روز بود و نیز مخفف آذر آبادگان و آذربایجان است .

مرحوم دهخدا مینویسد آذر فرنبغ ، آذر گشنسب ، آذر برزین مهر سه آتش مقدس روحانی بود که برای حفظ جهان آفریده شده و آتشهای دیگر ازاین سه زاده است .

پروفسور آرتور کریستنسن در کتاب ایران در زمان ساسانیان مینویسد از آتشکده‌های کشور سه آتشکده محل ستایش مخصوص بود که در آنها سه آتش بزرك قرار داشت : یکی آذرفرنبغ ، دیگری آذر گشنسب و سومی آذربرزین مهر .

این سه آتش بسه طبقه از طبقات اجتماعی ایران متعلق بود و موافق قصص داستانی سه فرزند زردشت هریك مؤسس یکی ار طبقات مذکور بوده‌اند .

آذرفرنبغ آتش طبقهٔ روحانی ، آذرگشنسب آتش طبقهٔ جنگیان یا آتش پادشاه و آذربرزین‌مهر آتش طبقهٔ کشاورزان بود .

آذرفرنبغ یا آتش روحانیون بروایتی درکابلستان « ایالت کابل » بوده بروایتی دیگر در ایالت فارس در نیمه راه بین بندر سیراف و دارابجرد بوده است و ظاهراً آتش مقدس را بوسیلهٔ یك منبع نفتی افروخته نگاه میداشته‌اند بروایت مسعودی این معبد را آذرجوی و بنوشتهٔ بیرونی آذرخورا میگفتند .

بقیه از صفحه ۲۱۹

درکتاب بندهشن آمده است که آذرگشنسب تا پادشاهی کیخسرو همواره پناهگاه جهانیان بود وچون کیخسرو بتکدهٔ دریاچهٔ‌چیچست (دریاچهٔ ارومیه) را ویران کرد آن آتش بیال اسبش نشست و سیاهی و تیرگی را از جهان زدود و روشنائی در آن بخشید ، چنانکه وی توانست آن بتکده را ویران کند و درهمانجا در بالای کوه اسنوند دادگاهی (معبدی) ساخت و آذرگشنسب را در آنجا نشاند.

(۸) این روز را برای توافق نام ماه و نام روز ایرانیان قدیم جشن میگرفتند و آتشکده ها را زینت میدادند و در این روز موی سر ستردن و ناخن گرفتن وبآتشخانه شدن را نیك میدانستند .

آذرگشنسب یا آتش سلطنتی در گنجک (شیز) واقع در آذربایجان بود و بروایتی این آتشکده درجائی برپا بود که اکنون به خرابه های تخت سلیمان معروف هست وفاصلهٔ آن از ارومیه «رضائیه» و همدان یکی است پادشاهان ساسانی در ایام سختی بزیارت این معبد میشتافتند و زر و مال و ملك و غلام در آنجا نذر میکردند و باز مینویسند پس از بتخت نشستن پیاده از تیسفون بزیارت این آتشگاه میرفتند خلاصه این آتشگاه علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و سمبل «نمونه» دولت ساسانیان بشمار میرفت که بواسطهٔ اتحاد با دیانت قوت گرفت.

آذربرزین مهر یا آتشکدهٔ کشاورزان در مشرق کشور درکوههای ریوند شمالغربی نیشابور واقع بود. در بارهٔ نام آذربایجان شادروان کسروی مینویسد: درکتابها این نام را بشکلهای گوناگون نگاشته‌اند: آذربایجان، آذربایگان، آذربادگان وفردوسی در اشعار خود آذرآبادگان نظم نموده و تازیان آذربیجان میخواندند در کتابهای ارمنی آدربایاقان و آدرباداقان هردو را نگاشته‌اند درکتابهای کهنهٔ پهلوی آتورپاتکان است.

در بارهٔ پیدایش نام آذربایگان نوشتهٔ استرابون جغرافی‌نگار معروف یونان بهتر و راستتر است بنوشتهٔ او چون دورهٔ پادشاهی هخامنشیان بپایان آمد و الکسندر ماکدونی بر ایران دست یافت سرداری بنام اتورپات در آذربایگان برخاسته آنسرزمین را که بخشی از خاك مادان وبنام ماد کوچك «ماد خرد» معروف بود ازافتادن بدست یونانیان نگاهداشت و آنسرزمین بنام او آتورپاتکان خوانده شد. مردم آتورپات را بپادشاهی برگزیدند و او خاك خود را دارای استقلال ساخت استرابون که کتاب خود را در زمان پادشاهی اشکانیان «نزدیك بتاریخ ولادت مسیح» تألیف نموده میگوید «هنوز جانشینان اتورپات هستند و استقلال دارند وگاهی نیز با پادشاهان ارمنستان وبا اشکانیان و با حکمرانان سوریا خویشی کرده‌اند» کسروی از این متن بسه حقیقت تاریخی اشاره میکند:

نخست اینکه نام این سرزمین اتورپاتکان بود و از زمان اسکندر پیدا شده و پیش از آن بخشی از ماد و جز بنام ماد خوانده نمیشد نهایت همدان و آن نواحی ماد بزرگ و آذربایگان را ماد کوچك میخواندند و نشانه‌ای از آن دشت ماهان یا دشت مایان است که

که تا زمان استیلای مغول بدشت بزرگی که از غرب شهر تبریز تا کنار دریاچهٔ ارومی ممتد شده گفته میشد و شوره دیهی که در آخر دشت مزبور تاکنون بنام مایان معروف است آخرین نشانهٔ نام ماد است که بازمانده است.

مطلب دوم این است که نام آتورپاتگان از نام سردار آتورپات فرمانفرمای آنجاست و عللی که مؤلفان دورهٔ مغول «خواجه رشید وزیر و دیگران» برای پیدایش این نام ذکر کرده‌اند و بهانه بدست نویسندگان خام ترك داده‌اند جز یکرشته افسانه نمیباشد و نیز فرهنگ نویسانی که پیدایش این کلمه را بودن آتشکده‌ها در آذربایگان نگاشته‌اند معنی درستی نیست.

مطلب سوم اینکه آذربایگان در استیلای یونانیان یوغ زیردستی بیگانگانرا بگردن نگرفت و استقلال خود را نگاهداشت مطالب تاریخی و قواعد علمی نیز گفتهٔ استرابونرا تأیید میکنند چه نام آذرباد، آتورپات، آذرباد مار و سپندان که دفتری در اندرز بپهلوی از او دردست هست در تاریخ معروف میباشند و این کلمه از:

آتور یا آذر - پات یا پای - کان یا گان ترکیب یافته است.

۱- آتور از کلمه‌های پارسی کهنه یا پهلوی ومعنی آن آتش است.

۲- پات از مصدر پاییدن بمعنی نگهبانی کردن است که باحتمال از پاتن پهلوی بوده از اینرو معنی آن آتش نگهدار است بهرحال پات به‌پ‌ی وپای تبدیل شده است (۱)

۳- کان و گان بمعنی جا و زمین و نیز بمعنی نسبت میباشد و چون دربرخی شهرهای ایران بویژه درنواحی جنوب گاف فارسی را تبدیل بجیم میکرده‌اند آذربایجان با جیم نیز غلط نیست و آنگاه آذربایجان باجیم بشکل معرب کلمه نزدیکتر است.

مرحوم دهخدا مینویسد: «گویند این کلمه از آتریاتوس نام یکی از سرداران اسکندر مأخوذ است و صاحب معجم البلدان و بعضی دیگر گفته‌اند که از لفظ آذر بمعنی آتش و بادگان یا بایگان بمعنی حافظ و خازن آمده است و معنی مجموع آن حافظ النار یا حافظ

---

(۱) در شماره ۶ سال ٤ مجلهٔ پیمان کیفیت تطور آن از روی قواعد زبانشناسی بتفصیل بیان شده است.

بیت‌النار باشد. آترو پات یا آذربد بمعنی آتش پناه واتروپات مانسار و سپندان نام موبدی وزیر شاهپور دوم و شارح اوستاست که تمام نام او «پسر قانون مقدس آتش پناه» معنی میدهد. درصورتیکه کلمهٔ اتروبات و آذربد و اسامی مانند این دو در زبان فارسی قدیم هست و انتساب نام آذربایجان بنام سردار اسکندر محتاج بادلهٔ قاطع‌تری از تاریخ است که از غیر مآخذ یونانی و رومی باشد. آذربایجان در قدیم از شمال باران و از جنوب‌غربی بآشور و از مغرب بارمنستان و از مشرق بدو ایالت مغان و گیلان محدود میشده و پایتخت آن گنجك بوده است در تخت سلیمان در جنوب شرقی مراغه و عرب آنرا کزنا و یونانیان گازا مینامیده‌اند و آذربایجان فعلی محدود است از شمال برود ارس و از مغرب بارمنستان و کردستان ترکیه و از جنوب بکردستان و خمسه و از مشرق بکوههای طالش و مغان. سرزمین آذربایجان فلاتی مرتفع وکوهستانی است و بلندترین نقاط آن قلهٔ معروف بکوه نوح کوچك است که ۱۵۰۰ متر ارتفاع آنست موقع جغرافیائی آن در عرض شمالی از ۳۶ تا ۳۸ درجه نیم و طول شرقی آن ۴۱ درجه و نیم تا ۴۶ درجه و ربع و مساحت آن ۱۰۴ هزار کیلومتر مربع هوای آن معتدل و متمایل بسردی است اراضی آن عموماً حاصلخیز و مشتمل بر مراتع سبز و خرم است و انواع حبوب و میوه‌ها بخوبی و فراوانی در آن بعمل میآید و انگور آن مخصوصاً بتنوع و وفور و خوبی مشهور است مهمترین کوههای آذربایجان سبلان و سهند و شهرهای معروف آن تبریز، ماکو، مرند، خوی، شاپور، اهر اردبیل، خلخال، سراب، مراغه، شاهیندژ (صاین قلعه) افشار، مهاباد (ساوجبلاغ)، میاندوآب، رضائیه (ارومیه) است و اخیراً بدو استان شرقی و غربی تقسیم شده است.

زبان مردم آن در گذشته شعبه‌ای از زبان فارسی موسوم بزبان آذری بوده است و تا قرن ششم هجری اکثریت مردم بآن زبان حرف‌میزدند ولی از اوایل قرن سوم هجری کم‌کم پای امرای ترك بآذربایجان باز شد واز قرن پنجم هجری (زمان پادشاهی سلجوقیان) ترکان بانبوهی بسیار باین سرزمین درآمدند وعده‌ای نیز بآسیای صغیر رفته بنام سلاجقهٔ روم حکومتی پدید آوردند از آن پس اتابکان و خوارزمشهیان بآذربایجان آمدند و در دورهٔ مغول که

آنان در آذربایجان حکومتی تشکیل داده بودند ترکها جا برای خود باز کرده در شهرها اقامت داشتند و پس از ورود قبایل قره‌قویونلو و سپس آق‌قویونلو ترکها دسته دسته باین سرزمین وارد شدند و هریك بنیاد حکمرانی برای خود بنا نهادند و میتوان گفت در این زمان زبان ترکی رواج یافت و آذری بتدریج از شهرها رخت بربست و در اوایل دورهٔ صفویه چون کارها بیشتر بدست ترکان میبود زبان و لقبهای ترکی رواج بیشتر یافت بعد باکشاکش‌های دائمی که میان ایران و عثمانی در جریان بود و عثمانیان بارها برآذربایجان دست یافتند و با لشکر فراوان شهرها را فرا گرفتند و مردم را کشتار دادند و کارها را بدست ترکان سپردند اهالی غیرترك یعنی تاجیکان بیش از دیگران پایمال شدند این بود روزبروز از رواج آن زبان کاسته میشد و کم کم فراموش میگشت ، باین ترتیب بتدریج درمدت هفت قرن زبان ترکی برزبان آذری غلبه کرد و بجای آن ، زبان همگان گردید و زبان آذری جز درگوشه و کنار در میان عدهٔ قلیلی از مردم آذربایجان بیاد نماند .



۶۵

دبیرستان دولتی تربیت

« پسرانه »

در مهرماه ۱۳۲۷ « دبیرستان غیر بنیاد نوبر » در محلهٔ مقصودیه در عمارت گنجه‌ای بریاست آقای حسین کاوه تأسیس یافت دبیرستان در بدو تأسیس از کلاسهای دبستان، ودورهٔ اول دبیرستان تشکیل مییافت و اکثر کلاسهامکرر و ۳۵۴ نفر دانش‌آموز داشت . دبیرستان در آبانماه سال تأسیس خود بنام تربیت موسوم گردید .

آقای کاوه تا آبانماه ۱۳۲۸ ریاست دبیرستانرا بعهده داشت در این تاریخ آقای مرتضی محسنی بریاست دبیرستان منصوب گردید در آذر ماه سال ۱۳۲۸ کلاسهای دبیرستان در خیابان شاپور بساختمان علیحده‌ای انتقال یافت وکلاسهای دبستان درمحل سابق دبیرستان بنام نادر بصورت دبستان مستقلی درآمد .

در فروردین ماه سال ۱۳۲۹ آقای مرتضی محسنی نامه های مخصوصی بعنوان تبریك سال نو و درخواست اهدای کتاب برای کتابخانهٔ دبیرستان تهیه کرده برای رجال کشور و محترمین شهر ارسال داشت و باین ترتیب اساسی برای کتابخانهٔ دبیرستان بنیاد نهاد در نتیجه ۱۵۰ جلد کتاب بدبیرستان اهدا گردید .

در آذر ماه ۱۳۲۹ آقای مسعود رضوانی و بعداز او در اسفندماه همین سال آقای مرتضی السنی بریاست دبیرستان منصوب شدند

در تابستان ۱۳۳۰ محل مناسبی در خیابان شاهپور (ساختمان فعلی دبیرستان) جهت توسعهٔ کلاسهای دبیرستان اجاره شد و درآغاز سالتحصیلی دبیرستان بمحل جدید انتقال یافت و برای تمام کلاسهای دبیرستان در رشته‌های طبیعی و ریاضی دانش‌آموز پذیرفت - بعداً دبیرستان نظام نیز ضمیمهٔ این‌دبیرستان شد. آقای السنی بتدریج برای رفع نواقص دبیرستان

کوشش کرد و براثر فعالیت وی قریب به ۶۰۰ جلد کتاب در کتابخانهٔ **دبیرستان** فراهم گردید و لابراتوار مناسبی نیز در دبیرستان تشکیل یافت.

در آبانماه ۱۳۳۵ که آقای الستی برای تحصیل عازم اروپا بود دبیرستانرا به آقای **لطفعلی ریاحی** ناظم **دبیرستان** تحویل داد.

از سال تحصیلی جاری دبیرستان بریاست آقای **لطفعلی ریاحی** اداره میشود و ٥٤٤ نفر دانش آموز درکلاسهای طبیعی و ریاضی بتحصیل اشتغال دارند.

شرح حال مرحوم میرزا محمدعلیخان تربیت در صفحه ۱۹۵ ضمن **دبستان** تربیت بیان شده است.



٦٦

دبیرستان دولتی لقمان

« پسرانه »

در مهرماه ۱۳۲۷ دبیرستان لقمان بریاست آقای **حسین وکیلی تهامی** در ساختمان جنب ساختمان استانداری تأسیس یافت در سال اول تأسیس پنج کلاسه و ۳۲۹ نفردانش‌آموز داشت .

از بدو تأسیس اشخاص نامبردهٔ ذیل بترتیب عهده‌دار ریاست دبیرستان بوده‌اند .

آقای **حسین وکیلی تهامی** از اول مهرماه ۱۳۲۷ تا نیمهٔ دوم مهرماه ۱۳۲۸

« **اسماعیل دیباج** از نیمهٔ دوم مهرماه ۱۳۲۸ تا نیمهٔ دوم مهرماه ۱۳۲۹

« **حسن محمدخانلو** از نیمهٔ دوم آذرماه ۱۳۲۹ تا ۸ شهریورماه ۱۳۳۱

« **عباس دیهیمی** از ۸ شهریورماه ۱۳۳۱ تا ۲٦ اسفندماه ۱۳۳۲

« **حسین کاوه** از اسفندماه ۱۳۳۲ تا آبانماه ۱۳۳۵

« **ابوالقاسم طباطباوکیلی** از آبانماه ۱۳۳۵ تا کنون

دبیرستان در سالهای تحصیلی ۲۷ ـ ۱۳۲۸ و ۲۹ ـ ۱۳۳۰ فاقد کلاس ششم بوده در سال تحصیلی ۲۸ ـ ۱۳۲۹ کلاس ٦ طبیعی و از سال ۳۰ ـ ۱۳۳۱ باینطرف کلاس ٦ ادبی دایر شده است.

دبیرستان در بدو تأسیس کتابخانه و آزمایشگاه نداشت ولی براثرکوششهای رؤسای آن و دلسوزی دبیران علوم طبیعی فعلا دارای کتابخانه و آزمایشگاه میباشد . دبیرستان ۲۹۳ نفر دانش‌آموز دارد و بصورت ٦ کلاسهٔ ادبی اداره میشود .

شرح حال

مرحوم لقمان الممالك

شادروان میرزا زین‌العابدین خان لقمان الممالک مؤسس مدرسهٔ لقمانیه در تبریز (۱۳۱۷ قمری) پسر میرزا محمد فخرالاطباء است.

میرزا محمد فخرالاطباء بهمراهی مظفرالدین میرزا ولیعهد بآذربایجان آمد، نسب وی بابراهیم ادهم معروف بسلطان الاولیاء میرسد.

میرزا زین‌العابدین خان لقمان الممالک در تهران بسال ۱۲٦۸ قمری متولد شد وپس‌از تحصیل علوم مقدماتی در رشتهٔ پزشکی دارالفنون وارد شد و برای تکمیل تحصیلات خود بپاریس مسافرت کرد و در آنشهر بدرجهٔ دکترا نایل‌گردید در۱۲۷۳ شمسی (۱۳۱۲قمری) نخستین نمایندگی ایرانرا درکنفرانس بهداشت جهانی بعهده داشت و پس‌از مراجعت بایران در تبریز اقامت گزید و در سال ۱۲۷۸ (۱۳۱۷ قمری) بتأسیس مدرسهٔ لقمانیه همت گماشت

در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲٤ قمری) همراه محمدعلی میرزا بتهران عزیمت کرد ودرآنجا با آزادیخواهان همراهی نمود و در اینموقع بتعلیم و تربیت احمدمیرزا ولیعهد تعیین گردید

شادروان لقمان الممالک در سال ۱۳۲۷ قمری در ۵۹ سالگی در تهران بدرودزندگی گفت و دکتر محمدحسین لقمان ادهم (لقمان الدوله) ـ دکتر حسن ادهم (حکیم‌الدوله) دکتر عباس ادهم (اعلم الملک اولین رئیس فرهنگ آذربایجان) ـ دکتر صالح ادهم (حشمت السلطنه) فرزندان آنمرحوم میباشند.



میرزا زین‌العابدین خان لقمان‌الممالک - روبروی صفحه ۲۲۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

٦٧

دبیرستان دولتی ثقةالاسلام

« پسرانه »

در شهریور ماه ۱۳۲۸ در گلزار کوچهٔ محلهٔ چرنداب دبستان دولتی نوبنیادی بمدیریت آقای **مناف مهندسی** تأسیس گردید و چندی بعد **ثقةالاسلام** نامیده شد.

دبستان در بدو تأسیس چهار کلاسهٔ مختلط بود و از مهرماه ۱۳۲۹ با برقراری کلاس ۵ و ٦ دبستان پسرانه شد و از مهرماه ۱۳۳۰ کلاسهای دبستان بکلاسهای ۵ و ٦ تبدیل گردید

در مهرماه ۱۳۳۱ آقای **ابراهیم نیک‌پی** بمدیریت دبستان منصوب شد و تا شهریور ماه ۱۳۳۳ مدیریت دبستانرا بعهده داشت.

چون در همین ایام ساختمانیکه در گورستان متروك جنب مقبرهٔ سیدحمزه بمنظور تأسیس دبیرستانی بنا میشد پایان یافت لذا دبیرستانی بنام **ثقةالاسلام** بعلت نزدیکی بآرامگاه شادروان میرزا علی ثقةالاسلام در همانمحل تأسیس گردید و در آذر ماه ۱۳۳۳ کلاسهای تربیت معلم در این دبیرستان دایر شد.

این کلاسها دو دوره بود: دورهٔ اول فارغ‌التحصیلان سالهای ٦ دبیرستانرا برای دبیری دورهٔ اول دبیرستان و دورهٔ دیگر آن فارغ‌التحصیلان کلاسهای سوم دبیرستانرا بآموزگاری دهات تربیت میکرد.

در سال ۱۳۳٤ دبیرستان علاوه بر کلاس تربیت معلم برای دهات سالهای اول و چهارم ادبی و طبیعی و ششم طبیعی از کلاسهای دبیرستانرا داشت.

در سال ۱۳۳۵ کلاس تربیت معلم برچیده شده وسالهای اول، دوم، ٤ طبیعی، ۵ طبیعی ۵ ادبی دایر شد.

در سال تحصیلی ۴۶ - ۱۳۳۷ - ۶ ساله دبیرستان با کلاسهای طبیعی میباشد که ۳۴۱ نفر دانش آموز دارد. دبیرستان دارای آزمایشگاههای فیزیك ، شیمی ، طبیعی و کارگاههای نجاری و آهنگری است.

ریاست دبیرستان از ابتدای تأسیس تا کنون بعهدهٔ آقای دکتر **محمدتقی اعلم‌الهدی** میباشد.

توسعهٔ ساختمان دبیرستان و درختکاری محوطهٔ آن و همچنین توسعهٔ امور آموزشی دبیرستان نتیجهٔ کوشش و فعالیت مداوم آقای دکتر اعلم‌الهدی میباشد.



ثقة الاسلام که بود

کشتهٔ راه وطن را کشته گر گوئی خطاست   زندهٔ جاوید باشد هرکه او مردانه زیست

شادروان **میرزا علی ثقة الاسلام** فرزند موسی پسر محمد شفیع پسر محمد جعفر پسر محمد رفیع پسر محمد شفیع خراسانی بود.

پدر و اجداد وی از جملهٔ علماء و پیشوایان بزرگ آذربایجان بوده اند. مرحوم میرزا محمد شفیع در عصر نادر شاه افشار بعلت راهنمائی‌هائی که بسپاه او درموقع مقابله با عثمانی‌ها کرده بود مورد توجه قرار گرفت و بالاخره مستوفی آذربایجان شده بعدها سمت وزارترا نیز عهده‌دار بوده است.

حاج میرزا محمد شفیع دوم ابتداء با لقب صدر بعد با لقب ثقة الاسلام مشهور گردید و از شاگردان حاج سید کاظم رشتی بود که بعداز وی پیشوای پیروان او بود.

مرحوم میرزا علی ثقة الاسلام نوادهٔ او در ۷ رجب ۱۲۷۷ قمری (۳۰ دیماه ۱۲۳۹) متولد شد و پس از تحصیل علوم ادبی ومعانی و بیان بعتبات سفر کرد و پس‌از کسب معلومات کافی مدتی نیز از محضر جد خود استفاده نمود و در ۱۳۰۸ قمری (۱۲۷۰ شمسی) بتبریز مراجعت کرد و در سال ۱۳۱۸ قمری (۱۲۸۰ شمسی) جانشین پدر خود گردید و از سال

۱۳۲٤ (۱۲۸۵ شمسی) که جنبش مشروطه خواهی در تبریز برخاست او نیز بآزادیخواهان پیوست تا از سران بنام انقلاب مشروطیت ایران گردید.

مرحوم ثقة الاسلام در جنگهای ۱۲۸۷ شمسی در تبریز بیطرفی نشان داد ولی دراواخر اینسال که شهر بواسطهٔ محاصرهٔ چندین ماههٔ محمدعلی میرزا دچار قحطی گردید ونمایندگان روس و انگلیس سختی زندگی‌را براتباع خود عنوان کرده بگله پرداختند وازآمدن سپاهیان روس به تبریز سخن بمیان آمد آنمرحوم بچاره‌جوئی برخاست و باتفاق حاج سید المحققین و حاج سید حاج آقا میلانی بباسمنج رفت و پس‌از مذاکره با عین‌الدوله تلگرافی بمحمدعلی میرزا فرستاد و خطری را که از سوی بیگانگان درمیان بود باز نمود و درخواست‌کرد که شاه سر بمشروطه فرود آرد تا کشاکش پایان یابد.

☆☆☆

سپاهیان روس از پل جلفا گذشتند بطرف تبریز روی آوردند. انجمن ازاین پیش‌آمد هراسناك گردید و بمحمدعلی میرزا تلگراف کرد که حاضراست برای جلوگیری از ورود خارجیان به تبریز بهرگونه فداکاری تن دردهد بالاخره با ورود سپاهیان روسیه بحومهٔ تبریز تلگراف محمدعلی میرزا نیز بعین‌الدوله و رحیم‌خان چلبیانلو برای خاتمه‌دادن بجنگ ورفع محاصرهٔ تبریز رسید و چون درسایهٔ پیشرفتی که شورشیان گیلان و اصفهان بسوی تهران کرده بودند محمدعلی میرزا خواه ناخواه دوباره مشروطه را قبول کرد بدینسان تبریزپس‌از ۱۱ ماه جنگ و آشوب بدلخواه خود رسید و مشروطه را دوباره بایران باز گردانید ولی با ورود سپاهیان تزار به تبریز آرامش و امنیت از این سرزمین رخت‌بربست اینست باختصار وقایع مهم تا سال ۱۲۹۰ (محرم ۱۳۳۰) آورده میشود:

از همان روزهای اول ورود سپاهیان روس به تبریز انجمن برای جلوگیری ازپیش‌آمد‌های ناگوار دستور جمع‌آوری اسلحه را از مردم جنگجوی تبریز داد ولی قزاقها ببهانه‌هائی بآزار مردم پرداختند و نخست حاج علی اصغر لیلاوائی یکی از اعضای انجمن و یوسف حکماواری وهمراهان او از تفنگداران‌را دستگیر کردند وخانهٔ یوسف وبرادرش را بادینامیت

برانداختند و از آنپس مردم شهر را از گرفتار شدگان خبری نشد وگویا روسها آنانرا به لشکرگاه خود انتقال دادند.

روسها کم‌کم زمینه و دست‌آویز برای گرفتاری ستارخان و باقرخان فراهم کردند ولی متانت و بردباری سردار و سالار و دوراندیشی نمایندگان انجمن ایالتی و کاردانی نایب الایاله مانع از آشفتگی کارها شد ودر اینروزها سردار وسالار چندروزی‌در کنسولگری عثمانی (شهبندری) بست نشستند تا از آسیب سپاهیان تزاری در امان باشند.

محمدعلی میرزا از بدرفتاری با آزادیخواهان دریغ نکرد ، آزادیخواهان اصفهان و گیلان آهنگ پایتخت کردند ، محمدعلی میرزا بسفارت روس پناهنده شد ، مجلس عالی از نمایندگان طبقات تهران تشکیل یافت و محمدعلی میرزا را از پادشاهی برانداخت واحمد میرزا پسر سیزده سالهٔ او را بشاهی برداشت.

روسها از فشار خود بسردار و سالار کاستند ولی برای برهم زدن اوضاع بآشوب قره داغ پرداختند و رحیم‌خان بهواداری سران سپاهی روس با امرای شاهسون و ایلهای خلخال همدست گردید تا براردبیل بتازد و از آنجا بتهران رفته محمدعلی‌میرزا را بسلطنت برسانند. ستارخان و باقرخان با سپاهی برای نجات اردبیل رفتند ولی با کارشکنیهای‌بزرگی روبرو شدند. اردبیل بدست تاراجگران افتاد و سپاه روس باردبیل نیز درآمد دراین‌میان نیروئی از تهران برای سرکوبی شورشیان بطرف آذربایجان حرکت کرد. قوای دولتی بر یاغیان پیروز شد و سردار بهادر ، یفرمخان ، سردار ، سالار بتبریز وارد شدند. حاج صمدخان شجاع الدوله که از دیرباز مشروطه خواهی مینمود از راه مراغه بتبریز آمد.

در این میان روسها از سردار و سالار گله‌ها داشتند و کارکنان دولت که بیشترشان از بازماندگان درباریان مستبد بودند و از جان ودل خواستار مشروطه و هوادار ستارخان و باقرخان ودیگر جانبازان آزادی نبودند گله‌ها ازآنان میگذاردند و ایرادها بر ایشان میشمردند ، بالاخره ایراد هردو دسته کارگر شد و دولت آنها را از تبریز بتهران خواست

سردار و سالار با شکوه بسیار با صدتن از مجاهدان درحالیکه کاروانی ازمردم تبریز آنها را تا باسمنج بدرقه مینمودند تبریز را ترک کردند و از سوی تهران شادروانان



مرحوم میرزا علی ثقة‌الاسلام - روبروی صفحه ۲۳۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

نوبری و خیابانی بنمایندگی از مجلس شورایملی باستقبال آنان حرکت کردند .

در زنجان دو دسته بهم رسیدند و مردم آبادیهای بین راه استقبال شایان از دو گرد آزادی ایران کردند .

سردار و سالار بتهران رسیدند و پس از پذیرائیهای چند سردار در پارك اتابك و سالار در عشرت آباد اقامت کرد .

روسها باین پذیرائی مردم ایران از سردار و سالار خرسندی نشان ندادند و به بیرون کردن آندو از ایران کوشیدند از دولتیان نیز هواخواهانی در کار بودند و دامن میزدند .

در این هنگام کشاکش حزب اعتدالی و انقلابی و خونریزیهای آنان برقرار بود .

نیکلا تزار روس از دیرگاه در فکر تقسیم ایران بین خود و انگلیس بود خواست محمدعلی میرزا را دوباره بتخت بنشاند و با دست او بدلخواه خود در ایران پیشرفت دهد ولی او چون کاری از پیش نبرد و از مازندران گریخت پس از آن سالارالدوله و بالاخره حاج صمد خان شجاع الدوله را برانگیخت و چون همگی از میدان دررفتند خود بسختگیری پرداخت :

دولت ایران برای سر و سامان دادن بکارهای خود میخواست از کشورهای خارج مشاورینی بخواهد و بدین منظور برای اصلاح مالیه پنج نفر آمریکائی بسردستگی مستر مورگان شوستر بایران وارد شدند ، تزار با مقاصدیکه در ایران داشت نمیخواست مالیهٔ ایران سروسامانی یابد و این کشور از تنگدستی رها گردد ، این بود از ابتدا روی موافقی نشان نداد و از سختگیری نیز باز نایستاد .

پس از شکست سالارالدوله دولت بر آن شد که دارائی او و شعاع السلطنه را توقیف کند و از آن خود گرداند . مستر شوستر مأمور شد که این تصمیم را عملی سازد . کنسول روس ببهانهٔ اینکه اموال شعاع السلطنه در پیش بانك روس گرو است قزاق بآنجا فرستاد فردای آنروز (١٦ مهرماه ١٢٩٠) مستر شوستر بفرماندهی یك افسر آمریکائی و یکصد ژاندارم قزاقها را اخراج کرد و ژاندارمها باغرا اشغال کردند .

در آنروزها دو سال دورهٔ مجلس شورایملی بپایان میرسید و برای انتخابات دورهٔ دیگر

خوابهائی دیده بودند و آرزوهائی در میان بود انجمن تبریز پیشنهاد کرد بر دورهٔ مجلس ششماه دیگر افزوده شود ، انجمنهای دیگر نیز آنرا پیشنهاد کردند و مجلس پس از شور آنرا پذیرفت .

روز دهم آبانماه ۱۲۹۰ وزیر مختار روس بوزارتخارجهٔ ایران رفت و خواستار شد گماشتگان خزانه از باغ شعاع‌السلطنه برداشته شود و آنباغ بار دیگر در دست قزاقها باشد و نیز دولت ایران رسماً پوزش خواهد .

روز ۱٤ آبانماه نماینده‌ای از طرف دولت ایران بسفارت روس رفت و پیام داد که خواهش دولت روسیه دور از روابط دوستی و همجواری است ولی کنسول روس روز نوزدهم پیام داد هرگاه تا ٤۸ ساعت خواهش دولت روس انجام نگیرد روابط میان دوکشور قطع خواهد شد . در این میان وزیر مختار ایران دولت انگلیس را میانجی کرد ولی دولت‌انگلیس برای دلجوئی از دولت روسیه توصیه کرد که دولت ایران درخواست روسیه را بپذیرد و نیز وزیر مختار انگلیس مستر شوستر را ملاقات کرد و او را بنرمی و خوشرفتاری با روسها وادار نمود .

روز ۲٦ آبانماه روسها اطلاع دادند که روابط دوکشور قطع شده و لشکر روس از قفقاز روانهٔ آذربایجان شده است .

با اینکه دولت ایران درخواست روسها را پذیرفته بود روسها التیماتوم دومی دادند :

۱ ـ مستر شوستر از کارهای دولت ایران اخراج شود .

۲ ـ دولت ایران دیگر مشاورانی از بیگانگان نگیرد .

۳ ـ مخارج لشکرکشی روسیه را ایران بپردازد .

و اصرار داشتند در ٤۸ ساعت پاسخ مساعد داده شود .

روز نهم آذر ماه (نهم ذیحجه ۱۳۲۹) مجلس شوری تشکیل یافت و وزیر خارجه یادداشت سفارت روس را باز خواند و از مجلس رأی خواست مجلس دلیرانه آنرا نپذیرفت از کسانیکه در این مجلس سخن راندند شادروانان شیخ محمد خیابانی و شیخ اسماعیل هشترودی و شیخ رضا دهخوارقانی بودند . خیابانی گفتار آرام ولی بس استواری سرود

مستر شوستر جریان این نشست تاریخی پارلمان ایران را چنین مینگارد :

« چند دقیقه پیش از نیمروز از همگی رأی خواستند یك یا دو تن فرومایهٔ ترسو از مجلس بیرون رفتند و خود را کنار کشیدند از دیگران نام هرکسی که خوانده شد بپای برخاست و آشکارا رأی خود را گفت و چون خواندن نامهای نمایندگان بپایان رسید نتیجه آن شد که هریکی از آنان رأی خود را گفتند و بی‌آنکه پروای آیندهٔ خود و خاندانش را کنند اندیشهٔ خود را آشکار ساخته بود . همهٔ نمایندگان بدشمن ایران آن پاسخ را دادند که بیك تودهٔ نومید پامال شده میشایست توده‌ای که از آیندهٔ بیمناك تاریك خود ترسیده نگهداری آزادی و آبروی خود را برآن برگزید همهٔ نمایندگان خواهشهای روس را برگردانیدند » (۱)

روحانیون فتوی بترك کالای روسی و حکم بجهاد دادند . شور و خروش مردم در بسیاری از شهرها بلند شد . سپاهیان روس بتبریز وارد شدند و از بدرفتاری دریغ نکردند . روز ۲٤ آذر ماه دوباره روسها التیماتوم دادند و قبول سه پیشنهاد خود را از دولت ایران خواستند و یادآوری کردند چنانکه درخواستشان برآورده نشود آهنك تهران خواهند کرد . دولت مجلس را بست و التیماتوم را قبول نمود (۲)

روز ۲۹ آذر ماه ۱۲۹۰ (۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹) روسها شبانگاه بشهر تبریز ریختند و هرکه را یافتند کشتند شهربانی و اداره های دولتی را اشغال کردند و از صبح زود هرکه را یافتند کتك زدند و لخت نمودند و هرکه مقاومت کرد کشته گردید و باز عده‌ای بخاك و خون غلطیدند .

در این میان شادروان ثقةالاسلام و بیشتر نمایندگان انجمن بخانهٔ ضیاء الدوله فرمانده لشکر آذربایجان رفتند و در پیرامون پیش‌آمد اخیر گفتگو کردند . گویا ثقة الاسلام عقیده

---

(۱) جلد ٤ تاریخ ۱۸ ساله کسروی صفحه ۲۳۵ .

(۲) ناصرالملك نایب‌السلطنه فرمان تعطیل مجلس را صادر کرد و دولت نجفقلی خان صمصام‌السلطنه آنرا اجرا نمود .

داشت که راه جلفا بسته شود تا از ورود سپاهیان روس جلوگیری گردد، پس از آن از کنسول روس درخواست کردند تا روسها از تیراندازی و کشتار دست بردارند، روسها پاسخ دادند که اسلحهٔ مجاهدین همگی باید از دستشان گرفته شود. حکمران و نمایندگان اندیشهٔ روسها را فهمیدند، ثقة الاسلام که نخست مجاهدین را بسکوت و تأمل توصیه میکرد چون بی‌پروائی مهاجمین را دید اضطراراً حکم بمدافعه داد مجاهدین دست باسلحه بردند. سراسر شهر بهیجان آمد مجاهدین میکشتند و کشته میشدند تا عالی‌قاپو (ساختمانی که بجای استانداری کنونی بود)، شهربانی، ارک را از مهاجمین تهی کردند ولی روسها از کشتار و تاراج دریغ نمیکردند حتی در کوی مارالان مردم بی‌سلاح را دوبدو بهم بسته بنزین پاشیده آتش میزدند، خانه ها را تاراج کرده ساکنینش را کشته و پس از آن آتش میزدند.

چون کشته از هر دو طرف زیاده از حد بود روسها انتشار دادند که مجاهدان جنگ را شروع کرده‌اند و دست بردار نیستند از تهران نیز دستور میدادند که مجاهدان جنگ نکنند و چون دراین بین روسها از دست مجاهدین زبونی نمودند و برای روسها بیم اخراج از شهر میرفت کنسول با ثقة الاسلام و حکمران و نمایندگان انجمن گفتگو کرد تا جنگ پایان یابد. روسها در انتظار ورود نیروی کمکی از قفقاز دست از جنگ برداشتند گمان میرفت که روسها آشتی کرده‌اند عده‌ای از مجاهدین اسلحه بزمین گذاشتند و عده‌ای نیز از شهر بیرون رفتند. در اینروزها کسانی برای آوردن حاج صمدخان شجاع الدوله بباسمنج رفتند و جمعی از اوباش نیز بانجمن ریختند و آنجا را تاراج نمودند و نمایندگان هریکی بجائی گریختند.

نیروی امدادی روسها بشهر نزدیك میشد عده‌ای از نمایندگان انجمن که درشهر بودند بخانهٔ ثقةالاسلام رفتند تا با او شور کنند. ثقةالاسلام از کنسولگری روس برمیگشت وچون از آمدن قشون ایروان کنسول را خرسند دیده بود بهمگی پاسخ داد هرچه زودتر از شهر بیرون روند اینان چون برخاستند از ثقة الاسلام پرسیدند پس شما چه خواهید کرد ثقةالاسلام گفت: افوض امری الی‌الله.

نیروی مهاجم شهر را زیر آتش توپخانهٔ خود قرار دادند واز روز پنجم محرم ۱۳۳۰ (پنجم دیماه ۱۲۹۰) روسها برشهر غلبه کردند. چون سردار روس دستور داشت کسانیرا که باسپاه تزاری جنگ کرده‌اند دستگیر کرده مجازات کند این بود از روز هفتم محرم بجستجوی آزادیخواهان پرداختند.

مجاهدین متواری شدند و از سران آزادی کسی جز ثقة‌الاسلام درآشکار نبود ولی بسیاری از ایشان از شهر بیرون نرفته درخانه‌های خود بودند و در دو روز اخیر ثقة‌الاسلام هرکه را میدید دستور میداد از شهر بیرون رود ولی خودش همچنان درآشکار میبود وبا همهٔ بیمی که در میان بود دل بمرگ داده بجائی نمیرفت (۱).

شادروان کسروی در تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان مینویسد: از زبان حاج میرزاآقا فرشی میگویند که چون درآنروزها من در شهبندری عثمانی پناهنده بودم شهبندربامن گفت «روسیان آهنك گرفتن ثقة‌الاسلام را میدارند، شما بنویسید او نیز خود را بشهبندری رساند» من نامه‌ای نوشته با دست یکی از کسان خود فرستادم وچون بازگشت نامه‌ای آورد که ثقة‌الاسلام در پاسخ نامهٔ من فرستاده و در آن چنین نوشته بود:

«هنگامیکه درزمان شکست عباس میرزا آقا میرفتاح جلو افتاده شهر تبریز را بدست روس سپرد از آن زمان صدسال میگذرد و همیشه نام آقا میرفتاح ببدی یاد میشود. شما چگونه خرسندی میدهید که من در این آخر زندگی از ترس مرگ خودرا بپناهگاهی کشم و دیگرانرا در دست دشمن گذارم؟!»

روز نهم محرم ۱۳۳۰ (نهم دیماه ۱۲۹۰) عصر هنگامیکه مرحوم ثقة‌الاسلام از خانه بیرون میآمد نایب‌کنسول روس بایکتن افسر روسی با درشگه بدر خانه آمده میگوید: ژنرال کنسول سلام رساند چون در کنسولخانه مجلسی خواهد بود وچند تن دیگرنیز هستند خواهش‌کرد شما نیز باشید، ثقة‌الاسلام میخواهد پس‌از ایشان با درشگهٔ دیگری برود

---

(۱) قسمت بیشتر این تاریخچه از جلد ۲ ـ ۳ ـ ٤ تاریخ ۱۸ سالهٔ کسروی خلاصه شده است و در بقیه نیز اکثراً همین نوشتهٔ وی نقل میشود.

نایب کنسول بنام اینکه درشگه را کنسول از بهر شما فرستاده او را باخود نشانده بکنسولخانه میبرد .

کنسول با درشتی نخست توانائی دولت روس وزیادی سپاه اورا برخ ثقةالاسلام میکشد و بعد میپرسد که چرا جلوگیری از مجاهدان نکرده و هکشتار سربازان روس خرسندی داده است . ثقةالاسلام پاسخ میدهد از نیرومندی دولت روس بی‌خبر نیستم لیکن حق و حقیقت نیز برای خود نیروئی دارد در بارهٔ جنگ نیز میگوید خود شما آنرا پیش آوردید وگرنه کسی از مردم تبریز آنرا نمیخواست سپس کنسول تلگرافهائی را که او بتهران برای چاره جوئی از روسها کرده بود نشان میدهد . ثقةالاسلام پاسخ میدهد من بنام مسلمانی چیرگی شمارا بر آذربایجان نمیخواستم اکنون شما نیز بنام سیاست آنچه میخواهید در بارهٔ من بکنید .

کسروی مینویسد : کنسول نوشته‌ای را که از پیش آماده میداشت ، در این باره که جنگرا مجاهدان آغاز کردند و روسیان ناگزیر شده برای نگهداری خود با آنان به پیکار برخاستند و شهر را دوباره بجنگ بگشادند ، جلو گذارده و خواست ثقة الاسلام آنرا مهر کند و نویدهائی از پشتیبانی و نوازش دولت امپراتوری روس داد .

روسیان برای آنکه از تبریز بیرون نروند و پاسخی برای‌خرده گیریهای دولتهای دیگر داشته باشند بچنین نوشته‌ای نیاز میداشتند ثقةالاسلام خواست او را دانست و مردانه ایستادگی نمود و پاسخ داد اینها دروغ است جنگرا شما آغاز کردید .

کنسول هرچه پافشاری کرد و از در بیم و نوید آمد نتیجه نبخشید ، سپس با دبیر کنسولگری که از مردم تبریز بود پیام فرستاد او نیز از زبان خود دلسوزیها کرد ثقةالاسلام پاسخ داد شما مسلمانید چگونه میخواهید من چیرگی بی‌دینیان بکشور خرسندی دهم .

کنسول چون نومید شد شبانه او را بسالداتها سپرد آنان نیز در باغ شمال با وی درشتیها کردند و دوباره مهرکردن آن نوشته را خواستند ولی آن مرد دلیر با آنکه میانهٔ مرگ و زندگی میایستاد نترسید و همچنان سر باز زد .

روز هشتم محرم شیخ سلیم را با برادرش ودر روز نهم ضیاء العلماء ، صادق الملک

و آقا محمد ابراهیم قفقاپچی ، حسن و قدیر پسران علی مسیو را دستگیر کردند و به کنسولخانه بردند.

(۱) روز دوشنبه دهم دیماه تبریز را پراندوه‌ترین روزی بود . در اینروز که دهم محرم نیز میبود چون آفتاب برخاست گذشته از جنبش و خروشی که همه ساله بنام‌محرم برخاستی و امسال را نیز با همهٔ گرفتاریها در کار میبود ، گذشته از آمد و شد و جنب و جوشی که روسیان در کوچه‌ها و بازارها همچون روزهای پیش میداشتند یك تکان دیگری از ایشان در سربازخانه (۲) و پیرامون آنجا دیده میشد. دستهٔ انبوهی از سالدات و قزاق (ششصد تن کمابیش) سربازخانه را گرفته و چنین گفته میشد کسانیرا که از سردستگان مشروطه گرفتار کرده بودند، در آنجا بدار خواهند کشید . دریکسو در پهلوی درختی دو تیری ستون‌وار بلند کرده و یك تیر افقی برروی آنها میخ‌کوب میساختند و ریسمانها از آن می‌آویختند. این داری بود که آماده میکردند و چون با کشتن سران آزادی ایران جشن میگرفتند تیرها را با پارچه های سه رنگ بیرق روسی میآراستند.

یك ساعت به‌نیمروز چهار شصت تیر بچهار گوشهٔ سربازخانه کشیدند و برپشت بامها سالدات و قزاق برای نگهبانی گماردند.

یکدسته از مردم جلو سربازخانه گرد آمده خاموش وسرافکنده میایستادند. پس‌از نیمروز ناگهان دو ارابهٔ باری روسی که نه تن دستگیر : ثقةالاسلام ، شیخ سلیم . آقا کریم برادر او ، ضیاءالعلماء ، محمدقلیخان دایی‌او ، صادق الملك ، آقا محمد ابراهیم حسن پسر هیجده سالهٔ علی مسیو ، قدیر برادر شانزده سالهٔ او در توی آنها میبودند ازراه باغشمال پدیدار گردید ، یکدسته قزاق و سالدات با تفنگهای سرنیزه‌دار بدست گرداگرد آنها را گرفته همچنان راه میآمدند. دستگیران با رنگهای پریده و رخسارهای پژمرده خاموش می‌نشستند و ثقةالاسلام و برخی آهسته دعا میخواندند ارابه‌ها چون بسربازخانه رسید بدرون رفت و درهای سربازخانه را بسته کسی را از ایرانیان راه ندادند. یك‌افسر که از باغشمال برای کار اینان فرستاده شده بود پس‌از اندگی در درشگه رسید . سه‌تن از

---

(۱) صفحهٔ ۲۹ از جلد ٤ تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان . (۲) محل دانشسرای پسران کنونی

بدخواهان مشروطه که سپس از فراشان صمدخان میبودند برای انجام کار دژخیمی در آنجا میبودند و چون بایشان دستور داده شد بر سر دستگیران ریخته بکندن رختهای ایشان پرداختند و جز پیراهن و زیرشلواری همه را از تنشان درآوردند . . .

هنگامهٔ دلگداز بسی سختی میبود . یکدسته مردان غیرتمندی را دشمنان بیگانه در شهر خودشان بگناه آزادیخواهی بدار میکشیدند و کسی نبود بداد ایشان رسد . مرگ سیاه یکسو و غم درماندگی کشور یکسو خدا میداند چه‌دل‌سوخته‌ای درآنساعت میداشتند .

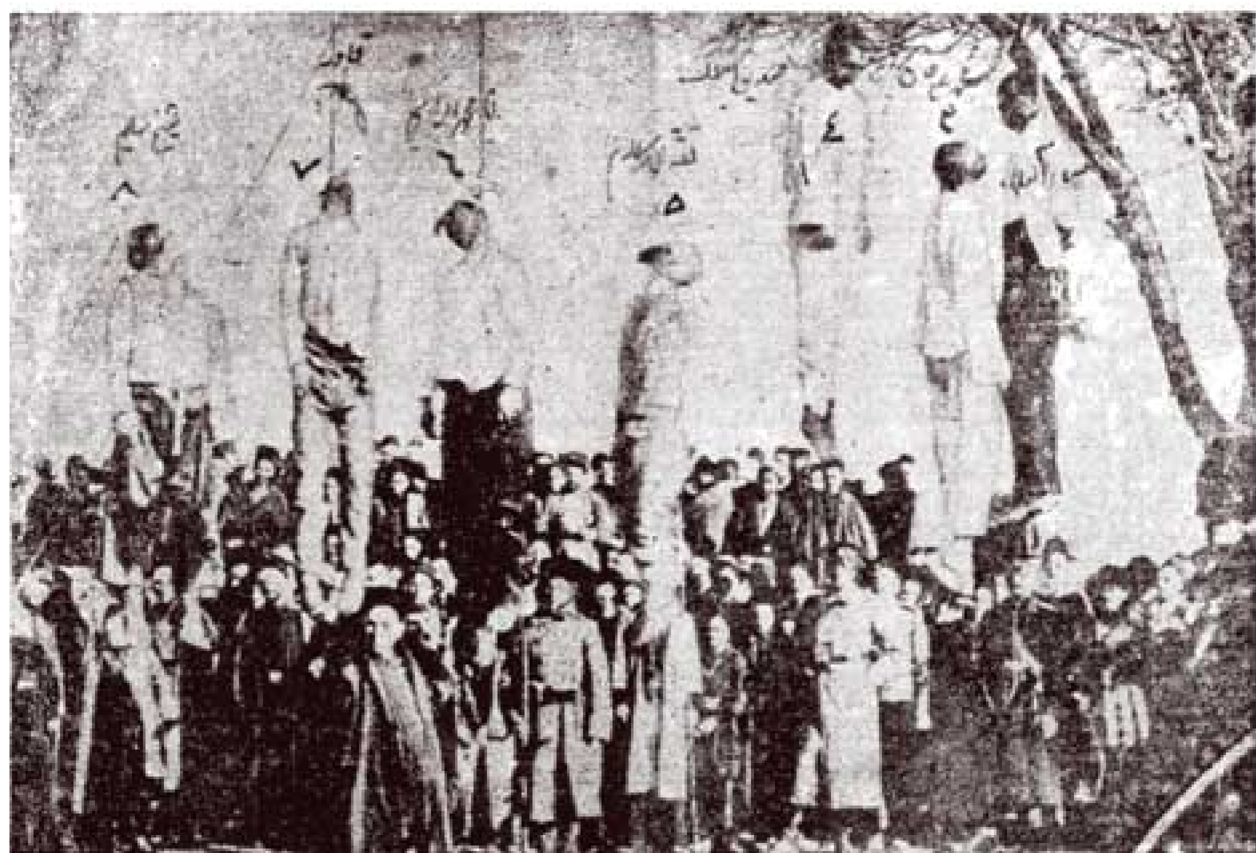
ثقةالاسلام بهمگی دل میداد و از هراس و غم ایشان میکاست . شیخ سلیم بیتابیها مینمود . ثقةالاسلام گفت : « این بیتابی بهر چیست ؟! ما را چه بهتر ازاین که در چنین روزی در دست دشمنان دین کشته شویم » ، قدیر همچون بید میلرزید لیکن حسن پروا نمینمود ؛ شادروان ثقةالاسلام بایشان نیز دلداری داده میگفت : « رنج ما دو دقیقه بیش نیست پس‌ازآن بیکبار خوش و آسودهٔ خواهیم بود »

چون خواستند دار زنند نخت شیخ‌سلیم را خواندند . . . دژخیمان ریسمان بگردنش انداختند و کرسی‌را از زیر پایش کشیدند . دوم نوبت ثقةالاسلام بود شادروان همچنان بی‌پروا میایستاد . دو رکعت نماز خوانده بالای کرسی رفت . سوم ضیاءالعلماء را خواندند . . . چهارم صادق الملك را خواندند . پنجم آقا محمد ابراهیم قفقازچی را پیش‌آوردند ... ششم حاج محمدقلیخان را پیش خواندند . هفتم نوبت حسن بود ، جوان دلیر بالای کرسی با آواز بلند داد زد : « **زنده باد ایران ، زنده باد مشروطه** » ، پس‌از همه نوبت قدیر پسر شانزده ساله رسید و او را نیز بالای کرسی برده ریسمان بگردنش انداختند . . . »

روز یازدهم نزدیك غروب کشتگان را از دار گشاده بروی خاك انداختند و کسانی از خانوادهٔ شان آنان را غسل و کفن کرده بخاك سپردند و جنازهٔ مرحوم ثقة الاسلام نیز در سید حمزه در مقبرهٔ عزیز خان سردار بخاك سپرده شد .

شادروان ثقةالاسلام درعلوم ادبی ، ریاضی ، نجوم ، فقه و حکمت و کلام و تاریخ مهارت داشت و از آثار قلمی وی ترجمهٔ عتبی ، مرآة الکتب ، ایضاح الانباء میباشد .

لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون



شهدای عاشورای سال ۱۳۳۰ - روبروی صفحه ۲٤۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز

تلگرافهای محرمانه و رمز وزارت امور خارجهٔ روسیهٔ تزاری در بارهٔ ثقة الاسلام

تلگراف ازطرف وزارت امور روسیه از پطرزبورگ بسفیر خود در لندن.

شماره (۲۲۰۶) ۲۲ دکابر ۱۹۱۱ تلگرافهای شماره ۳۳۹ و ۳۴۱ (رمز) شما واصل شد. افکار عامهٔ روسیه حقاً و عمیقاً از معاملهٔ دهشتناکی که نسبت بسالداتهای ما در تبریز مجری شده مضطرب میباشد با اینکه محض اجتناب از تهییج فوق العادهٔ افکار، ما از نشر بسیاری از تفصیلات نفرت‌آور خودداری نمودیم نمیتوانیم این اوضاع و احوال را منظور نداریم مجازات سخت در حق مسببین اتفاقات اخیر تبریز و رشت ضروری میباشد ضمناً مجازات میتواند شامل اشخاص روحانی از قبیل ثقة الاسلام نیز بشود معذلك اعدام این قبیل اشخاص در ایران و ترکیه نظایری داشته است خواهشمندم در زمینهٔ فوق در پیشگاه دولت بریتانیای کبیر اظهار نظر نمائید. سازانوف



تلگراف وزارت امور خارجهٔ روسیه بعنوان سفیر خود در تهران

شماره (۲۲۱۶) ۲۳ دکابر ۱۹۱۱ عطف به تلگراف رمز شماره ۱۳۳۲ شما کاردار ایران بنا بدستور حکومت خود امروز بمن اظهار نمود که کابینهٔ تهران ممکن میشمارد فعالیت خود را برای استقرار مناسبات دوستانه با ما فقط بشرطی ادامه دهد که ما با یك ضرب الاجل مسببین را تعیین و تعهد نمائیم که در این مدت تمام قشون خود را از ایران خارج و شجاع الدوله را از تبریز برکنار و مسببین اعدام ثقةالاسلام را تحت تعقیب وخصوصاً انجام این عمل را در روز عاشورا مسئول قرار دهیم و الا کابینه مجبور باستعفا بوده و ضمناً اعلام خواهد کرد که این امر در نتیجهٔ عملیات صورت گرفته است.

اینجانب با یك لحن تندی به علیقلی خان بیموقع بودن این اقدام حکومت ایران را گوشزد نموده و با یك شکل جدی از عواقب اقدامی که کابینهٔ تهران در نظر گرفته است آگاه ساختم خواهشمندم معجلا راجع بوضعی که در محل ایجاد شده ما را مستحضر داشته

و هکذا عقیدهٔ خودتان را راجع بنتایجی که ممکن است از استعفاء کابینه حاصل شود و اقداماتیکه در چنین موردی برای ما ایجاب خواهد شد اظهار دارید .

شما باید بنایب‌السلطنه و وزراء کاملا حالی نمائید که آنها از این راه فقط مملکت را دچار سختی‌های بی‌اندازهٔ بزرگ خواهند نمود .

شما میتوانید بآنان بفهمانید که ما مشغول اقدام برای تنظیم دادگاههای نظامی صحرائی هستیم قشون ما البته بیشتراز مدتی که برای استقرار نظم در نقاطی‌که اقامت دارند لازم است درآنجا نخواهندماند . سازانوف

☆ ☆ ☆

تلگراف مورخه ۲۳ دکامبر ۱۹۱۱ شماره ۲۲۱٤ وزارت امور خارجه بعنوان ژنرال کنسول تبریز از پطرزبورگ .

۲۳ دکامبر ۱۹۱۱

عطف بتلگراف رمزی سفارت بشماره ۱۳۳۲ فوراً بطور تفصیل اوضاع و احوالی را که موجب صدور حکم اعدام ثقةالاسلام و سایر اشخاص مبرز از دادگاه نظامی شده است تلگراف کنید با نظر سفیر راجع باینکه اعدام در روز عاشورا نهایت نامناسب بوده است موافقیم لازم میدانم که نسبت بروحانیون نهایت احتیاط را مرعی داشته و لازم است توجه رییس قشون را باین نکته جلب نمائید . سازانوف

☆ ☆ ☆

استخراج از تلگراف محرمانهٔ پاکلویسکی تهران ۲۹ دکابر ۱۹۱۱ شماره ٦۹

حکومت اقدامات لازمه را بعمل آورد که اخبار راجع باعدام چند نفر ایرانی در تبریز که از آنجمله یکی ثقةالاسلام باشد وهکذا راجع بورود شجاع الدوله بشهر مزبور ایجاد اغتشاشات و تشنجات غیرمطلوبه ننماید تلگرافاتیکه از تبریز میرسد تحت سانسور سخت واقع شده در همه جا تعزیه و مجامع سوگواری باحترام عالمی که از طرف ما اعدام



ساختمان دبیرستان ثقة‌الاسلام - روبروی صفحه ۲۴۲ تاریخچهٔ مدارس تبریز

گردیده ممنوع شده است. فقط در اصفهان این اتفاقات تا یك اندازه ایجـاد هیجان نموده علت عمدهٔ این مسئله هم این بوده است که سردار اشجع حکمران محل که فعلا ازمأموریتش منفصل گشته بنا بنظریات شخصی نخواسته بود اقدامات لازمه در مقابل تحریکات آقا نجفی مجتهد مشهور بعمل آورد.

(از نامهٔ شاهراه شمارهٔ هشتم ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۹)



٦٨

دبستان دولتی صبا

« پسرانه »

در مهر ماه ۱۳۲۸ آقای **لطفلی ریاحی** از طرف ادارهٔ فرهنگ **بمدیریت دبیرستان ملی مولوی** منصوب گردید و دبیرستان دولتی شد ولی در اندك مدتی بصورت دبستان دولتی ٤ کلاسه‌ای درآمد .

در ۳۰ آبانماه همانسال مدیریت دبستان بآقای **باقر واثق ملکی** واگذار شد چون در این هنگام ساختمانی برای تأسیس دبستان درقسمتی ازگورستان متروکهٔ شتربان (نزدیکی میدان کاه فروشان) از طرف ادارهٔ فرهنگ آماده شده بود لذا این دبستان که بنام **مولوی** نامیده میشد در ۲۳ آذر ماه ۱۳۲۸ بساختمان جدید منتقل و بنام **نودبنیاد شتربان** موسوم گردید .

دبستان تا ۲۰ بهمن ماه ۱۳۲۹ برمین نام موسوم بود تا در این تاریخ به پیشنهاد **انجمن** همکاری خانه با مدرسهٔ دبستان ، بنام شادروان **حاج میرزا ابراهیم آقا صبا** نمایندهٔ تبریز در دورهٔ اول مجلس شورایملی موسوم گردید .

آقای واثق تا مهرماه ۱۳۳٦ مدیریت دبستان را بعهده داشت و بعد از وی آقای **محمود مجتهدی** بمدیریت دبستان منصوب شده است . دبستان ٦ کلاسه و ۲۰۰ نفر دانش‌آموز دارد .



شرح حال

حاج میرزا ابراهیم آقا صبا

شادروان حاج میرزا ابراهیم آقا فرزند مرحوم حاج شیخ علی یکی از روحانیون روشنفکر و مرجع تقلید مردم تبریز بود.

وی در سال ۱۲۵۵ شمسی (۱۲۹۳ قمری) در تبریز متولد شد و تحصیلات خود را در تبریز آغاز کرد، علاوه برعلوم دینی از علوم فیزیك، شیمی، طب نیز برخوردار بود و کتابی در شیمی از ترکی ترجمه کرد که فعلا موجود میباشد و نیز در نگین‌تراشی و زرگری، ساخت زنگ اخبار ودر بعضی از صنایع ظریفه تخصص داشت، حافظه‌ای قوی و ذوقی سرشار در سرودن اشعار عربی و فارسی داشت، درسواری و تیراندازی نیز ماهربود

در ۱۲۸۵ بسابقهٔ فهم و دانش و آزادیخواهی از طرف مردم تبریز بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید (۱)

شادروان حاج میرزا ابراهیم آقا پس‌از ورود بتهران براثر کاردانی و توجه خاص‌خود باصول دموکراسی از شخصیت‌های بارز و کم نظیر مجلس بشمار رفت واز روز اول درشمار نمایندگان تندرو و آزادیخواه جای گرفت و یکی از دلاورانی بود که در برابر نیروی استبداد با شهامت بمبارزه پرداخت و سرانجام در این راه از بذل مال و جان نیز دریغ نگفت.

☆☆☆

در شهریور ماه ۱۲۸۶ میرزا علی اصغر خان اتابك بقتل رسید و مردم چنین باور کردند

---

(۱) نمایندگان دوره اول مجلس شورایملی از تبریز: ۲ - حاج میرزا ابراهیم آقا ۲ - آقا میرزا فضلعلی ۳ - سیدحسن تقی‌زاده ٤ - مستشارالدولة ٥ - حاج امام‌جمعهٔ خوئی ٦ - احسن‌الدوله ۷ - هدایت‌الله میرزا ۸ - میرزا عبدالرحیم طالبوف ۹ - میرهاشم دوه‌چی ۱۰ - حاج محمد آقا حریری ۱۱ - حاجی‌میرزاآقا فرشی ۱۲ - شرف‌الدوله بودند.

که انجمنی از فدائیان برای کشتار بدخواهان مشروطه آماده میباشد.

ترس دلها را فرا گرفت و براثر آن محمدعلیشاه و درباریان وی بآرامش گرائیدند و انبوهی از آنان بمشروطه روی آوردند و انجمنی بنام فتوت تشکیل دادند.

درآبانماه ۱۲۸۶ دورهٔ اول مجلس شورایملی بودجهٔ کل کشور را پس‌ازششماه رسیدگی تصویب کرد و ترتیبی صحیح برای گرفتن مالیات از مردم مقرر داشت و تیول را برانداخت و برای تعادل بودجه از مقرری و حقوق شاهزادگان و دیگران حتی از حقوق شاه نیز مقداری کاست.

محمدعلیشاه از مبارزهٔ آشکار با مجلس نا امید شده بود ولی برای اغفال و خشنودی آزادیخواهان میخواست بمجلس برود لذا در ۱۹ آبانماه برای بار اول پس از تاجگذاری خود بمجلس رفت و سوگند یاد کرد که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهبان باشد و برطبق قوانین مقرره سلطنت کند.

باین ترتیب سه ماه بآرامش گذشت و داستان اتابك از خاطرها محو شد. سعدالدوله و امیر بهادر و دیگر درباریان محمدعلیشاه که از کمی حقوق خود ناراضی بودند کم‌کم او را بدشمنی آشکارا با مشروطه و مجلس برانگیختند.

دراین میان محمدعلیشاه از مجلس نمایندگانی را بدربار خواست وبا آنها درخصوص مجلس و انجمنهائیکه در تهران و شهرستانها تشکیل می‌یافت گله نمود و گفت مجلس حد خود را نگه نمیدارد و در کارهای دولت دخالت میکند ، انجمنها نیز مایهٔ آشوب کشورند مجلس از روی قانون اساسی باید قانونگزاری کند و بکار دیگری نپردازد.

شاه با اینکه در مقابل پاسخ نمایندگان مجلس بنرمی و ظاهرسازی پرداخت ولی‌در نهان بآشوب شهرها و آمادگی درباریان برای تاخت و تاز مجلس و آزادیخواهان فرمان داد

ناامنی همه جا را فرا گرفت و در تهران نیز بیم آشوب و کشتار میرفت. در اوایل هفتهٔ آخر آذر ماه (۲۳ آذر ماه) جمعی از اوباش بمسجد سپهسالار جایگاه تشکیل‌انجمنهای تهران ریختند و از آنجا روی بمجلس شوری نهادند ومجلس را سنگباران کردند وگلوله ها بدر و دیوار مجلس زدند.

مجاهدین از فرصت استفاده کردند و از مناره های مسجد آشوبگران را بضرب گلوله پراکنده کردند.

قوای دولتی و توپچیان و غلامان محمدعلیشاه و سربازان فوج امیربهادر که مأمور برانداختن مجلس شوری و مشروطه بودند میدان توپخانه را مرکزی برای اجتماع خود گردانیده بجمع و تحریك دشمنان مشروطیت میپرداختند.

لیاخوف فرمانده دستهٔ قزاق نیز بدستاویز جلوگیری از آشوب، از میدان توپخانه پاسبانی میکرد.

آزادیخواهان نیز از دور و نزدیك در مدرسهٔ سپهسالار ومیدان بهارستان گرد آمدند و بشور پرداختند. محمدعلیشاه بمیانجیگری نمایندگانیکه بفکر آشتی میان او و آزادیخواهان بودند اعتنا نکرد. ساعت بساعت بانبوه مردم میافزود، شب فرا رسید و نمایندگان مجلس شب را در بهارستان بسر بردند و مردم آزادیخواه از آنان جدا نشدند و بیاریشان برخاستند توانگران نیـز خوراك از خانه های خود آوردند و همگی شام درآنجـا خوردند بااینکه شبی بربیم بود و بیش از بیست تفنگچی نمیداشتند بااینحال دل قوی کردند و از پیش آمد نهراسیدند. طرفداران محمدعلیشاه و نیروی استبداد نیـز شبرا در توپخانه بسر بردند و چون نیروی دولتی با آنان بود و خوراك بفراوانی فراهم شده بود در کار خود پروا نکرده و بیشتر شبرا باعیش و نوش بسر آوردند.

فردای آنروز مردم دسته دسته ببهارستان و مسجد سپهسالار روی آوردند، امروز آمادگی مردم بیشتر بود و دسته‌ای از آنان تدارك جنك کردند و تفنگداران درپشت بامها و برسر مناره‌ها و خانه های اطراف سنگر گرفتند، عده‌ای نیـز بفراهـم کردن خوار و بار پرداختند و سروسامانی بکارهای خود دادند.

بار دیگر مردمانیکه روز پیش بفکر میانجیگری بودند روانهٔ دربار شدند و چون باز گشتند از شاه نوشتهٔ آوردند که انجمنها بهم خورد و نمایندگان و مردم پراکنده شوند تا دستور پراکنده شدن انبوه مردمیکه درتوپخانه فراهم شده بودند نیز داده شود. آزادیخواهان

از اندیشهٔ باطنی محمدعلی شاه آگاه بودند چون میدانستند که او میخواهد با پراکندن مردم سران آزادگان را یکه و تنها یافته آنانرا تارومار کند به پیشنهاد او خرسندی ندادند و پافشاری و آمادگی خود بیفزودند.

از طرفی مردمی از بدخواهان مشروطه بخانه جمعی از روحانیونی که دلخوشی با مشروطیت نداشتند رفتند تا آنانرا بمیدان توپخانه ببرند ومردم عامی را علیه آزادیخواهان تحریك کنند. چنانکه این کار را کردند و ناسزا و لعن و نفرین بآزادیخواهان گفتند. شب دیگر نیز هردو دسته درجایگاه خود بسر بردند.

روز سوم (سه‌شنبه ۲۵ آذرماه) براثر پایداری دوروزهٔ مجلس اجتماع مردم در بهارستان بسیار زیاد شد وتاعصر همان روز ۲۷۰۰ تفنگچی فراهم آمدند و کارکنان تلگرافخانه و واگون شهری و راه آهن شاه‌عبدالعظیم دست از کار کشیدند وبنام همدردی بمجلس آمدند.

از ورامین نیز دستهٔ بزرگی بکمك نیروی مقیم توپخانه رسیده بود و به پشتیبانی آنان بعضی از روحانیون دل قوی کردند و بمنبر رفتند، بدگوئی‌ها ازمشروطیت و مشروطه‌خواهی کردند و یکنفر را بعنوان مشروطه خواهی کشتند و جسدش را پاره پاره کرده از درخت میدان مشق آویختند.

از روز یکشنبه که در تهران آشوب و انقلاب برخاست، محمدعلی شاه کابینه را برانداخت و خود رشتهٔ کارها را بعهده گرفت مرحوم بهبهانی و طباطبائی تلگرافی بشهرها فرستادند و استمداد کردند همچنین نمایندگان آذربایجان تلگرافی از تبریز یاری‌خواستند

بااینکه بدستور محمدعلی شاه تلگرافها رسانده نشد ولی بیاری کارکنان هواخواه مشروطه که در تلگرافخانه بسیار بودند مردم شهرها پنهانی ازچگونگی اوضاع تهران خبر یافتند. نخست قزوین بعد رشت و تبریز بهواخواهی از مجلس برخاستند و تلگراف همدردی فرستادند.

انجمن تبریز بعنوان اینکه محمدعلیشاه سوگند خود را شکسته او را از پادشاهی برداشت و این کار خود را بخود محمدعلی میرزا و مجلس آگاهی داد ونیز بهمه



حاج میرزا ابراهیم صبا ــ رو بروی صفحه ۲۴۸

تاریخچهٔ مدارس تبریز

شهرها تلگراف کرد و خواستار شد که در این باره با تبریزیها هم‌آوازی کنند .

و نیز تلگراف بسران سپاه و سرباران آذربایجانی که در دوروبر محمدعلی میرزا و امیربهادر بودند فرستاد چنانکه با محمدعلی میرزا همکاری کنند وبجنك با مجلسیان برخیزند افراد خاندانشان در تبریز کشته خواهند شد و خانه‌هاشان ویران خواهد گردید .

از روز سه‌شنبه تلگرافهای بیزاری از پادشاهی محمدعلی میرزا بخود او و بمجلس شورایملی میرسید واز مجلس نیز درخواست میشد که جانشین شاه را برگزینند . محمدعلی میرزا از در زبونی درآمد و از نمایندگان روس و انگلیس درخواست کرد که میانجیگری کنند .

آنچه بیم وی را بیشتر میکرد این بود که ظل‌السلطان از دیرباز درآرزوی بدست آوردن تاج و تخت بود و در این باره با نمایندگان روس و انگلیس نیز گفتگو کرده بود محمدعلی میرزا میترسید که در این هنگام بهمدستی پیشروان آزادی بپادشاهی برسد و نمایندگان روس و انگلیس میپنداشتند که میان ظل‌السلطان و آزادیخواهان در این زمینه هم‌آهنگی هست .

روز چهارشنبه انجمن شاه‌عبدالعظیم با سه هزار نفر مسلح بیاری مجلس به تهران روی آورد و از شمیران و شهریار نیز تفنگچیان بتهران آمدند . محمدعلی میرزا ناگزیر شد که با مجلس آشتی کند . این بود نخست‌وزیری برگزید تا با مجلس کنار آید .

از روز شنبه چادرها از میدان توپخانه برچیده شد و چون انجمن تبریز بی‌پروا و آشکارا بیزاری از محمدعلی میرزا میکرد محمدعلی میرزا بدست و پا افتاد و بنگهداری خود کوشید .

در این هنگام سفرای روس و انگلیس پا بمیان گذارده باز ماندن او را در پادشاهی میخواستند . بالاخره محمدعلی میرزا سوگندنامه‌ای پشت قرآنی نوشت و امضاء کرد که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کاملا مواظبت و ضمانت نماید و از اجرای آن غفلت نکند . نمایندگان نیز سوگندنامه‌ای نوشتند مادامیکه قوانین اساسی و حدود مشروطیت

مجرا باشد خیانت باساس سلطنت محمدعلی میرزا نکنند و حدود و حقوق او را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم دارند.

در آنروزها قوای امدادی از قزوین تهران رسیده بود مجلسیان از ورود آنان سپاسگزاری کردند و اجازه دادند که بقزوین باز گردند.

کسانی از تفنگچیان توپخانه و سران اوباش که پشتیبانیشان بمحمدعلی میرزا و مجلل السلطان پیشخدمت شاه و اطرافیان او بود بی‌پروا بهر سیاهکاری و بدکاری برمیخاستند شبها بیرون آمده هرکه‌را می‌یافتند میزدند و لخت میکردند. دراین میان یکی از نمایندگان مجلس را نیز بسختی کتك زدند. رویهمرفته دیده میشد که محمدعلی میرزا و اطرافیان او بفکر آرام کردن و تنبیه بدخواهان مشروطیت نیستند.

رنجش مردم از محمدعلی میرزا روزبروز زیادتر میشد و روزنامه‌ها نیز از بدگوئی باز نمی‌ایستادند و داستانها از لوئی ۱۶ را برخ او میکشیدند.

عضدالملك رئیس ایل قاجار و شعاع السلطنه برادر محمدعلی میرزا او را بآثار وخیم رنجیدگی مردم متوجه نمودند و سرانجام رفتار بدخواهانهٔ او را با مجلس آشکارا گوشزد کردند، این گفته‌ها در محمدعلی میرزا اثر کرد و برآن شد که بار دیگر با مجلس دوستی کند و از آزادیخواهان دلجوئی نماید از اینرو در ۲۳ دیماه مجلسی در دربار با حضور شادروانان طباطبائی و بهبهانی و بعضی از نمایندگان مجلس برپا کرد و با آنان بروی زمین نشست و پس از گله گزاریها از مجلس و دلجوئی‌هائی که از طباطبائی و بهبهانی دید سوگند یاد کرد که بمشروطیت وفادار باشد. نمایندگان نیز خوشنودی نمودند و بر اثر آن وزیر جنگ و فرمانروای تهران جلو خیره‌سریهای اشرار و بدخواهان مشروطه را گرفت وچند تن را بدادگاه فرستاد.

دادگاه مهاجمین بمجلس و انبوه مردم میدان توپخانه را مفسد و اشرار خواند و چهار تن از سران آنانرا «مصدر امور وحشیانه و مخالف قوانین مقدسه» قلمداد کرد و حکم بمجازات داد.

محمدعلی میرزا همچنان با مجلس خوشرفتاری میکرد و میتوان گفت از مبارزه

با مجلس نومید شده بود ر خواه ناخواه از هرپیش آمدی سود جسته گام دیگری بسوی دوستی با مجلس برمیداشت . چنانکه دراوایل اسفند ماه خوشنودی خود را ازتصویب قانون انطباعات بمجلس فرستاد و در جلسهٔ هشتم اسفند ماه مجلس خوانده شد .

روز هشتم اسفند ماه ۱۲۸۶ دو نارنجك در مسیر محمدعلی میرزا منفجر شد وتنی چند از اطرافیان او را کشت مجلسیان و مردم بسلامتی شاه جشن گرفتند و چون شهربانی بجستجو پرداخت محمدعلی میرزا خوشنودی نشان داد ولی چون نتیجه‌ای از آن جستجو بدست نیامد محمدعلی میرزا باز ار مجلس گله کرد و گفت اگر محرکین معلوم نشوند دست باقدامات مجدانه‌ای خواهد زد و نیز بشهربانی سخت گرفت تا بمب‌اندازان را پیدا کند . شهربانی نیز بهمان دستاویز شبانه بخانهٔ مردم میریخت و کسانی را دستگیر کرده ببازرسی میکشید . در این میان شب نوزدهم فروردین ماه ۱۲۸۷ چهار نفر را دستگیر کرده بشهربانی بردند . انجمن تهران بعنوان اینکه برخلاف چند اصل قانون اساسی رفتار شده ایراد گرفت وچون مجلس از وزراء چگونگی را پرسید معلوم شد بی آنکه وزیر دادگستری یا کشور آگاه باشد حکمران بدستور محمدعلی میرزا دستگیری آنانرا از شهربانی خواسته است .

تنی چند از نمایندگان با وزراء بشور پرداختند و قرار گذاشتند که دستگیر شدگانرا برای بازپرسی بدادگستری ببرند ، حکمران تهران و رئیس شهربانی که برخلاف قانون اساسی رفتار کرده بودند برای مجازات در دادگستری تعقیب شوند .

محمدعلی میرزا با وزراء درشتی کرد و بقرار آنان تن درنداد ، در نتیجه انجمن اعتراض کرد و مردم شورش کردند

شورش مردم بالا گرفت و تنی چند از نمایندگان بدربار رفتند . سرانجام محمد علی میرزا رنجیدگی نشان داد و از دنبال کردن دستگیر شدگان چشم پوشید . در دادگستری بازپرسی پایان یافت چون بیگناهی دستگیر شدگان معلوم گردید آزاد شدند .

بدخواهی محمدعلی میرزا روزبروز آشکارتر میگردید وآثار تحریکات وی درشهرها نمودار میشد باین ترتیب باز آشوب از هرسوی ایران بلند شد .

رحیم خان چلبیانلو که بدست محمدعلی میرزا از زندان تهران فرار کرده بود ازدر

عذرخواهی درآمد و مشروطه خواهی نمود و به‌تبریز وارد شد. روسها ببهانه‌ای در بیله‌سوار بکشتار مردم بیگناه و تاراج و سوزاندن قراء و دهات دست زدند. کردان شهر ارومیه (رضائیه) را تاراج کردند. شاهسونها از سوی دیگر دست بکشتار زدند. درکاشان نایب حسین کاشی براهزنی پرداخت و در خود تهران نیز اوباش شبها مردم را لخت میکردند.

محمدعلی میرزا گذشته از اینکه بی‌پروائی میکرد ازکوشش دیگران نیز جلوگیری مینمود، این بود دوباره مجلسی در خانهٔ عضدالملك رئیس ایل قاجار برپا شد و سرانجام چنین گفتند (۱) «این گرفتاریها که از درون و بیرون بایران رو آورده تادل شاه بامجلسیان همراه نباشد و با مردم همدست نگردد چاره نخواهد پذیرفت و از آنسوی کسانی در دربار بدخواه مشروطه‌اند باید کاری کرد که شاه آن چند تن را از دربار دور گرداند. در این میان انجمنهای تهران نیز نمایندگانی ازخود بآنجا فرستادند محمدعلی میرزا ازاین داستان باخبر شد و آنانرا برانگیختهٔ ظل‌السلطان که خواهان تاج و تخت میبود دانست و بر بدگمانیش بیفزود»

در ۱۲ خردادماه شاهزادگان قاجار بیرون کردن امیربهادر و شاپشال و چند تن دیگر را از دربار خواستند. مرحوم دکتر ملکزاده بااشاره بکتاب آبی و تاریخ انقلاب ایران نوشتهٔ براون مینویسد (۲) «سفیر روس و انگلیس بوسیلهٔ وزیر خارجه بمجلس پیغام دادند که از مخالفت ملت با محمدعلی میرزا جلوگیری کنند... سفیر روس که نمیخواست کسان مورد اعتماد دولت وی از دربار رانده شوند بوزیر خارجه گفت که امیربهادر چون سگ بلوفا پاسبان شاه است و نباید او را از دربار دور کرد و چنانکه ملت بخواهد محمدعلی میرزا را از میان بردارد دولت روسیه تحمل نخواهد کرد. سفیر انگلیس هم در این‌تهدیدات با سفیر روس همصدا بود و بعضی از نمایندگان را بسازش با شاه توصیه میکرد» و نیز مینویسد: «ظل‌السلطان و خانواده‌اش از دیرزمانی با انگلیسها رابطهٔ سیاسی داشت و معناً خود را درحمایت آنها میدانست و باتکاء همین امر بود که خود را طرفدار مشروطیت معرفی میکرد و بخیال برانداختن محمدعلیشاه و بدست آوردن تاج و تخت ایران افتاده بود

---

(۱) بخش ۲ تاریخ مشروطهٔ کسروی (۲) جلد سوم از تاریخ انقلاب مشروطیت.

ولی انگلیسها که مقید بدوستی روسها بودند (در شهریور ماه ۱۲۸۶ قرارداد معروف ۱۹۰۷ را باروسها بسته و اختلافات سیاسی خود را با آنان رفع کرده بودند) و تقدیرات مملکت ایران را بدست آنان سپرده بودند و از سیاست آنها در ایران پیروی میکردند دست رد بسینهٔ ظل‌السلطان زدند و بطوریکه درکتاب آبی نوشته شده مکرر بظل‌السلطان گفتند و نوشتند که این خیال خام را از سر بیرون کند».

خلاصه چون محمدعلی میرزا از آشوب و قیام میدان توپخانه برای برانداختن و یا ترسانیدن مجلس‌شوری نتیجه‌ای نگرفت ازکشاکش با مجلس نومید گردید. لیکن‌داستان بمب‌اندازی و بدزبانیهای بعضی از روزنامه‌ها و نیز جلسات خانهٔ عضدالملك که بتحریک ظل‌السلطان و برای شاه کردن او وانمود شده بود دوباره او را به برانداختن مجلس شوری مصمم کرد و چون حکومت تزاری نیز در این آرزو بود پا پیش گذاشت و با محمدعلی میرزا همکاری کرد این بود از دههٔ دوم خرداد ماه لیاخوف رئیس دستجات قزاق وسیلهٔ سفارت تزاری با وی نزدیك شد.

محمدعلی میرزا باقوای قزاق مقیم تهران در گفتگوی برانداختن مجلس شوری بود که برای پرده‌کشی بکار خود درخواست نمایندگان انجمن خانهٔ عضدالملك را پذیرفت و امیر بهادر شبانه با غلامان خود بزرگنده رفت و در سفارت روس بست نشست.

پنجشنبه ۱٤ خرداد ماه محمدعلی میرزا از ارك بباغ شاه رفت لیاخوف و شاپشال و همچنین امیر بهادر که دو روز پیش از دربار اخراج شده بود دوباره در شمار اطرافیان او بحساب آمدند، سپاهیان و نیروی استبداد و افواج قزاق که فرماندهی شان باافسران روسی بود در این بین آشوب و غوغا در شهر برپا کردند و بمردم آزار بسیار رساندند و توپهائی نیز به بیرون دروازهٔ شهر کشیدند.

کابینهٔ جدید بدستور محمدعلی میرزا بمجلس معرفی شد و بحث در پیرامون برنامهٔ آن بمیان آمد، و فردای آنروز دستخطی از محمدعلی میرزا بنام «راه نجات» در شهر پراکنده کردندکه قسمتی از آن در اینجا نقل میشود: «... بدیهی است اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایون ما در این مدت تا چه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت

وصلاح حال مملکت اقدامات فرموده و از هیچ اقدامی فروگزار نفرمودیم . هرچه گفتند شنیدیم و هرچه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و اغماض بنمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که بپایان نبردند آیا دیگر برای شما شبهه باقی مانده که معدودی مفسدین قصدی جز خراب کردن خانهٔ شما ندارند آیا نمیدانید که نمیخواهند رابطهٔ اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند صراحتاً بشما میگوییم بهیچوجه من‌الوجوه ممکن نیست بیش‌از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مغرضین صرفنظر فرمائیم و این حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فشار ظلم مفسدین ایران خراب‌کن بگذاریم . . . »

درشهرها نیز چاپ کردند و پراکنده نمودند . همانروز شادروانان طباطبائی و بهبهانی تلگرافی ازشهرها استمدادکردند وچون دسترسی بتلگرافخانهٔ تهران نداشتند بقزوین‌فرستادند تا از آنجا بشهرها مخابره شود .

روز ۱۸ خرداد ماه محمدعلی میرزا لیاخوف را بباغشاه خواست و ادارهٔ کارهای خود را بدو سپرد و نیز بمجلس پیشنهاد کرد تا انجمنها برچیده شود و خود با مجلسیان گفتگو را برای آشتی دنبال نموده و بپایان رساند .

نمایندگان مجلس انجمنها را پراکنده کردند و امیدوار بودند که از خشم شاه بکاهند ولی او بیرون کردن هشت تن از نمایندگانرا که بی‌باکانه بخودسریهای‌او اعتراض میکردند از مجلس خواست چون تلگرافها از تبریز و دیگر شهرها به پشتیبانی از مجلس میرسید لذا نمایندگان تسلیم نشدند و در این میان لایحه‌ای نوشتند و با دست ٦ نفر از نمایندگان به‌محمدعلی میرزا رساندند و حدود حقوق ووظایف خود ومسئولیت خطیر وزراء را درنگهداری کشور از روی قانون اساسی یادآور شدند و سخن‌چینی‌ها و دورو‌ئیهای عده‌ای از درباریان را که موجب ایجاد نفاق میان مجلس و شاه میشدند تذکر دادند .

محمدعلی میرزا وزراء را پیش خود خواست و با درشتی گفت : این کشور را پدران من با شمشیر گشادند . من نیز پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشود روز دیگر باز توپهائیرا از میدان توپخانه بباغشاه بردند .

جلسات علنی مجلس تشکیل می‌یافت و نمایندگان از دولت خرده میگرفتند و گویا جلسهٔ سی‌ام خرداد ماه آخرین جلسهٔ علنی مجلس دورهٔ اول میبود، اندیشهٔ محمد علی میرزا در برانداختن مجلس بی پرده و آشکارا شده بود و بصلاحدید روسها چنین وانمود میکرد که مجلس در رفتار خود با دولت جسور و بی‌پروا شده میخواهد آنرا بهمزند و سه ماه دیگر انتخابات برای دورهٔ جدید آغاز شود ، از اینرو یکدسته از نمایندگان و سران آزادی چاره‌جوئی میکردند و براستی چاره را جز درایستادگی نمیدانستند ، ولی هم‌آهنگی میان نمایندگان نبود گروهی برای فرونشاندن خشم شاه بیرون رفتن آن هشت نماینده را میخواستند گروه دیگر میگفتند چارهٔ جز جنگ نیست . دو کمیسیون یکی بنام نظام و دیگری بنام جنگ تشکیل یافت و بکارهائی پرداخت و مردم را امیدوار کرد .

سه تن از روحانیون نجف نیز در پاسخ تلگراف استمداد انجمن ایالتی آذربایجان و تهران و رشت برای نگهداری مشروطه فتوا بجهاد دادند. محمدعلی میرزا از ترس قیام مردم تلگرافی بنجف فرستاد و مشروطه خواهی نمود و مردم آزادیخواه ایرانرا یکدسته از اشرار و مخالف شرع اسلام خواند و گفت اینان « وقتیکه در متمم قانون اساسی دیدند مذهب رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری است و دیگر آزادی‌مذهب برایشان غیرممکن خواهد بود انجمن بابیه تشکیل داده گفتگوی آزادی طایفه بمیان آوردند .. حسب وظیفهٔ شخصی لازم دانستم که بیش از این تحمل و سکوت را جایز ندانم . . . »

ونیز پاسخ لایحهٔ مجلس را فرستاد و اجرای قانون اساسی را نوید داد . میانجیگری بین مجلس و محمدعلی میرزا نتیجه‌ای نبخشید و روز اول تیر ماه محمدعلی میرزا تلگراف به شهرها کرد که : « این مجلس برخلاف مشروطه است هرکس من‌بعد از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست خواهد بود » .

در ساعت هشت عصر دوشنبه اول تیر ماه لیاخوف را بباغشاه خواست و دستور کار فردا سه‌شنبه را داد و او سرکردگان روسی قزاقخانه را بنزد خود خواسته دستور لازم را صادر کرد .

فردا صبح قزاقان و سربازان گرد مجلس ومسجد سپهسالار را گرفتند وهمچنین راههای آمد و شد را بستند و کسی را بمجلس راه ندادند ولی تا این هنگام تنی چند از نمایندگان بهبهانی ، طباطبائی ، حاج امام جمعهٔ خوئی ، حاج میرزا ابراهیم آقا ، مستشار الدوله ، ممتاز الدوله ، میرزا محمد صادق طباطبائی ، حکیم الملك بمجلس آمده بودند و کسانی از خویشان و نوکرانشان نیز با آنان همراهی کرده بودند یکدسته از سران آزادی ازجمله میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل ، ملك المتکلمین ، قاضی قزوینی و چندتن دیگر ازچند روزها پیش بمجلس پناهنده شده بودند .

از روز ها پیش نزدیك به ۶۰۰ تن تفنگچی بودند که بامهای مجلس و مسجد سپهسالار و فراز مناره‌ها و انجمن آذربایجان مقیم تهران که در گوشهٔ غربی میدان بهارستان جای داشت و باعده‌ای مجاهد عضو آن نگهداری میشد سنگر بسته مدافعه از مجلس را بعهده گرفته بودند ولی بهنگام جنگ زیاده از هشتاد تن در جنگها شرکت نکردند .

صبح روز سه‌شنبه بهنگامیکه سید جمال الدین افجه‌ای با گروه انبوهی ازهواخواهان خود بمجلس میآمد افسر روسی برای پراکندن آنان تیری شلیك کرد قزاقان به تیراندازی پرداختند و جنك در گرفت . عده‌ای از سربازها و قزاقها و اسبانیکه توپها را میکشیدند بضرب تیر مجاهدین در زمین ریختند و نیروی دولتی از هم پاشید لیاخوف که ز حملهٔ مجاهدین هراسان شد سواره بمیدان آمد و توپچیان بدستور او از چپ و راست انجمن و مجلس را گلوله باران کردند نیروی تحت فرماندهی لیاخوف بمجلس راه یافتند و آنجا را تاراج کردند .

مینویسند حاج میرزا ابراهیم آقا تفنگ در دست و قطار فشنگ برکمر باتفاق ملك المتکلمین ، میرزا جهانگیر خان ، بهبهانی ، طباطبائی حکیم الملك ، مستشارالدوله ، ممتازالدوله ، سید محمد بهبهانی ، بهاء الواعظین ، قاضی قزوینی ، میرزا قاسم خان صور امام جمعهٔ خوئی و چندتن دیگر بپارك امین الدوله پناه جستند ولی همینکه سربازها بپارك نیز حمله‌ور شدند حاج میرزا ابراهیم آقا یکه و تنها برای جلوگیری از آنان شتافت وباخشم و غضب بآنها امر کرد تا از پارك بیرون روند ولی هنوز کلامش تمام نشده بود که مهاجمین

بطرف وی شلیك کردند . . . قهرمان داستان ما بزمین افتاد و در دم جان سپرد .

بنوشتهٔ آقای حاج اسماعیل آقا امیرخیزی جنازهٔ آن رادمرد را پس از دو روز آقای صفوتی که همیشه با وی بود بازحمت زیاد بدست آورد و پس از غسل و کفن در مزارستان « سرقبر آقا » بخاك سپرد . پس از فتح تهران از طرف آزادیخواهان با تجلیل بسیار از آنجا درآورده در گورستان سرچشمه بخاك میسپارند و در موقع احداث خیابانهای تهران به ابن بابویه حمل میکنند و در آنجا دفن میکنند و اکنون نیز در آنجاست .



۶۹

کودکستان دولتی شهناز

« مختلط »

در آبانماه ۱۳۲۸ کودکستان دولتی **شهناز** در جادهٔ شمیران تأسیس گردید **وخانم ایراندخت مقومی** در ۲۵ دیماه همانسال بمدیریت آن منصوب گردید . در مهرماه ۱۳۳۱ خانم **مهتاب مدی** کودکستان را تحویل گرفت وفعلا همچنان اداره میکند

چون برنامه‌ای تاکنون برای کودکستانها تنظیم و تصویب نشده است لذا اولیای کودکستان از بدو تأسیس برنامه‌هائی از قبیل بازی ، آواز ، سرود ، تعلیم زبان فارسی تنها از راه تکلم بوسیلهٔ مربیان تحصیل‌کرده تنظیم کرده‌اند .

برای اینکه کودکان بتوانند بموقع استراحت نمایند وسائل استراحت وخوابگاه مرتبی در محوطهٔ کودکستان آماده میباشد و نیز آشپزخانهٔ مرتبی موجود هست که صبحانه برای همهٔ کودکان و نهار برای آنانیکه ظهر را درکودکستان میمانند تهیه میکنند .

کودکستان ،کودکان ۳ تا ۶ ساله را می‌پذیرد در سال تحصیلی ۳۶ ـ ۱۳۳۷ ، ۱۱۸ نفر کودك در ۳ کلاس کودکستان و ۳۹ نفر درکلاس اول دبستان آن تربیت میشوند .

شهناز پهلوی

والاحضرت شاهدخت شهناز پهلوی فرزند اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی میباشند .

شهناز در پنجم آبانماه ۱۳۱۹ در تهران متولدشدند و در هفت‌سالگی برای تحصیل بکشور سوئیس اعزام گردیدند وتحصیلات‌خودرا درآموزشگاه « ماری ژوزه » شهر(گشتا) ی سوئیس آغازنمودند و سپس در سال ۱۳۳۱ بآمریکا رفتند و پس‌از یکسال و نیم تحصیل در مدرسهٔ «سوی‌ماونت» در اواخر سال ۱۳۳۲ عازم بلژیك شدند وتحصیلات خود را در لیسه لئونی دوواها پایان‌دادند و در آبانماه سال ۱۳۳۴ بایران مراجعت کردند .

شهناز باکثر کشورهای اروپائی مسافرت کرده و بزبانهای انگلیسی ، فرانسه ، آلمانی ، اسپانیولی ، ایتالیائی آشنائی دارند .



والاحضرت شهناز بهاری ـ رو بروی صفحه ۲۵۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۷۰

دبستان دولتی نادر

« پسرانه »

در آذر ماه ۱۳۲۸ که کلاسهای متوسطهٔ دبیرستان تربیت بساختمان علیحده‌ای منتقل گردید کلاسهای دبستان آن با ۵۶۸ نفر دانش‌آموز بصورت دبستان پنج کلاسه‌ای بنام دبستان نوبنیاد مقصودیه درآمد و مدیریت آن بآقای لطفعلی ریاحی واگذار شد و در بهمن‌ماه ۱۳۲۸ بنام نادر (نادرمیرزا نویسندهٔ تاریخ وجغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز) موسوم گردید.

در شهریور ماه ۱۳۳۰ آقای احمد مهدی زاده بمدیریت دبستان منصوب گردید و دبستان ٤ کلاسه شد در اینسال ۵۹۸ نفر در ۱۱ کلاس اداره میشدند

در ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۵ آقای بیوك دانجوان بجای آقای مهدی‌زاده منصوب شد و تا ۱۶ مهرماه ۱۳۳۶ مدیریت دبستانرا بعهده داشت و در آبانماه ۱۳۳۶ آقای اسماعیل مجددی بمدیریت دبستان منصوب شده است.

دبستان فعلا بصورت ٦ کلاسهٔ پسرانه با ٤٤٧ نفر دانش‌آموز در مقصودیه ساختمان گنجه‌ای اداره میشود.

شرح حال نادر میرزا

نویسندهٔ

کتاب « تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز »

نادر میرزا از نوادگان فتحعلیشاه قاجار روز جمعه آخر رمضان سال ۱۲۳۵ هـ . ق . در گرگان (استرآباد) بدنیا آمده تا هفت سالگی درآن شهر بسر برده پس از مرگ فتحعلیشاه که نوه‌اش محمد شاه بسلطنت رسیده نادر میرزا باتفاق پدرش بتهران سفر کرده

و پس‌از مدت کمی به تبریز آمده است.

نادر میرزا تحصیلاتش را در این شهر پیش ملا مهرعلی نامی از مدرسین شروع کرده بعدها از محضر میرزا احمد مجتهد و ملا محمود طسوجی استفاده کرده است.

بسال ۱۲۶۳ وارد خدمت دولتی شده بعد سفری بعتبات نموده درسال ۱۲٦٤ مجدداً از تهران عازم تبریز شده‌است. قریب به چهل سال از عمر خود را در تبریز بخدمات دولتی صرف نموده درحین اشتغال بامور دیوانی اطلاعات مربوط بتاریخ و جغرافیای شهر تبریز را را جمع آوری کرده تا در سال ۱۳۰۲ قمری اثر معروف و ذیقیمت خود را بنام «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز» برشتهٔ تحریر درآورده است.

نادر میرزا در تألیف این کتاب از اسناد و کتب معتبر عربی و فارسی و اطلاعات حاج میرزا کاظم وکیل‌الرعایا که از اعیان مشهور تبریز بوده است استفاده های شایانی کرده است. او در کتاب خود نخست بنقل قول بعضی از مورخین در خصوص تاریخ بنای شهر تبریز پرداخته بعد از انتقاد آنان بتوضیح دلایل خود همت گمارده است.

از جمله با نظر مورخینی که بنای این شهر را بزبیده خاتون دختر جعفر عباسی زن هرون ـ الرشید نسبت میدهند مخالفت کرده به بنای این شهر در قرنها قبل‌از اسلام اشاره میکند بعد ببحث مفصلی از جنبش خرم دینان و گرفتاری بابك خرم دین که از پیشروان نهضت ضد عرب بوده میپردازد.

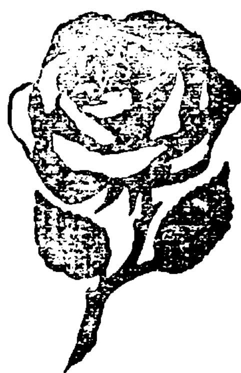
نادر میرزا پس‌از شرح این نهضت کتاب خود را تحت عناوین زیر ترتیب داده است:

تحقیق در محل و موقعیت جغرافیائی تبریز، آبها و چشمه‌های تاریخی تبریز، جمعیت آن، همچنین فصول دیگری در بارهٔ محلات و سابقهٔ تاریخی آنها از قبیل مقبرة الشعراء و بناهای تاریخی مانند ربع رشیدی، مسجد جهانشاه، شنب‌غازان، مسجد علیشاه، مسجد استاد شاگرد، مسجد جامع، مسجد حسن پادشاه، بقعهٔ صاحب‌الامر، مساجد دیگر شهر و مقابر و گورستانها اختصاص داده است. و نیز در فصلی از شعرا وحکمای تبریز بحث کرده و فصل نسبتاً مبسوطی در بارهٔ خصوصیات تاریخی و اجتماعی اکراد آذربایجان

نگاشته و نیز در بارهٔ یکی از ایالات تاریخی آذربایجان بنام دُنبلی صحبت کرده ، فصلی در بیان میوجات تبریز و انواع آن ، آداب و رسوم و جشنها و تعزیه‌داری مردم ، قضات و شیوخ شهر ، پادشاهان و حکمرانانیکه در تبریز حکومت کرده‌اند و نیـز فصلی در اصل و نژاد خود نوشته است.

در پایان کـتاب داستان حفر کانال سوئز را از قـول مأمور دولت ایران در مصر مینگارد .

در واقع میتوان گفت که نادر میرزا با تألیف این کتاب اثر قابل توجهی از خود بیادگار گذاشته است .



۷۱

دبستان دولتی نیر

« دخترانه »

در سال ۱۳۲۸ بکوشش آقایان حسین توکلی خدائی ، **حاج عباسعلی مختار زاده** ، **مشهدی محمد** آقا اهری ، میرزا ابراهیم اهری لاحق دبستان دخترانه‌ای که چندی بعد « **نیر** » نامیده شد در محلهٔ هکماوار تأسیس گردید و در سوم دیماه همین سال خانم **بتول کهفیان** بمدیریت آن منصوب شد دبستان از بدو تأسیس تا ۱۳۳۲ مختلط دختر و پسر بود در اینسال دخترانه و ٦ کلاسه شده است . در سی‌ام دیماه ۱۳۳۴ خانم **اکرم سید پارسا** بمدیریت دبستان تعیین گردید . دبستان در دیماه ۱۳۳۵ بساختمان دولتی که پهلوی دبستان قطران بنا شده بود انتقال یافت .

از مهر ماه ۱۳۳٦ خانم **پروین نوری مقدم** مدیرهٔ دبستان میباشد .

دبستان ٦ کلاسه دارای ۷۲ نفر دانش‌آموز است و کودکستانی نیز ضمیمه دارد که ۳۰ نفر کودك در آن تربیت میشوند .

شرح حال

میرزا محمد تقی

متخلص به « نیر »

میرزا محمد تقی حجة الاسلام نیر فرزند ملا محمد ممقانی ازمشاهیر علمای آذربایجان میباشد که در سال ۱۲٤۸ هجری قمری در تبریز تولد یافت و در ۲۲ سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به نجف مسافرت کرد و پس‌از استفاده از محضر استادان و علمای آن سامان به تبریز برگشت .

از آثار چاپ شدهٔ وی صحیفة الابرار ـ مفاتیح الغیب ـ لآلی منظومه ـ آتشکده (مراثی در تعزیت خامس آل عبا) ـ دیوان غزلیات و رباعیات ، مفردات ، متفرقات ، ساقینامه و مثنوی در خوشاب است که در این منظومه رسالهٔ توحیدیهٔ میرزا محمود خوئی معروف باصولی را بوضع شیرین انتقاد کرده و تخلص خود را درآن منظومه عمیدا قرار داده است .

پاره‌ای رسائل و نامه‌های مفصل علمی و ادبی که در پاسخ نامهٔ مرحوم میرزا یوسف خان مستشار الدوله در خصوص تغییر الف باء از او باقی است که چاپ نشده است وبنوشتهٔ مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان منظومهٔ عملیه معروف به الثیه را بهمکاری میرزا محمد تسوجی معروف به ملا باشی (هریك پانصد بیت) سروده است .

رسالهٔ علم الساعه ـ رسالهٔ لمح البصر ـ رسالهٔ نصرة الحق نیز از اوست .

ذوق و قریحه‌ای سرشار داشت و در ادبیات و علوم دینی سرآمد اساتید عصر خود بود . درغزل بیشتر از اشعار سعدی استقبال کرده است چنانکه گوید :

شعر من گر بسر تربت سعدی گذرد کاروان شکر از مصر بشیراز آید

در خوشنویسی ماهر و زبردست بود و بهر دو دست خطی زیبا نوشته ، ادیب الممالك فراهانی در زیبائی خط او گوید :

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان برشکسته خط طغرای صفاهانی را

مرحوم نیر پیوسته از ناسازگاری محیط و رشك حسودان و بدخواهی مردمان خودخواه شکایت داشت و برای رهائی خود از این غم و اندوه همیشگی و تسکین آلام درونی با تنی چند از فضلا و دانشمندان ارتباط و موانستی داشت .

میرزا محمد تسوجی معروف بملا باشی ـ حاج میرزا کاظم طباطبائی معروف بحاج وکیل (ملقب باعتضاد الممالك که مدت مدیدی حکمران تبریز بود و کتابخانه‌ای مفصل با نسخ خطی زیاد داشت و بدستور امیرنظام گروسی کتاب کلیله و دمنه را تصحیح کرد و با خط

میرزا باقر فخرالکتاب بچاپ رسیده است) - میرزا فضلعلی مولوی متخلص بصفا - میرزا علی منجم باشی - شریف العلماء اصفهانی - مرحوم امیرالشعرا فراهانی (میرزا صادق ادیب الممالك فراهانی که در سال ۱۳۰۷ قمری در دوران حکومت امیرنظام گروسی بتبریز آمد و تا سال ۱۳۱۰ در این شهر اقامت داشت و مجدداً در ۱۳۱٤ با امیر نظام به‌تبریز برگشت و در سال ۱۳۱٦ رئیس مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز شد و بنوشتن روزنامهٔ ادب شروع کرد) از جملهٔ مشاهیر و فضلائی بودند که حجة الاسلام نیر با آنان صفا و دوستی داشت و بخصوص اشعار بسی نغز میان او و امیرالشعرا که هریك در تقریظ از آثار فکری وطبع روان دیگری سروده اند در دست هست.

حجة الاسلام نیر مجهول القدر و درعین حال با عزت نفس و مناعت طبع ٦٤ سال زندگی کرد و سرانجام در ۱۲ محرم ۱۳۱۲ قمری (۱۲۷۲ شمسی) بدرود حیات گفت.





ساختمان دبستان نهر - روبروی صفحهٔ ۲۶۴ تاریخچهٔ مدارس تبریز



محمدحسین شهریار (بهجت تبریزی) - روبروی صفحه ۲۶۵

تا یخچهٔ مدارس تبریز

۷۲

دبستان دولتی شهریار

« پسرانه »

در سوم بهمن ماه ۱۳۲۸ دبستان نوبنیاد دولتی مارالان بمدیریت آقای **اسدالله اصغرزادهٔ مارالانی** در محلهٔ مارالان تأسیس گردید . در ابتداء محصلین چهار کلاس از دبستان بدر بآن منتقل گردید و چندی بعد بنام **شهریار** شاعر معاصر آذربایجان موسوم گردید در شهریور ماه ۱۳۳۳ دبستان بساختمان نوسازی که درمحوطهٔ اندرونی دبستان قاآنی بنا شده بود انتقال یافت و آقای اصغرزاده تامهرماه ۱۳۳۵ مدیریت دبستان را بعهده داشت از این تاریخ آقای **اسماعیل شیرکوبی** علاوه بر مدیریت دبستان قاآنی ادارهٔ این دبستان را نیز بعهده گرفت و تا آبانماه سال ۱۳۳۶ دبستان **شهریار و قاآنی** در دو ساختمان اندرونی و بیرونی با ۴۳۰ نفر دانش‌آموز بصورت ٦ کلاسه بمدیریت آقای شیرکوبی اداره میشد . در این تاریخ دبستان **نوبنیاد شاه‌آباد** که در شهریور ماه ۱۳۳٦ بمدیریت آقای **عبدالله نقاش فردوس** تأسیس شده بود بنام **شهریار** موسوم گردید این دبستان ٦ کلاسهٔ پسرانه و ۲۵۰ نفر دانش‌آموز دارد و در ساختمان اختصاصی خود درمحلهٔ شاه‌آباد (شآوا) اداره میشود .

شهریار

سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص بشهریار فرزند حاج میر اسماعیل معروف بمیر آقا خشکنابی که از وکلای دادگستری تبریز و شخص مطلع و اهل ادب بود میباشد .

شهریار در ۱۲۸۳ شمسی در تبریز متولد شد و مسقط الرأس خانوادهٔ وی قریهٔ

خشکناب است . شهریار ایام کودکی خود را که مصادف با انقلاب مشروطیت ایران بود در قراء شنگول آباد و قیش قرشاق و خشکناب بسر برد و خاطرات شیرین بسیاری از آن نقـاط دارد و آن خاطرات را درسال ۱۳۳۲ بصورت کتابی منظوم بنـام «حیدر بابایه سلام» در لهجهٔ محلی آذربایجان انتشار داده است و خود در مقدمهٔ آن کتاب مینویسد :

« . . . کوه بآسمانها نزدیکتر است . کوه مهبط وحی انبیاء وازبرجسته‌ترین شاهکار-های طبیعت است . آبی که در شکاف کوه از جگر صخره‌ها میتراود صافیتر و زلالتر است کوه را با طبع و همت هنرمندان نسبت و پیوندیست ، حیدر بابا کوه است .

حیدر بابا ، اسم کوهی‌است ، روبروی دهکدهٔ (قیش قرشاق) یا گهوارهٔ خاطرات من که در کنـار رودخانه در فاصلهٔ میان قراچمن معروف و دهکدهٔ شنگل‌آباد واقع شـده . حیدر بابا دراین شعر بعنوان یك کدخدای دائمی دهکده استخدام میشود که همیشه مسلط بوده و چون چشم تاریخ شاهد وقایع و ضبط کنندهٔ اعمال مردم است و نیز میتواند ناله‌های شاعر را در آسمانها منعکس کرده و بگوش همهٔ آفاق برساند . . . »

شهریار تحصیلات خود را با قرائت گلستان و نصاب در مکتب قریهٔ خشکناب وپیش پدر شروع کرد و در همان اوان با دیوان حافظ که هنوز هم همواره در دسترسش قراردارد آشنائی پیدا کرد بطوریکه میگوید :

« هرچه دارم همه ازدولت حافظ دارم »

بعد دورهٔ اول دبیرستان را در مدرسهٔ متحده و فیوضات بپایان رساند و درسال ۱۳۰۰ بتهران رفت و تحصیلات دبیرستان را در دارالفنون بپایان رساند (۱۳۰۳) و وارد مدرسـهٔ طب شد و پس‌از پنج سال تحصیل ، کمی قبل‌از اخذ دیپلم دکترا ، مدرسه را ترك گفت چند سالی مریض و بستری بود تا در سال ۱۳۱۰ وارد خدمت دولت شد و بخراسان رفت و در ادارهٔ ثبت بکار مشغول گردید و تا سال ۱۳۱٤ در آن سامان بود . بعـداً بتهران برگشته وارد خدمت بانك کشاورزی و پیشه و هنر شد . درسال ۱۳۱٦ (سه سال بعدازفوت پدرش) برای دیدار خویشاوندان به‌تبریز آمد و دوباره بتهران برگشت .



ساختمان دبستان شهریار - روبروی صفحه ۲٦٦ تاریخچهٔ مدارس تبریز

شهریار درسال ۱۳۳۱ بتبریز منتقل گردید. اشعار وی شامل غزل ، رباعی ، مثنوی قصیده و قطعات متفرقه میباشد و تا کنون اشعار وی درچهار جلد (جلداول شامل غزلیات ، قطعات ، رباعیات و جلد دوم مثنوی‌ها ، قصیده‌ها و اشعار متفرقه درسال ۱۳۲۸ وجلد سوم بنام مکتب شهریار درسال ۱۳۳۰ وجلدچهارم افسانهٔ شب وسایر آثاروی دردیماه ۱۳۳۶) بچاپ رسیده‌است ودر اسفندماه ۱۳۳۲ نیز «حیدربابایه» سلام در لهجهٔ محلی آذربایجان چاپ و انتشار یافته است

مقدمهٔ همین کتاب بنقل ازشماره دوم دورهٔ سوم گلهای رنگارنگ چنین شروع میشود :

آنانکه سخن شیرین فارسی را نیك میشناسند ، شهریار را (نظامی و سعدی و حافظ) امروز میدانند و گل سرسبد ادبیات میخوانند ، میگویند : « شهریار شاعر بزرگ وافسونکاری است ـ شهریار از اساتید بزرگ شعر است ـ شهریار بزرگترین وهنرمندترین شاعر معاصر ایران و یگانه شاعر واقعی حساس است ـ شهریار نه تنها افتخار ایران ، بلکه افتخار شرق است . . . »



۷۳
دبیرستان دولتی منصور
« پسرانه »

در اواخر سال ۱۳۲۵ در گورستان متروك قاسم خان بمنظور تأسیس دبیرستانی اساس ساختمانی پی‌ریزی گردید. این ساختمان در اوایل سال ۱۳۲۹ پس‌ازصرف قریب به دومیلیون و نیم ریال پایان رفت از این مبلغ یك میلیون و ششصد هزار ریال از اعتبارات دولتی و بقیه از اهدائی اهالی شهر و عوارض کالاهای وارداتی و صادراتی تأمین گردیده است. چون آقای علی منصور استاندار وقت آذربایجان ازابتدای بنای ساختمان با اقدامات خود در جمع‌آوری هدایا و برقراری عوارض کمکهای مؤثری کرده بود لذا از بدو امر دبیرستان مورد نظر بنام منصور نامیده شد و آقای تقی میرفخرائی در شهریور ماه ۱۳۲۹ بریاست دبیرستان منصوب گردید. آقای میرفخرائی گذشته از سامان دادن بامور آموزشی دبیرستان نوبنیاد برای جلب توجه اولیای دانش‌آموزان بدبیرستان، بتشکیل انجمن همکاری خانه با مدرسه اقدام کرد و از این راه در پیشرفت امور دبیرستان کمکهای مؤثری نمود.

در مهر ماه همین سال کلاس اول دبیرستان حرفه‌ای در این دبیرستان تشکیل گردید و بعداً بساختمان علیحده‌ای انتقال یافت.

در هفتم اسفند ماه ۱۳۲۹ آقای میرفخرائی بریاست دانشسرای پسران منصوب شد و دبیرستان را بآقای مسعود رضوانی تحویل داد. دبیرستان در سال اول تأسیس پنج کلاسه و ۲۹۳ نفر دانش‌آموز داشت.

در مهر ماه ۱۳۳۰ آقای رضوانی بتهران منتقل گردید و آقای محمدتقی اعلم‌الهدی بکفالت دبیرستان منصوب شد و براثر پیشرفتی که در امور دبیرستان حاصل گردید در ۱۲

کلاس آن ٥٤٦ نفر دانش‌آموز بتحصیل اشتغال داشتند .

در شهریور ماه ۱۳۳۱ آقای حسن محمدخانلو بریاست دبیرستان منصوب شد آقای خانلو در دو سال ریاست خود در این دبیرستان گذشته از رفع نواقص بتأسیس آزمایشگاه علوم طبیعی ، کارگاه نقاشی ، کتابخانه توفیق یافت و براثر پیشرفتی که در امور دبیرستان حاصل شد ادارهٔ فرهنگ کلاس ٦ طبیعی را نیز در دبیرستان دایر کرد .

آقای خانلو در ۱۳ مهرماه ۱۳۳۳ از ریاست دبیرستان استعفا کرد وآقای مرتضی محسنی بجای وی منصوب شد تأسیس کارگاه فنی و تهیهٔ بعضی از لوازم دو کارگاه فلزکاری و نقاشی در دورهٔ ریاست آقای محسنی بوده است .

در نوزدهم مهرماه ۱۳۳۵ آقای محسنی بریاست فرهنگ اردبیل منصوب گردید و دبیرستان را بآقای عبدالله ارومچی ناظم دبیرستان تحویل داد . در آبانماه ۱۳۳۵ نیز با رفع نواقص کارگاهها پیشرفت قابل توجهی در امور دبیرستان حاصل شده است .

در سالتحصیلی جاری دبیرستان همچنان زیرنظر آقای ارومچی اداره میشود و دارای ٥٧١ نفر دانش‌آموز میباشد .

شرح حال علی منصور (منصور الملك)

علی منصور (۱) در سال ۱۲٦٦ شمسی (۱۳۰٥ قمری) درتهران دریکی ازخانواده‌های معروف تفرش متولد شد . پدرش میرزا علی‌اکبرخان بیشتر عمر خود را در خدمات دولتی صرف کرده است .

علی منصور تحصیلات دبستانی ، دبیرستانی و عالی خود را در تهران بپایان رسانید و در سال ۱۲۸٦ از مدرسهٔ علوم سیاسی با احراز رتبه اول فارغ التحصیل شد . ابتدا با عنوان مترجم زبان فرانسه وارد خدمت وزارت امور خارجه شد و پس‌از دو سال بمدیریت کارگزینی آن وزارتخانه منصوب گردید .

---

(۱) از کتاب تاریخچهٔ دبیرستان منصور باختصار نقل میشود .

در سال ۱۲۹۸ بمعاونت وزارت امور خارجه منصوب شد و در بهار سال ۱۳۰۰ کفالت وزارت کشور را عهده‌دار گردید و در سال ۱۳۰٦ بحکومت آذربایجان منصوب شد.

بنای شهر جدید شاهپور بجای سلماس که بر اثر زلزله ویران شده بود در دوران حکمرانی منصور در آذربایجان میباشد.

آقای منصور در بهمن ماه ۱۳۰۹ بوزارت کشور منصوب گردید و بتهران رفت و در بهمن ماه سال ۱۳۱۱ بوزارت راه منصوب شد و تا اواخر سال ۱۳۱٤ این مقام را بعهده داشت

در مرداد ماه ۱۳۱۷ وزارت صنایع و معادن بعهدهٔ منصور واگذار گردید و در تیر ماه ۱۳۱۹ برای اولین بار به نخست وزیری ایران منصوب شد. دوران نخست وزیری ایشان با حادثهٔ ناگوار سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ خاتمه یافت.

در کابینهٔ مرحوم فروغی هنگامیکه کشور ایران توسط قوای بیگانه اشغال بوده و استان خراسان دچار تشنجات و ناامنیها بود آقای منصور با مقام استانداری و نیابت تولیت آستان قدس رضوی عازم خراسان شد و در سال ۱۳۲٤ به تهران مراجعت کرد و بریاست شورای عالی بانکملی ایران انتخاب گردید.

پس از نجات آذربایجان، درزمستان ۱۳۲۵ باستانداری آذربایجان منصوب شد و با اختیارات تام باین سرزمین وارد شد.

آقای منصور پس از یکسال و نیم اقامت در آذربایجان بمرکز رهسپار گردید و یك سال بعد برای بار دیگر بمقام نخست وزیری منصوب گردید و پس از سه ماه از مقام خود استعفا کرد و سفارت کبرای شاهنشاهی را در رم عهده‌دار شد درسالهای اخیر نیز سفارت کبرای دولت شاهنشاهی را درکشور ترکیه بعهده داشت.

٧٤

دبیرستان حرفه‌ای پسران

ادارهٔ فرهنك برای توسعهٔ مدارس حرفه‌ای در مهر ماه ۱۳۲۹ اقدام بتأسیس دبیرستان حرفه‌ای پسرانه نمود و چون در ابتدای شروع بکار آن ، کارگاه و وسائل کار کافی برای ایجاد دبیرستان مستقل موجود نبود لذا کلاس اول آن در دبیرستان منصور تشکیل گردید ولی چندی نگذشت که وزارت فرهنك با تقدیر از این اقدام فرهنك استان اعتباری بمنظور تهیهٔ وسائل کار وایجاد کارگاهها ، برای دبیرستان تأمین کرد وبلا فاصله دبیرستان درساختمان فتح‌اللّٰه‌اوف واقع درکوچهٔ صدر بریاست آقای رضا حسینی تشکیل یافت و کارگاه بالنسبه مرتبی نیز جهت استفادهٔ دانش‌آموزان آماده شد و یکدستگاه اتومبیل برای تعلیم رانندگی و تعمیرات ماشینی در اختیار دبیرستان قرار گرفت .

در مهر ماه سال ۱۳۳۰ ریاست دبیرستان بعهدهٔ آقای اسماعیل شایا واگذار شد و دبیرستان بساختمان مشکوة در خیابان فردوسی انتقال یافت . روزبروز تعلیمات فنی دانش‌آموزان با توسعهٔ کارگاههای دبیرستان کاملتر میشد .

برنامهٔ تحصیل از ابتدای کار برای سه سال تنظیم شده‌است و فارغ التحصیلان ٦ کلاسهٔ دبستان میتوانند در سال اول دبیرستان بتحصیل اشتغال ورزند ودردورهٔ تحصیل ، تعلیمات فنی ، سوهانکاری ، جوشکاری ، آتشکاری آشنائی دقیق بطرز کار انواع موتورها ، نصب و پیاده کردن و تعمیرات اساسی اقسام موتورها ، نقشه‌کشی فنی ، سیم‌کشی برق . تعمیرات الکتریکی علاوه رانندگی اتومبیل بطور کامل یاد داده میشد .

در بهمن ماه ۱۳۳۱ آقای اسماعیل حریرچی بکفالت دبیرستان منصوب شد .

چون در ساختمان استیجاری بعدی نیز بعلت ضیق محل احتیاجات آموزشی و فنی دانش‌آموزان تأمین نمیشد قسمتی از ساختمان هنرستان صنعتی برای استقرار دبیرستان اختصاص داده شد و پس‌از تکمیل آن ، دبیرستان در تاریخ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ به ـ ساختمان هنرستان صنعتی انتقال یافت و از همان تاریخ ادارهٔ دبیرستان بعهدهٔ آقای مهندس جواد فلاحی رئیس هنرستان واگذار شده است .



۷۵

دبستان دولتی خجسته

«دخترانه»

در مهر ماه ۱۳۲۹ دبستان نوبنیاد سرخاب بمدیریت خانم **نجیبه سیف‌الدینی** در محلهٔ سرخاب تأسیس شد و چندی بعد بنام «**خجسته**» موسوم گردید.

دبستان در بدو تأسیس چهار کلاسه بود در دو سال بعد پنج کلاسه و از سال ۱۳۳۲ ببعد شش کلاسه شده است و در ابتدای تأسیس ۲۱۱ نفر دانش‌آموز داشت.

دبستان شش کلاسه، با ۲۵۵ نفر دانش‌آموز در همان محل بمدیریت خانم سیف‌الدینی همچنان اداره میشود.

نام خجسته از نظر حسن بیان و دلپذیر بودن معنی آن باین دبستان نامگذاری شده است.



۷۶

دبستان دولتی جمشید

« پسرانه »

در اوایل سال تحصیلی ۱۳۲۹ دبستان نوبنیادی در محلهٔ جمشیدآباد (۱) تبریز که بعدها « جمشید » نامیده شد تأسیس گردید و آقای اسماعیل سلطان‌سنجری در ۲۵ آذرماه همین سال بمدیریت آن دبستان منصوب گردید.

از ۲۷ آبانماه ۱۳۳٤ آقای جعفر زمانی مدیریت دبستان را بعهده دارد. دبستان ٦ کلاسهٔ پسرانه ٤۹ نفر دانش‌آموز دارد.

جمشید

پس‌از تهمورث جمشید سومین پادشاه سلسلهٔ پیشدادیان برتخت نشست اصل اسم او جم است و جزء آخر اسم که « شید » است بمعنی درخشنده میباشد و اکثر حذف میشود و بعضی آنرا فقط عنوانی میدانند بمانند خورشید که بمعنی عمده ، جلیل ، شاهانه ، نورانی است . در اوستا اسم او ییمه‌خشَ‌ات ضبط شده وباز اصل اسم ییمه است زیرا جزء ثانی بمعنای درخشنده است بعضی ازمورخین که بزبان عربی تاریخ نوشته‌اند اورا باحضرت سلیمان یکی میدانند ، در زمان سلطنت او مردم راحت بودند . ناخوشی ، مرگ ، گرسنگی ، تشنگی حقد و حسد وجود نداشت از این جهت که سکنهٔ مملکت زیادگردید و لازم شد که بروسعت زمین بیفزاید در ابتداء یك سوم دیگر بروسعت زمین افزود ولی

---

(۱) این محله دراصطلاح عامه گامیشاوان نامیده میشود و جمشیدآباد نامی است که در نوشتن مرسوم شده است از محله‌های خارج شهر و ساکنین آن کشاورز و صیفی‌کارند.

چندی بعد معلوم شد که این اندازه توسعه کافی نیست این بود که جمشید پیش افتاد و همراهان او از او پیروی کردند بنوشته‌ای او با شمشیر خود و بنوشتهٔ دیگر با خیش و گاوران طلا زمین را شکافته سه برابر بر وسعت آن بیفرود و وزرائی برای خود انتخاب کرد و برعمران و آبادی مملکت خود بیفزود.

موافق روایات این شاه روابط دائمی با آهورامزدا داشت در اوستا آمده اولین کسی بوده که آهورامزدا با او مکالمه نموده و آیین آهورائی زردشت را بدو سپرده است و نیز علاوه مینماید که در هنگام شهریاری خود بر جانوران مسلط شد آب و گیاه و غیره را مشروب و مأکول قرار داد در مدت سلطنت او نه سرما و نه گرما وجود داشت جهان از مرك و حسد عاری بود.

ولی مینویسند چون او اوضاع و احوال را برای نشر آیین هرمزد پرستی مقتضی ندید خودداری نمود و این مأموریت برای زرتشت ذخیره گردید موافق نظر فردوسی جمشید مردم را بچهار طبقه تقسیم کرد:

۱ ـ کاتوزیان (پرستندگان)

۲ ـ نیساریان (جنگی‌ها)

۳ ـ نسودی (برزگران)

٤ ـ اهنوخوشی (پیشه وران)

چون توصیفی که فردوسی از طبقات مذکوره و مخصوصاً از طبقهٔ برزگر کرده جالب توجه است عین اشعار او درج میشود:

گروهی که کاتوزیان خوانیش	برسم پرستندگان دانیش
جدا کردشان از میان گروه	پرستنده را جایگه کرد کوه
بدان تا پرستش بود کارشان	توان پیش روشن جهاندارشان
صفی بر دگر دست بنشاندند	همی نام نیساریان خواندند
کجا شیرمردان جنگ آورند	فروزندهٔ لشکر و کشورند

بسودی سه دیگر گروه را شناس | کجا نیست بر کس ازایشان سپاس
بکارند و ورزند وهم بدروند | بگاه خورش سرزنش نشنوند
زفرمان سر آسوده خود ژنده پوش | ز آواز پیغاره آسوده گوش
بر آسوده از داور و گفتگوی | تن آباد و آباد گیتی بدوی
چه گفت آن سخنگوی آزادمرد | که آزاده ای کاهلی بنده کرد
چهارم که خوانند اهنوخوشی | همان دست ورزان بر سرکشی
کجا کارشان همگنان پیشه بود | روانشان همیشه در اندیشه بود

ونیز ازچیزهائیکه بجمشید نسبت داده‌اند جامی است که درآن تمام عالم دیده میشد برپا کردن جشن نوروزی رانیزفردوسی ودیگر نویسندگان ازاو میدانندو گویند آلات جنگ وفن نوشتن و بافتن و استفاده از حیوانات را او بمردم آموخت از احجار کریمه و فلزات و عطریات استفاده نمود از پزشکی و درمان دردمندان وکشتی سازی چاره‌ها کرد وماتند حضرت سلیمان تختی هوائی بساخت و بدین طریق هرجا اراده میکرد با این تخت پرواز میکرد و فرمان‌روائی او نه تنها بر مردم بلکه بر دیوان ، پرندگان ، پریان نیز بوده است.

راجع بعاقبت سلطنت جمشید در اوستا دو ذکر مختلف شده یکی در وندیداد و دیگری در یشت موافق اولی در آخر سلطنت سعادت‌آوز جمشید هرمزد باو خبر داد که زمستان سختی در پیش است و برف باندازه ای خواهد آمد که رودخانه‌ها طغیان خواهدکرد و دشت‌ها و جلگه‌ها پراز آب خواهد شد چون حشم بی‌چراگاه خواهد ماند باید از قلعه‌ها و بقولی قلعهٔ مربعی بسازد. (این قلعهٔ مربع را در اوستا ور نامیده که بمعنی باغ است) و در آنجا آتشی روشن کند و تخم حشم و چارپایان بارکش و مردمان و درختان زیبا و نیز انواع و اقسام مأکولات را در آنجا جمع کرده حفظ نماید.

مینوخرد علاوه میکند که بجمشید گفته شد در آنجا بماند تا وقتیکه بارانهای

ملکوشان (۱) زمین را خراب کند پس از آن زمین باز از مردمان مؤمن آباد خواهد شد.

موافق یشت که فردوسی بطور اختصار متابعت آنرا کرده جمشید در اواخر سلطنت خود از فرط رفاه و سعادت متکبر و نسبت به اهورمزدا عاصی شد: روزی که درروی تخت خود قرار گرفته و تنها بود یکی از ارواح بد بشکل انسانی در جاو تخت او ظاهر شده باو گفت که با این جلال و حشمت و با این عقل و کیاست چرا دعوی خدائی نمیکنی در ابتدا جمشید از این سخنان تعجب کرد ولی روح بد با تملق وچاپلوسی زیاد وتصدیق اغراق آمیز او را فریب داد و سخنان وی درجمشید تأثیر کرد پس ازآن او وزراء و بزرگان درباری را خواسته بآنها گفت که پس از این او را باید بخدائی پرستند و امر کرد صورت او را ساخته برای پرستش مردم پراکنده کردند مردمی که از پرستش او خودداری میکردند دچار مجازاتهای سخت میشدند بزودی بیدادگری بالا گرفت ، نفاق و دروغگوئی قوت یافت ، سران سپاه و امراء و بزرگان از جمشید برگشتند و گروه گروه نزد ضحاك تازی (بیوراسب دراوستا آژی دهاك) رفتند و باو سر سپردند و او مملکت وخزائن جمشیدی را تصاحب کرد

و مینویسند چون جمشید سرانجام دروغ گفت و خود را ستود پروردگار بر او خشم گرفت فردوسی گوید:

منی کرد آن شاه یزدان شناس	ز یزدان بپیچید و شد ناسپاس
بجمشید بر تیره گون گشت روز (در نتیجه)	همی کاست ز او فر گیتی فروز

سلطنت جمشیدرا در داستانها ۶۵۰ و بقولی ۷۰۰ سال گفته‌اند. جمشید دو خواهر داشت ، شهرناز و ارنواز که در زیبائی بی مانند بودند ضحاك با آنان ازدواج کرد ولی بعدها فریدون آنها را نجات داد.

از داستانهای ایران قدیم نوشتهٔ حسن پیرنیا ، تاریخ ادبی ایران تألیف پروفسور ادوارد براون ، تاریخ تمدن ایران ساسانی نوشتهٔ سعید نفیسی تلخیص شده است.

---

(۱) معنی ملکوشان یا ملکشان را درست معلوم نکرده‌اند ولی از کتب پهلوی چنین برمیآید که مقصود دیوی است که جنبهٔ زمستان را پیش آورده است.

۷۷

دبستان دولتی منوچهری

« پسرانه »

دبستان دولتی منوچهری در دهم مهرماه ۱۳۲۹ شمسی در عمارت معروف آلمانیها واقع در محلهٔ اهراب کوی ملاعلی اکبر بمدیریت آقای محمد علی زینی تأسیس یافت در سال اول تأسیس دبستان ۲۹۹ نفر دانش‌آموز داشت که درکلاسهای ٤ و ٥ و ٦ دبستان تحصیل میکردند درسال دوم تأسیس ، کلاس‌چهارم حذف شد و ٤٣٥ نفر دانش‌آموز در یازده کلاس پنجم و ششم دبستان بتحصیل پرداختند در اول سال تحصیلی ۱۳۳۱ سال اول دبیرستان دایر شد و در سال ۱۳۳۲ بعداز افتتاح دبیرستان امیرخیزی کلاسهای دبیرستان بآنجا انتقال یافت و مجدداً سه کلاسه (٤ و ٥ و ٦ دبستان) شد .

درسال‌تحصیلی ۳٦_۱۳۲۷ ، ٦کلاسه و ۲۹۰ نفر دانش‌آموز دارد و همچنان بمدیریت آقای زینی اداره میشود .

منوچهری دامغانی

ابوالنجم احمد متخلص بمنوچهری ازمردم دامغان بود ، وی ابتدا بدربار فلك‌المعالی منوچهربن قابوس وشمگیر از حکمرانان آل‌زیار رسید و او را مدح کرد و تخلص خود را نیز از نام این حکمران گرفت .

بعضی از نویسندگان او را با احمد بن منوچهر شصت‌گاله از شعرای قرن ششم هجری اشتباه کرده بنام شصت گله نیز نامیده‌اند. منوچهری تاسال فوت منوچهر بن قابوس (٤٢٣) در دستگاه این امیر بود و پس‌از وفات او از مازندران بری آمد .

سلطان مسعود غزنوی چون بر عراق‌عجم دست یافت منوچهری بدربار وی رفت

و بمدح او پرداخت و چون مسعود قصد غزنین کرد منوچهری در ری بماند و چون مسعود بر طبرستان تاخت منوچهری باز بخدمت او رفت و در دربار وی جاه و منزلتی تمام یافت و از شعرای مشهور دربار مسعود شد وفات وی بسال ٤٣٢ هجری است .

منوچهری بسبب تسلطی که در ادبیات و لغت تازی و پارسی داشت نام عده‌ای از شعرای ایران و عرب و همچنین لغات مشکل زبان عرب را درضمن اشعار خود بیان کرده است ولی مهارتی که درسرودن اشعار نغز داشت این لغات در قالبی زیبا و دلنشین بیان شده است .

در قصیده و غزل استاد بود و در وصف زیبائیهای طبیعت و بیان تشبیهات جالب در میان سخنوران پارسی زبان مقامی بس عالی دارد و جملهٔ این معانی دراشعار زیر بسبك پسندیده ای جلوه‌گر میشود :

بر لشکر زمستان نوروز نامدار — کرده‌است رای تاختن و قصد کارزار
واینك بیامده‌است بپنجاه‌روز پیش — جشن سده طلایهٔ نوروز نامدار
آری هر آنگهی که سپاهی شود بحرب — زاول بچند روز بیاید طلایه دار
این باغ وراغ ملکت نوروزماه بود — وین کوه و کوهپایه‌واین‌جوی‌وجویبار
جویش پراز صنوبر و کوهش پراز سمن — باغش پراز بنفشه و راغش پراز بهار
نوروزازاینوطن‌سفری کردچونملك — آری سفر کنند ملوك بزرگوار
چون‌دید ماهیان‌زمستان که درسفر — نوروز مه بماند قریب مهی چهار
اندر دوید ومملکت اورا بغارتید — با لشکری گران و سپاهی گزافه کار
درباغها نشاند گروه ازپس گروه — در راغها کشید قطار از پس قطار
زین‌خواجگان پنبه قبای سفید بند — زین زنگیان سرخ دهان سیاه قار
باد شمال چون‌زمستان‌چنان بدید — اندرتك ایستاد چو جاسوس بی‌قرار
نوروزرا بگفت که در خانمان‌ملك — ازفرّ و زینت تو که پیرار بود وپار
بنگاه تو سپاه زمستان بغارتید — هم گنج شایگانت وهم درّ شاهوار

معشوقگانت‌را گل و گلنار و یاسمن — از دست‌یاره بربود از گوش گوشوار
خنیاگرانت فاخته و عندلیب را — بشکست نای در کف و طنبور در کنار
نوروز ماه گفت بجان و سر امیر — تا چندگه بر آرم از ماه دی دمار
گرد آورم سپاهی دیبای سبز پوش — زنجیر جعد و سروقد و سلسله‌عذار
قوس قزح کمان کنم از شاخ بید تیر — از برگ لاله رایت و از برق ذوالفقار
از ابر پیل سازم و از باد پیلبان — وز بانگ رعد آینهٔ پیل بیشمار
نوروز پیش از آنکه سراپرده زد بدو — با لعبتان باغ و عروسان مرغزار
این جشن فرخ سده‌را چون طلایگان — از پیش خویشتن بفرستاد کامکار
گفتا برو بنزد زمستان بتاختن — صحرا همی نورد بیابان همی گذار
چون اندر او رسی بشب تیره و سیاه — زین آتشی بلند برافروز روزوار



۷۸

دبستان دولتی مهرگان

« دخترانه »

در مهر ماه ۱۳۲۹ دبستان نوبنیاد ششکلان بمدیریت خانم **گوهرتاج نورانیان** در محلهٔ ششکلان تأسیس گردید که چندی بعد بنام **مهرگان** موسوم شد . دبستان در بدو تأسیس سه کلاسه و بصورت مختلط پسر و دختر اداره میشد و در سالهای بعد بصورت شش کلاسه در آمد . در آذر ماه ۱۳۳۱ خانم **فروغ مالك** بمدیریت دبستان منصوب شد .

دبستان ۱۹۵ نفر دانش آموز دارد که در ساختمان استیجاری واقع در کنار خیابان ششکلان همچنان بمدیریت خانم مالك اداره میشود .

مهرگان

نگهداری حساب زمان که مانند خط و زبان و صنایع یکی از شئون مدنی واجتماعی بشمار میرود بتدریج در طی تاریخ ایجاد میشود و با گذشتن روزگار مراحل تحول و تغیر خود را سیر میکند وگاهی تحت تأثیر آداب و رسوم ملل همجوار قرار میگیرد و بالاخره بسوی کمال میرود .

در کشور ایران نیز که مردم آن از ملل کهنسال تاریخ حیات بشری بشمار میرود تاریخ و نگهداری حساب زمان یا باصطلاح گاه شماری سابقهٔ بس درازی دارد پیش‌ازاینکه تاریخ جلالی یا ملکی بوسیلهٔ هشت تن از دانشمندان دورهٔ ملکشاه سلجوقی از جمله حکیم عمر خیام نیشابوری ، حکیم لوکری ، میمون بن نجیب واسطی ، ابوالمظفر اسفزاری وضع شود نوروز یعنی روز اول فصل بهار سیار بود و تقریباً هر چهار سال یکروز نسبت بسال شمسی حقیقی جلوتر میافتاد زیراکه سال ایرانی ۳۶۵ روز تمام و بدون کسر حساب میشد

(۱۲ ماه سی روزه و ه روز اضافی بنام خمسهٔ مسترقه) وچون سال شمسی حقیقی (تروپیك) ۳٦۵ روز و ۵ ساعت و ٤٨ دقیقه و ٤٦٫٠٤ ثانیه است بنابراین سال ایرانی درهرچهار سال تقریباً یك روز و در هر ۱۲۸ سال بتحقیق ۳۱ روز نسبت بسال شمسی حقیقی کسر دارد اینست سال و ماه ایرانی باتعیین موقع ایام در سال شمسی وتطبیق با تاریخ دیگر همیشه سیار بوده است بطوریکه در سال جلوس یزدگرد سوم ساسانی نوروز یعنی اول فروردین ماه در ۱٦ ژوئن یعنی در روز نود و یکم از اول بهار واقع بوده است (۱)

اسامی ماههای ایرانی در دورهٔ اشکانی و ساسانی، همین اسامی فعلی بوده منتهی با تلفظ پهلوی آنها :

۱ ـ فروردین (فرورتین) *Fravardîn* (فروشی‌ها *Fravashi*)

۲ ـ اردوهشت (اردیوهشت) *Urdvahisht* (اش وهشت *Asha Vahishta*)

۳ ـ خورداذ (هوروتات) *Khvardadh* (*Haurvatat*)

٤ ـ تیر (تیرو) *Tir* (تشتری *Tishtrya*)

۵ ـ امرداد (امرتات) *Amurdâdh* (*Amərətat*)

٦ ـ شهریور (شتور) *Shahrevar* (خشترویری *Khshathra vairya*)

۷ ـ مهر (میترا) *Mihr* (میثر *Mithra*)

۸ ـ ابان («آبها»، اناهیتا) *Abhân* (*Anâhitâ*)

۹ ـ آذر (آتر، آتش) *Adhur* (*Atar*)

۱۰ ـ دذو (دی) *Dadhv* (خالق، اوهرمزد *Ohrmazd*)

۱۱ ـ وهمن *Vahman* (وهومنه *Vohu Manah*)

۱۲ ـ اسپندارمذ *Spandarmadh* (اسپنت ارمیتی *Spənta armiti*) «۲»

---

(۱) گاه شماری در ایران قدیم تألیف تقی‌زاده .

(۲) ایران در زمان ساسانیان نوشتهٔ پروفسور آرتور کریستنسن .

و نیز برای هر یك از روزهای ماه نام خاصی از اسامی فرشتگان بوده که نام دوازده ماه نیز در آن میآمده است :

روز اول هرماه	هرمز	روز دوم هرماه	بهمن	روزسوم هرماه	اردیبهشت
« چهارم «	شهریور	« پنجم «	اسفندارمذ	« ششم «	خرداد
« هفتم «	مرداد	« هشتم «	دی بآذر	« نهم «	آذر
« دهم «	آبان	« یازدهم «	خور	« دوازدهم	ماه
« سیزدهم «	تیر	« چهاردهم	جوش	« پانزدهم	دی‌بمهر
« شانزدهم «	مهر	« هفدهم	سروش	« هیجدهم	رشن
« نوزدهم	فروردین	« بیستم «	بهرام	« بیست‌ویکم	رام
« بیست‌ودوم	باد	« بیست‌وسوم	دی بدین	« بیست‌وچهارم	دین
« بیست‌وپنجم	ارد	« بیست‌وششم	اشتاد	« بیست‌وهفتم	اسمان
« بیست‌وهشتم	زامیاذ	« بیست ونهم	ماراسفند	« سی‌ام	انیران

بنوشته بیرونی بعضی روز اول ماه را فرخ و روز آخر را روزبه میگفتند .

رسم چنان بود که هرگاه نام روز با ماه یکی میشد همان روز را جشن میگرفتند جشنها و روزهای مشهور هر ماه بنا بنوشتهٔ مورخین عبارتند :

فروردین ماه :

روز اول ـ نوروز عامه ، نوروز صغیر ، نوروز الملوك . . .

روز ششم ـ نوروز خاصه ، نوروز کبیر ، صب الماء (آبریزگان) ، **خرداد سال**

روز هفدهم ـ روز سروش و ابتدای زمزمه

روز نوزدهم ـ فروردگان یا فروردیگان ـ نوروز خوارزمشاهی

اردی بهشت ماه :

روز سوم ـ اردی بهشتگان ، گلستان جشن .

روز ۱۰ ـ ۱۵ و روز ۳۰ بنام گاهنبار (سال به ٦ فصل غیرمتساوی تقسیم میشد و در آخر هر فصل ٥ روز جشن میگرفتند و این جشنها بعدها گاهنبار نامیده شد.

گاهنبار اول در اردیبهشت ماه	گاهنبار دوم در تیر ماه

« سوم در شهریور ماه	« چهارم در مهرماه

« پنجم در دی ماه	« ششم در پنج روز اندرگاه (خمسهٔ مسترقه) واقع میشد، در آغاز عید اموات بود و ده شبانروز امتداد داشت).

خرداد ماه :

روز ٦ خرداذکان ، خرداد جشن ، عیدالبقر.

روز ۳۰ گاهنبار دوم ، آبریزکان در اصفهان

تیرماه :

روز ٦ جشن نیلوفر.

« ۱۳ تیرکان کوچك ، آبریزکان ، نوروز طبری ، تیرکان مهین

« ۱٤ « بزرك

« ۱۰ ـ ۱٥ گاهنبار

« ۱۸ تیرکان بزرك.

امرداد ماه :

روز ۷ مرداذکان ، مرداذ جشن

شهریور ماه :

روز اول آذرجشن.

« ٤ شهریورکان ، شهریر جشن ، آذرجشن

« ٥ روز مویز و دانهٔ انار کوبیده ، روز کژدم و حشرات

« ۱٦ خزان اول و خزان عامه ، خزان خاصه

روز ۱۶ ـ ۲۰ گاهنبار

« ۱۸ خزان خاصه

« ۲۵ ـ ۳۰ گاهنبار سوم

مهرماه :

روز اول خزان دوم یا خزان عامه .

« ۲ خزان عامه

« ۱۶ مهرگان عامه ، مهرجان صغیر

« ۲۱ مهرجان عظیم ، رام روز و مهرجان کبیر ، کاکیل روز

۲۵ ـ ۳۰ گاهنبار

آبان ماه :

روز ۱۰ آبانگان ، آبانجان

« ۱۶ ـ ۲۰ فروردجان اول

۲۱ ـ ۲۵ فروردجان ثانی ، گاهنبار چهارم این پنج روز را اندرگاه میگفتند .

آذر ماه :

روز اول بهار جشن

« ۹ آذر جشن ، آدرُخش ، آذرخش

دی ماه :

روز اول خرم روز ، خره روز ، نودروز

« ۸ دی‌جشن ، عید دی‌اول

« ۱۱ ـ ۱۵ گاهنبار پنجم

۱۴ سیرسور ، سیرسوا ، سیرسو که در آن شراب و سیر میخورند

۱۵ کاکیل ، دی‌جشن و روز خوردن سیر وسعتر ، گاهنبار پنجم ، دی‌بمهر

که در آن صورت انسانی ساخته و میسوزانند ، ویکان

روز ۱۶ کاکیل که شب شانزدهم ماه است ، کاوکیل که روز شانزدهم است .

» ۱۷ برحاب و یکان جشن .

» ۱۵ ـ ۲۰ گاهنبار پنجم

» ۲۳ دی جشن

بهمن ماه :

روز ۲ بهمنجنه

» ۵ برسذق ، نوسذق ، نوسده

» ۸ بهمنجنه

» ۱۰ سذق (سده) شب دهم .

» ۲۲ واذبره ، بازوره

» ۳۰ آبریزگان در اصفهان ، آفریجکان دراصفهان که روز آب پاشی است

اسفندارمذ ماه :

روز ۵ مژدگیران که عید زنهاست ، مردگیران ، ماهی‌خوران .

» ۱۱ ـ ۱۵ گاهنبار ششم .

» ۱۶ عید مساك باده ـ مساك تازه

» ۱۹ نوروز انهار جاریه .

» ۲۶ عید زندرود در اصفهان .

» ۳۰ ـ ۳۵ گاهنبار ششم . مقصود همان خمسهٔ مسترقهٔ آخر سال است .

در بارهٔ تغییر و تحول تدریجی ماه شماری چنین مینویسند :

۱ ـ آنچه از اوستا برمیآید سال ایرانی وقتی بدو قسمت تقسیم میشده : زمستان ده ماهه = زیم و تابستان دو ماهه هما یا هم بعضی را عقیده براینست که این تقسیم هند و اروپائی است .

۲ ـ سال دردوره‌ای به تابستان هفت ماهه وزمستان پنج ماهه تقسیم میشد میگویند

این تقسیم خاص ایرانی است و در بین زردشتیان تا قرون اخیر جاری بود و شاید از جملهٔ قراین آن جشن معروف سده میباشد و وجه تسمیهٔ آن جشن اینست که در آنوقت صد روز از زمستان ۵ ماهه یعنی از اول آبانماه تا دهم بهمن ماه گذشته است.

نیز سال بدو قسمت شش ماهه تقسیم میشد.

۳ـ وقتی سال بشش قسمت غیرمتساوی تقسیم میشد و این قسمتها را در پهلوی گاس و در فارسی جدید گاه نامیده‌اند و در واقع شش فصل سال شمسی بوده‌اند و در آخر هر گاه جشنی ۵ روزه که بعدها در پهلوی گاسانبار و در فارسی گاهنبار معروف شده گرفته میشد.

۴ ـ در دوره‌ای بالنسبه قدیم (شاید از قدیمترین ازمنه) بچهار فصل سه ماهه تقسیم میشده که اسامی آنها به پهلوی چنین بوده است:

وهار ـ هامین ـ پائیز ـ زمستان (از زیم اوستائی) و این فصول چهارگانه درعهد اوستائی نیز معروف بوده است و گمان میرود با وجود تقسیم سال بدو فصل سرد و گرم فصول چهارگانه نیز پهلو بپهلو وجود داشته است.

آغاز سال نیز در ازمنهٔ گذشته متفاوت بود: زمانی با تابستان و هنگامی با پائیز و زمانی با زمستان و بهار شروع میشده است و حتی سال ثابتی بنام بهیزکی وجود داشت که از روز ۱۹ فروردین ماه شروع میشد. چون مهرگان که جشنی ملی و مذهبی بوده از اجرای دو ترتیب اول مرسوم شده اینک بتوضیح آندو میپردازیم:

۱ـ بروایتی سال از اول تابستان و باماه تیر شروع میشد واین دربین اقوامی مثل مصری و آتنی نیز مرسوم بود و زمانی با اول تابستان شروع میشد ولی نه با تیرماه بلکه بافروردین ماه. این نوشتهٔ ابوریحان بیرونی است که اول سال را در فروردین و در انقلاب صیفی می‌شمارد.

و نیز مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف گوید که اول سال ایرانیان دراول تابستان

ومهرجان در اول فصل زمستان بوده است .

در نوروز نامهٔ منسوب بخیام (۱) نیشابوری مینویسد : و فروردین آنروز (سی سال گذشته از پادشاهی گشتاسب که زردشت بیرون آمد) آفتاب باول سرطان گرفت وجشن کرد

در کتاب التاج منسوب بجاحظ مینویسد : نیروز و مهرجان دو فصل سال هستند مهرجان دخول زمستان و فصل سرماست و نیروز (نوروز) اذن دخول فصل گرماست .

بعقیدهٔ آقای تقی زاده در کتاب گاه شماری در ایران قدیم « اگر واقعاً فرض شود در بدو امر تأسیس سال زردشتی (بروایت بیرونی از طرف خود زردشت) اول دیماه در اعتدال ربیعی و خمسهٔ مسترقه درجلو آن و بنا براین عید اموات در محل اصلی خود در آخرین ایام زمستان بوده (که در نیمهٔ اول قرن نهم قبل‌از مسیح ممکن است) طبعاً اول فروردین بایستی در اول تابستان بوده باشد واستعمال لفظ تیر در فارسی بمعنی پائیز در شعر :

تا بنوروز اندرون باشد نشان نوبهار تا بماه تیرماه آرد نشان مهرگان

از عنصری و

بهار و تموز و زمستان و تیر نیاسود هرگز یل شیرگیر

از فردوسی نیز با آنکه در زمان خود آنها تیر در اول ماه تابستان یا ماه آخر بهار بود ممکن است اثری از این ترتیب بوده باشد .

درصورت وقوع فروردین ماه در اول تابستان ، مهرماه در اول زمستان میافتد واین‌فقره با رسوم اقوام قدیم هند و اروپائی که عید تولد آفتاب را در اول زمستان گرفته و آن ماه را بخدای آفتاب نسبت میدادند بی‌تناسب نیست چه واقعاً آغاز زمستان مثل تولد جدید خورشید است که از آنروز در نصف کرهٔ شمالی رو بافزایش و ارتفاع ودرخشندگی میگذارد و هرروز قویتر میشود »

---

(۱) علاوه برکتب مندرج درمتن از نوروزنامه عمرخیام تصحیح مجتبی مینوی صفحه ۱۱ .

موقعی سال از اول پائیز شروع میشد و بظن قوی اقوام جنوبغربی ایران و اسلاف پارسیان هخامنشی سال را از اول پائیز میشمردند و حساب دقیق سلطنت کمبوجیه ، گماتا داریوس و ترتیب وقایع کتیبه ها با این فرض بهتر حل میشود و همچنین وقوع عید میترا (خدای بزرگی که قبل از آهورمزدا دربین اقوام ایرانی پرستش میشد) در ماه اول پائیز بنام بغیاد در بین ایرانیان جنوبی و عید میترگان (مهرگان) در بین اقوام شمالی و شرقی زردشتی مذهب و اهمیت بسیار عظیمی را که حتی در زمانهای بعد بآن داده میشد و همتراز نوروز بود قرینهٔ دیگر بر این حدس میباشد و نیز بعقیدهٔ بعضی اصلا سالی که از پائیز شروع میشد در نزد آریائیهای قدیم مرسوم بوده و بنا بر این فرض ممکن است که ایرانیان جنوب غربی گاه شماری خود را از مهد اصلی ایرانیان بهنگام مهاجرت بجنوب همراه برده‌اند و در واقع در دورهٔ اقامت خود در نواحی سردشمالی ، اول تابستان را آغاز سال قرار داده و پس از مهاجرت بنواحی گرم جنوبی آخر آن گاه را مبداء سال کرده‌اند چه فصل خرمن یك عید طبیعی و برای آخر سال مناسبتر است .

جاحظ بصری این جشن را بفریدون نسبت داده میگوید : فریدون در روز مهر ماه مهر ضحاك ستمگر را زندانی نمود ابوریحان بیرونی مینویسد : سبب اینکه ایرانیان این روز را بزرگ داشته‌اند اینست که کاوهٔ آهنگر دراین‌روزعلیه ضحاك قیام کرد ومردم را باطاعت از فریدون دعوت کرد .

نیز مینویسند : روز ١٦ مهر ماه (روز مهر از ماه مهر) جشن مهرگان بود و در جزء عقاید مهر پرستان اسم جشن « میثر کانه » ضبط شده‌است دراین‌روزبارعام‌میدادند وجشنی برپا میشد و پادشاه تاجی برسر میگذاشت که بالای آن شکل مهر (خورشید) وچرخ آسمان در حال گردش دیده میشد و میگفتند در این روز فرشتگان بیاری فریدون آمده‌اند بهمین جهت مرد دلاوری درصحن قصر پادشاهی ساسانیان میایستاد و فریاد میکرد « ای فرشتگان براین جهان فرود آئید و اهریمنان ودیوان بدخواه را از اینجا بیرون کنید »

کتزیاس مورخ یونانی مینویسد این‌عید بقدری مهم بود که تنها موقعی بوده که پادشاه

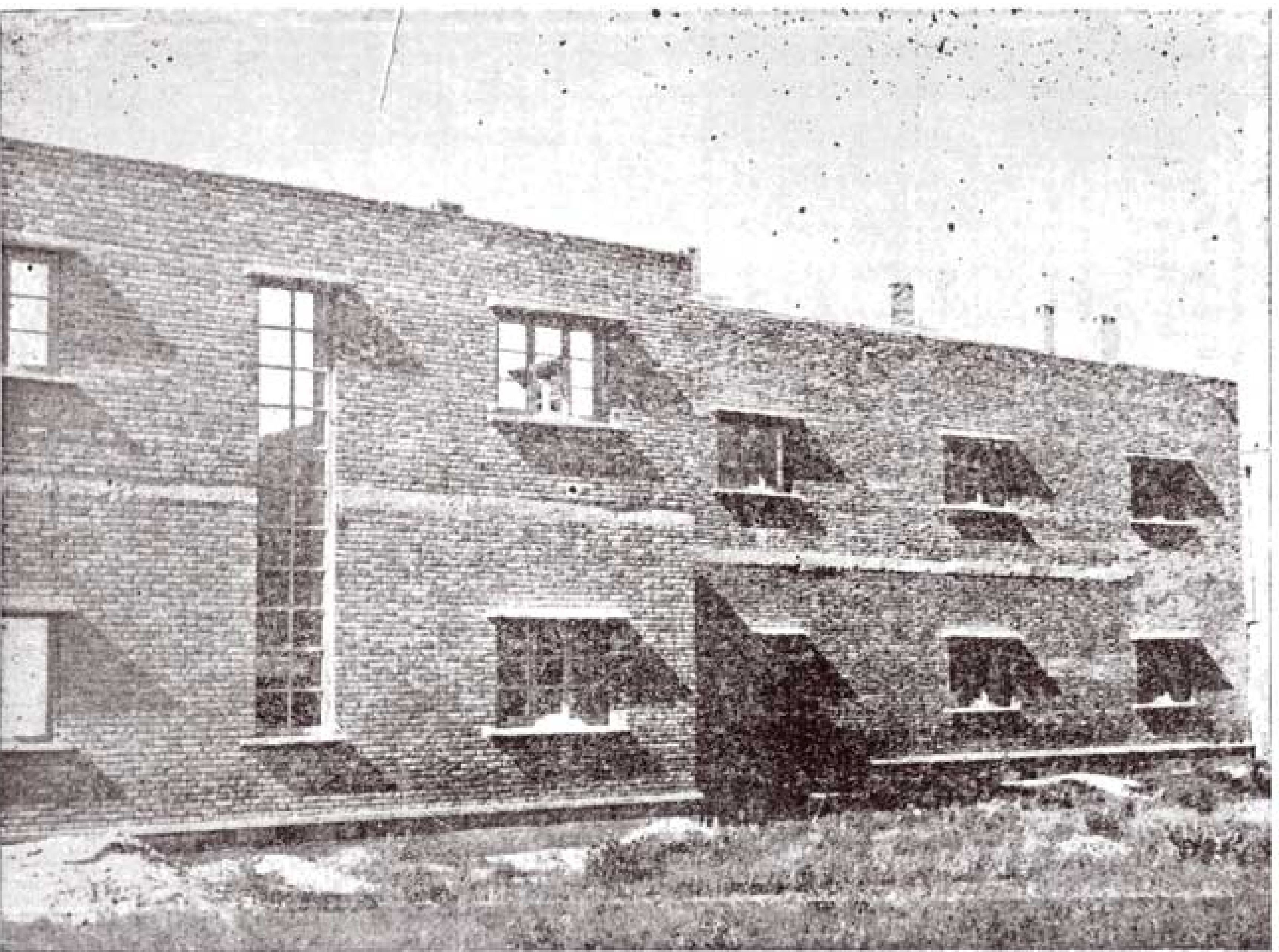
هم میتوانست مست شده و رقص کند ، شاه در این روز لباس ارغوانی میپوشید و بار عام میداد . نمایندگان ممالک تابعه و حکام ایالات و ولایات هریك بترتیب مخصوص به پیشگاه شاهنشاه میآمدند و تحفه‌های گرانبها بشاه تقدیم میکردند و مردم بعیش و سرور مشغول بودند و بهمدیگر تهنیت میگفتند .

ونیز مینویسند پادشاه لباس گرانبها میپوشید و بر تخت خود می‌نشست آنگاه مردی زیبا صورت و خوش سیرت پیش شاهنشاه میایستاد و با بیان شیرین میگفت : آیا اجازهٔ ورود بمن عطا میفرمائی ؟ شاه میپرسید تو کیستی و ازکجا میآئی که ترا باینجا راهنمائی کرده است ، با که آمده‌ای وچه آورده‌ای ؟ آن مرد پاسخ میداد من از جانب خوشی‌ها آمده و سعادت و نیکبختی را اراده کرده‌ام فتح و ظفر همگی همراه من است نامم خجسته و سعادت و خوشی را بشاه هدیه آورده‌ام آنگاه شاه اجازه میداد تاوارد شود . مرد تازه‌وارد طبقی از نقره پراز انواع غلات و حبوبات و شکر با هفت شاخه گل و سنبل و درختان میوه به ، انار ، زیتون و خوشه‌ای از اسپند و سکهٔ نو همانسال پیشاپیش شاهنشاه مینهاد طول عمر ، بقای سلطنت و دوام ملکرا برای او از درگاه پروردگار میخواست .

این مراسم با مختصر تغییری در دربار خلفا نیز معمول شد و در زمان حکمرانی آل زیار و آل بویه ببعد بار دیگر با مراسم باشکوهتری مرسوم گردید . . . . . . همان مراسمی است که با مختصر تفاوتی در عید نوروز معمول بوده است . این جشن در سالهای اخیر بنام جشن فرهنگی در اول مهر ماه برگزار میشود (۱)

---

(۱) علاوه از کتب مندرجه درمتن از کتاب گاه شماری در ایران قدیم تألیف تقی‌زاده نوروزنامه بتصحیح مجتبی مینوی ، تاریخ تمدن ایران ساسانی نوشتهٔ سعید نفیسی ، ایران در دورهٔ ساسانی از آرتور کریستنسن ، مهرگان نوشتهٔ محمدخانلو اقتباس شده‌است



ساختمان هنرستان دختران ـ روبروی صفحه ۲۹۱ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۷۹

هنرستان دختران

در اوایل سال تحصیلی ۱۳۲۹ اداره فرهنگ بمنظور تأسیس دبیرستان حرفه‌ای‌دخترانه ، در دبیرستـان ایراندخت از داوطلبانیکه گواهینامه پایـان تحصیلات دبستانی را داشتند اسم نویسی کرد تا در ۱۶ دی ماه همان سال در کوچه توفیق ششکلان دبیـرستانی بسرپرستی **خانم عصمت فروغ** تأسیس گردید .

قسمت اعظم برنامه تحصیلات این دبیرستـان را کار های دستی ، خیـاطی ، گلدوزی بافندگی . آشپزی تشکیل میداد .

دبیرستان در شهریور ماه ۱۳۳۰ درکوچه صدر بساختمان فتح‌اله اوف انتقال یافت و در فروردین ماه ۱۳۳۱ **خانم خدیجه هرزبان** بریاست دبیرستان منصوب‌شد . درسال ۱۳۳۲ کلاسهای دورهٔ دوم بنام هنرستان بدبیرستان حرفه‌ای افزوده شد .

در اوایل سال تحصیلی ۱۳۳۳ دبیرستـان و هنرستان بساختمان اختصاصی خود در اول خیابان لله‌بیك مجاور خیابان پهلوی انتقال یافت در مهر ماه ۱۳۳٤ **خانم اختر کلانتری** به ریاست هنرستان منصوب شد و در ۱۵ بهمن ماه همین سال بخانم **شفیقه نجات** تحویل داد حالا آموزشگاه بنام هنرستان دختران نامیده میشود که دوره اول آن بنام دبیرستـان حرفه ای با برنامه ۳ ساله و دوره دوم آن بنام‌هنرستان است که فارغ‌التحصیلان دورهٔ اول دبیرستان‌ها را میپذیرد .

از سال ۱۳۳۲ علاوه بر کلاسهای روزانه‌در جریان سال و در تعطیلات تابستان‌کلاسهائی بمنظور کارآموزی خانم آموزگاران آموزشگاههای شهر و اطراف دایر شد و همچنین به‌منظور تعلیم اصول خانه‌داری وکارهای دستی بخانمهائیکه علاقه بفراگرفتن آنها داشته باشند کلاسهای‌عصر دایرمیباشد

ریاست هنرستان وسرپرستی کلاسهای عصر همچنان بعهدهٔ **خانم نجات** میباشد و ۱۷۷ نفر در کلاسهای روزانه آن بتحصیل اشتغال دارند .

۸۰

کودکستان دولتی شماره ۲

پروین

در سال ۱۳۲۵ کودکستانی تحت نظر رئیس دبیرستان پروین در ساختمانی پهلوی محوطه این دبیرستان از طرف اداره فرهنگ تأسیس گردید (۱) که تا سال ۱۳۳۲ وابسته بدبیرستان بود ودر اکثر این مدت سرپرستی داخلی آن باخانم لیدیشاهگلایانس بوده است

از ۱۲ مهر ماه ۱۳۳۳ خانم فاطمه نوروزپور شکوهی بمدیری کودکستان منصوب گردید و تا اردیبهشت ماه ۱۳۳٤ کودکستان را اداره نمود پس از وی تا مهر ماه ۱۳۳٤ دوباره زیر نظر رئیس دبیرستان اداره میشد .

در ۲٤ مهر ماه ۱۳۳٤ خانم بتول تاج بخش مدیریت کودکستان را عهده‌دار گردید و همچنان کودکستان را اداره میکند

به کودکان صبحانه و باقتضای فصل در عرض روز میوه و شیرینی داده میشود تا سال ۱۳۳٦ کودکان نهار را نیز در کودکستان صرف میکردند .

کودکستان دارای وسایل بازی و استراحت و تختخواب برای کودکان است هزینه پذیرائی از کودکان از مقرری ماهانه‌ایکه آنان میپردازند تأمین میشود درسال تحصیلی ۳٦ـ۱۳۳۷ در دو کلاس کودکستان ٤۵ کودک تربیت میشوند .

---

(۱) چون کودکستانها شماره بندی شده و کودکستان شهناز شماره ۱ میباشد بنا براین کودکستانها به ترتیب شماره نوشته میشود

۸۱

کودکستان دولتی شماره ۲
گلستان

در اوایل سال تحصیلی ۱۳۲۹ کودکستانی بمدیریت **خانم محبوبه حسین‌پور** در محله شتربان از طرف اداره فرهنگ تأسیس گردید.

خانم حسین پور تا آذر ماه ۱۳۳۶ کودکستان را اداره میکرد در این تاریخ خانم **فروغ شادان** بمدیریت آن منصوب گردید در سال تحصیلی ۳۶-۱۳۳۷ در سه کلاس کودکستان ۸۸ کودک تربیت میشود و روزانه علاوه برصبحانه باقتضای فصل میوه و شیرینی بکودکان داده میشود هزینه پذیرائی از کودکان از مقرری ماهانه‌ایکه از آنان گرفته میشود تأمین میگردد در سال ۱۳۳۵ زیاده از پنجاه هزار ریال برای تأمین وسایل لازم برای کودکستان از طرف انجمن همکاری خانه بامدرسه پرداخت شده است.

ساختمان کودکستان استیجاری و دارای محوطه و ساختمان مناسب است و وسائل بازی و استراحت و تختخواب برای کودکان فراهم میباشد

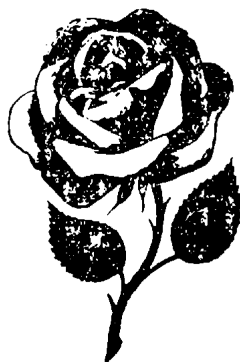


۸۲
کودکستان دولتی شماره ٤
شکوفه

کودکستان شکوفه در دوم مهر ماه ۱۳۳۰ بمدیریت **بانو مهرانگیز اشرفی** از طرف اداره فرهنگ در محله شتربان تأسیس گردید .

ازاواخر خردادماه ۱۳۳۱ **بانو شمس مولوی** و از ٦ آبانماه ۱۳۳۳ **بانو اعظم برومند** بمدیریت کودکستان منصوب شده‌اند .

در سال تحصیلی ۳٦ - ۱۳۳۷ در دو کلاس کودکستان ۵۰ کودک تربیت میشوند کودکان ماهانه مقرری بکودکستان میپردازند و از این درآمد روزانه صبحانه و میوه و شیرینی بکودکان داده میشود و نیز پاره ای از هزینه های ضروری کودکستان تأمین میگردد کودکستان دارای وسایل بازی و خواب و استراحت برای کودکان است ساختمان آن استیجاری و اداره‌اش همچنان در عهده بانو اعظم برومند میباشد .



۸۲

دبستان دولتی نوروز

« پسرانه »

در اردی‌بهشت ماه ۱۳۳۰ مقدمات تأسیس دبستان ٤ کلاسهٔ پسرانه‌ای درمحلهٔ ویجویه از طرف ادارهٔ فرهنگ فراهم گردید و در ۱۷ همان ماه مرحوم سیداحمد انگجی بمدیریت آن منصوب شد. دبستان چندی بعد نوروز نامیده شد.

درشهریور ماه ۱۲۳۰ آقای حمید اشرفی‌پور بمدیریت‌دبستان منصوب شد وهمچنان ادارهٔ دبستانرا عهده‌دار میباشد. در سال دوم تأسیس دبستان کلاس پنجم و در سال سوم کلاس ششم دبستان دایر شد. در سال تحصیلی ۳٦ ـ ۱۳۳۷ دبستان ٦ کلاسهٔ پسرانه و قریب به ۳۸۰ نفر دانش‌آموز دارد ساختمان آن استیجاری است.

نوروز

عید نوروز مهین جشن نژاد عجم است　　　یادگارخوشی ازدورهٔ جمشیدجم‌است

جشن نوروز را جشن فروردین و بهار جشن نیز گفته‌اند. در زمان ایجاد نوروز روایات و اخبار مختلفی در میانست بعضی موقع طبیعی آنرا که برای برگزاری چنین جشنی مناسب است سبب ایجاد آن میدانند و بطور قطع اوضاع جغرافیائی و اقلیمی ایران اقوام مختلفه و بسیار قدیمی را که سالیان دراز در این سرزمین زندگی کرده‌اند متوجه نموده که همه سال در یك موقع معین شدت سرمای طبیعت رو بکاهش میگذارد و فصلی نو آغاز

میگردد که زمان و موقع بیداری طبیعت و جنبش حشرات میباشد . و همچنین با گذشت روزها و اختلاف شبانه روز بتدریج بوجود نقطهٔ اعتدال ربیعی بی برده بودند و بنا بمقتضای طبیعت و طرز زندگی و معیشت خود در چنین هنگامی جشنی برپا کرده‌اند .

برخی گویند چون بنابرعقاید مذهبی زردشتیان ماه فروردین متعلق بفروورتهای مقدس است لذا بهمین مناسبت ایرانیان جشنی در آغاز فروردین برپا میکردند .

بعضی از مورخین معتقدند حتی پیش‌از آنکه آئین زردشت پیدا شود جشن نوروز مرسوم بوده است و داستانهائی نیز در این خصوص آورده‌اند : وقتی سلیمان بن داود ع‌س انگشتر و پادشاهی خود را از دست داد و چون پس‌از چهل روز آندو را باز یافت و بزرگی و شکوه دیرینهٔ خود را بدست آورد پادشاهان بحضورش آمدند و مرغان در خدمتش کمر بستند دراینوقت ایرانیان گفتند که نوروز آمد یعنی روز نو رسید وهمین روز را نوروز نام کردند .

بدون تردید موقع طبیعی نوروز در برگزاری این جشن تاثیر شایان داشته است و شاید پیش‌از آنکه آئین زردشت انتشار یابد جشن نوروز مرسوم بوده و قدمت تاریخی‌تر از آن نیز داشته است ولی این نکته را هم نمیتوان انکار کرد که یکرشته از عقاید مذهبی در ابتدای ایجاد نوروز ویا بعداً در برگزاری مراسم این جشن و یا تقویت آداب و رسوم و اعتبار آن تاثیر داشته است چنانکه بیرونی مینویسد اعتقاد پارسیان اندر نوروز آنست‌که اول روزی است از زمانه و بدو فلك آغازید گشتن .

در بارهٔ اینکه نوروز و رسوم آن چگونه پدید آمد و چه‌کسی بنیادگذار آن بوده باز نوشته‌ها و داستانهای مختلفی هست ولی از رویهم نوشته‌ها و روایات مورخین تازی و پارسی چنین برمیآید که نوروز و رسوم آن از زمان جمشید شاهنشاه ایران قدیم مرسوم شده است .

جاحظ در کتاب المحاسن و الاضداد مینویسد : اول کسی که نوروز را ایجاد کرد

وقصور پادشاهان را بنا نهاد و ارکان پادشاهی را استوار ساخت و کانهای زر و سیم بیرون آورد و نهرها جاری ساخت کیا خسرو فرزند ارفخشد بن سام بن نوح علیه‌السلام بود و اساس این مطلب آنست که وی در نوروز بشاهی رسید و اقالیم ایرانشهر را که ارض بابل باشد آباد ساخت . پس نوروز روزیست که او در آن پادشاهی یافت و اسباب سلطنتش فراهم شد و از آنجهت این روز رسمی شد .

بیرونی مینویسد : مشهوراست که واضع نوروز جمشید پادشاه باستانی ایران بود و بهمین علت به نوروز جمشیدی معروف شده است .

جمشید روزهای ماه را قسمت کرد : پنج روز برای اشراف ، پنج روز برای نوروز شاهی که در آنروز هدایا میداد ، پنج روز برای خادمان شاه و پنج روز برای خواص شاه و پنج روز مخصوص لشکریان و پنج روز برای رعایا که جمعاً سی روز میشد .

خیام نیشابوری نیز در نوروزنامه مینویسد : چون سلطنت بجمشید برادر تهمورث دیوبند رسید « . . . وآفتاب اول روز بفروردین تحویل کرد و ببرج نهم آمد ، چون از ملک جمشید چهار صد و بیست و یکسال بگذشت این دور تمام شده بود ، و آفتاب بفروردین خویش باول سال باز آمد ، و جهان بروی راست گشت ، دیوان را مطیع خویش گردانید و بفرمود تا گرمابه ساختند ،. ، و زر و نقره ومس و ارزیز از کانها بیرون آورد و تخت وتاج و باره و طوق و انگشتری او کرد . . . پس دراین روز که یاد کردیم جشن ساخت ونوروزش نام نهاد و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود آنروز جشن کنند و آن روز نو دانند . . . »

در ایران پیش از اسلام نوروز دوگونه بود نوروز عامه که روزاول فروردین ماه میبود و نوروز خاصه که ابوریحان بیرونی نوروز بزرگ و صاحب برهان قاطع جشن بزرگ . . . و نوروزمالک خوانده درروزششم فروردین ماه یعنی روزخرداد بود و آنراروزامیدمیخواندندزیرامعتقد بودند که خوشبختی را دراین روز بنا بسرنوشت هرکسی تقسیم میکنند .

نوروز عامه مخصوص عموم ملت و مردم بود و مراسم آن در پنج روز اول برگزار میشد از روز ششم ، نوروز جنبهٔ درباری و شاهی بخود میگرفت بنا بعقیدهٔ زردشتیان ، زردشت پیامبر در روز نوروز خاصه بوجود آمد و نیز درآن روز مبعوث شد و رستاخیز

جهان دیگر روز ششم فروردین خواهد بود .

در پیش از اسلام نوروز با اهمیت زیاد و مراسم مفصل جشن گرفته میشد و مؤلفین رسوم نوروز را بطور کلی ذکر میکنند ولی دوره‌ایرا که درآن این رسوم معمول میگردید کمتر توضیح میدهند .

پرفسور آرتور کریستنسن مینویسد : نوروز عید بهاری است و آثاری از زگموک Zagmuk که جشن بابلیان بود ، در آن باقی است . در این روز مالیاتهای وصول شده را بحضور شاه عرضه میداشتند و شاه بعزل و نصب حکام میپرداخت و نیز در نوروز سکهٔ نو میزدند و آتشکده ها را پاك و طاهر میکردند و امثال آن . عید نوروز شش‌روز متوالی دوام داشت و در این شش روز سلاطین ساسانی بارعام میدادند و نجبای بزرگ و اعضای خاندان خود را بترتیب منظم می‌پذیرفتند و بحضار عیدی میدادند . روز ششم عید را سلاطین برای خود و محرمان درگاه جشن میگرفتند . فی‌الواقع در روز اول و روز ششم نوروز همه قسم مراسم متداول ملی اجراء میشد . در روز اول مردم صبح بسیار زود برخاسته ، بکنار نهرها و قناتها رفته شستشو میکردند و بیکدیگر آب میپاشیدند (اینکار بیاد دورهٔ سعادت جمشید بوده است که قحطی در نتیجهٔ نیامدن باران روی داد و جمشید فرمان داد نهر وقنات کندند و آب جاری شد) و شیرینی تعارف میکردند ، صبح پیش‌از آنکه کلامی ادا کنند شکر میخوردند یا سه مرتبه عسل می‌لیسیدند و برای حفظ بدن از ناخوشیها و بدبختیها روغن بتن می‌مالیدند وخودرا باسه قطعه موم دود میدادند

پیش‌از تحویل سال جامهٔ نو می‌پوشیدند و با سرودن اوستا و بجا آوردن تشریفات مذهبی برسر سفرهٔ نوروز که باخوردنیها ونوشیدنیها آراسته میشد می‌نشستند هنگام تحویل ابتدا بزرك خانواده بهریك از اهل خانه سه قاشق عسل و شیرینی دیگر و سکهٔ سیم و زر و برگ سبز میداد و همه بصدای بلند اوستا را می‌خواندند . آراستن سفرهٔ نوروزی باهفتسین ظاهراً بعداز اسلام مرسوم شده است . چند روز قبل‌از بار عام یك نفر جارچی در شهر جار

میزد و روز بارعام را اعلام میداشت.

روز بارعام شاه عرایض و شکایاترا میگرفت و اگر شکایتی علیه خود او بود از تخت پائین میآمد و در برابر مؤبدان مؤبد زانو میزد و خواهش میکرد که او قضاوت عادلانه بکند اگرداوری مؤبد علیه شاه بود شاه میبایست رضایت مدعی‌را جلب کند والا مدعی‌محکوم‌میشد شاه بزرگان را تشویق و دعوت میکرد که اینگونه رفتار نمایند و رضایت آنانی‌را راکه در بارهٔ شان ستمی روا داشته‌اند جلب کنند.

نیز می‌نویسند که در هنگام نوروز وزرای مسئول کشور گزارش کارهای سال گذشته را در بارهٔ امور مالی، نظامی، سیاسی ... بشاه عرضه میداشتند در پایان وزیر جنگ با گفتن «شجاعت و شادمانی با غم و غصه سازشی ندارد و فتح و ظفر از فرح وسرور تولید میشود» مجلس را تمام میکرد.

در نوروز هرکسی هرچه را دوست میداشت بشاه هدیه میآورد و این هدایا در کتاب مخصوصی بنام اهدا کننده ثبت میشد و اگر هدیه کننده تنگدست میشد و احتیاجی بپول میداشت دو برابر ارزش هدیه باو داده میشد در هرحال هدیه دهنده نه تنها حق بلکه وظیفه داشت بهنگام نیاز از دربار کمك بخواهد و اگر چنین نمیکرد باعتبار شاه برمیخورد در زمان ساسانیان بهنگام نوروز شاهان سان سپاه را معمول کردند و در شب نوروز آتش‌افروزی میکردند.

جاحظ در کتاب المحاسن و الاضداد مینویسد که در ایران ساسانی بیست وپنج روز پیش‌از نوروز در صحن سرای پادشاه دوازده ستون از خشت برپا کرده و روی هریك از آنها یکی از حبوبات: گندم، جو، برنج، ماش، کنجد، باقلا، ارزن، ذرت لوبیا، نخود، سبز میکردند و اینهارا در روز ششم نوروز با سرود و آواز و بازیها درو میکردند و پس‌از درو از حبوب مزبور بمجاس میپراکندند هر کدام از حبوب مزبور که بهتر روئیده و بهتر بعمل میآمد علامت بود که در آنسال محصول همان دانه بهتر و فراوانتر خواهد شد.

در نوروز بهنگامی که پادشاه با لباس فاخر در مجلس می نشست مردیکه خوشنام و معروف به میمنت و گشاده روئی و تیز زبانی بود بحضور شاه بار یافته و در برابر وی ایستاده میگفت اذن دخول بده پادشاه از او میپرسید تو کیستی ؟ ازکجا میآیی و بکجا میروی ؟ که ترا آورده و با که آمده‌ای وچه آورده‌ای آن مرد پاسخ میداد : ازپیش دو فرخنده ترین میآیم و بنزد دو خوشبخت ترین میروم ، فیروزمندی مرا آورده نامم خجسته است و با سال نو همراه آمده و برای پادشاه مژده و سلام پیغام آورده‌ام .

پادشاه میفرمود تا اذن دخول بدهند ولی پس‌از آن خود اذن دخول میداد . تازه وارد روبروی شاه خوانچهٔ سیمین میگذاشت که در اطراف آن نانهای گردی از جنس گندم ، جو ، ارزن ، ذرت ، نخود ، عدس ، برنج کنجد ، لوبیا چیده میشد . در وسط خوانچه هفت شاخه از درختهائیکه با آنها و بنام آنها تفأل میکردند و بنظر کردن در آنها تبرك جسته میشد مانند درخت بید ، به ، انار ، زیتون و از هریك ازحبوبات نامبرده نیز هفت دانه درکنار خوانچه میگذاشتند . در این خوانچه هفت ظرف کوچك سفید و سکه‌های سیمین از سکهٔ همانسال و چند دینار تازه و یك بوتهٔ اسپند گذاشته میشد آنمرد همهٔ اینها را در دست میگرفت و بجاودانی و پایداری سلطنت و خوشبختی پادشاه دعا میکرد و در آنروز پادشاه بهیچ کار کشوری مشغول نمیشد تا مبادا اتفاق ناگواری بیفتد و در تمام سال جریان یابد .

عدد هفت نزد بابلیها و یهود مقدس بود و معتقد بودند که خدا جهانرا در شش روز آفرید و روز هفتم باستراحت پرداخت آریائیها نیز این روز را مقدس میشمردند تعدادامشاسپندان مقرب اهورامزدا هفت است خشیارشای هخامنشی هفت خواجه هفت‌دوست مخصوص هفت اسب و هفت زن داشت در نوروز نیز هفت جام نقره و هفت شاخهٔ مقدس خدمت او می‌آوردند .

پس‌از اسلام و تسلط تازیان برایران گاه شماری ایرانی تحت‌الشعاع تقویم هجری قرار گرفت و گذشته از این اعراب حساب سال و ماه ایرانی را تکفیر کردند قهراً نظیر این کار

شامل جشنها و آداب و رسوم ملی ایرانیان نیز بوده است در نتیجه جشن نوروز نیز فراموش میشد تا جائیکه امام محمد غزالی ببرپا داشتن جشن نوروز ایراد میگرفت ومیگفت « افراط کردن در آراستن بازار بسبب نوروز وتکلفات نو کردن برای نوروز نشاید چه نوروز ... باید که مندرس شود وکسی نام آن نبرد تامانند روزهای معمول شود تا نام آن نماند »

با نفوذ عرب فرهنگ و آداب و رسوم ملی ایرانی تحت تأثیر افکار آنان قرار گرفت اما از تواریخ برمیآید که در زمان خلفای راشدین بعضی از رسوم نوروز باقی مانده بود چنانکه روزی جمعی از دهگانان ایران چند عدد جام سیمین که در آنها خاگینه گذاشته بودند بامام علی علیه‌السلام تحفه آوردند امام فرمود این چیست دهگانان گفتند هدیهٔ نوروز است امام مقداری خاگینه میل کرد و بقیه را بین حضار تقسیم نمود و جامهـا را هم بمجاهدین اسلام بخشید و قیمت آنها را از خراج دهگانان محسوب داشت.

در زمان خلفای بنی‌امیه هدیه دادن در هنگام نوروز مرسوم بوده است مسلم است اول کسی‌که هدایای نوروز را در میان مسلمین مرسوم کرد حجاج بن یوسف ثقفی است و پس‌از وی عمربن عبدالعزیز این رسم را برچید ولی باز دوباره مرسوم شد.

چون نفوذ ایرانیان در دربار تازیان توسعه یافت آداب و رسوم و جشنهای ایرانیـان اهمیت و مقام گذشتهٔ خود را تجدید کرد بطوریکه در دربار سامانیان ، آل‌بویه ، غزنویان جشنهای ایرانیاز بخصوص نوروز پرشکوهتر از اعیاد اسلامی عید گرفته میشد . در اینمدت برای اینکه نوروز و رسوم آنرا پایدار سازند احادیث و اخبار مذهبی در تأیید آن رواج دادند از این لحاظ بعداز صفویه نوروز جنبهٔ مذهبی بخود گرفت چنانکه اولین روز خلافت امام علی علیه السلام را روز قتل عثمان یعنی ۱۱ ذیحجه بدانیم در اینصورت اینروز درست مطابق اول فروردین خواهد بود (مجلهٔ کاوه شماره ۵ و ٦ سال اول)

ملامحسن فیض در رسالهٔ نوروز و سی روز تولد بسیاری از پیغمبران را در نوروز و ماه اول بهـار میداند و محمد باقر مجلسی در زاد المعاد روایاتی از قول ائمه در مقـام نوروز نقل میکنند .

در دورهٔ صفویه اهمیت برگزاری نوروز در سفرنامه‌های سیاحان اروپائی بیشتر مورد توجه است ولی در همهٔ اینها بیشتر تشریفات دربار سلاطین و حکمرانان را ذکر میکنند.

پیش از نوروز تشریفات مفصلی معمول میشود پانزده روز پیش از آن گندم و عدس میرویانند و خانه تکانی میکنند شب اول سال باید همه اطاقهای خانه روشن باشد ساعتی بتحویل مانده سفرهٔ هفت سین پهن میکنند بالای سفره آئینه‌ای میگذارند دوطرفش شمعدان که در آنها بعدهٔ اولاد صاحب خانه شمع روشن میکنند این سفره عبارتست از قرآن، نان یك کاسه آب که رویش برگ سبز میاندازند، یك شیشه گلاب، سبزه، آجیل، سیب شیرینی، ماهی. در خوانچه هفت چیز که اسمشان باسین شروع میشود: سپند، سیب، سیه دانه، سنجد، سماق، سرکه، سبزی وگاهی تخم مرغ رنگ کرده شیر پنیر ماست در سر سفره میگذارند در موقع تحویل همهٔ اهل خانه باید سر سفره باشند و پول در دست بگیرند اگر کسی در موقع تحویل در خانهٔ خودش پای هفت سین نباشد عقیده بر اینست که تا سال دیگر از خانه‌اش آواره خواهد شد شمع یا چراغی که به نیت سلامتی و صحت در هفت سین روشن است باید تا آخر بسوزد و نباید بآن فوت کرد کسیکه آنرا فوت کند عقیده بر اینست که عمرش کوتاه میشود و اگر ضرورت خاموشی آنرا بخواهد با برگ سبز باید آنرا خاموش کرد

در بارهٔ خانه تکانی مینویسند زردشت فرموده که در اینموقع ارواح مردگان بخانه میآیند از اینجهت در ۵ روز آخر سال باید خانه را تمیز کرد و غذاهای لذیذ در آن گذارد و سفره های تمیز در آن گسترد و نیز معروف است که هرمز پسر شاپور فرمان داد که در روزهای میان نوروز عامه و خاصه نیز جشن بگیرند و هم فرمان داد در جاهای بلند آتش بسیار برافروزند و آنرا شگون و فال نیك بگیرند.

اما خود نوروز (اول فروردین) تا زمان ملکشاه سلجوقی سیار بود و تقریباً هرچهار سال یك روز نسبت باول بهار یعنی روز اول سال شمسی حقیقی جلوتر میافتاد. چون سال ایرانی ۳۶۵ روز تمام بدون کسر اضافی حساب میشد و از طرفی سال شمسی حقیقی ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶٫۰۴ ثانیه میباشد بنا براین «سال ایرانی در هرچهار سال یکروز و یا بطور دقیقتر در هر ۱۲۸ سال ۳۱ روز نسبت بسال شمسی حقیقی فرق میکند

یعنی کمتراست و بهمین جهت آنچه خبر از این ماه و سال ایرانی در تواریخ قدیمه داریم همیشه سیار بوده و قدیمترین خبر ما آنست که در سال جلوس یزدگرد سوم ساسانی در ۶۳۲ مسیحی و ۱۱ هجری نوروز یعنی اول فروردین ماه در ۱۶ حزیران (ژوئن) رومی یعنی در روز نود و یکم از اول بهار واقع بوده است» (۱)

تا در سال ۴۷۱ هجری زمان سلطنت ملکشاه سلجوقی بهمت خیام و همکاران او از جمله حکیم لوکری ، میمون بن نجیب واسطی ، ابوالمظفر اسفزاری تاریخ جلالی یا ملکی وضع شد و نوروز در اعتدال ربیعی قرار گرفت و سال از اول بهار شروع گردید و درهمان سال اول فروردین مطابق با جمعه ۱۰ رمضان و ۱۹ فروردین ماه سال۴۴۸ یزدگردی بود و تا این اواخر از سال شمسی فقط نوروز یا اول بهار شناخته و مرسوم بود تا در سال ۱۳۴۳ قمری بموجب قانون ۱۱ فروردین ماه ۱۳۰۴ سال شمسی تاریخ رسمی کشور گردید و ماههای شمسی بترتیبی که حالا معمول است رسماً متداول گردید .

☆☆☆

« گذشته از کتبی که در متن اشاره شد از گاه‌شماری درایران قدیم نوشتهٔ آقای تقی‌زاده مقالات آقای پورداود ، تاریخ تمدن ساسانی نوشتهٔ آقای سعید نفیسی و رسالهٔ آقای فریدون بازرگان استفاده شده است »

---

(۱) گاه‌شماری در ایران قدیم نوشتهٔ تقی‌زاده . ولی درتاریخ تمدن ایران ساسانی نوشتهٔ سعید نفیسی ۲۱ ژون یا اول تیرماه مینویسند صفحه ۷۴ .

۸٤

دبستان دولتی ناهید

« دخترانه »

در شهریور ماه ۱۳۳۰ دبستان نوبنیادی که بعدها بنام **ناهید** نامیده شد بمدیریت خانم **حافظه سید سراج** در گلزار کوچه محلهٔ چرنداب **ازطرف** ادارهٔ فرهنگ تأسیس گردید که ٤ کلاس اول آن مختلط دختر و پسر و کلاسهای ٥ و ٦ آن دخترانه بود .

در سالهای بعد دبستان بصورت ٦ کلاسهٔ دخترانه درآمده است خانم سید سراج تا ۲۹ دیماه ۱۳۳۱ مدیرهٔ دبستان بود بعد از وی خانم **روحیه مشفقی** بمدیریت دبستان منصوب شده و دو سال دبستان را اداره کرده است .

درتاریخ ۲۰ شهریور ماه ۱۳۳۳ خانم **عصمت زهسازیان** و از ۲٦ آبانماه ۱۳۳۵ خانم **پوراندخت شمس حبیبی** بترتیب بمدیریت دبستان منصوب شده‌اند .

در سالتحصیلی ۳٦ ـ ۱۳۳۷ در ۱۳ کلاس دبستان ۵۱۰ نفر دانش‌آموز بتحصیل اشتغال دارند ساختمان دبستان استیجاری است .

☆ ☆ ☆

((آناهیتا)) یا ناهید

ناهید اسم فرشتهٔ آب است و در ایران قدیم معبدهائی باین نام برپا بوده است . در زبان فارسی نیز ستارهٔ زیبای زهره را باین نام نامیده‌اند همچنانکه رومیان قدیم آن ستاره را بنام الههٔ وجاهت « ونوس » خوانده اند .

ناهید ایزد نگاهبان آب (۱)

در آئین مزدیسنا کلیهٔ عناصر اربعه که آتش و آب و هوا و خاك باشد مقدس است غالباً در اوستا از آنها سخن رفته است هریك از آنها نیز در اوستا دارای یشت مخصوص است

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین و کهن‌ترین یشتها است موسوم است به آبان یشت و از جلال و عظمت فرشتهٔ موکل آن ناهید (آناهیتا) صحبت میدارد. در خورده اوستا نیایش چهارم موسوم است بآبان نیایش این نیایش را که از آبان یشت استخراج شده است درموقعیکه درکنار جویبار و آبشار و سرچشمه‌ای باشند میسرایند.

اسم کامل فرشتهٔ آب در اوستا اردویسور آناهیتا میباشد. این اسم مرکب است از سه کلمه که هرسه اصلا صفت بوده است.

جزء اول اردوی از کلمهٔ اردو بمعنی بالا آمدن، افزودن و بالیدن است جزء دوم سور صفت است بمعنی دلیر و نیرومند و جزء سوم که اناهیت است خود مرکب از دو جزء میباشد: اولی (اَ) که از ادات نفی است دومی (آهیت) یعنی پلید و ناپاك بنابراین کلمهٔ اناهیت یعنی پاك و بی آلایش. این صفت بسا از برای فرشتگان و اشیاء استعمال شده است از آنچه گذشت اردویسور آناهیتا بمعنی رود قوی پاك یا آب توانای بی‌آلایش ودرعین‌حال بمعنی فرشتهٔ موکل آب است.

آنطوریکه این رود در اوستا تعریف شده است باید آنرا یك آب مینوی تصور نمود چه آن رودی است به بزرگی تمام آبهای روی زمین که از فراز کوه (هکر) بدریای (فراخ کرت) فرو ریزد اقیانوس را بجوش و خروش درآورد رودی است که درزمستان و تابستان یکسان روان است رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب است هریك از رودها و دریاهای آن باندازه‌ای فراخ و بلند است که سوار تند روی در مدت ۴۰ روز طول و دور آنرا تواند پیمود. یکی از آن رود ها سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند درکنار هریك ازاین رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریچهٔ درخشان

(۱) این مقاله از آناهیتا شماره ۱ نشریهٔ انجمن آناهیتا (دوستداران هنرملی) نقل شده‌است

برای ناهید برپاست. در هرقصری در بالای ایوانی بستر پاکیزه و معطری گسترده است.

ناهید زنی است جوان خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا چهره آزاده و نیکو سرشت. بازوان سفید وی بستبری شانه اسبی است با سینه های برآمده و با کمربند تنگ در میان بسته در بالای گردونهٔ خویش لگام چهار اسب یکرنگ و یک قد را دردست گرفته میراند اسبهای گردونهٔ وی، عبارت است از باد و ابر و باران و ژاله. ناهید باجواهرات آراسته تاجی زرین بشکل چرخی که برآن صد گوهر نورپاش نصب است برسر دارد. از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته طوقی زرین دور گردن و گوشوارهای چهارگوشه در گوش دارد کفشهای درخشان را در پای خود با بندهای زرین محکم بسته جبه‌ای از پوست سی ببر که مانند سیم و زر میدرخشند در بر نموده جامهٔ زرین پرچین در بر کرده در بلندترین طبقهٔ آسمان آرام دارد. اهورامزدا در کرهٔ خورشید مقام او را برقرار نمود. بفرمان پروردگار ناهید از فراز آسمان باران و تگرگ و برف و ژاله فرو بارد وازاثر استغاثهٔ پارسایان و پرهیزکاران از فلك ستارگان یا از بلندترین قلهٔ کوه (هکر) بسوی نشیب شتابد...

آتشکده های ناهید

در جزو تاریخ اردشیر دوم باسم ناهید و معبد معروفی که باسم او در همدان برپا بوده برمیخوریم. کورش کوچك برادر اردشیر دوم بامید آنکه خود شاهنشاه ایران گردد با لشکر بزرگی که جزو آن قریب ۱۳ هزار سرباز یونانی بودند بجنگ برادرش شتافت اما در نزدیکی بابل شکست یافته کشته شد معشوقهٔ یونانی کورش کوچك موسوم باسپازیا در جزو غنیمت ها بدست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی بسر میبرد روزیکه اردشیر پسرخود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنا بعادت ایرانیان قدیم که در چنین روزی ولیعهد هرچیز که از شاه بخواهد باید مجری دارد داریوش از پدرش خواست که اسپازیا معشوقهٔ عمش را باو بخشد اردشیر خواهش او را پذیرفت اما باطناً از این امر خوشدل نبود پس از چندی اسپازیا را بهمدان فرستاد تا در آنجا راهبهٔ معبد ناهید گشته پارسا وپاکدامن بسر برد ولیعهد از حرکت پدرش آزرده گشته سوء قصد بوی نمود لیکن نقشهٔ او کشف

گشته بفرمان اردشیر بدار زده شد .

در اینجا متذکر میشویم که معابد ناهید در ایران برای زنان راهبات جای تقوی و پرهیزکاری بود ...

معبد ناهید در همدان بخصوص مجلل و در همه جا معروف بوده است . یکی از مورخان عهد قدیم موسوم به پولیبیوس که درقرن‌دوم پیش‌از میلاد مسیح میزیسته در خصوص همدان چنین مینویسد :

قصر همدان تقریباً هفت استاد (٤٢٠٠ قدم) دور آن میباشد عمارتهای باشکوهی که در آن ساخته شده است بخوبی ثروت بانیان آنرا نشان میدهد . هرچند که تمام چوبهائیکه در این بناها بکار برده شده از سدر و سرو است اما در هیچ جا این چوبها برهنه دیده نمیشد تیرکهای سقف و قاب و ستونها و رواق کلیه با صفحات فلزات قیمتی پوشیده بود . سیم و زر در اینجا و آنجای قصر میدرخشید پوشش بام نیز ازصفحات‌نقره‌ای بود . پس‌از شرح دادن قصر مورخ مزبور از معبد ناهید صحبت داشته و از بیاناتش میتوان درك نمود که بنای معبد شبیه به بنای قصر بوده است .

برخی از دانشمندان گمان کرده‌اند که قدمت معبد ناهید همدان تا بعهد دومین پادشاه ماد هووخشترا میرسد ...

پلیبیوس مورخ رمی مینویسد که در معبد ناهید شوش یك مجسمهٔ بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته بودند برپا بود این مجسمه در اوقات جنگ سردار رمی انطوان بضد اشك پانزدهم بغارت رفت . بنابراین در میان سال ٣٥ و ٣٣ پیش‌از میلاد مسیح معبد دیگری از ناهید در کنگاور که هنوز خرابه‌اش موجود و از آثار بسیار مهم ایران قدیم است برپا بود .

بقول پروفسور هرتسفلد معبد مذکور از زمان اشکانیان باقیمانده و از بزرگترین معابد دنیای قدیم محسوب میشده است آبادی کنونی کنگاور قسمت میانگی معبدرا گرفته است ... در اطراف خرابهٔ باشکوه این معبد ایوانی به پهنای ٤٤ پی با ستونهای بلند

ساخته شده بود. هنوز چند ستون درگوشهٔ شمالشرقی معبد برپاست.

از گوشه و کنار تاریخ بخوبی برمیآید که در تمام قرون اقتدار از عهد هخامنشی گرفته تا فتح عربها در تمام نقاط ایران معابد ناهید وجود داشته است،

گذشته از آثار معابد در جزو حجاریهای نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است در این نقش ناهید برومند و بلند بالا بپا ایستاده تاجی جواهر نشان بسر گذاشته نوارهای پرچین از آن فرو آویخته است طوق دور گردن و سایر زینتهای او یادآور اوصافی است که در آبان یشت از این فرشته شده‌است نرسی پادشاه ساسانی بپا ایستاده چنبره‌ای که علامت قدرت و اقتدار است از او میگیرد.

طبری مینویسد که ساسان پدر بزرگ اردشیر بابکان در استخر پیشکار و متولی معبدی موسوم بآتشکدهٔ اناهذ بوده است بنا بقولی در همین معبد در سال ۳٤۰ میلادی سرهای کشته شدگان عیسوی را آویخته بودند.

ناهید در کتیبه‌های هخامنشی

مورخ کلده بروسوس در سه قرن پیش از میلاد مسیح نوشته است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط مختلف ایران و در ممالکی که در تحت تصرف شاهان هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمهٔ او را در معبد برپا نمود.

آثار خطوط میخی که از اردشیر دوم مانده است دلیل است که در عهد این پادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالا گرفته است چه در آثار کورش بزرك و داریوش بزرك و خشایارشا و اردشیر اول اسمی از ناهید و مهر نیست در آثار اردشیر سوم نیز اسمی از ناهید دیده نمیشود فقط یکبار از او اسم برده شده است.

کتیبه‌ای که از اردشیر دوم در شوش روی یك صفه ستونی کشف شده است از این قرار است «پادشاه بزرك اردشیر شاهنشاه، پادشاه ممالك، پادشاه این زمین پسر داریوش (دوم) داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول) اردشیر پسر پادشاه خشیارشا خشیارشا پسر داریوش (اول) داریوش پسر گشتاسب هخامنشی میگوید:

این ایوان را داریوش (اول) جد من بنا نهاد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرك من آنرا ویران کرد بنا بخواست اهورامزدا و اناهیت و مترا (مهر) من دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا اناهیت و میترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته‌ام ویران نسازند و آسیب نرسانند»

کتیبهٔ دیگری که از شاهنشاه مذکور روی پایهٔ ستونی در همدان پیدا شده است مثل کتیبهٔ فوق است یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را با هخامنش اسم میبرد و پس از آن گوید « این ایوان را من بخواست اهورامزدا و اناهیت و مترا بنا کرده‌ام بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته و از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته‌ام ویران نسازند»

ناهید در ارمنستان

در بیشتر کشورهای پهناوریکه در زیر فرمان روائی ایران بزرك بودند آتشکدهٔ ناهید وجود داشت در سراسر آسیای صغیر تا به نزدیك دریای یونان در سارد پایتخت لیدی بتوسط مورخین قدیم از این آتشکده ها بما خبر داده‌اند بخصوص در برخی ازممالك آسیای صغیر ستایش او رونق تمام داشته است از آنجمله در ارمنستان بمناسبت آنکه شعبه‌ای از خانوادهٔ اشکانیان در این مملکت سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد درآنجا نفوذ نموده مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده میشده‌اند کار ستایش ناهید در این سرزمین باندازه‌ای بالا گرفته بود که ایالت اکیلیزن همانجائی که سرچشمهٔ فرات است در یك قرن پیش‌از مسیح انائیتس نامیده میشده است معبد ناهید در این ایالت شهرت تمام داشته و همان است که بعدها عیسویان بدون اینکه تغییری در آن بدهند بکلیسا مبدل کردند ولی در ممالك آسیای صغیر آئین و رسوم اقوام سامی ضمیمهٔ ستایش ناهید گشته بکلی رنگ و روی دیگری بخود گرفت

یکی از مآخذ برای آناهیت نوشته های ارمنی است چه نویسندگان ارمنی معاصر ساسانیان و چه پس‌از آن.

در میان خدایان ارمنی گروهی از ایزدان ایران پرستیده میشدند در سر آنها :

۱ ـ Aramazd خدای بزرك که آفرینندهٔ همه چیز است مانند اهورامزدا یا هرمزداست .

۲ ـ Anahet آناهیت نزد ارمنیهای قدیم اهمیت خاصی داشته تیردات پادشاه ارمنستان در بارهٔ آناهیت گفته : « بانوی بزرگ آناهیت که فرّملت از اوست روزی‌رسان و مادر خرد و هوش اوست دختر آرامزد بزرك و دلیر »

پرستشگاههای آناهیت درارمنستان بویژه با شکوه و ثروت بود پرستشگاه ناهید Irriza بویژه با شکوه بود یکبار پیکر زرین ناهید در این پرستشگاه درهم شکسته شده بتاراج سپاهیان رم رفت اما دیگر باره مجسمهٔ دیگری برای او ساختند که تا زمان گریگور برپا بود ، گریگوری ایلومیناتور Gregury Illuminatur از سال ۲۹٤ میلادی در کار تبلیغ دین مسیح بود . معبد ناهید Akilisan در همانجائی که سرچشمه‌های فرات است و بواسطهٔ شهرت آن معبد در یك قرن پیش از مسیح آنائیتیس خوانده میشده است و بگفتهٔ پروکوپیوس همان معبد بدون هیچگونه تغییر بکلیسا تبدیل یافت. (پروکوپیوس مورخ یونانی در پایان سدهٔ پنج میلادی میزیست) .

۳ ـ مهر Mihr

٤ ـ تیر Tir

۵ ـ وهاگن Vahagan ، خدای اژدهاکش معروف بود زیرا او مارهائیرا که نمایندهٔ تاریکی بود میکشت .

٦ ـ ساندارامت San ‘ Daramet (سپندارمذ)

اگاتانگلوس نام یك کشیش متعصب ارمنی است در قرن چهارم میلادی میزیسته است خبر میدهد که در شهر ارز مانند خوزستان ، ناهید دارای مجسمه‌ای از طلا بوده . این مورخ راجع بعیسوی شدن ارمنستان بتوسط گریگوری ایلومیناتر که از سال ۲۹٤ میلادی در ارمنستان مشغول کار بوده مردم را بدین عیسوی دعوت میکرد و مکالمات او با تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آنجمله مینویسد تیردات مبلغ دین عیسوی را تهدید نمود

و گفت «اگر تو قبول نکنی که پروردگاران را ستایش نمائی بخصوص این ملکهٔ بزرك اناهیت را کسی که مایهٔ شرف و نجات ملت ماست ، کسی که همهٔ پادشاهان او را می‌ستایند و بخصوص پادشاهان یونانیها نیز او را می‌پرستند ، کسیکه مادر کلیهٔ دانش و خرد است ، کسی که از نسل ارامزد بزرك و تواناست» در جای دیگر تیردات به گریگور می‌نویسد :

« آنانکه پروردگاران حقیقی هستند تو دشمن میداری اناهیت بزرگرا کسی که از پرتو او ارمنستان زنده بود و هست . . . »

این پادشاه در طی یك فرمان از آناهیت اینگونه نام می‌برد :

« ثروت فراوان از طرف ارامزد توانا و یاری ماکه اناهیت و قوت وهاگن نصیب شما و سراسر مملکت ارمنستان باد » .

شهرت ناهید نزد یونانیان

مورخین یونان اناهیت اوستا را انائیتیس *Anaitis* نوشته‌اند . غالباً او را ارتمیس انائیتیس گفته‌اند یعنی که اسم الههٔ عفت و عصمت یونانی را باو داده‌اند مورخین رم ویزاسن او را دیانا خوانده‌اند که در نزد رومیان بمنزلهٔ ارتمیس یونانیهاست و بسا او را ارتمیس ایرانی یا دیانا ایرانی ذکر کرده‌اند فقط کلمنس الکساندر ینوس از بروسوس نقل کرده و افرودیت انائیتیس نوشته است بی‌شك آفرودیت که نزد یونانیان الههٔ عشق و شهوت است بهیچوجه مناسبتی با ناهید ندارد .

ناهید و آپام نپات *Apam - napat*

در آئین ایرانیان از برای آب دو فرشتهٔ نگهبان وجود دارد یکی نامزد است به : آپام نپات و دیگری آناهیتا که در فارسی ناهید شده است .

گذشته از آپام نپات و آناهیتا چندین بار در اوستا از واژهٔ « آب » فرشتهٔ نگهبان این آخشیج اراده شده است و همچنانکه در آغاز سخن گفتیم یکی از یشتهای اوست که در ستایش ناهید است آبان یشت خوانده میشود و همچنین قطعهٔ دیگری بنام آبان نیایش

موجود است نام هشتمین ماه که آبان باشد بصیغهٔ جمع آب آورده شده یعنی که پاسبانی این ماه بایزد آبها سپرده شده است .

برخی پنداشته‌اند که « ان » در آبان علامت نسبت است ولی چنانکه میدانیم در پارینه (فرس هخامنشی و پس از آن پهلوی اشکانی و ساسانی) آن تنها علامت جمع بوده و واژهٔ آبان دیرگاهی است که بهمان هیئت باستانی خود بما رسیده است .

ستارهٔ ناهید « زهره » (۱)

ناهید دومین سیارهٔ منظومهٔ شمسی است فاصله‌اش از خورشید ۱۰۸ میلیون کیلومتر (زمین از خورشید ۱۴۹ میلیون کیلومتر) قطر استوائیش ۱۲۳۰۰ کیلومتر (قطر استوائی زمین ۱۲۷۵٦ کیلومتر) و مدت حرکت انتقالیش (حرکت بدور خورشید) ۲۲٤ روز زمین است .

بعضی آنرا خواهر توام زمین نامیده‌اند با این تفاوت که یکدیگر را خوب نمیشناسند . ناهید قمر ندارد و بحال انفراد در فاصلهٔ بین عطارد و زمین دور خورشید می چرخد

ناهید را بعداز غروب آفتاب در سمت غربی آسمان و پیش از طلوع آن در سمت شرقی آسمان دیده میشود و باین ترتیب از خورشید زیاد دور نمیشود و بقدری درخشان است که اغلب سایه می‌اندازد .

یونانیان قدیم چون آنرا در دو محل میدیدند گمان میکردند که دو ستاره است یکی را که بامداد میدیدند فسفوروس (۲) و دیگری که شب بنظرشان میرسید هسپروس (۳) میگفتند .

ناهید درگردش خود مراحلی شبیه بمراحل ماه دارد باین توضیح که چون در اثر انعکاس نور خورشید میدرخشد چنانکه با تلسکوب بآن نگاه شود گاهی بصورت هلال و

---

(۱) از کتاب نجوم برای همه تألیف ماکسول راید ترجمهٔ سرتیپ حسینعلی رزم‌آرا و اطلس رکس اقتباس شده است

Hesperus (۳) Phosphoros (۲)

زمانی بصورت تربیع وگاهی نیز تمام قرص آن چون بدر دیده میشود.

روی ناهید را ابر کرک مانندی فرا گرفته و این امر مانع از اطلاع بر کیفیت حرکت وضعی آنست بعضی را عقیده براینست که باندازهٔ زمین بدور خود می‌گردد و عدهٔ دیگر گمان می‌کنند که یکروی آن همیشه متوجه خورشید است.

براثر تحقیقاتی‌که در زیجهای مانت ویلسون (۱) سن ژان (۲) نیکولسون (۳) کرده‌اند بدون شك چرخش ناهید بدور محور خود ۱۰ تا ۱۵ ساعت بلکه بیشتر طول میکشد خلاصه کشف اوضاع و احوال این ستاره بسیار مشکل است.

زیجهای سن ژان و نیکولسون چون در تحقیقات خود اثری از اکسیژن و بخار آب در آن ستاره نیافتند لذا زیج مانت‌ویلسون خواست مطالعات بیشتری در اینخصوص در اتمسفر ناهید بکند ولی بررسیهای آن زیج‌نیز این‌اشکالرا حل‌نکرد. ظاهراً هیچکدام از سیارات در ابتدای جوانی خود چندان گاز اکسیژن نداشته وآنچه داشته‌اند با گاز اسید کربنیك مخلوط بود که از شهابها و آتش فشانها متصاعد میشد.

اولین بار که حیات بصورت سلولها روی زمین پدیدار شد ناچار بود برای ادامهٔ زندگی هرچه کمتر از اکسیژن استفاده کند بعداز مدتی نباتاتیکه روئیدند مقدارزیادی از گاز کربنیك موجود را جذب نموده گاز اکسیژن را برجای گذاردند سپس حیوانات دیگری از قبیل ماهی و غیره بوجود آمدند که احتیاج زیادی باکسیژن داشتند بنابراین اگر وجود اکسیژن در اتمسفر سیاره‌ای محقق شد گمان میرود که گیاهانی درآن روئیده باشد. پس اگر وجود اکسیژن در سیاره‌ای ثابت نشد پی میبریم که درآن سیاره یازندگی اصلا وجود ندارد ویا اگر وجود داشته باشد در مراحل بسیار ابتدائی است.

هانری ناریس راسل (٤) رئیس دانشکدهٔ علوم نجوم دانشگاه پرنیستون چند سال قبل در اثر تحقیقات خود باین نتیجه رسید که هوا در جو ناهید بسیار رقیق و درحدود $\frac{1}{2}$ رقت هوای کرهٔ خاك است ، البته در چنین اتمسفری امکان زندگی صفر است. معهذا در هزار

(۱) Mont Wilson (۲) St John (۳) Nicholson (۴) Henry-norris Russell

میلیون سال ، اولهای بسیار ریز ممکن است بحیوانات بزرگی تبدیل شوند که بتوانند از هوای بآن رقیقی تنفس کنند و زنده بمانند با این تفصیل نبودن اکسیژن و بخار آب در کرهٔ ناهید سد بزرگی در مقابل نمو زندگی در آن سیاره است .

هنگامیکه بناهید نگاه میکنیم ابری آنرا فرا گرفته باحتمال زیاد این ابرها گرد و خاکی است که در اثر وزش بادهای سخت در صحرا های خشك ناهید برخاسته است گاز- های جو ناهید ممکن است بیشتر آزت و اسیدکاربنیك باشد .

ساده ترین توصیف در خصوص ستارهٔ ناهید (زهره) اینست : ناهید سیاره ایست که سرتاسرش از صحراهای خشك پوشیده شده است وگرمای طاقت‌فرسائی بر آن حکمفرمائی میکند و گازهای خفقان‌آور اسیدکربنیك فضایش را پر کرده است و بادهای سخت گرد و غبار دائمی در فضای آن ایجاد میکند .



۸۵

دبستان دولتی سنائی

«پسرانه»

در ۱۵ شهریور ماه ۱۳۳۰ در محـل سابق دبیرستان تربیت واقع در خیـابان شاپور دبستانی بنام **سنائی** با کلاسهای **۵ و** ۶ دبستان بمدیریت آقای **ابراهیم نیك پی از** طرف ادارهٔ فرهنگ تأسیس گردید که در سال اول ۶ کلاس داشت .

در اول سال تحصیلی ۱۳۳۱ آقای **اسماعیل مجددی** بمدیری دبستان منصوب شد و چون در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ ساختمانی بمنظور ایجاد دبستان در قبرستان متروك حاج غفار نزدیکی بازارچهٔ حاج اسماعیل واقع در بخش ۵ نوبر از طرف ادارهٔ فرهنگ دردست ساختمان بود لذا در ۳۰ آذر ماه ۱۳۳۱ دبستان بآن ساختمان انتقال یافت . در سال دوم نیز ۶ کلاس با کلاسهای ۵ و ۶ دبستان داشت .

در مهر ماه ۱۳۳۲ آقای **محمدباقر باقری** بمدیریت دبستان منصوب گردید در این سال هفت کلاس با کلاسهای **۵ و** ۶ دبستان دایر بود .

از مهر ماه سال ۱۳۳۴ دبستان ۶ کلاسه شد و در سال تحصیلی ۳۶ ـ ۱۳۳۷ در ۸ کلاس دبستان ۲۳۰ نفر دانش‌آموز بتحصیل اشتغال داشتند و مدیریت آن همچنان بعهـدهٔ آقای باقری میباشد .

حکیم سنائی

ابوالمجد مجدود پسر آدم متخلص بسنائی شاعر و عارف بزرگ نیمهٔ دوم قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم هجری است که بسال ۴۶۳ و بقولی ۴۷۳ در شهر غزنین متولد شد . سنائی در اوایل جوانی بدربار غزنویان بار یافت و بعضی از سـلاطین آن خاندان

از جمله بهرامشاه غزنوی را در اشعار خود مدح کرد.

سنائی در سالهای آخر قرن پنجم از غزنین ببلخ رفت و کارنامهٔ بلخ را در این شهر بساخت و پس‌از چندی بحج رفت و در بازگشت ببلخ بازآمد و چون دشمنانش بآزار وی پرداختند بسرخس رفت ودر ۵۱۸ه بغزنین برگشت و تا آخر عمر در زادگاه خود بسر برد.

سنائی به بسیاری از علوم رائج زمان خود آشنائی داشت و دربعضی تا مقام استادی نیز رسید از حکمت و فلسفه منطق و ریاضی بی‌اطلاع نبود و در صرف و نحو و عروض و قافیه و فقه و تفسیر و قرائت قرآن تبحر داشت گویا پس‌از تحقیق در قرآن و استغراق در معانی آن بمخالفت با فلسفهٔ یونان پرداخت از موسیقی بی‌اطلاع نبود و در اشعار خود نام بعضی از دستگاههای موسیقی را آورده است.

مینویسند مردی مذهبی بوده و پس از نظم اثر معروف خود بحدیقه که درآن نسبت بخاندان علی ع‌س اظهار اعتقاد کرد مورد قهر و غضب سلطان غزنوی قرار گرفت.

دیوان اشعار وی را از قصیده، غزل، ترکیب، ترجیع، قطعه، رباعی، تا ۳۰ هزار بیت نوشته‌اند ولی آنچه تا کنون تدوین شده قریب به ۱۴ هزار بیت است.

آثار دیگر وی مثنوی حدیقة‌الحقیقه یا الهی نامه، طریق‌التحقیق، سیرالعباد الی‌المعاد یا کنوزالرموز، کارنامهٔ‌بلخ، عشق‌نامه، عقل‌نامه، عفونامه است و معروفترین آنها حدیقه است که در سال ۵۲۵ه تمام کرده است. سه مکتوب و یك رساله نیز بوی نسبت داده اند.

سنائی در اشعار خود بیشتر بمعنی توجه دارد تا بلفظ و میتوان او را اولین شاعر نامی تصوف ایران دانست جلال‌الدین مولوی در ستایش او گفته:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم

بسیاری از اشعار وی از حیث وزن، قافیه با اشعار منوچهری، فرخی، مسعودسعد تشابه بسیار دارد.

سنائی در بسیاری از اشعار خود از ظاهر پرستی، ریاکاری، بیدانشی شکایت



ساختمان دبستان سنائی ـ روبروی صفحه ۳۱۶ تاریخچهٔ مدارس تبریز

میکند و همیشه مردم را باصلاح حال ، دوری از خود پرستی ، صفای باطن ، خدمت بنوع و کسب دانش برای پیروی از حق و حقیقت دعوت میکند و میگوید :

چوعلم آموختی ازحرص آنگه ترس کاندرشب	چودزدی باچراغ آید گزیده تر برد کالا

سال وفات وی را آقای دکتر شفق بنا بقول تقی کاشی در تذکرهٔ خود ۵۴۵ می‌نویسد ولی آقای مظاهر مصفا در مقدمهٔ دیوان حکیم سنائی با توجه بقول فصیحی خوافی تاریخ تولد وی را ۴۷۳ و وفاتش را ۵۳۵ می‌نویسد و بمطابقت آن با نوشتهٔ آقای مدرس رضوی در مقدمهٔ دیوان سنائی اشاره میکند ، ولی با استناد بقول محمد پسر علی رفاء از معاصران سنائی که بفرمان بهرامشاه بجمع و ترتیب حدیقه مأمور شده است سال مرگ سنائی را در روز یکشنبه « ۱۱ ماه شعبان سال ۵۲۵ » میداند ومینویسد : « همین سنه را جمعی از تذکره نویسان و مورخان نقل کرده‌اند . از جمله جامی در نفحات الانس ، امین احمد رازی در هفت اقلیم ، ابوطالب تبریزی در خلاصة الافکار ، واله داغستانی در ریاض الشعراء ، حاجی خلیفه در کشف الظنون و همچنین صاحبان حبیب السیر ، مجالس المؤمنین ، مخبر الواصلین و سلم السموات همین سال ۵۲۵ را تاریخ درگذشت سنائی دانسته‌اند . مرحوم قزوینی که یکبار در حاشیهٔ چهار مقاله قول ۵۴۵ را پذیرفته بود (آقای فروزانفر درسخن و سخنوران همین سنه را معتبر دانسته است) باستناد قول همین محمد پسر علی رفاء سال ۵۲۵ را تنها قول صواب و تاریخ درگذشت سنائی دانست و از نظر اول خود عدول کرد . . »



۸۶

دبستان دولتی مهران

« دخترانه »

در سال ۱۳۲۷ که آقای محمد مهران کفیل استانداری و پیشکار دارائی آذربایجان بودند نظر بعلاقه‌ایکه در پیشرفت امور فرهنگی داشتند در صدد ایجاد ساختمان مناسبی جهت تأسیس یکباب دبستان در شهر تبریز برآمدند براثر علاقهٔ مفرط ایشان و زحمات و مجاهدات عده‌ای از نیکوکاران تبریز محل گورستان متروك آقاعلی واقع درمحلهٔ لیلاوا بدین منظور تخصیص داده شد و در شهریور ماه همانسال طی مراسمی اولین کلنك ایجاد ساختمان بزمین زده شد و هیئتی برای نظارت در ساختمان آن انتخاب شدند چون وجوه جمع‌آوری شده مخارج ساختمان را تأمین نکرد لذا ساختمان نیمه‌کاره ماند تا در سال ۱۲۳۰ براثر گذشت‌های قابل توجه آقای حاج علی معمار آبادی برندهٔ مناقصه ساختمان ، و تأمین هزینه بقیه ساختمان از طرف ادارهٔ فرهنك ، بنای مورد نظر در مهرماه ۱۳۳۰ خاتمه یافت و در همان تاریخ دبستانی بنام مهران بپاس خدمات آقای مهران ازطرف ادارهٔ فرهنگ در آن ساختمان تأسیس گردید و خانم کامله براداران بمدیریت آن منصوب شد و تا مهرماه ۱۳۳۶ ادارهٔ دبستان را بعهده داشت دبستان درسالهای اول تأسیس ۳ کلاس پنجم و ۳ کلاس ششم داشت ولی از سال ۱۳۳۵ بصورت ٦ کلاسه اداره میشود .

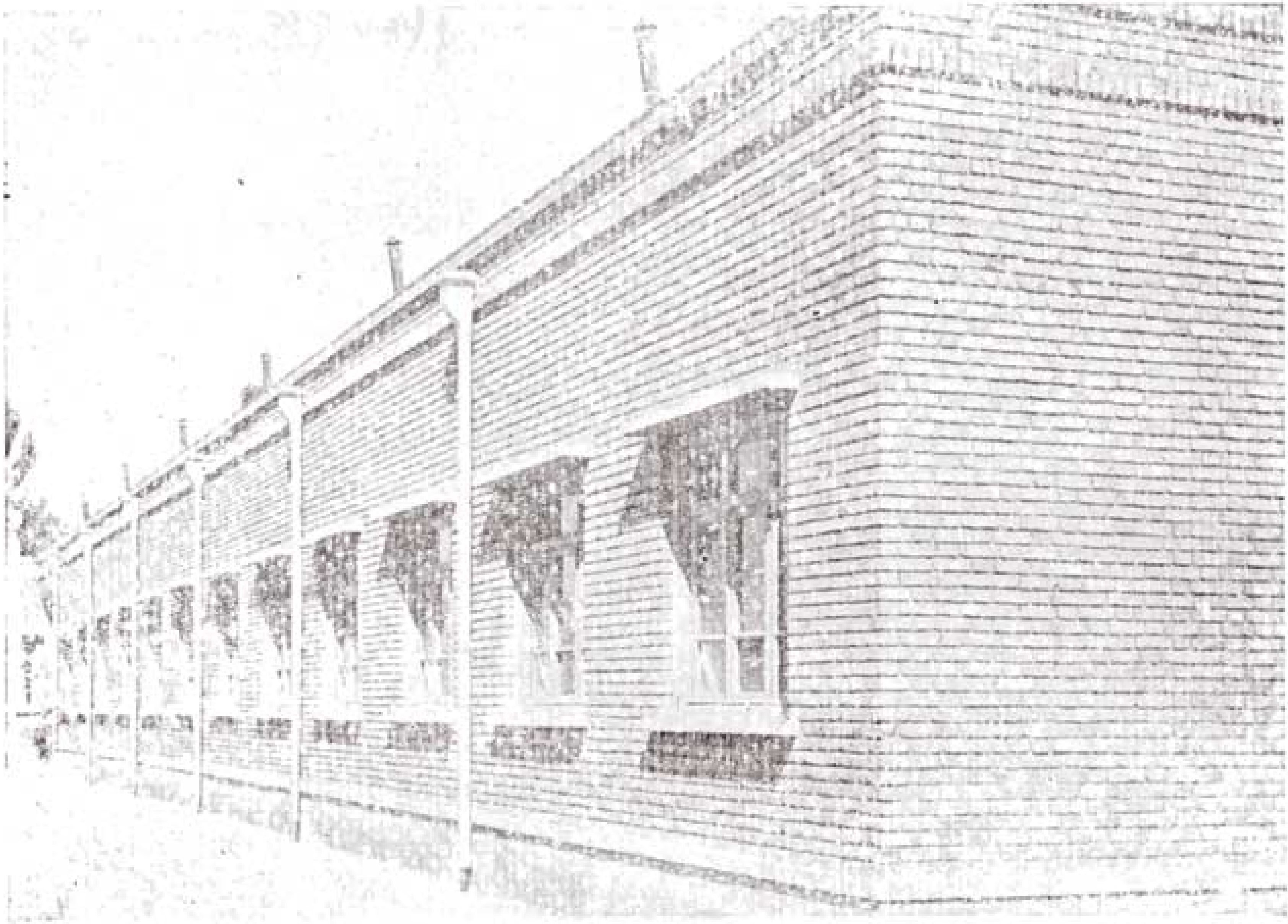
از مهرماه ۱۳۳۶ خانم اعظم نیلچی بایبوردی بمدیریت دبستان منصوب شده‌است و در همین سال دبستان دارای ۲۵۰ نفر دانش‌آموز است

☆ ☆ ☆

چون آقای مهران خودشان درصدد چاپ و انتشار خاطرات زندگانیشان میباشند لذا از ارسال شرح حال خود معذرت خواسته‌اند .



آقای محمدمهران ـ روبروی صفحه ۳۱۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز



ساختمان دبستان مهران ـ روبروی صفحه ۳۱۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۸۷
دبستان دولتی دانش

« پسرانه »

در چهارم مهرماه ۱۳۳۰ دبستان نوبنیاد قره‌آغاج که بعدها بنام **دانش** موسوم گردید در محلهٔ قره‌آغاج درساختمانی استیجاری بمدیریت آقای حبیب‌الله نیرومند از طرف ادارهٔ فرهنگ تأسیس یافت.

در ابتدا عده‌ای از دانش‌آموزان دبستان سامان بدانجا منتقل گردیدند و دبستان با کلاسهای ٤ ـ ٥ ـ ٦ دبستان تشکیل یافت آقای نیرمند تا ۲۳ آذر ماه ۱۳۳۲ مدیردبستان بود بعداز وی آقای محسن صراف نژاد از ۲۹ آذرماه ۱۳۳۲ تا سوم مهرماه ۱۳۳۳ بمدیریت دبستان منصوب شده است در مهرماه ۱۳۳۳ آقای رحیم عندلیب بمدیری دبستان منصوب گردید و دبستان از محله قره‌آغاج بساختمانی‌استیجاری در محله امیرخیز انتقال یافت تا در ۱۲ بهمن ماه ۱۳۳۵ دبستان بساختمان جدید دولتی واقع در نزدیکی میدان کاه فروشان پشت دبستان صبا منتقل گردید. دبستان ٦ کلاسهٔ پسرانه و ۲۲۰ نفر دانش‌آموز دارد.

☆ ☆ ☆

دبستان از نظر تعلیم و توسعهٔ علم و ادب بنام **دانش** نامیده شده است.



۸۸

دبستان دولتی سالار

«پسرانه»

در مهر ماه سال ۱۳۳۰ دبستان نوبنیادی از طرف ادارهٔ فرهنگ در محلهٔ غیاث مارالان در ساختمان نوسازی که در قبرستان متروك غیاث در سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ ساخته شده بود بمدیریت آقای **اسدالله میرزاآقاسی** تأسیس یافت و در ۲۵ مهر ماه همین سال بنام **باقر خان سالار ملی** دبستان **سالار** نامیده‌شد .

در مهر ماه ۱۳۳۱ آقای **رحیم پارسی** و در مهر ماه ۱۳۳۲ آقای **نصرت‌الله اعزازی** بترتیب بمدیری دبستان منصوب شدند .

در ماه ۱۳۳۳ چون ساختمان دولتی دیگری پشت ساختمان دبستان بنا شده‌بود دبستان سالار بساختمان جدید انتقال یافت و بجای سابق آن دبستان غیاث منتقل گردید .

در مهر ماه ۱۳۳۵ آقای **اسدالله میرزاآقاسی** مجدداً بمدیریت دبستان منصوب گردید دبستان ٦ کلاسه و کلاسهای ۵ و ٦ آن حرفه‌ای (نجاری و فلزکاری) است و در سال تحصیلی ۳٦ ـ ۱۳۳۷ قریب به ۴۳۰ نفر دانش‌آموز دارد .

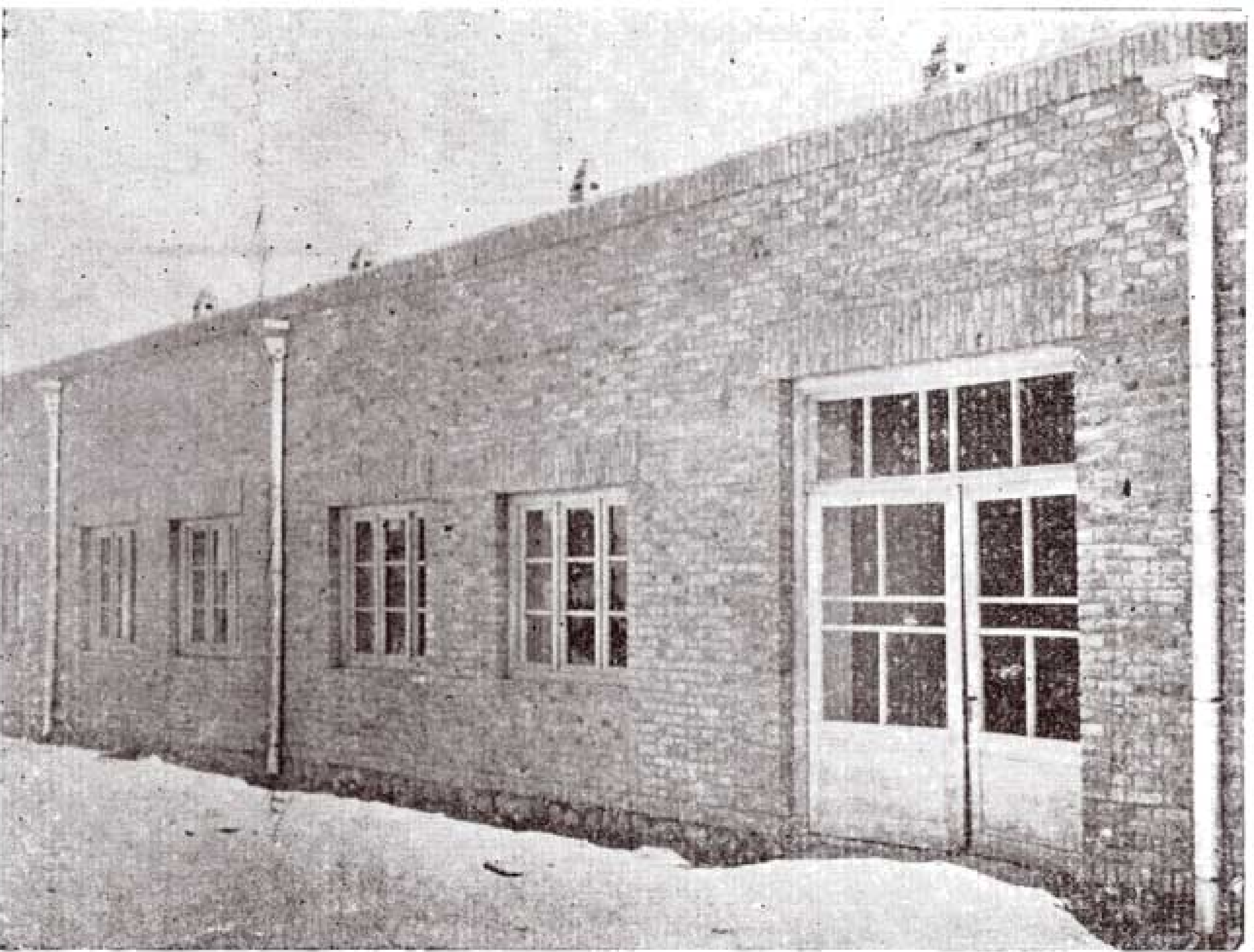
☆ ☆ ☆

چون بفاصلهٔ یکسال دبستان دیگری بنام **ستارخان سردار ملی** درکوی شتربان تأسیس گردید از نظر یاری و همکاری نزدیکی که این دو گرد آزادی در برگرداندن مشروطیت بایران داشتند شرح حال هردو در تاریخچهٔ دبستان سردار نوشته میشود .

(☆)



باقرخان سالار ملی - روبروی صفحهٔ ۳۲۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز



ساختمان دبستان سالار ملی - روبروی صفحهٔ ۳۲۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز

۸۹

دبستان دولتی بهار

« پسرانه »

در آبانماه ۱۳۳۰ دبستان **بهار** در محلهٔ عموزین‌الدین (۱) بمدیریت آقای **عباس عمیدی** از طرف ادارهٔ فرهنگ تأسیس گردید .

آقای عمیدی تا ۱۸ آبانماه ۱۳۳٤ مدیریت دبستان را بعهده داشت و در این مدت در تشویق اهالی باعزام فرزندان خود بدبستان کوشش بسیار نمود . بعداز وی آقای **محمدباقر الفت نوبری** تا مهرماه ۱۳۳٦ مدیر دبستان بود و از مهرماه همین سال آقای **حسن امینی‌زاده** مدیریت دبستانرا بعهده دارد . دبستان ٦ کلاسه و در همین سال دبستان ۸۷ نفر دانش‌آموز دارد . ساختمان دبستان استیجاری است .

شرح حال ملك‌الشعراء بهار

میرزا محمد تقی ملك‌الشعراء « بهار » (۲) در تاریخ ۱۳ ربیع‌الاول سال ۱۳۰٤ قمری (۱۸ آذرماه ۱۲٦۵ شمسی) در شهر مشهد متولد شد ، پدرش حاج میرزا محمد کاظم متخلص بصبوری و ملقب به ملك‌الشعراء و جدش حاج محمد باقر کاشانی رئیس‌صنف حریرباقان مشهد بود . پدر بهار یکی از فضلای مشهور خراسان بشمار میآمد و شعر بسبك امیرمعزی میگفت بهار مقدمات ادبیات را در نزد پدرش آموخت و پس‌از مرگ پدر تحصیلات ادبی

---

(۱) این محله از محلات بیرون شهر و در راه گامیشاوان میباشد اهالی آن بکشاورزی و صیفی‌کاری اشتغال دارند .

(۲) از دیوان اشعار ملك‌الشعراء محمد تقی بهار از انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر اقتباس شده است .

خود را نزد مرحوم ادیب نیشابوری و سایر فضلای معاصر دنبال کرد بعـد اطلاعات عربی و ادبیات فارسی خود را در خدمت اساتید مدرسهٔ نواب تکمیل نمود ، وی از کودکی و زمان حیات پدر قریحهٔ ادبی خود را گاه بگاه بروز میداد ولی پدرش در تشویق وی کوتاهی میکرد و نمیخواست فرزندش شاعری پیشه کند و پیوسته باو میگفت در آینده دیگر کسی نمیتواند از راه شاعری امرار معاش کند باید پی کسب وکار رفت . اما بهار بسائقهٔ ذوق وطبع سرشار خود بشاعری و نویسندگی پرداخت بعداز مرگ پدر بعلت سرودن اشعار نغز و دلنشین مدتی مورد طعن و تهمت حسودان قرار گرفت .

در همان ایام گفتگوی مسافرت مظفرالدین شاه قاجار بخراسان در مشهد شایع شـد بهار برای اینکه بعداز پدر سمت ملك الشعرائی خود را محرز دارد و خود را بشاه بشناساند اولین قصیدهٔ خود را برای عرضه داشتن بشاه سرود . دشمنانش برای تحقیر وی اشعار نغز و دلنشین او را تراویدهٔ ذوق هنرمند دیگری وانمود کردند ، بهـار در مجالس متعدد اشعاری چند برسبیل امتحان فی‌البداهه بسرود و براثر آن حسودان باستادیش اعتراف نمودند واز یاوه سرائی ظاهراً منصرف شدند بهار پس‌ازآن بتکمیل معلومات خود پرداخت وبرآن شد که به تهران رفته برای فرا گرفتن علوم جدید بخارج از ایران مسافرت کند ولی بی‌سرپرست بودن خانواده‌اش و شروع انقلاب مشروطیت ایران مانع از عملی شدن منظور وی گردید .

بهار از این پس با ایمانی راسخ بانقلابیون پیوست و مقالات سیاسی و اشعار مهیج در تحریك ملیون و سران مشروطیت و بعدها در مذمت از محمدعلیشاه و سایر سران استبداد ساخت و در روزنامهٔ خراسان مشهد بدون امضاء انتشار داد .

بعداز پناهندگی محمدعلیشاه بسفارت تزار وعزل وی ازسلطنت و بروز عقاید انقلابی و اعتدالی درمیان مشروطه خواهان ، دراواخر سال ۱۳۲۸ قمری بهار بعضویت هیئت مرکزی حزب دموکرات خراسان انتخاب شد وروزنامهٔ نوبهـار را که ناشر افکار همـان حزب در مشهد بود انتشار داد ومقالات جالبی درپیرامون خطر بازگشت ارتجاع و مخاطرات مداخلهٔ روسیهٔ تزاری در امور ایران و دیگر امور سیاسی انتشار داد و بعـد از اولتیماتوم

دولت روسیه و اخراج شوستر آمریکائی در اواخر سال ۱۳۲۹ قمری و تعطیل مجلس دوم ، بهار در روزنامهٔ بهار که بعلت توقیف نوبهار انتشار می‌یافت مردم را بقیام و جهاد دعوت کرد و براثر آن روزنامه‌اش توقیف و خود هشت ماه ازمشهد تبعید شد. درسال ۱۳۳۲ قمری ازنو روزنامهٔ نوبهار را انتشار داد و برای اولین بار در آزادی زنان و رفع حجاب مقالاتی در آن روزنامه انتشار داد انتشار مقالات سیاسی وی بیش‌از پیش دشمنان آزادی را علیه وی تحریك کرد تاآنجا که عده‌ای از روحانیان او را تکفیر کردند و ریختن خونش را مباح دانستند.

در ضمن جنگ بین‌المللی اول به پیروی از آزادیخواهان و بعنوان کینه‌ورزی باسیاست روسیه و انگلستان هواخواهی از آرتش آلمان نمود و با آب و تاب فتوحات آندولت را بشعر درآورد و در نوبهار انتشار داد در نتیجه نوبهار توقیف و خود وی دستگیر گردید.

بهار براثر مبارزات مداوم خود در انتخابات دورهٔ سوم مجلس شورایملی از سه ولایت درگز ، کلات ، سرخس بنمایندگی مجلس انتخاب شد وبناچار آزادش کردند وبتهران رفت

در سال ۱۳۳۵ قمری مقالات شدیداللحنی بتنقید از سیاست روس در نوبهار انتشار داد و براثر آن باصرار عمال حکومت تزاری به بجنورد تبعید شد. اقامت وی در بجنورد بیش از پیش او را بمردم بلادیده و ستمکشیده نزدیك کرد و این امر سبب شد که دردورهٔ چهارم مجلس شورایملی بنمایندگی مردم انتخاب شد و چون به تهران رفت بار دیگر نوبهار را انتشار داد و از این پس دورهٔ فعالیت های ادبی او نیز شروع شد.

در سال ۱۳۳۶ قمری انجمن ادبی دانشکده را تأسیس کرد و مجلهٔ ادبی و اجتماعی بهمان نام انتشار داد. در این انجمن جوانان باذوق و نویسندگان بااستعداد جمع شده‌بودند و باانتشار نشریهٔ این انجمن کمك شایانی در پیشرفت ادبیات فارسی و آشنائی مردم با ادبیات اروپائی نمودند. بهار در دورهٔ چهارم تقنینیه در گروه اقلیت مجلس بود و از سران این گروه بشمار میرفت.

در دورهٔ پنجم بهار از ترشیز و در دورهٔ ششم از تهران بنمایندگی مجلس شورای‌ملی انتخاب شد و در تمام این ادوار جزو اقلیت مجلس بود ورهبری تمام جراید اقلیترا بعهده‌داشت

از اواخر دورهٔ ششم مجلس شوری از مداخله در سیاست کنار کشید و بخدمات فرهنگی مشغول شد و تدریس تاریخ ادبیات ایران را از اسلام تا عصر حاضر عهده‌دار شد و یك سال هم در دارالمعلمین عالی درس داد ودرضمن بتصحیح کتاب تاریخ سیستان ، تاریخ طبری ، مجمل التواریخ و جوامع الحکایات و تألیف کتب درسی مانند سبك شناسی در تاریخ تطور نثر دری پرداخت و در دانشگاه به تدریس همین علم که از ابتکارات شخصی وی بود اشتغال جست و در همین ایام دوباره براثر سعایت بدخواهانش باتهاماتی ۱۴ ماه در اصفهان بحال تبعید گذراند و قسمتی از بهترین آثار وی از جمله مثنوی « کارنامهٔ زندان » غزل معروف « من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید » و قطعهٔ طولانی و معروف شباهنگ و پاره‌ای از قصائد استادانهٔ وی محصول همین دورهٔ تبعید و دربدری است و این جمله از گفته‌های خود اوست « هوای اصفهان شعرزاست و من در آنجا شش هفت هزار بیت شعر ساخته‌ام » .

بهار ۱۷ سال یعنی تا شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی زندگی خود را دور از سیاست گذراند ولی از این ببعد بنوشتهٔ خود او « وظیفهٔ اجتماعی من بعداز واقعهٔ شهریور ، مرا بنگارش مقالاتی در اخلاق و در تاریخ واقعات اندوهناك گذشته و لزوم روش اصلاح طلبانه‌ایکه باید دوستان پیش گیرند ، وادار ساخت و حتی قدمهائی هم در تجدید حیات جمعیت عظیم و قدیم « دموکرات » برداشته شد »

در سال ۱۳۲۴ شمسی در زمان نخست وزیری دوم احمد قوام وزیر فرهنگ شد و بعداز چند ماه استعفا داد .

بهار در دورهٔ پانزدهم تقنینیه از طرف مردم تهران بمجلس رفت و ریاست فراکسیون دموکرات را بعهده گرفت ولی بعلت کسالت و پیش آمدهائی نتوانست در مجلس کار کند و در سال ۱۳۲۶ شمسی بسویس رفت و بعداز مدتی استراحت در اردی بهشت ماه ۱۳۲۸ بایران بازگشت و بقول خود بفعالیت اجتماعی پرداخت ، ولی چندی بعد بسختی مریض شد ودیگر از فعالیت‌های ادبی و اجتماعی بازماند و در نخستین روز اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ درگذشت

آثار وی :

یکی دیوان اشعارش میباشد که در دو جلد بوسیلهٔ بنگاه مطبوعاتی امیرکبیر چاپ



ملك‌الشعرای بهار - روبروی ص ۳۲٤ تاریخچهٔ مدارس تبریز

شده است .

دیگری کتاب سبك شناسی است در سه جلد در بارهٔ تحول نثر فارسی ازبعداز اسلام تا عصر حاضر .

دیگر جلد اول کتاب تاریخ احزاب سیاسی است که مربوط است بوقایع ایران از زمان انقلاب مشروطیت تا اواخر سلطنت احمد شاه قاجار . دیگر داستان نیرنگ سیاه و کتابی بنام قبر امام رضا ، کتاب اخیر مربوط است بوقایع بمباران مشهد توسط روسهای تزاری در سال ۱۳۳۰ قمری . دیگر مقالات ادبی ، اجتماعی ، سیاسی اوست که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف بچاپ رسیده است بطوریکه فوقاً اشاره شد تاریخ سیستان ، کتاب مجمل التواریخ والقصص از آثار قرن ٦ هجری ، کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات عوفی ، ترجمه تاریخ طبری ، یادگار زریران ، درخت آسوریك که هردو از پهلوی بفارسی ترجمه شده از آثار اوست .



۹۰

دبستان دولتی خیابانی

« پسرانه »

در ۱۵ آبانماه ۱۳۳۰ ادارهٔ فرهنگ بمنظور تأسیس دبستان ، ساختمانی درگورستان متروك قوچ داشی واقع در محلهٔ خیابان (خیابان پهلوی سر جادهٔ تهران) بنا کرد و در اوایل سال تحصیلی همین سال عده‌ای از دانش‌آموزان دبستان همام را بآنجا انتقال داد و دبستانی ٦ کلاسه بمدیریت آقای **اصغر رامیار** تأسیس کرد این دبستان در ۱٤ بهمن ماه ۱۳۳۰ بنام شیخ محمد خیابانی «**خیابانی**» موسوم گردید .

آقای رامیار تا ۱۰ دیماه ۱۳۳۲ مدیر دبستان بود بعد از وی آقای **عباسعلی جاهد تبریزی** تا مهرماه ۱۳۳٦ مدیریت دبستان را عهده‌دار بود .

از مهرماه ۱۳۳٦ آقای **محمد عصری** بمدیریت دبستان منصوب شده است در همین سال دبستان در ۱۰ کلاس (٦ کلاسهٔ دبستان) ٤۰۸ نفر دانش‌آموز دارد .

شرح حال شیخ محمد خیابانی

شیخ محمد خیابانی پسر حاج عبدالحمید تاجر خامنهٔ در سال ۱۲۹۷ قمری در قصبهٔ خامنهٔ ارونق متولد شد و در خامنه بتحصیل مقدمات علوم و ادبیات پرداخت بعد بروسیه سفر کرده در شهر پطروسکی (مخاچ قلعه مرکز داغستان) که پدرش تجارتخانه داشت باتفاق وی بدادوستد مشغول شد چندی بعد بتبریز برگشت و بتحصیل علوم دینی اشتغال ورزید فقه و اصول را از حاج میرزا ابوالحسن آقا مجتهد انگجی و هیئت و نجوم وحساب را از میرزا عبدالعلی منجم فرا گرفت . در علوم دینی قریب باجتهاد شد و در علم هیئت و نجوم

بتنظیم تقویمهای رقومی پرداخت و در علم حکمت و کلام و طبیعیات و تاریخ و ادبیات مهارتی بسزا یافت و پس از مرگ پدر زنش حاج سید حسین آقا پیشنماز خامنهٔ سه‌چهار سال امامت مسجد جامع و مسجد کریم خان تبریز را عهده‌دار شد. در انقلاب مشروطیت ایران به ـ آزادیخواهان پیوست و از سران بنام انقلاب در تبریز و از اعضای برجستهٔ انجمن ایالتـی بشمار رفت و بهنگامیکه تبریز بجنگ با محمدعلی‌میرزا برخاست و عین‌الدوله بحکمرانی این شهر منصوب شد و در باسمنج اقامت گزیده بمحاصرهٔ تبریز پرداخت شیخ بارها برای پیدا کردن راه مسالمت و جلوگیری از کینه‌توزی عین‌الدوله بباسمنج رفت و بالاخره باتفاق میرزا محمدتقی طباطبائی و سید حسین خان عدالت و میرزا حسین واعظ و همراهی نمـایندهٔ سیاسی انگلیس باعین‌الدوله ملاقات کرد و اتمام حجت مردم تبـریز را در غیرقانونی بودن حکومت خود او و لزوم اجرای قانون اساسی بوی تسلیم کرد و در جنگهای خونینی که میان تبریزیان و دولتیـان درگرفت تفنگ برداشته در سنگرها دوشادوش مجاهـدین بمدافعه پرداخت و بهنگام‌ضرورت مجاهدین‌را با بیانات خود تحریك و تشویق مینمود. پس‌ازبرافتادن محمدعلی میرزا و پیروزی آزادیخواهان بنمایندگی مردم آذربایجان دردوره‌دوم مجلس‌شورای ملی انتخاب شد و در تمام مدت اقامت خود در تهران دائماً از حقوق ملی و آزادی دفاع‌میکرد و بعضویت حزب دموکرات ایران نیز درآمد وچون داستان اولتیماتوم دولت تزاری روس بمیان آمد و جلسهٔ تاریخی جمعه نهم آذر ماه ۱۲۹۰ مجلس شورایملـی تشکیل یافت از کسانی بود که در این جلسه علیه اولتیماتوم سخن رانده با دلیلهای بسیار استوار خود رد اولتیماتوم را توصیه کرد ونیز پس‌ازآنکه بفرمان ناصرالملك نایب‌السلطنه، دولت‌مجلس‌را بست وحاج نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه نخست‌وزیر اولتیماتوم را قبول کرد وروسها در تبـریز بکشتار پرداختند و نمایـندگان حزب دموکرات و همدستـان ایشان در تهران علیه عمل دولت وتجاوز روسها نمایشها دادند مرحوم خیابانی یکی از سران این نمایشها بود و دلیریها مینمود و نیز سخنرانی بس مهیجی در میان انبوه مردم تهران در سبزه‌میدان ایراد کرد.

ولی چون مجلس بسته شده بود نمایندگان پراکنده شدند و عده‌ای از آنان دستگیر و بقم و کاشان تبعید شدند شیخ نیز چندماه در مشهد بسر برد و از راه روسیه بآذربایجان

آمد دراین هنگام چون صمدخان شجاع الدوله در تبریز حکومت میکرد و با وی دشمنی میورزید بصوابدید دوستان، خانواده‌اش را به تبریز فرستاد و خود بولادی‌قفقاز وپطروسکی رفت پس‌از چندی به تبریز برگشت و مدتی پنهانی زیست آخرسر عده‌ای از دوستانش پیش شجاع الدوله رفتند و حکم مصونیت او را بشرط اینکه بکار امامت و بازرگانی پردازد گرفتند. شیخ نخست خواست بمسجد برود و پیشنمازی کند ولی چون کاری از پیش نبرد در بازار حجره‌ای گرفت و ببازرگانی پرداخت و نیز مجلس ادبی داشت که با رفقاو آشنایان خود در ادبیات و فلسفه و گاهی در سیاست با آنان سخن میراند.



روزها همچنان میگذشت پنج سال قدرت و حکمرانی شجاع‌الدوله و سردار رشید (نقی خان رشید الملك) که با نفوذ سپاهیان تزاری برآذربایجان حکومت میکردند بسر آمد بهار سال ١٢٩٦ نیز فرا رسید و شورش روسیه و خبر برافتادن امپراتوری باعظمت و سیصدسالهٔ تزاری درشهر پراکنده شد «شگفت آنکه نخستین جشن و شادی ازخودروسیان سرزد و همینکه آگاهی از شورش پتروگراد و برافتادن امپراتور نیکلا پیاپی شد درهمه‌جا سالداتها و قزاقها بجوشیدند و کمیته‌ها برپا کردند و آزادیخواهی از خود نمودند وبسراغ آزادیخواهان ایرانی آمده و کلمه های قارداش و یولداش را پیش‌کشیدند. شگفتا!... پس اینان یولداش بوده اند؟ پس آن نایولداشها که دیروز تفنگ بروی ما راست میکردند و خون جوانان ما را میریختند کدامها بوده‌اند؟! آن سالداتها که دیروز درکوچه‌ها سرود امپراتوری میخواندند و با آواز کلفت خود دلها را می‌لرزاندند کجا رفتند واینان که امروز ترانهٔ آزادی میسرایند از کجا آمده‌اند؟! چیزی بود که همه‌را خیره می‌گردانید ولی چه میشد کرد؟! آن دستهای زمخت که دیروز مشت بود و دندان می‌شکست امروزدست‌برادری شده بسوی ما دراز میگردد. جز پذیرفتن چه توانیم کرد؟!» صفحه ١٦٨ جلد ٥ تاریخ ١٨ سالهٔ آذربایجان نوشتهٔ کسروی.

بدین‌سان سالداتها در همهٔ شهرهای زیر اشغال خود آزادیخواهی نمودند.



شیخ محمد خیابانی - روبروی صفحه ۳۲۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

دراین هنگام شادروان شیخ محمد خیابانی وچند تن از همراهان وی میرزاعلی چاپچی میرزا علیخان پستخانه ، حاج محمدعلی بادامچی که از سران دموکرات بودند برخاستند و چنین وانمود کردند کمیته‌ایکه در سالهای پیش برپا بوده برپاست و بنام آن بگرد آوردن آزادیخواهان برخاستند و با روسها هم آهنگی نمودند .

روز شنبه هیجدهم فروردین ماه ۱۲۹٦ که با ۱٤ جمادی الثانی روز اعطای فرمان مشروطیت یکی بود بدستور حکومت مردم چراغان کردند و بازار را بیاراستند و ادارات در میدان عالی قاپو طاقها بستند دراین روز میرزا علی چاپچی بنام حزب دموکرات سخنرانی کرد و بدین ترتیب خیابانی و یاران وی موجویت دستهٔ خود را آشکار کردند .

روز ۲۰ فروردین ماه روزنامهٔ تجدد که دارندهٔ آن شادروان خیابانی بود انتشار یافت

روسها از کینه‌توزی مردم تبریز در بیم بودند و دلیری مردم این شهر را در جنگهای ۱۲۹۰ از یاد نبرده بودند (بصفحه ۲۳٦ ازهمین کتاب مراجعه شود) بااینکه دربیرون برای نگهداری خود از طغیان مردم زورآزمائی میکردند ولی همچنان در تبریز بدلجوئی از مردم میکوشیدند و با دست کارگزار پیشنهاد کردند که روزی برگزیده شود و دسته های روس و ایرانی برسر خاکهای ثقةالاسلام و دیگر کشتگان بروند و بدینسان گذشته‌را جبران کنند و دلهای شکسته را بدست آورند . این پیشنهاد بسیار نیکی بود و همگی آنرا بشادی پذیرفتند و دموکراتها و دیگران همه بکار برخاستند . کمیسیونی از ایرانیان و روسیان برای گفتگو در پیرامون کار و یك کمیسیون از ایرانیان برای پیراستن سرخاکها و دیگر پذیرائیها برپا گردید . روز آدینه ۲٥ خرداد ماه (۲٤ شعبان) هنگام پسین را برگزیدند. آزادیخواهان بکار برخاستند و از شاگردان دبیرستانها و از دیگران دسته‌ها پدید آوردند و سرودها بترکی و فارسی یاد دادند و بجاهائیکه بایستی رفت و کسانیکه بایستی گفتار رانند همه را نام نوشتند و یکروز پیش آگاهی از سوی کمیتهٔ روسیان و دموکراتها در دو زبان چاپ و پراکنده کردند .

روز آدینه هنگام پسین والی و کارگزار و کونسولها و سران اداره ها و پیشروان

آزادی همه در سربازخانه گرد آمدند اینجا را آب پاشیده و پاك كرده و بیرقها زده و برای یادآوری عاشورای ۱۳۳۰ چوبه های داری در میان برپا کرده بودند نخست بایستی اینجا بیایند. چون هنگامش رسید دسته ها از روسی وایرانی با بیرق و موزیك سرود خوانان رسیدند

ای وطنه بذل ایلین نقد جان	ملته دار استه ویرن امتحان
محواولا مشکادی بونام و نشان	قانیله صفا تاپیـدی بهار وطن

در اینجا گفتار خیابانی خواستی راند. پس از او قنبروف رئیس کمیتهٔ اجرائی روسیان گفتاری بروسی راند از بیدادگری دولت خودکامهٔ روس در ایران نکوهشها کرد و از زبان خود و یارانش از ایرانیان آمرزش خواست.

از آنجا بآهنگ سید حمزه روانه شدند. در اینجا ثقة الاسلام وشاهزاده امان الله میرزا و صادق الملك و حاج علی دوافروش میخوابیدند. سرکردگان روس دربرابر خاك ثقةالاسلام سر برهنه کردند و زانو بزمین گذاردند وچنبره‌های گل بروی گلها ریختند. در اینجا هم گفتارها راندند. از آنجا بدو دسته شدند ویکدسته بگورستانهای دوه‌چی و امیرخیز و ارمنستان و لیلاوا و یکدسته بگورستانهای خیابان و نوبر رفتند و در هر یکی برسرخاك کشتگان روس ایستاده پاسداریها نمودند و گفتارها راندند. قنبروف در بسیار جاها سخن گفت و سرکردگان رفتار بسیار نیکی از خود نمودند و دلداریها ببازماندگان کشتگان دادند سرانجام دو دسته بباغ شمال بازگشتند ودر اینجا هم گفتار ها رانده و پذیرائیها نموده شد. سپس مردم پراکنده گردیدند». ۱۷۶ ـ ۱۷۸ جلد ٥ تاریخ ۱۸ سالهٔ کسروی.

آقای علی آذری در کتاب قیام خیابانی می‌نویسد: «در این روز شیخ محمد خیابانی بنام فرقهٔ دموکرات آذربایجان باحضور تمام طبقات اهالی و... در سربازخانه نطق مؤثر و مهیجی ایراد نمود که یك جملهٔ آن این بود: «امروز روزیست که مسلك برهمه چیز حتی قومیت و ملیت فیروز و غالب آمده است» پس از خیابانی قنبروف رئیس کمیتهٔ اجرائیه نطق پرشور و هیجان انگیزی ایراد کرد و از اعمال سالداتها و قزاقها وعمال سیاسی روسهای تزاری

ابراز تنفر نمود و مداخله در امور کشور ایران را تقبیح کرد و گفت «من بعد ما در امور داخلی ایران مداخله نخواهیم کرد سهل است بلکه بنشر وجریان افکار آزادیخواهان خصوصاً فرقهٔ دموکرات ایران همه‌گونه بذل مساعدت معنوی خواهیم کرد» و در همانروز دو بیانیه یکی از طرف کمیتهٔ ایالتی آذربایجان فرقهٔ دموکرات ایران بفارسی و دیگری ازطرف هیئت اجرائیهٔ شورای وکلای سالداتها و همنوعان حقوق وطنیهٔ تبریز بفارسی و هم بروسی منتشر گردید» (۱)

از فردای آنروز در مسجدها برای کشتگان مجلس سوگواری برپا کردند و در همه شهرهای آذربایجان نیز پیروی کردند و تقیخان رشیدالملك که بجای صمدخان و بصوابدید روسها والی آذربایجان بود در سایهٔ فشار آزادیخواهان کناره‌جوئی کرد.

روز ۱٤ تیر ماه ۱۲۹٦ (۱۵ رمضان ۱۳۳۵) کمیتهٔ ایالتی آذربایجان فرقهٔ دموکرات ایران بیانیه‌ای پخش کرد که انجمن ایالتی از روی قانون تشکیل شود و ۵ روز پس از آن از مستوفی‌الممالك نخست‌وزیر ایران خواستند که:

۱ ـ انجمن ایالتی با ترتیب قانونی تشکیل شود و نظارت بکارها بآن انجمن واگذار گردد.

۲ ـ یکنفر حاکم قانونی که طرف اعتماد ملت باشد فرستاده شود.

۳ ـ برای اداره‌ها رؤسای عالم و قانونی اعزام شود.

٤ ـ برای آرامش داخله و نگهداری امنیت خارجه هیئتی برای تشکیلات ژاندامری فرستاده شود.

از گام نخست قیام خیابانی کسانی بچیرگی وی و همراهان او گردن نگذاردند و دوتیرگی و کشاکش آنها روزبروز سخت‌تر گردید ولی در این میان میانجیانی پیدا شدند و هردو دسته را آشتی دادند.

---

(۱) متن هردو بیانیه در صفحات ۱۲٤ ـ ۱۲۸ کتاب قیام خیابانی چاپ شده است.

در شهریور ماه کمیته ها دوباره برگزیده شدند و در بیرون دوتیرگی ازمیان برخاست و چون همچنان خیابانی رشتهٔ کارها را در دست داشت دوباره دسته‌هائی جدا شدند زمانی بنام سوسیال و زمان دیگر بنام فلاحین پدید آمدند . با این دسته‌بندیها باز دموکراتها رفته رفته بنیروی خود افزودند و رویهمرفته کارهای آذربایجان در دست سه تن : خیابانی ، نوبری ، کربلای علی آقا حریری بود .

در این سال چون قحطی و گرسنگی دامنگیر مردم شده بود رفته رفته خواربار نایاب و بهای گندم و جو بالا میرفت ولی کمیسیون آذوقه و دیگر کمیسیونهای شهر به پشتیبانی دموکراتها کمکهای پرارزشی بمردم بینوا کردند .

شادروان کسروی در تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان از اعضای کمیسیون نام نوبری ، حاج میرزا علینقی گنجه‌ای ، معتمد التجار ، ناظم الدوله ، معین الرعایا را میبرد و مینویسد اینان در آنسال دست بینوانان را گرفتند و باری هزاران کسانرا از مرگ سیاه رهانیدند . اگر ایستادگی دموکراتها وکوشش اینان نبودی انبارداران رفتار بسیار ستمگرانه با بینوایان کردندی .

در مهر و آبانماه ترورهائی در شهر روی داد و از بدخواهان مشروطه و مخالفین دموکراتها کسانی کشته شدند و کشندگان آنها شناخته نشدند ، کمیتهٔ دموکرات بیانیه‌ای در روزنامهٔ تجدد چاپ کرد و از این کشتار بیزاری نمود و آنرا نکوهش کرد ولی مردم این افکار را جز رویه کاری نشمردند .

در اوایل آذرماه ۱۲۹٦ (صفر ۱۳۳٦) در تهران کابینهٔ جدیدی بنخست وزیری عین‌الدوله روی کار آمد وثوق‌الدوله ، قوام‌السلطنه امین‌الملك از وزیران آن بودند . دموکراتها برآن شدند که ایستادگی نشان دهند و کابینه را براندازند این بود در ۱۳ آذر ماه (۱۸ صفر) مردم را بحیاط بزرگ تجدد خواندند و بدگوئی بسیار از آن سه وزیر کردند و چنین گفتند تا این سه تن برکنار نشوند ما ایستادگی خواهیم کرد ، دو هفته این گفتگو درمیان بود تا عین‌الدوله و کابینهٔ وی برکنار رفتند و مستوفی‌الممالك که دموکراتها

او را از خودشان میشمردند نخست وزیر شد. قیام اول خیابانی با تشکیل دولتی که مورد اعتماد دموکراتها بود تا حدی آرامش یافت.

در اواخر سال باز عده‌ای از بدخواهان مشروطه تریز شدند و پاره‌ای پیش‌آمدها باز به نیرومندی دموکراتها و عقب نشینی دولتیان در برابر آنان کمك کرد.

در اینسال چون رشتهٔ کارهای روسها پاشیده شده بود سپاهیان آنان و تاراجگران بهمهٔ شهرهای آذربایجان جز تبریز آسیب رسانیدند و آنجاها را تاراج کردند و دربارهٔ این شهر نیز گفته میشد که دستهٔ انبوهی از کردستان باز گشته و آهنگ تبریز کرده بودند و میخواستند اینجا را تاراج کنند کسانی ازخود روسها جلوگیری کرده و گفته‌اند مردم اینجا جنگجویند و اگر دست بتاراج باز کنید همهٔ ما را میکشند.

روسها در همه‌جا افزار کار خود را میفروختند و عقب می‌نشستند در باغشمال تبریز نیز بازاری باز کردند افزار و چیزهای فراوان میفروختند در اینجا کار بجائی کشید که ادارهٔ گمرك بعنوان اینکه حق گمرك از آنها گرفته نشده با آگاهی خود روسها ازخریداران حق گمرك گرفتند. عقب نشینی از شرفخانه آخرین پایگاه روسها در تبریز نیز فرا رسید و پس‌از نه سال از این شهر نیز بیرون رفتند و مقداری اسلحه و نزدیك بدو هزار خروار گندم و جو که در آنجا انبار کرده بودند برای اینکه بدست آشوبگران و آسوریها که در ارومی به پشتگرمی روسها بیداد میکردند و این زمان براهنمائی فرانسویها و انگلیسها و مسیونرهای آمریکائی آرزوهای خامی را در سر می‌پرورانیدند نیفتد نمایندگان گمرك و والی و سران دموکراتها آنجا را زیرنظر خود گرفتند و همهٔ افزار و اسلحه و خواربار را به تبریز آوردند و با دست کمیسیونها فروختنیها را فروختند و خواربار را به بینوایان دادند بنوشتهٔ آقای آذری بدین ترتیب فعالیت تسلیحاتی دموکراتها آغاز شد. این پیش‌آمد مصادف با سالهای آخر جنگ جهانی اول و عقب نشینی روسیه از قفقاز نیز بود عثمانیها که همدست آلمانیها بودند میکوشیدند که جای آنان را بگیرند این بود بمرزهای ایران نزدیك شدند انگلیسها نیز قسمتهائی از غرب ایران را اشغال کردند تازنجان و میانه پیش راندند و در

رضائیه (ارومیه) نیز چنانکه گذشت مسیحیان را مجهز کرده بودند. عثمانیان میخواستند اینان را با جنگ از میان بردارند و چنین وانمود میکردند که باز بآرزوی راه یافتن بهند و شورانیدن آنجا بردشمنی انگلیسیها هستند باین ترتیب درآیندهٔ نزدیکی آذربایجان میدان جنگ میشد.

در نیمه‌های خردادماه ۱۲۹۷ آگاهی از نزدیك شدن عثمانیان رسید کنسولهای انگلیس، فرانسه، آمریکا با تمام اطرافیان خود از تبریز کوچیدند پس از دو سه روز عثمانیان وارد شهر شدند و عنوان اتحاد اسلام پیش آمد.

کسانی از مخالفین خیابانی و نوبری و دموکراتها بعثمانیان پیوستند و بدشمنی اینان کوشیدند سرانجام در مردادماه (۸ ذیقعده ۱۳۳٦) عثمانیان آندو تن را با حاج محمدعلی بادامچی که از دموکراتها و بستگان خیابانی بود دستگیر کردند وبرضائیه فرستادند پس از آن دموکراتها ناتوان شدند.

میرزا تقیخان نامی که از بستگان خیابانی و نویسندهٔ تجدد میبود این زمان بترکها پیوست و روزنامه‌ای بترکی بنام آذربایجان انتشار داد کمی پس از آن درآذربایجان زدوخورد بین قوای انگلیسی و عثمانی آغاز گردید در نزدیکی میانه بجنگ پرداختند. عثمانیان چیره شدند و انگلیسیها را عقب نشاندند ولی چون دراروپا جنگ بسود انگلیسیها ومتفقین آنان پایان می‌یافت عثمانیان به تبریز برگشتند تا بکشور خود بروند. پس از رفتن آنها یکدسته از سپاه هندی به تبریز آمدند.

خیابانی و نوبری و بادامچی که عثمانیان آنها را تا قارص برده بودند آزاد شدند و به تبریز برگشتند و تا تیرماه ۱۲۹۸ (شوال ۱۳۳۷) که انتخابات دورهٔ چهارم آغازمیشد خاموشی کردند و بکاری برنخاستند، و این دو علت داشت یکی رنجیدگی بسیاری از سران دموکراتها ازآنان که دیگر همراهی با آنان نمیخواستند بکنند دیگری دشمنی مکرم‌الملك نایب‌الایاله بود با دموکراتها و دستگیری وقتل کسانیکه در ترورهای سال پیش دست داشتند پس از مکرم‌الملك سپهسالار حکمران آذربایجان شد و از فشار بردموکراتها کاست.

در ۲۱ تیرماه ۱۲۹۸ دوباره خیابانی و همدستان وی در حیاط تجدد گرد آمدند،

خیابانی درسخنرانی خود بآغاز نمودن مبارزات حزبی اشاره کرد و آنگاه از دوستان خود که در این دو سال از او جدا شده بودند گله نمود و خواست دوباره با او همکاری کنند ولی رفتارهای بعدی وی دوباره رنجشهائی میان او و دوستانش ایجاد کرد.

وثوق‌الدوله نزدیك بیکسال بود که نخست‌وزیر ایران بود ودر این مدت بنیرو وتوانائی دولت بسیار بیفزود و درگوشه و کنار گفتگوی پیمانی میرفت که وی با نمایندگان انگلیس میبست (قرارداد ۱۹۱۹) و کسانی در این باره بدگمانی می‌نمودند تا در مرداد ماه ۱۲۹۸ متن پیمان انتشار یافت و مردم از همه جا بآن ایراد گرفتند.

یکی از ایرادهائی‌که دراین هنگام بخیابانی گرفته میشد آن بود که در دو سال پیش دموکراتها وزیری او را در کابینهٔ عین‌الدوله نپذیرفتند ولی این بار که او خود نخست وزیر می‌بود خیابانی هواداری از او نشان میداد و در روزنامهٔ تجدد کمترین ایرادگیری بچنان پیمان نمیدیدند

با این رنجیدگیها باز خیابانی و حزب دموکرات سرگرم انتخابات بودند. در خلال این پیش‌آمد ها چون خیابانی بتشکیلات ژاندارمری علاقمند بود و تقویت آنرا لازم‌میدانست مدرسهٔ ژاندارمری بسرپرستی افسران آذربایجان تشکیل شد و جوانان را از ۱۸ تا ۲۵ سالگی برای تربیت ژاندارم پذیرفت و برشمارهٔ آنان بیفزود تا آرامش در آذربایجان برقرار باشد.

بهنگام شروع انتخابات سیاست وثوق‌الدوله با فرقهٔ دموکرات برخوردهائی پیدا کرد ولی باز ٦ نفر از ۹ نفر نمایندگان تبریز ازفرقهٔ دموکرات انتخاب شدند و خیابانی نیز یکی از آنان بود.

شادروان کسروی درتاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان زیر عنوان‌داستانهائیکه زمینه ببرخاستن خیابانی داد می‌نویسد: در این هنگام در آذربایجان یکرشته داستانهای دیگری در کار رخ دادن بود و برخی تکانها پدید میآمد ... چگونگی آنکه چون در این هنگام بلشویکها در روسستان نیرومند گردیده و بدشمنان خود چیرگی نموده بقفقاز نزدیك میشدند، این، وثوق‌الدوله را بتلاش انداخته از رسیدن بلشویکها بآذربایجان بیمناك میگردانید.

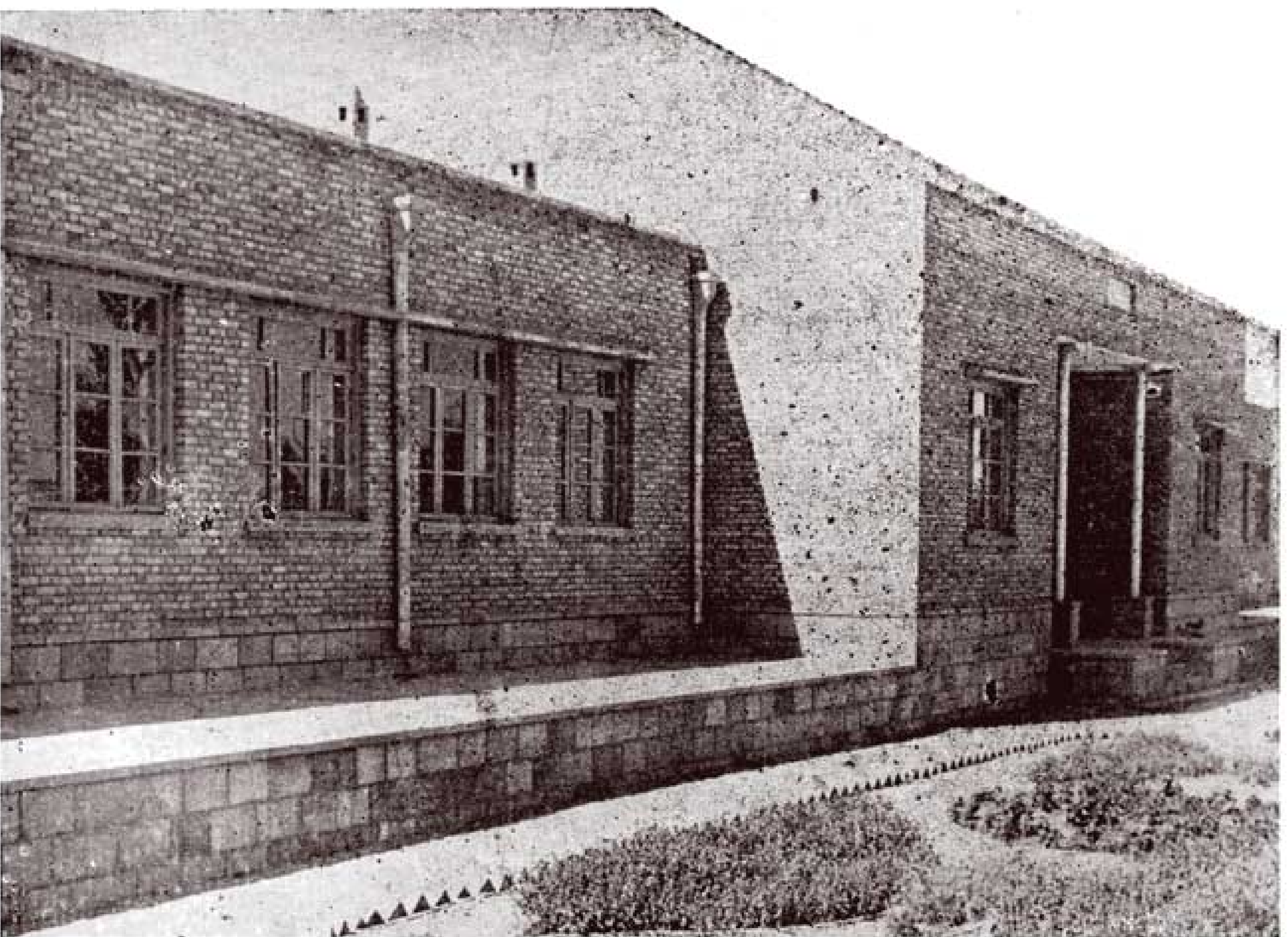
در آذربایجان در این هنگام یك کانون بلشویکی کوچکی پیدا شده و بیم آن میبود که از رسیدن بلشویکها بقفقاز این کانون نیرومند گردد و آن کانون کنسولگری آلمان در تبریز بود . . . این بود بتلاش افتاده اندیشهٔ جلوگیری میکرد برای این کار چنان خواستند که شهربانی تبریز را نیرومندگردانند وسران آن اداره را یکسره ازتهران فرستند بیورلینك را که یکی از سرکردگان سوئدی شهربانی تهران بود برای سرشهربانی آذربایجان برگزیدند و چنین پیدا بود که بیورلینك ادارهٔ تبریز را بهمزده آنرا ازسر نو خواهد ساخت . . . این آگاهی درتبریز مایهٔرنجش سران شهربانی گردید . درهمانروزها آگاهی دیگر رسید وآن اینکه ترجمان‌الدوله پیشکار مالیهٔ آذربایجان گردید و او نیز پنجاه شصت تن همراه میآورد که ادارهٔ مالیهٔ تبریز را بهمزده از سر نو بسازد و این نیز مایهٔ رنجش کارکنان‌مالیه گردید و آنان نیز بتکان آمدند . . . از آنسوی این رفتار دولت یك گونه بدخواهی باذربایجان شمرده میشد .

اینها در بیرون بود ، در نهان نیز برخی کارها میرفت زیرا خیابانی و همدستان او بودن یك ادارهٔ شهربانی نیرومندی را بدانسان که تهران میخواست بزیان خود می‌یافتند وآنان نیز رنجیده و ناخشنود میبودند . همچنین آندسته‌ایکه با کنسولخانهٔ آلمان سازش میداشتند از آمدن بیورلینك و همراهانش بیمناك شده بودند . خیابانی که از چند سال باز کوشیده و بادوراندن‌همچشمان زمینه‌ای برای سررشته‌داری خود آماده گردانیده بود کنون آنزمینه‌را در حال بهم خوردن میدید .

از آنسوی مظفرخان سردار انتصار که رئیس قشون بود و با برانداختن سردار معتضد به نایب‌الایالگی نیز رسیده بود چنین امید میداشت که بایالت نیز خواهد رسید این زمان آگاهی میآمد که عین‌الدوله که بنام والیگری آذربایجان تا بزنجان آمده (۱) و در آنجا

---

(۱) در یادداشتهای آقای آگاه در کتاب قیام خیابانی مینویسد : در اوایل زمستان عین‌الدوله بایالت آذربایجان و خمسه منصوب شد و زنجان ضمیمهٔ آذربایجان گردید و سردار انتصار مظفرخان اعلم رئیس قشون او بود که پیش‌از همهٔ همکاران او بتبریز آمده بود .



ساختمان دبستانِ خیابانی ـ روبروی صفحه ۳۳۶ تاریخچهٔ مدارس تبریز

درنگ میکرد از تهران امین‌الملك (مرزبان) را بنام نایب‌الایاله بجانشینی از او فرستاده‌اند و از این آگاهی سردار انتصار هم میرنجید .

بدین سان چند دسته رنجیده و ناخشنود میبودند . خیابانی ازاین‌پیش‌آمدها بسودجوئی برخاست و خواستش این بود که بیورلینك بتبریز فرستاده نشود ولی تهران از فرستادن او چشم نپوشید ولی از شمارهٔ همراهان او و ترجمان الدوله کاست .

درکتاب قیام خیابانی مینویسد روز شنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۳۸ (۲٤ بهمن ماه ۱۲۹۸) ماژور بیورلینك رئیس تشکیلات نظمیهٔ آذربایجان و فکل‌کاو و سایر صاحب‌منصبان تشکیلات نظمیه و عدهٔ آسپیران و آژانها و جاسوسان اعزامی از مرکز وارد تبریز شدند ! . روز دوشنبه دوم جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ نیز ترجمان‌الدوله پیشکار مالیهٔ آذربایجان وارد شد او هم یکعده . . . را از تهران ارمغان آورده و جمعی از کارمندان صالح و مفید محلی را بیرون ریخت بااین اقدامات برتعداد ناراضیها روز بروز افزوده میشد و فرقهٔ دموکرات با کمال دقت مواظب جریان بود و هرپیش‌آمدی را دقیقاً مورد بررسی قرارمیداد ورفته‌رفته برقیام مصمم میشد . ازآنسوی اسماعیل‌آقا سمیتقو با همهٔ کشتار و تاراجگری که درانکستان و قره‌قشلاق ، ارومی ، خوی ، سلماس کرده بود از در عذرخواهی درآمد وحکومت بااو آشتی کرد و از گناهش درگذشت و باو زینهار داد که در چهریق نشیند و بنگهداری مرز پردازد (۱) .

این نیز از آبروی دولت در پیش مردم بسیار کاسته بود . این‌رنجشها نیز بآنها افزوده گردیده زبان همگانرا بگله و بدگوئی از دولت باز میداشت .

در کتاب قیام خیابانی می‌نویسد : ازآقای سردار انتصار علت خلع سلاح نکردن سمیتقو سؤال شد پاسخ دادند « عشایر همجوار با مشارالیه رقابت دارند و علاوه بمناسبت اینکه مسکن مشارالیه در سرحد واقع است و باید دولت در سرحد قوه داشته باشد ازاخذ اسلحه

(۱) در رأس قوای سمیتقو کلنل لارنس انگلیسی که نقش مهم تسلیحات غرب را بازی میکرد واقع شده بود او کردها را بعنوان اینکه جنگ مذهبی است تشجیع مینمود . صفحه ۳۰۹ قیام خیابانی .

صرفنظر گردید » « چه معاذیر غیرموجه ! عشایر همجوار او میخواستند انتقام مقتولین لکستان و قره قشلاق و ارومی و سلماس را از او بگیرند و بایستی هم انتقـام میگرفتند . متعمداً او را بسرحد هدایت کردند که برای عذر غیرموجه موردی بمیان آید و الا یك دولت در صورت اقتدار صحیح نیست که مرز خود را به یکنفر شرور و غارتگر و قاتل نفوس زکیه بالاخره بیکنفر دزد بسپارد . سپردن سرحد باسماعیل آقا سمیتقو که قسمت اعظم قوای او را صاحبمنصبان و عساکر فراری عثمانی و سردستهٔ آنها را کلنل لارنس انگلیسی تشکیل میداد در تاریخ چطور باید تلقی کرد ؟ » و سپس با اشاره بمبارزات آذربایجان با کابینهٔ وثوق‌الدوله مینویسد « برای تضعیف این قوهٔ ملی ، تقویت اسماعیل آقا راهزن و امثـال او را ضرور میدانستند .

کسروی نیز می‌نویسد « بهرحال پیش‌آمد رنگ دیگری داشته و بیگمان پای سیاست برخی از همسایگان در میان میبود » صفحه ۸۹ جلد ۶ تاریخ ۱۸ ساله . روز ۲۲ اسفند ماه ۱۲۹۸ نمایندگان حوزه های دموکراتها در ساختمان تجدد گرد هم آمدند و هیئت رئیسهٔ خود را برگزیدند این هیئت در ۸ فروردین ماه ۱۲۹۹ بیانانمه‌ای پخش کرد و اتحـاد و اتفاق هـم مسلکان و مساعدت وطن‌خواهانهٔ تمـام آزادیخواهان را یگانه تکیه‌گاه کمیته اعلام کرد .

ماژور بیورلینك که شهربانی را بدست گرفته بود بکار پرداخت ولی تحریکات دموکراتها و عکس‌العملهای مردم و همچنین آمدن امین‌الملك به نایب‌الایالگی تبـریز و پیوستن سردار انتصار (رئیس قشون) بخیابانی و پیش‌آمدهای شهر از روز ۱۷ فروردین ماه قدرت را یکسره در دست دموکراتها گذاشت .

چون ازچند ماه پیش برای سربازان حقوق داده نشده بود خیابانی باتفاق سردار انتصار روز ۱۸ فروردین ماه (فردای روز قیام) قرار گذاشتند که حقوقی برای آنان در حیاط تجدد بپردازند تا دلجوئی از آنان شود . سربازان دسته دسته بحیاط تجدد آمدند و حقوق گرفتند و رفتند و پاسبانان نیز که از چند ماه پیش پول نگرفته بودند ازشنیدن آن خبر دسته دسته

بحیاط تجدد شتافتند و چون بسیاری از افسران ازرفتار بیورلینك خرسند نبودند از پاسبانان جلوگیری نکردند این بود میانهٔ پاسبانان و ادارهٔ شهربانی جدائی افتاد و شهربانی ناتوان گردید و چون در این چند روز شهربانی فشار میآورد و کسانی بازداشت شده بودند مردم بتحریك دموکراتها بشهربانی رفتند و بازداشت شدگانرا بیرون آوردند و بیورلینك وهمراهان او بدستور امین‌الملك نایب‌الایاله که او نیز ناتوان شده بود از اداره بیرون رفتند و روانهٔ باسمنج شدند و روز ۱۹ فروردین‌ماه دموکراتها بیاننامه‌ای بفارسی و فرانسه چاپ و در شهر پراکندند.

بیـانـنـامه

آزادیخواهان شهر تبـریز بواسطهٔ تمایلات ارتجـاعی که در یك سلسله اقدامـات ضد مشروطیت حکومات محلی تجلی مینمود ودرمرکز ایالت‌آذربایجان با یك طرز اندیشه‌بخشی قطعیت گرفته بود بهیجان آمده با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نموده‌اند.

آزادیخواهان تبریز اعلام میکنند که تمامت برگرام آنان عبارتست از تحصیل یك اطمینان تام و کامل از این حیث که مأمورین حکومت رژیم آزادانهٔ مملکت را محترم و قوانین اساسیه را که چگونگی آنرا معین مینماید بطور صادقانه مرعـی و مجری دارد.

آزادیخواهان کیفیت فوق‌العاده باریك وضعیت حاضره را تقدیر کرده مصمم هستند که نظم وآسایش‌را بهروسیله‌که باشد برقرار دارند دردو کلمه برگرام آزادیخواهان عبارت‌ازاینست:

برقرار داشتن آسایش عمومی.

از قوه بفعل آوردن رژیم مشروطیت.

تبریز پنجشنبه ۱۹ حمل ۱۸ رجب ۱۳۳۸ هیئت مدیرهٔ اجتماعات

همچنان نمایندگانی برگزیدند و بکنسولخانه ها فرستادند که چگونگی را به آنهـا آگاهی دهند.

همانروز برای جلوگیری از آشوب و نابسامانی شهر ازاجتماعات بیرون ازحیاط تجدد جلوگیری شد و خود شیخ هرروز تا آخر قیـام در حیاط تجدد بمردم سخنرانی میکرد و

میرزا تقیخان رفعت در روزنامهٔ تجدد چاپ مینمود .

روز سوم قیام از امین‌الملك خواستند که اجازه دهد انجمن ایالتی آ گهی پخش کرده و نمایندگان قانونی خود را برگزینند و نیز هیئتی را تجدد انتخاب کند تا در کارهای مالیه نظارت نماید .

عین‌الدوله والی آذربایجان که تا زنجان آمده بود بمردم تبریز پیام میفرستاد که رفتار من با شما رفتار پدر و فرزند خواهد بود و روز سی‌ام فروردین بدون اینکه کسی از وی استقبال کند با خواری بسیار بشهر درآمد و در عالی قاپو اقامت کرد .

در اجتماع یکشنبه ۵ اردیبهشت ماه تجدد (۱) « حاج اسماعیل آقا امیرخیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی میبود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته نامش را « آزادیستان » بگزاریم . در این هنگام نام آذربایجان یك دشواری پیدا کرده بود . زیرا پس‌از بهم‌خوردن امپراتوری روس ، ترکی زبانان قفقازی در باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدیدآورده آنرا « جمهوری آذربایجان » نامیده بودند آن سرزمین نامش در کتابها « آران » است ولی چون این نام از زبانها افتاده بود و از آنسوی بنیاد گزاران آن جمهوری امید و آرزوشان چنین میبود که با آذربایجان یکی گردند از اینرو این نام را برای سرزمین وجمهوری خود برگزیده بودند . آذربایجانیان که بچنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم‌پوشی نمیخواستند از آن نامگذاری قفقازیان سخت رنجیدند و چون آن نامگزاری شده و گذشته بود کسانی میگفتند : بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم . همانا پیشنهاد « آزادیستان » از اینراه بوده . هرچه هست خیابانی آنرا پذیرفت و چنین دستور داد که مارکهای کاغذ ها را دیگر گردانند و در هیچ جا جز آن نام را ننویسند و نگویند »

روز جمعه ۱۰ اردیبهشت ماه مصادف با اول ماه مه ۱۹۲۰ بود گاردن پارتی باشکوهی در عمارت جمعیت خیریه برپا شد تاریخچهٔ روز اول ماه مه و معنی بین‌المللی این روز را

---

(۱) صفحه ۱۱۰ جلد ٦ تاریخ ۱۸ سالهٔ کسروی .

یکی از دموکراتها بتفصیل گفت و نیز از آزادیخواهان و شهدای آزادی ایران و آخر سر از مستر هوارد باسکرویل آمریکائی که در جنگهای شام‌غازان کشته شده بود یادی کردند.
شادروان کسروی می‌نویسد: «یکی از کارهای نیکی که درآنروزها رخ داد این بود که با دستور خیابانی یك گاردن پارتی برپا نمودند که از درآمد آن خاکهای کشتگان راه مشروطه را بالا آوردند و در آنمیان یادی از باسکرویل جوان آمریکائی کرده شد وخیابانی و دیگران گفتارها راندند و چنین نهاده شد که یك فرش گرانبهای ارجداری‌که دارای پیکرهٔ باسکرویل باشد ببافانند و برای مادر آن جوان بآمریکا فرستند»
و نیز در صفحه ۱۱ تاریخ ۱۸ ساله جلد ٦ در بارهٔ اندیشهٔ خیابانی و نمایشهائی که دموکراتها درشهر میدادند چنین مینویسد: «راستی اینست که خیابانی گرایش به بلشویکها نمیداشت و جز در پی اندیشه های خود نمیبود لیکن برای ترسانیدن دولت ایران و انگلیسها (که هنوز دسته های سپاهی و ادارهٔ سیاسی داشتند) بچنان نمایشها راه میداد و رشته را با کنسول آلمان پاره نمیکرد.
همین رفتار خیابانی نتیجه‌هائی در پی داشت زیرا هم انگلیسها و هم دولت ایران بیم افتادند و بچاره جوئی برخاستند»
انگلیسها میجراد موند رئیس ادارهٔ سیاسی خود را از قزوین به تبریز فرستادند عنوان مسافرت وی دیدن حال آذربایجان از نزدیك بود و میخواست برای جلوگیری ازجنبش بلشویکها اگر بتواند کسانی را در برابر خیابانی برانگیزد و او را براندازد وگرنه با خود او نزدیك بیاید و قراری گذارد.
چون ازرهبران مخالفین خیابانی نخواستند با وی دشمنی‌کنند میجرادموند بمیانجیگری یکی از آزادیخواهان ارمنی با وی بگفتگو پرداخت و بنوشتهٔ کتاب قیام «خیابانی مقاصد مشروع و دموکراتیك قیام را باو فهماند ونیز خواستهای آذربایجان را تشریح ویاوه‌سرائیهای جراید مزدور و آژانسهای دروغ پرداز خارجی را بطور مستدل رد وتکذیب‌کرد وبمیجرادموند گفته بود که وجود عده‌ای ازسولجرهای هندی درآذربایجان هیچ ضرورت ندارد، آنها را

از اینجا ببرید وماحصل ثابت کرد که آذربایجان جزء لاینفك ایران و خواستش اجرای قانون اساسی و از قوه بفعل آوردن اصول مشروطیت و اصلاح اساسی تمام شئون کشوراست»
سپاهیان هندی از تبریز بیرون رفتند و رفتار خیابانی هم با کنسول آلمان دگرگون شد.
اما وثوق‌الدوله میخواست از هرراهی است خیابانی را براندازد ولی نمایندهٔ وی نقشهٔ خود را باخامی بسیار بکار بست و سودی نبرد وخود و دیگرانرا نیز گرفتار گردانید و خیابانی از این پیش آمد باستواری کار خود بیفزود(۱) وامین‌الملك نایب‌الایاله و مظفرخان سردار انتصار رئیس قشونرا که کمکهای سودمندی در پیشرفت کار وی کرده بود روانهٔ تهران کرد و از نمایندگان دولت جز عین‌الدوله کسی نماند و او نیز خود را کنار کشید. در سراسر آذربایجان جز سردار ارشد در اهر (قراجه داغ) و بریگارد قزاق در تبریز که زیردست سرکردگان روسی اداره میشد همگی خواه ناخواه از او فرمانبرداری میکردند و قزاقها چون در شهر آزاری برای مردم بودند با اخطار خیابانی از شهر برداشته شدند و همگی در قزاقخانه گرد آمدند.
روز ۱۴ خردادماه غائلهٔ کنسولخانهٔ آلمان با کشته شدن کنسول از بین رفت.
ولیعهد در این هنگام در تهران بسر میبرد خیابانی خواست شمس‌العماره را که اقامتگاه ولیعهدهای ایران بود مقر خود و کانون قیام گرداند این بود خانواده و اطرافیان ولیعهد باعین‌الدوله که کاری از پیش نمیبرد از تبریز بیرون رفتند و آهنگ تهران کردند و روز سوم تیرماه خیابانی بعالی‌قاپو رفت و کارمندان ادارات و مردم بازار برای پشتیبانی و تماشا تعطیل کردند و در راهها اجتماع نمودند و تمام نیروی قیام از دموکراتها و مجاهدان و گاردملی تفنگ بر دوش گرفته و دستهٔ موزیك بجلو انداخته و بازارها را گشتند و بعالی قاپو درآمدند و در آنجا سان داده بنمایشهائی پرداختند. امروز خیابانی نیز خود را درج او فیروزی دیده عفو عمومی داد. سخنرانیهای تجدد از این پس در عالی قاپو میشد.
روز چهارم تیرماه خبر سقوط وثوق‌الدوله به تبریز رسید و این پیروزی دیگری برای دموکراتها بود. مشیرالدوله رئیس‌الوزراء شد و خیابانی باو خوشگمان بود مشیرالدوله

---

(۱) باختصار از تاریخ ۱۸ ساله

نیز با دلبستگی زیادی که به نیکنامی خود داشت بیگمان برنجش آزادیخواهان آذربایجان خرسندی نمیداد .

خیابانی میگفت باید آزادیستان را برسمیت شناسید ، دولت آگهی میداد که برای آذربایجان والی فرستاده خواهد شد خیابانی پاسخ میداد بوالی نیازی نیست ، شما پول برای‌ما بفرستید تاکارها رو براه‌شود.

خیابانی در سخنرانیهای روزانهٔ خود در عالی‌قاپو از دولت گله میکرد که تهران هنوز اسم آزادیستانرا قبول نکرده است گاهی نیز از حمله به تبریز سخن میراند و چون برای قبولانیدن درخواستهای خود پافشاری میکرد مشیرالدوله سرانجام بر آن شد که حاج مخبرالسلطنه را که وزیر دارائی میبود بنام والی بآذربایجان بفرستد و رشتهٔ کارها را بدو بسپارد تا او هرچه صلاح داند بکار بندد .

مخبرالسلطنه پس‌از نیمهٔ شهریور به تبریز رسید چون عالی‌قاپو در دست خیابانی بود بششکلان رفته درخانه‌ای نشست . کسانی از اطرافیان خیابانی به پیش او میرفتند وبسخنانی می پرداختند .

مخبرالسلطنه چند روز در شهر گذرانید روز ۲۱ شهریور ماه بقزاقخانه رفت وشبانه با رئیس قزاقخانه و سرکردگان او بشور پرداخت در این هنگام یك گروهان از نیروی ژاندارم شهر در اهر (قراجه داغ) و دسته‌ای نیز در خارج شهر میبود و نیروی جنگی خیابانی گذشته از دموکراتها دستهٔ «گارد خیابانی» بود «فردا دوشنبه بیست‌ودوم شهریور هنوز آفتاب درنیامده دسته های قزاق از قزاقخانه درآمده رو بشهر آوردند کسی برای جلوگیری نمیبود تنها در عالی‌قاپو و شهربانی کسانی از گارد خیابانی و دموکراتها اندك ایستادگی نشان دادند و باندك جنگی برخاستند ولی چون دو سه تن کشته گردید آنان نیز رها کرده هرکسی بجائی گریختند قزاقان بسراسر شهر دست یافتند و دستگاه قیام بیکباره بهم خورد . قزاقها بخانه های سران قیام ریختند و دست بتاراج نهادند . خیابانی که شبرا بخانهٔ خود رفته بیباك و آسوده خوابیده بود بامدادان هنگامی برخاست که قزاقان بشهر درآمده بودند و چون بیم گرفتاری میرفت بخانهٔ یکی از همسایگان رفته در آنجا

پنهان گردید (دو کتاب قیام می‌نویسد تفنگ با خود همراه داشت و مجهز میبود) از نزدیکان او کسانی که با مخبرالسلطنه از پیش راه میداشتند آسوده ماندند، دیگران ناچار شدند رو نهان کنند و برخی نیز شهر را رها کرده بیرون رفتند و خانه‌های بسیاری از ایشان تاراج یافت. مخبرالسلطنه بشهر درآمده در عالی‌قاپو نشست اما خیابانی: قزاقها بنهانگاه او پی برده چند تن بسراغش رفتند و او را با چند تیر کشتند جنازه‌اش را بروی نردبانی انداخته بیرون آوردند...

کشته شدن خیابانی در تهران و دیگر شهرها اثر بدی داشت روزنامه‌ها در همه جا زبان بدگوئی بمخبرالسلطنه باز کردند سپس که مجلس چهارم گشاده شد قانونی گذشت که ماهانه پولی ببازماندگان او دهند» صفحه ۱۳۵ ـ ۱۳۸ جلد ۶ تاریخ ۱۸ سالهٔ کسروی

مرحوم ملك الشعراء بهار ترجیع بندی بسوگواری از او بسرود و قسمت اول آنرا در اینجا می‌آوریم:

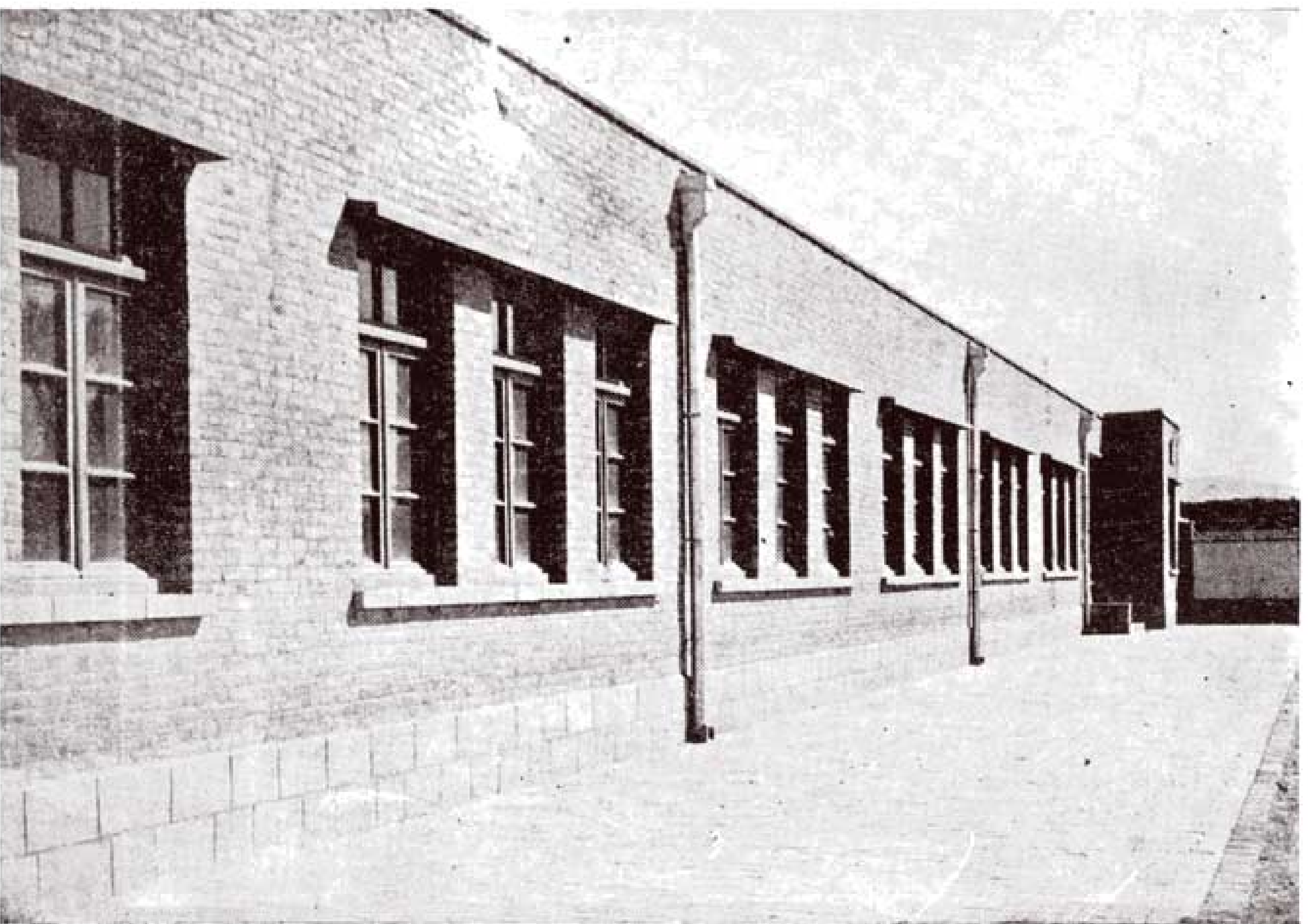
دردست کسانی است نگهبانی ایران — کاصرار نمودند بویرانی ایران
آن قوم سرانند، که زیرسر آنهاست — سرگشتگی و بی سروسامانی ایران
الحق که خطا کرده و تقصیر نمودند — این سلسله در سلسله جنبانی ایران
در سلطنت مطلقه چندی پدرانشان — بردند منافع ز پریشانی ایران
نعم‌الخلفان نیز در این دورهٔ فترت — ذیروح شدند از جسد فانی ایران
پامال نمودند و زدودند و ستردند — آزادی ایران و مسلمانی ایران
کشتند بزرگان را و ابقا ننمودند — بر شیخ حسین و به‌خیابانی ایران (۱)

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد
سرتاسر ایران کفن سرخ بپوشد

« از دیوان اشعار ملك‌الشعراء بهار »

---

(۱) شیخ حسین خان مشهور به (چاکوتاهی) رئیس ایلات دشتی و دشتستان و مجاهد معروف جنوب بود.



ساختمان دبستان ضیاء - روبروی صفحهٔ ۲۴۵ تاریخچهٔ مدارس تبریز



شادروان ضیاءالعلماء و دائی وی ـ رو، وی صفحه ۳۴۰

تاریخچهٔ مدارس تبریز

۹۱

دبستان دولتی ضیاء

« دخترانه »

در ۲٤ آذر ماه ۱۳۳۰ دبستان نوبنیادی بمدیریت خانم **نجیبه نقی‌دخت** درساختمان نوساز دولتی (در همین سال بنا شده بود) واقع در محلهٔ کوچه باغ مشرف بخیابان سپه از طرف ادارهٔ فرهنگ تأسیس یافت . و در ابتداء دانش‌آموزان زاید دبستان دخترانهٔ صائب بآنجا انتقال داده شدند ودر سال اول تأسیس ٤ کلاسه بود

این دبستان در ۲٤ بهمن ماه ۱۳۳۰ بنام شادروان **ضیاء العلماء** ضیاء نامیده شد .

دبستان در سال دوم تأسیس خود ۵ کلاسه و در سال بعد آن ٦ کلاسه گردید . از مهرماه ۱۳۳۵ یکباب کودکستان نیز ضمیمهٔ آن شد . در سال تحصیلی ۳٦ ـ ۱۳۳۷ دبستان ٤۱۳ نفر و کودکستان ۳۱ نفر دانش‌آموز دارد و خانم نقی دخت همچنان مدیریت دبستان وکودکستان را بعهده دارد . دبستان دارای کتابخانه و فروشگاه برای دانش‌آموزان است .

ضیاء العلماء که بود؟

شادروان ضیاء العلماء از خاندانهای توانگر تبریز وخود داماد امام جمعه بود . جوانی دانشمند و از هواداران پای برجای مشروطه بشمار میرفت ، گذشته از تحصیل علوم دینی زبانهای روسی و فرانسه را خوب میدانست و نیز روزنامه‌ای بنام « جریدهٔ اسلامیه » انتشار داده است زمانی نیز از داوران استیناف تبریز بوده است .

در پائیز سال ۱۲۸۷ بهنگامیکه مجاهدان و مشروطه خواهان تبریز اسلامیه نشینانرا از شهر بیرون کردند و بر سپاهیان عین‌الدوله و اطرافیان وی پیروز شدند و قوای استبداد را از اندرون شهر بیرون راندند و نیروی محاصره کنندگانرا نیز پراکندند و انجمن ایالتی

برای سروسامان دادن بشهر بتأسیس اداره ها پرداخت (۱) مرحوم ضیاء العلما را بریاست دادگستری تبریز برگماشت.

در دیماه ۱۲۹۰ که روسهای تزاری پس‌از دوبار اولتیماتوم به تبریز وارد شدند و پس‌از سه روز جنگ و خونریزی بقهر و غلبه برشهر دست یافتند بدستگیر کردن سران آزادی پرداختند شادروان ضیاء العلما را روز نهم دیماه دستگیر کردند و روز دهم دیماه (عاشورای ۱۳۳۰) نزدیکیهای ظهر با هشت تن دیگر بدار زدند . . . (۲) جنازهٔ اورا نهانی بعراق فرستادند و نام او چون دیگر کشتگان استبداد از ترس شجاع الدوله و نیروی تزاری از یادها فراموش شد.

شادروان کسروی مینویسد : مادر داغدار وی نامهٔ دلسوزی نوشته بود : « من یک مادری هستم که پیکرهٔ فرزند خود را بر سر دار دیده و با دل افسرده و قامت خمیده لباس عزای فرزند و برادر خود را از تن درنیاورده‌ام. من یك مادر بلا دیده و ستم کشیده وقتی میتوانم کسوت عزای خود وایتام خودرا از تن درآورم که هم مسلکان فرزندم درخانهٔدربسته‌ام یادی از من کرده دختران ضیاء العلما را تعزیت و تسلیت گویند . . . »

سالها گذشت تا روز ۲۵ خرداد ماه ۱۲۹٦ (۳) پس‌از برافتادن حکومت تزاری که افسران روسی مقیم تبریز برای نگهداری خود از انتقام و کینه جوئی مردم تبریز بعنوان دلجوئی از آنان ، رفتار و بیدادگریهای سربازان و افسران تزاری را نکوهش میکردند، و بآرامگاه کشتگان دسته گل نثار مینمودند آزادیخواهان یادی از ضیاءالعلماء نمودند و نامهٔ مادر داغدیده‌اش را یادآور شدند و باتفاق والی شهر و کارگزار و سران اداره ها برای آرامش و دلداری مادر وی بخانه‌اش رفتند و تسلی دادند.

---

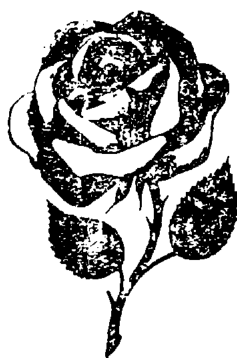
(۱) بقسمت سوم از شرح حال ستارخان و باقرخان که در تاریخچهٔ دبستان سردار ملی بعداز این خواهدآمد مراجعه شود.

(۲) صفحه ۲۳٦ از همین کتاب.

(۳) صفحه ۳۳۰ از همین کتاب.

ازآن پس باز نام وی از یادها رفت و نماند جز در اوراق تاریخ و یا یاد کسانیکه خود آنواقعهٔ دلگداز را بچشم دیده بودند.

تا بار دیگر ادارهٔ فرهنگ آذربایجان بزنده گردانیدن نام رادمردان و گردان آزادی ایران همت گماشت و در بهمن ماه ۱۳۳۰ دبستانی را بنام ضیاء بنیاد نهاد. سزد که آرزو کنیم جانبازی وفداکاری این رادمرد وامثال وی در تربیت و تقویت نیروی نوعپروری و میهن دوستی دانش آموزان که پدران و مادران آیندهٔ این آب وخاک خواهند بود اثرات نیکوئی داشته باشد



۹۲

دبستان دولتی شیخ سلیم

« دخترانه »

در اوایل سال ۱۳۳۰ ادارهٔ فرهنگ بمنظور تأسیس دبستان ، ساختمانی درگورستان متروك مجید بابا واقع در کوی گرو (شتربان) شروع کرد این ساختمان در ۲۲ اسفند ماه همانسال پایان یافت و آقای محمد علی اربابی برای تهیهٔ مقدمات تأسیس دبستان بمدیریت آن منصوب گردید و بلافاصله دبستان جدید التأسیس بنام شیخ سلیم نامیده شد .

در شهریور ماه ۱۳۳۱ خانم تاج ابراهیمی بمدیریت آن منصوب شد دبستان در همین سال ۳۱۰ نفر دانش‌آموز داشت . خانم ابراهیمی تا آبانماه ۱۳۳۶ ادارهٔ دبستان را بعهده داشت .

از ۲۷ آبانماه ۱۳۳۶ خانم بتول ضرغامی بمدیریت دبستان منصوب شد ودر همین سال در ۹ کلاس دبستان ۳۸۰ نفر دانش‌آموز بتحصیل اشتغال داشتند .

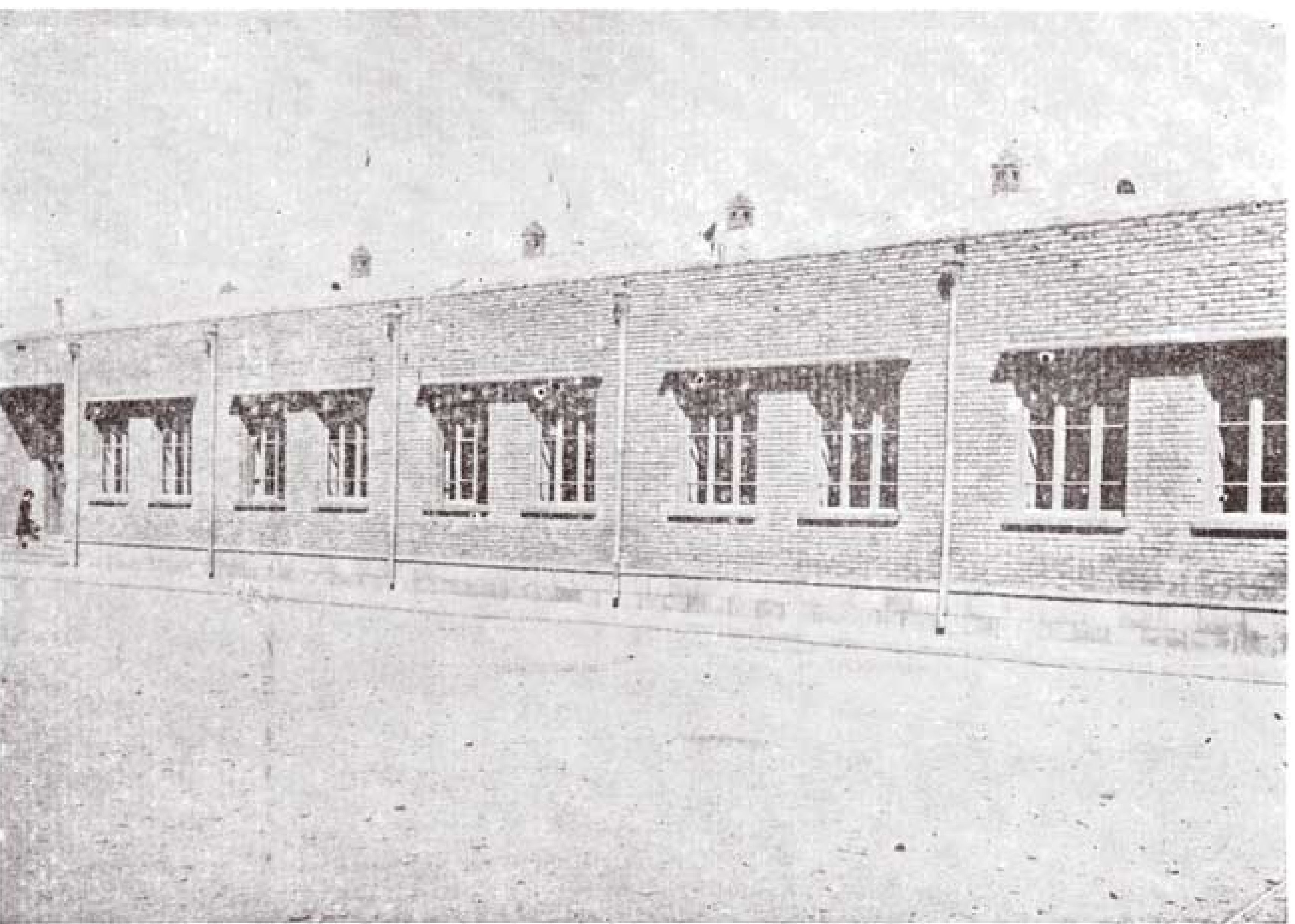
شادروان شیخ سلیم که بود ؟

فرمان مشروطیت صادر شد و برای انتخاب نمایندگان مجلس شورایملی پس‌ازکشاکشهای بسیار نظامنامهٔ انتخابات را شاه در ۱۷ شهریور ماه ۱۲۸۵ امضاء کرد ولی هنوز مردم تبریز از آن آگاهی نداشتند این بود بهواداری ازقیام مردم تهران بازار را بستند ومجلسها برپاکردند و بشور وخروش برخاستند و از روز ۲۸ شهریور ماه به بست نشینی در کنسولخانه پرداختند آخرسر محمدعلی‌میرزا ولیعهد بدلجوئی‌ازمردم پرداخت‌و برگزیدن نمایندگان مجلس‌شورایملی فرمان داد . از جمله روحانیانیکه بابست نشینان همآهنگی میکردند و آنان‌را در هواداری از



شادروان شیخ سلیم - روبروی صفحهٔ ٢٤٨

تاریخچهٔ مدارس تبریز



ساختمان دبستان شیخ‌سلیم ـ روبروی صفحه ۳۴۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

آزادی و مشروطیت تشویق مینمودند شیخ سلیم بود .

شیخ سلیم از مردم روستا بود و پس از تحصیل در نجف به تبریز آمده از پیشنمازان شهر بشمار میرفت و چون در جنبش مشروطه خواهی بآزادیخواهان پیوست بنام گردید و چون اعضای انجمن ایالتی برای آشنائی مردم باصول و آزادی قرار گذاشتند چند مسجد بزرك را در شهر برگزینند و روزهای آدینه مردم در آنجا گرد آیند تا کسانی بآنان از مزایای آزادی و قانون سخن رانند شیخ سلیم ، میرزا جواد ناطق ، میرزا حسین واعظ ، از واعظهای نامی بودند که باین کار برخواستند و مردم را در راه بدست آوردن آزادی تشویق و تهییج کردند .

شیخ سلیم با زبان سادهٔ روستائی دلسوزی از بینوایان میکرد می نویسند در سخنرانیهای خود داستان گرانی نان و گوشت را بمیان میآورد و نویدها میداد که چون مشروطه و آزادی در کشور باشد نان فراوان و ارزان شود و گوشت در دسترس همگی قرار گیرد و بینوایان از نان و گوشت سیر گردند و هنوز کسانیکه سخنرانیهای وی را شنیده‌اند چون نامی از شیخ سلیم بمیان آید این داستان را آزاد بزبان میآوردند که در بالای منبر پس از تحسین مشروطیت و آزادی انگشتان خود را پهن کرده و وجب خود را نشان داده و باهمان زبان سادهٔ روستائی چنین گفتی «کباب بواینده کاسب»

چون نمایندگان دورهٔ اول مجلس شوری برگزیده شدند موقع آن رسید که آنان را روانهٔ تهران کنند در جلو مسجد امیرخیز نزدیکی انجمن حقیقت که باشگاه اعضای انجمن بود منبری نهاده بود شیخ سلیم قرانی بدست بالای منبر ایستاده و خواست میان نمایندگان و مردم عهد و پیمانی به بندد نخست از سوی مردم از نمایندگان پیمان گرفت در آن سفریکه میکنند همیشه به پیشرفت کارهای مردم بکوشند و فیروزی و نیرومندی ایران را پیش چشم خود دارند و نگهداری مشروطه را وظیفه خود دانند ، سپس رو بمردم گردانیده چنین گفت این مردان ارجمند و گرامی را که از سوی خود نماینده گردانیده میفرستید و آنان جان بکف گرفته و خود را بخدا سپرده روانه میگردند بگوئید که در راه نگهداری و پشتیبانی از آنان تا چه حد آماده خواهید بود تا این قران میانه شما و آنان داور باشد ؟ مینویسد همگی حاضرین با یك آواز چنین گفتند : با جان و مال تا آخرین قطره خون خود در یاری

ونگهداری آنان آماده‌ایم وقرآن را براین گفته خود گواه میگیریم وچنان بانك برآوردند که تو گفتی در سراسر شهر آواز آنان را شنیدند«۱» وپیش آمدهای پس از آن نشان نداد که این مردم از جانبازی دریغ نگفتند

شیخ سلیم تا قیام تبریز در برابر محمدعلی میرزا همیشه با مردم بود و آنان را بپافشاری در راه آزادی و بدست آوردن مشروطیت وامیداشت. دشمنان آزادی در اینمدت بارها به بیرون کردن او از شهر ویاکشتن وی کمر بستند.

در اردیبهشت ماه ۱۲۸٦ بهنگامیکه آزادیخواهان تبریز برای تصویب متمم قانون اساسی پافشاری میکردند اکرام‌السلطان برادر صاحب‌الدوله فراشباشی محمدعلی میرزا کسانی را از تهران برای کشتن سران و پیشروان آزادی به تبریز فرستاد ویکی ازکسانیکه میبایست کشته شود شادروان شیخ سلیم بود.

در خردادماه ۱۲۸٦ که محمدعلی میرزا بمخالفت علنی با آزادیخواهان برخواست و براندختن مجلس شوری همت گماشت و برای آرامش مردم و بد نام کردن آزادیخواهان دستخط «راه نجات» (۲) را بیرون داد. روز ۱۹ همان ماه اعضای انجمن ایالتی تبریز گردهم آمدند و در اطراف پیش‌آمد های تهران بگفتگو پرداختند شاد روان شیخ سلیم چنین گفت: اکنون شاه یکتن از مردم بشمار است و چون قانون اساسی را بکار نبسته و پیمان خود را در نگهداری مشروطیت شکسته باید کیفرش داد با این پیشنهاد بود که انجمن دوباره چاره کار ها را در بیزاری از پادشاهی محمد علی میرزا دانست و تلگراف بانجمنهای شیراز، خراسان، اصفهان، کرمان و نیز علمای نجف فرستاد شیخ سلیم پس‌از آمدن رحیم خان به تبریز ازشهر بیرون رفته ازبیراهه‌خودرا بنجف رسانیده بودو بهنگامیکه علمای نجف تلگرافها به پشتیبانی از مجاهدین تبریز (۳) میفرستادند وی میکوشید که آخوند ملاکاظم خراسانی خود

---

(۱) بخش ۱ ـ تاریخ مشروطیت شادروان کسروی ـ قیام آذربایجان نوشتهٔ مهندس طاهر زاده.

(۲) صفحه ۲۵۳ همین کتاب.

(۳) قسمت دوم از تاریخچهٔ زندگی سردار و سالار که در صفحات آیندهٔ این کتاب چاپ شده است.

بیاری مشروطه خواهان بایران بیاید تا بدینوسیله مردم مذهبی دیگر شهرها را نیز بجنگ باقوای استبداد وادارد .

شیخ سلیم پس از چند ماه از نجف باستانبول رفت و دوباره به تبریز برگشت و بنمایندگی انجمن ایالتی برگزیده شد ، در آخرین انجمن نیز یکی از نمایندگان میبود .

در دیماه ۱۲۹۰ (محرم ۱۳۳۰) که قوای روس تزاری پس از اولیتماتوم باکشتار وارد تبریز شدند وی بانمایندگان دیگر و شادروان ثقةالاسلام بجلوگیری از آنان رای دادولی چون روسها بیاری نیروی امدادی ایروان برشهر تسلط یافتند وبدستگیری سران آزادی پرداختند روز هشتم دیماه نیز اورا بهمراهی برادرش دستگیر کردند وبکنسولخانه تزاری بردند و روز دهم دیماه (عاشورای ۱۳۳۰) باهشت تن دیگر بدست دارجهای خود سپردند و بزندگی مردی که سربلندی ایران وایرانی را میخواست پایان دادند



۹۲

دبستان سردار ملی

« پسرانه »

در مهرماه ۱۳۳۱ ادارهٔ فرهنگ دبیرستان نوبنیادی (از کلاسهای ۵ و ۶ دبستان و دورهٔ اول دبیرستان) در خیابان شمس تبریزی بمدیریت آقای **محمدعلی اربابی** تأسیس کرد در همانسال دبیرستان بنام **ستارخان سردار ملی** سردار نامیده شد.

در سال ۱۳۳۲ کلاسهای دبیرستان آن بدبیرستان رازی منتقل گردید و بصورت دبستان ۶ کلاسه درآمد و مدیریت آن بعهدهٔ آقای **احمد خرمی** واگذار شد در آبانماه ۱۳۳۳ کلاسهای ۵ و ۶ دبستان حرفه‌ای شد.

در شهریور ماه ۱۳۳۵ آقای **مهدی حمایت** بمدیریت دبستان منصوب گردید دبستان دارای کارگاه فلزکاری و درودگری است و ۳۲۰ نفر دانش‌آموز در آن بتحصیل اشتغال دارند. ساختمان دبستان از بدو تأسیس دولتی میباشد.

چگونه ستارخان و باقرخان دوستارهٔ درخشان آزادی در آسمان تاریخ ایران درخشیدند

در پیش گفتیم(۱) محمدعلی شاه ببرانداختن مجلس شورای‌ملی همت گماشت و رشتهٔ کارهای خود را بدست ایاخوف سردار روس سپرد مجلس روز بروز درمقابل تهدید نیروی استبداد قرار گرفت. مشروطه‌خواهان تبریز بخوبی محمدعلی شاه را میشناختند زیرا سالها با او سروکار داشتند و از خبث نیت او با اطلاع بودند و یقین داشتند که این مرد دیر یا زود ضربهٔ مهلکی بر پیکر مشروطهٔ جوان که هنوز اساسش

(۱) صفحه ۲۰۴ « زندگانی حاج میرزا ابراهیم صبا ».



ستارخان سردار ملی - روبروی صفحه ۳۵۲ تاریخچهٔ

مدارس تبریز

مستحکم نشده و پایه هایش در روی زمینه مستحکمی استوار نگشته وارد خواهد آورد و از تحریکات او در ایلات و عشایر آذربایجان بخوبی مطلع بودند... و خود را تا حدی در حال آمادگی نگاهداشته بودند... محمدعلیشاه هم مردم تبریز را بخوبی میشناخت و از پایداری و سرسختی آنها آگاه بود و یقین داشت که اگر همهٔ شهرستانها ازپای درآیند ومجلس شورایملی ازمیان برداشته شود مردم شجاع تبریز دست از مقاومت برنخواهند داشت بهمین جهت پیش از آنکه مجلس را بتوپ ببندد بیشتر سعی خود را معطوف سرکوبی مردم تبریز وویران کردن آن آشیانهٔ آزادیخواهی مینمود (۱)

روز ۱۹ خرداد ماه ۱۲۸۷ مردم تبریز از پیش آمدهای تهران باخبرشدند از روز ۲۲ خردادجوش وخروش بیمانندی در میان مردم پدیدآمد همه از تلگرافهائیکه از تهران میرسید آگاه میشدند و برای رفتن بتهران و یاری بمجلس شوری آماده میشدند در همان روز مرکز غیبی و انجمن ایالتی برآن شدند که دفتری درسربازخانه بازکنند و از داوطلبان نام نویسی نمایند و نیز دفتری برای کمك بچنین سفری بازکردند داوطلبان نام مینوشتند ناطقان بشور وتکان مردم میافزودند از غنی و فقیر هرکسی کمکی بصندوق میکرد پروفسور براون مینویسد در یکروز ازصبح تا شام تنها از مردم فقیر هزاروسیصد تومان داده شد فردای آنروز دههزار تومان پرداخته گردید زنان نیز در این شور وخروش هم آواز بودند و کسانی از آنان گردن‌بند و گوشواره وبازوبند خود را میآوردند و بصندوق میدادند تا فروخته شود و پولش خرج راه مجاهدین گردد.

نقیخان رشیدالملك سردارسپاه اعزامی‌بتهران میبود ستارخان باپنجاه سوار، باقر خان باپنجاه سوارومحمدقلیخان آقبلاغی با دسته هائی، از سواران آن سپاه میبودند میخواستند هزارتن بفرستند همینکه سیصدتن آماده گردید روز ۲۷ خرداد بآهنك تهران ازتبریز بباسمنج رفتند تادیگران نیز بتدریج بآنان بپیوندند، تاگرافها ازسران نمایندگان تبریز درمجلس شوری برای شورانیدن تبریزیان میرسید.

---

(۱) صفحه ۱۰ ـ ۱۲ جلد ٥ تاریخ مشروطیت مرحوم دکتر ملکزاده.

چون محمد علی میرزا زمینهٔ آشوبی را بدست حاج میرزا حسن مجتهد و امام جمعه فراهم کرده بود از روز جمعه ۲۹ خرداد ماه انجمن اسلامیه بسرپرستی میر هاشم دوه چی و پشتیبانی روحانیون طرفدار استبداد برپا شد و بامشروطیت بدشمنی برخاستند و رفته رفته درباریان دیرینه و بدخواهان مشروطه بآنان پیوستند و یکدسته از مردم عامی بنام حمایت از دین باتفنگ باسلامیه رفتند.

شجاع نظام مرندی، سامخان وبرادرش ضرغام، حاج فرامرز خان باسوادان قراجه داغ با نقشه محمد علی میرزا آهنگ تبریز کردند وچون جنگی درمیان نبود ملایان برای شورانیدن سپاهیان، مشروطه خواهان را «بابی» خواندند وفتوی بکشتن آنان دادند.

آزادیخواهان که برای گرد آوری سپاه و نگهداری مجلس درسربازخانه گرد میآمدند از اجتماع اسلامیه بچگونگی کارها پی‌بردند و پیش آمد جنگی را پیش بینی کردند این بود از اندیشهٔ اعزام یار و یاور بتهران صرفنظر کردند و دستور بیازگشت ستار خان، باقر خان و محمد قلیخان دادند.

در روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد نیروی استبداد دوه‌چی، اسلامیه در نیمی از شهر و آزادیخواهان باچند هزار مجاهد ورزیده در نیمهٔ دیگر شهر و سربازخانه در هیجان بودند و بآمادگی میکوشیدند ملایان بهواداری شاه و دولت و مخالفت بامشروطه تلگرافها بتهران کردند.

محمدعلیشاه کار تهران را بدست شاپشال ولیاخوف و تبریز را بدست ملایان اسلامیه و سرکردگان آذربایجان داده بود. روز سه شنبه دوم تیرماه ۱۲۸۷ در تهران مجلس را بمباران کردند و در تبریز دولتیان برمجاهدین تاختند.

در تبریز کویهای دوه‌چی، سرخاب، ششکلان، باغمیشه(محله‌های شمالی مهرانرود) هوادار استبداد ودر دست دولتیان بود از این میان تنها امیرخیز هواخواه مشروطه میبود. طرفداران دولت مناره های سیدحمزه، صاحب‌الامر وبلندیهای دیگر کناررودخانه را فراگرفته تیراندازی میکردند، مجاهدان خیابان ونوبر بسرداری باقر خان نیز در مغازه های مجیدالملک و اطراف آن سنگر گرفته بجنگ میپرداختند. در امیرخیز و پیرامون آن نیزستارخان بانیروی خودجنگ

میکرد تا غروب جنك وکشتار برپا بود و چون شب فـرارسید آرامشی روی داد در آنمیان خبر بمباران مجلس تلگرافی به تبریز رسید و مایه نومیدی بسیاری ازسران ونمایندگان انجمن شد ، عـده‌ای کنار کشیدند و کسانی از جمله علی مسیو ، حاج علـی دوافروش ، حاج مهدی کوزه کنانی پشتیبانی از مجاهدین کردند و مجاهدان پروای جان و مال خود نکرده ایستادگی نمودند .

کنسول روس (پاختیانوف) چه شخصا و چه بوسیلهٔ تاجر باشی و افراد متمولیکه در پناهشان بودند بمشروطه خواهان اندرز میدادند که مقاومت جزخودکشی نتیجه‌ای ندارد بهتر است بدون کمترین مقاومت بشاه تسلیم شوید و هرگاه از جان خود نگران هستید ما شما را در پناه خود میگیریم و گزندی بشما نخواهد رسید (۱) . جنك همچنان ادامه داشت شجاع نظام و دیگر سران استبداد چنان دلیری و پافشاری از مجاهدان انتظار نداشتند و امیدوار بودند که باندك فشاری شهر را فرا خواهند گرفت و آنچه لیاخوف در تهـران کرده اینـان در تبریز خواهند کرد . در همان روزها محمدعلی میرزا این تلگراف را بمیرهاشم دوه‌چی فرستاد .

« جناب مستطاب شریعتمدار آقا میرهاشم آقا سلمه‌اله تعالی باکمال قدرت فتح کردم مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبداله را بکربلا فرستادم سید محمد را بخراسان ، ملك‌المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم مفسدین تماما محبوس شما هـم باکمال قدرت مشغول دفع مفسدین باشید واز منهم هرنوع تقویت بخواهید حاضرم منتظرجواب هستم جنابان حجج‌الاسلام سلمهم‌اله‌را احوالپرسم همین تلگراف‌را بایشان نشان دهید. محمدعلیشاه(۲)

روز نهم تیرماه سواران شجاع نظام خانه تنی چند از آزادیخواهان و قسمتی ازبازار را تاراج کردند و همان روز بیوکخان پسر رحیم خان چلبیانلو بدستور محمد علی میرزا با ۷۰۰ تن از سواران وسربازان قراجه داغ بباغ صاحبدیوان درآمدند و با راهزنی و تاراج راه

---

(۱) دکترملکزاده درجلد ۵ استبداد صغیر

(۱) صفحه ۱۳۳ بخش ۳ تاریخ مشروطیت احمد کسروی

آمد و شد بشهر واگرفتند .

بیوك خان برای جنك از راه خیابان بشهر تاخت باقر خان سنگری در میان خیابان بست و توپی در پشت آن جای داد و بهنگام تاخت وتاز سواران بیوکخان آنان را باگاوله توپ و تفنك استقبال کرد ۷۰ و ۸۰ تن از مجاهدین کشته شدند و بیوکخان بباغ صاحبدیوان بازگشت در همان روز سواران دوه‌چی تا مسجد کبود همهٔ مغازه ها و دکانها را تاراج کردند و روز دیگر بیوکخان باغمیشه را بااینکه از طرفداران دولت بود تاراج کرد .

در همین روزها محمد علی میرزا مخبرالسلطنه را کـه با آزادیخواهـان بمهربانی رفتار میکرد ودر موقع جنك بیطرف بود از والیگری آذربایجان برداشت و عین‌الدوله را بجای وی و مقتدرالدوله را بجانشینی والی برگزید و باز درهمان روزها فوج ملایر که محمدعلی میرزا از تهران فرستاده بود بنزدیکی شهر رسید و چون بیوکخان جز تاراج و راهزنی کاری نمیکرد مقتدرالایاله رحیم خان را تلگرافی به‌تبریز خواست .

در تمام شهرهای ایران آزادیخواهان تار ومار شده بودند فقط در تبریز که نیمی از آن نیز در دست دولتیان بود عده‌ای مجاهد از جان گذشته بادیواستبداد درکشاکش بودند تاجر باشی و کسانی دیگر از بازرگانان باز بتحریك کنسول روس از آمدن رحیم خان وترس مردم استفاده کرده مجاهـدان را بترك جنك و امان خواهـی از محمدعلی میرزا میخواندند ولـی باقرخان و میر هاشم خان باین‌کارراضی نبودند .

ولی چون کارها آشفته و مردم در ترس و هراس بودند سخن‌ایشان پیش نرفت باقرخان ناچار بخانهٔ میرهاشم‌خان‌رفت‌تادر آنجادسته‌ای باشند و خودرا نگهدارند . در این میان کنسول روس بیرقی بخیابان فرستاد که بعنوان امان خواهی مردم درآن‌کوی افراشته شود .

رحیم خان چون میخواست که بمحله خیابان تاخته باجنك و خونریزی بشهر واردشود ولی کنسول روس با زمینه‌ای که در این کوی دیده بود او را از این کار بازداشت و بتحویل فشنك و اسلحه و تقویت او در مقابل نیروی آزادیخواهان امیدوار کرد .

مجاهدان مارالان و نوبر بپیروی از خیابانیـان تفنك بزمین گذاشتند و رحیم خان



سنگر ستارخان - روبروی صفحه ۳۵۶ تاریخچهٔ مدارس تبریز

بشهر درآمد و بباغ شمال رفت و مردم بیطرف از ترس تاراج پرچم سفید بدر خانه هایشان زدند. مقتدرالایاله این پیروزی را تلگرافی بمحمدعلی میرزا خبرداد. در روز های بعد کسانی از سواران بخانهٔ حاج مهدی کوزه کنانی و انجمن تاختند وآنجا را تاراج کردندلیکن در آنمیان ستارخان واصغرخان مسکین بامجاهدان ویجویه آنان را عقب نشاندند.

ستارخان با دسته کوچکی از اطرافیان خود همچنان ایستادگی میکرد و کسانی از مجاهدان و برخی از دلیران ازجمله حسین خان باغبان که نمیخواستندبدولتیان سرفرودآورند بامیرخیز پناهنده شدند.ستارخان، حسین خان را با دسته‌ای از مجاهدان بنگهداری انجمن فرستاد و پرچمی بالای درش برافراشت که نمایندهٔ پایداری نیروی ملت باشد. کسانی از مجاهدان ستارخان، ارك راکه محل‌قورخانه و سنگر بسیار محکم میبود در دست داشتند همچنین حاج شیخ علی‌اصغر لیلاوایی، میرکریم بزاز در مسجد صمصام خان مردم آزادیخواه را دور خود جمع کرده از ستارخان پشتیبانی میکردند.

کسروی مینویسد « این ایستادگی گردانه ستارخان یك کار بزرگی می‌باشد در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری باین بزرگی و ارجداری نیست. این مرد عامی از یکسو اندازهٔ دلیری‌وکاردانی‌خودرانشانداده‌وازیکسومشروطه‌راباایران‌بازگردانید. مشروطه‌ازهمه‌شهرهای‌ایران برخاسته تنها در تبریز باز می‌ماند از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچك امیرخیز بازپسین ایستادگی را می‌نمود، در سایه دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر بهمه کوی های تبریز بازگشته سپس نیز بهمه شهرهای ایران بازگردید » صفحه ۱۵۳ بخش ۳ تاریخ مشروطه

روز ۲٤ تیرماه دولتیان بامیرخیز تاختند و بسنگر ستارخان فشارآوردند وسخت گلوله باران کردند و حتی بتوپ نیز بستند لیکن از این فشار نتیجه‌ای بدست نیاوردند و شبانگاه هردو دسته بجای خود نشستند. کسروی می‌نویسد، « فردا آرامش بود. گویا دراین روز یا فردایش بود که پاختینانوف آگاهی داد که بامیرخیز خواهد آمد. ستارخان بسیج پذیرائی کرده کسانی را از سردستگان نیز برای بودن و گفتگوکردن خواند. کنسول چون درآمد پس از نشستن و حال پرسیدن چنین آغاز سخن کرد: « امروز بخیابان رفتم وبدهچی

رفتم و اکنون نیز باینجا آمده‌ام که از شما پیمان گیرم که بجنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد باگفتگو پایان پذیرد.» ستارخان پاسخی ساده داده گفت: «ماهیچگاه بجنگ پیشدستی نمیکنیم و همیشه از آنسو بما میتازند و ما جلوشان میگیریم» سپس حاج شیخ علی‌اصغر و دیگران نیز سخنانی راندند. کنسول بستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده شود واو بدرخانه خود زده در زینهار دولت روس باشد و نوید میداد که سرقره‌سورانی آذربایجان‌از دولت ایران برای او بگیرد(۱) ستارخان چنین گفت: «جنرال کنسول من میخواهم هفت دولت بزیر بیرق ایران بیاید. من زیر بیرق بیگانه نروم.» کنسول که این پاسخ را نیوسیده بود خیره مانده، و چون برخاست برود ستارخان هفت تن از سواران قره داغ را که در جنگها دستگیر کرده بودند باو سپرد که همراه نوکران خود بدوه‌چی رساند».



فردای آنروز در حالیکه تمام محله های شهر بجز امیرخیز پرچم سفید، زده بودند ستارخان پس‌از شور با جمعی از مجاهدان از خانهٔ حاج مهدی کوزه‌کنانی بیرون آمد و بسرنگون کردن پرچمهای سفیدیکه مردم بیطرف بدر خانه ها افراشته بودند پرداخت واز دم ارك تاعالی‌قاپو یکایك پرچمها را فرو نشاند واز آنجا کسی را با پیام بنزد باقرخان فرستاد و خود باز گشت. شور و ولوله تمام شهر را فرا گرفت گرد ناامیدی از رخسارها زدوده شد و چون در آن چند روز مردم از بدرفتاری و تاراج سواران دولتی درزحمت بودند آرزوی بازگشت بآزادی در دلها نیرو گرفت و سران آزادی، محله های نوبر، چرنداب، لیلاوا، اهراب، ویجویه قره‌آغاج، راسته‌کوچه بسوی امیرخیز متوجه شدند از آن پس سران آزادی در انجمن حقیقت در محلهٔ امیرخیز گرد آمدند و بنوشتهٔ آقای مهندس طاهرزاده مرکز ثقل از محلهٔ خیابان بمحلهٔ شتربان منتقل گردید.

---

(۱) دکترملکزاده مینویسد کنسول گفت؛ «قراسورانی آذربایجان را باماهی بیست‌هزارتومان بشما واگذار میکنم و مجاهدنیکه تحت امر شما هستند با حقوق کافی قراسوران خواهند شد»

روز ۲۸ تیرماه گروهی از کار دیروزی ستارخان دلیر شده برای جنگ با سواران و سربازان دولتی از مسجد صمصام خان بیرون آمدند و از محلهٔ نوبر گذشته و آهنگ خیابان کردند تا بنزد باقرخان رفتند و چون مجاهدان خیابان نیز از کردهٔ خود پشیمان و آمادهٔ جنگ بودند اندکی نگذشت که بامجاهدان نوبر و دیگر جاها بتکان آمدند و رو بباغ شمال گذاشتند و یکباره بجنگ و شلیك با سپاهیان رحیم خان پرداختند .

رحیم خان و سپاهیانش چاره جز گریختن ندیدند و از شهر بیرون رفتند و بباغ صاحبدیوان پناهنده شدند مجاهدین هزار تفنگ و مقدار زیادی فشنگ و افزار جنگ از آنان بغنیمت گرفتند ولی پیدا بود که دولتیان بکینهٔ آن شکست ننگین بجنگهای سختی خواهند برخاست .

ستارخان و باقرخان آمادگی نمودند و بارك ، مسجد کبود ودیگر جاهای بلند توپ کشیدند و سنگرهای خود را استوار کردند .

روز ۲۹ تیرماه جنگ سختی برخاست و رحیم خان خود بدوهچی آمد و این بار نیروی دولتی زور خود را در برانداختن ستارخان بکار می‌بردند و از آنجا بامیرخیز فشار میآوردند . سه روز جنگ دوام یافت پس از یکروز آرامش نیروی دولتی برای بستن راه بین خیابان و امیرخیز بعالی قاپو و میدان توپخانه تاختند و چون سودی نبردند برای دست یافتن بستارخان بانجمن حقیقت که محل او بود از چند سوی روی آوردند ولی نتیجه‌ای نگرفتند . روزهای ٤ و ٥ مرداد جنگ در سنگرها جریان داشت تادهم مرداد مینویسند ۳٤ جنگ رخ داد و در این جنگها دولتیان با دستور محمدعلی میرزا از کنسول روس اسلحه میگرفتند .

چون جنگ ادامه یافت و خبر رسید که اقبال السلطنه از ماکو آهنگ تبریز کرده است آزادیخواهان برای سامان دادن بکارهای خود بار دیگر بانتخاب انجمن پرداختند و نیز کمیسیون اعانه برپا کردند و رسیدها چاپ نمودند و از روی حساب از توانگران پول گرفتند و برای مجاهدان روزانه حقوق دادند و دسته‌های مجاهدان را منظم کردند

و گارد ملی که لباس مرتبی داشت تشکیل دادند و چون پس از رفتن مخبرالسلطنه ارك که مخزن اسلحهٔ دولتی بود بدست مجاهدان افتاده بود اینان مجهز شدند و کسانی را برای پر کردن فشنگهای تهی شده گماشتند و نیز بهر کویی دروازه ساختند وسنگرها در بالای آن بنا نهادند و از مجاهدان برای نگهداری بازار گماشتند.

پس از آنکه شجاع نظام و رحیم خان کاری ازپیش نبردند محمدعلی میرزا عین‌الدوله را بفرمانفرمائی و سپهدار (نصرالسلطنه) را بریاست کل نظام آذربایجان روانه کرد. عین‌الدوله از راه اردبیل و سپهدار از راه تهران بسعیدآباد رسیدند و سه‌شنبه ۲۷ مرداد بباسمنج درآمدند. سپهدار با استقبال دولتیان بباغ صاحبدیوان درآمد. عین‌الدوله سه تن از نمایندگان خود را برای گفتگو پیش ستارخان و باقرخان فرستاد و چون نتیجه‌ای نگرفت در انتظار رسیدن نیروی دولتی از تهران و سپاه ماکو رشتهٔ مذاکره را قطع نمیکرد و از دلسوزیهای محمدعلی میرزا داستانها میگفت که اگرمردم تبریز ازشاه تقاضای عفو کنند او نیز از شاه برای مردم مشروطه خواهد گرفت تبریزیان میگفتند مشروطه دوسال است از شاه گرفته شده چون محمدعلی میرزا نافرمانی از قانون اساسی کرده و مجلس را بسته پافشاری ما برای باز شدن مجدد مجلس است و نیز اگر عین‌الدوله والی قانونیست شجاع نظام و ضرغام و رحیم خان و دیگرانرا که دست بکشتار زده‌اند دستگیر کند و بعدلیه بسپارد و اگر حکومتش قانونی نیست ما نیز نمیتوانیم او را بحکومت خود بپذیریم.

پافشاری تبریز، در شهرهای عثمانی وقفقاز، ایرانیان آزادیخواه را بفکر کمك مجاهدین می‌انداخت.

ایرانیان در استانبول «انجمن سعادت ایرانیان» را بنیاد نهادند و میانهٔ تبریز ونجف و دیگر شهرهای خارج از ایران میانجی گردیدند و اعانه برای تبریز گرد آوردند و تلگرافی حواله کردند و نیز روزنامه‌ای بزبان فارسی انتشار دادند و اخبار تبریز را که تلگرافی میگرفتند چاپ کردند. در قفقاز نیز ایرانیان بیاری آزادیخواهان برخاسته و حزب اجتماعیون عامیون آنجا یکدسته از مجاهدان قفقازی را به تبریز فرستادند آنان نیز



یادگار مخصوص بمجاهدین

نمره

حامل مدال ________ که از جانب

جنابان جلالتمآبان اجل آقای سردار و سالار ملت

جلالتمآبها توسط اداره بلدیه داده میشود بمناسبت خدمت

به ملت و وطن است و بعنوان یادگار خانواده سالهای

دراز باقی می ماند بتاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

یادگار مخصوص بمجاهدین – روبروی صفحه ۳۶۰ تاریخچهٔ مدارس تبریز

اعانه جمع کرده با دست کسانی اسلحه و بمب به تبریز رساندند ، ازطرفی حزب سوسیال دموکرات روسی که در راه برانداختن خاندان رومانوفها کوشش میکردند بر آن شدند که یکدسته سپاهی با افزار جنگ و آشنایان باسلحه سازی بیاری تبریز بفرستند و اینان در مرداد به تبریز آمدند و در جنگها شرکت کردند و نیز برخی از بازرگانان بسفارش ستار خان بقفقاز رفته تفنگ بسیار به تبریز فرستادند دراین هنگام علمای نجف نیز درهواداری از مشروطه فتوی دادند و آشکارا نوشتند : رفتن بسرتبریز بمنزلهٔ جنگ با امام زمان و بستن راه خواربار برای آنشهر درحکم بستن آب فرات بروی اصحاب سیدالشهداء است. کمك بازرگانان توانگر بیشتر به پیروی ازاین فتواهای علمای نجف بود . در این هنگام آزادیخواهان بیمارستانی آماده کردند تا مجاهدان زخمی را بآنجا بفرستند .

« در این روز ها چون انبوه ایرانیان که بیرون از کشور می بودند و همچنین علمای سه گانهٔ نجف (حاج میرزا حسن ، محمد کاظم خراسانی ، عبدالله مازندرانی) و باهمادهای آزادیخواهان قفقاز تنها تبریز را کانون قانونی ایران می شناختند و همگی رو بسوی آنجا میداشتند . انجمن ایالتی تبریز در نبودن مجلس شوری خود را جانشین او گردانیده و این عنوانرا بهمه شناسانیده و از همه جا آنرا پذیرفته براست داشتند . از این پس تبریز عنوان دیگری پیدا کرده تنها در پی نگهداری خود نبوده درپی آن نیز میبود که مشروطه را بایران باز گرداند و از چیرگی بیگانگان جلو گیرد . » بخش ۳ تاریخ مشروطهٔ کسروی

با دستور انجمن ایالتی روزنامهٔ نالهٔ ملت و سپس روزنامهٔ انجمن دوباره انتشار یافت در آنروزها شعرهائی در مذمت محمدعلی میرزا و ملایان اسلامیه در نالهٔ ملت چاپ گردید و این را گویا مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی که از مشروطه خواهان بنام بود سروده است :

ای ستمگر اولما راغب ملتون افناسنه	پادشه سن گیت گلن بیگانه لر دعواسنه
مسلمون قانی مباح اولماز باترما الارون	اولما چوخ مغرور شاهم محتکر فتواسنه
اوتوزایل نازون چکن شهر عجب ویردون عوض	خطهٔ تبریزی دوندردون بلا صحراسنه
سهل سانما ایتگلن مظلوم قانندن حذر	قورخ اوگوندن غرق اولورسان سنده قاندریاسنه

وقت‌او وقتدر کیم‌ستون‌هم‌اولسون‌اقبالون‌نگون | چونکه‌ظلمون چخه‌موسان بر ذروهٔ اعلاسنه
بز اگر فیض‌شهادت درك ایداخ سیز سعی‌ایدون | ای بزیم اولادیمیز مشروطنون اجراسنه
ویردیلر فتوی مجـاهد قتلینه آل یزید | رسمدر تقلید ایدر هر کیمسه اوزمولاسنه

روز سی‌ام مرداد ماه برای نمایش در برابر عین‌الدوله و نشاندادن نیروی مجاهدین از کویها مردم دسته دسته راه افتادند. سادات وپیرمردان در جلو وتفنگداران ومجاهدان در پشت سر آنان با موزیك و فریادهای شادی رو بانجمن آوردند مرحوم حاج شیخ‌علی‌اصغر لیلاوائی و حاج مهدی کوزه‌کنانی ازطرف انجمن مردم را خوش‌آمد گفتند و آنانرا بنگهداری از مشروطه دعوت کردند.

مذاکره بین عین‌الدوله و آزادیخواهان و همچنین جنگ و جدال بین نیروی دوطرف در جریان بود و در همان روزها برای نخستین بار سپاه عین‌الدوله از سمت خیـابان حمله کردند ولی سودی نبرده باز گشتند.

پنجم شهریور ماه انجمن سه پرچم سه رنگ (سرخ و سفید وسبز) که نشان‌مشروطه بود و روی آنها زنده باد مشروطه نوشته شده بود یکی را بامیرخیز و دیگری را بخیابان فرستاد و با شکوه فراوان درآخرین سنگر آنان برافراشتند و سومی را نیز بسر در انجمن برافراشتند

شب ۱۵ شهریور بیکبار از همهٔ سنگرها از سر خیابان تا آخر امیرخیز شلیك آغاز شد و سراسر شهر را غوغا فرا گرفت در این شب سواران رحیم خان وشجاع نظام بهمراهی سپاهیان عین‌الدوله از اطراف بشهر حمله کردند و پیش از همه بخـیابان که در سر راه بود تاختند تا کار را یکسره کنند ولی مجاهدان خیابان بسرپرستی باقرخان و میر هاشم خـان آنانرا عقب نشاندند. روز ۱۵ که مردم از تاراج سپاهیـان دولتـی خشمگین بودند خواستند که برای خاتمه دادن بگفتگوی با عین‌الدوله همگی درمحلهٔ خیابان بمسجد کریم خان جمع شوند روز دیگر مردم بسیاری در محلهٔ خیابان گرد آمدند و سران مجاهدان با نمایندگان عین‌الدوله گفتگو کردند وسرانجام نامه‌ای از زبان مردم بعین‌الدوله

نوشتند و روز ۱۹ شهریور ماه که جنگ سختی بود با دست شیخ محمد خیابانی ، میرزا محمد تقی طباطبائی و سید حسینخان عدالت و میرزا حسین واعظ وبهمراهی نمایندگان سیاسی انگلیس بعین‌الدوله رساندند عین‌الدوله گفت تا مجلس در تهران باز نشود انجمن تبریز را بهیچ عنوان نمیتواند بشناسد.

چون انجمن اجرای قانون اساسی را میخواست و در آن چند روز بکنسولخانه ها اطلاع داده بودند که عین‌الدوله را حاکم قانونی آذربایجان نمی‌شناسند اجلال الملك را بنایب الایالگی آذربایجان منصوب کردند و رشتهٔ مذاکره را با عین‌الدوله قطع کردند.

روز بروز به نیروی دولتی در بیرون از تبریز افزوده میشد و محاصرهٔ شهر تنگتر میگردید. محمدعلی میرزا با نمایندگان روس و انگلیس گفتگو میکرد تا قرضی از آنان بگیرد و قوای خود را در برابر نیروی ملت تقویت نماید انجمن تبریز که خود را بجای مجلس شورای ایران میدانست نامه‌ای بنمایندگان دولتهای خارجی نوشت و آنرا بچاپ رسانید: تا مجلس شوری باز نشود محمدعلی میرزا نمیتواند بنام ملت ایران از خارجی قرض بگیرد و حتی تلگرافی در این زمینه بپارلمان فرانسه فرستاد.

دراین روزها سپاه ماکو بشهر نزدیك میشد این سپاه ازکردان جنگ‌آزمودهٔ شکاك و جلالی و از سواران خود ماکو بود و از سه هزار تن از دلیرترین جنگجویان و پنج توپ و توپچیان ورزیده تشکیل می‌یافت که اقبال‌السلطنهٔ ماکوئی بسرکردگی عزوخان خواهرزاده‌اش بتبریز میفرستاد . این سپاه تمام آبادیهای بین راه را تاراج کرده وبهنگامی که مردم درجلو عین‌الدوله صف‌آرائی میکردند بصوفیان رسید . کسروی می‌نویسد: هیچ سپاهی در برابر تبریز آن دلیری و چابکی را از خود نشان نداد و هیچ سپاهی نیز آن سیلی سخت را از دست مردم این شهر نخورد.

سپاه ماکو یکدسته از راه گامیشاوان و دستهٔ دیگر ازسوی پل آجی بشهر میآمدند در گامیشاوان پایداری ملا اباذر یکی از ملایان مشروطه خواه جلو مهاجمین را گرفت و چون کردان پل آجی را باین سو گذشته بودند وستارخان درامیرخیز دشمن را شکست

داده و آنانرا باز گردانیده بود دستور داد توپها را از سنگر امیرخیز بپل آجی برسانند وخود با سواران بآن رزمگاه شتافت کردان چون خودرا درمیانهٔ آتش میدیدند ایستادگی نتوانستند و رو بفرار نهادند . در خیابان و مارالان نیز تا عصر جنگ و خونریزی دوام داشت دولتیان نیز کاری از پیش نبرده باز گشتند .

از چیرگی مجاهدین برسپاه ماکو ، قوای دولتی نیرومندی مشروطه‌خواهان را دانسته تا چند روز بجنگی برنخاستند وگویا روز ۲۵ شهریور مشیرالسلطنه نخست وزیر محمدعلی میرزا عین‌الدوله و سپهدار را بتلگرافخانه خواسته و از زبان شاه پرخاش کرده که چرا کار شهر را یکسره نمیکنند از اینسوی سپهدار کمی قورخانه را بهانه آورده وازقول کنسول انگلیس گفته بود که دولت بهنگام بستن مجلس وعده داد که دوباره آنرا بازکند و پیشنهاد کرده که برای رام شدن تبریزیان شاه مجلس را باز کند . پس‌از شکست سپاه ماکو دولتیان چون از جنگ ناامید بودند راه رسیدن خواربار را بشهر بستند . سپاه عین‌الدوله راه هشترود ، گرمرود ، سراب وسالار ارفع راه سردرود و اسکو و شجاع نظام راه مرند و جلفا را گرفتند و قراملکیان که از دیرباز با مشروطه خواهان دشمنی داشتند راه ارونق و انزاب را بستند .

روز سی‌ام شهریور عین‌الدوله اولتیماتوم ۴۸ ساعته بشهر فرستاد : چنانکه مجاهدان تفنگ و فشنگ خود را بکنار نهادند وارک‌را بدولتیان سپردند کارخوبی کرده‌اند وگرنه لشکرهای دولتی بشهر درآمده و آنچه میباید در بارهٔ گردنکشان خواهند کرد مجاهدین پروا باین اولتیماتوم نکرده بلکه زبان بریشخند باز کردند و گفتند پس‌از سه ماه جنگ دیگر چه جای این اولتیماتوم است گویا ستارخان گفته بود مگر تاامروز شوخی‌میکردید که اکنون میخواهید جنگ کنید . نمایندگان سیاسی که در تبریز میبودند از این اولتیماتوم هراسان شدند و از دولت برای بستگان خود ایمنی خواستند ولی مردم شهر چنین پاسخ گفتند « . . . در مقابل اظهارات حضرت والا جز تکرار این فرمایش حضرت فخرالمجاهدین سیدالشهداء علیه افضل الثناء جوابی نداریم :



ابراهیم آقا با دسته‌ای از مجاهدین جنگ شام غازان - روبروی صفحه ۳۶۴ تاریخچهٔ مدارس تبریز

ردیف اول از چپ براست ۱- اصلان گرجی ۲- یکنفر گرجی دیگر که نامش فراموش شده

« دوم « « ۱- میرزا حسین اردبیلی ۲- سلطانعلی ۳ قلی ۴- یوسفخان ۵- محمدعلیخان

« سوم « « ۱- ابراهیم اردبیلی ۲- اسماعیل خوئی ۳- گیگو گرجی ۴- عباسقلی آلان براغوشی ۵- گرجی که نامش فراموش شده

اذا کانت الابدان للموت انشأت   فقتل امرء لله بالسیف اجمل »

صفحه ۲۵۶ بخش۳ تاریخ مشروطه کسروی

در این روزها بخصوص پس‌از شکست سپاه ماکو که مردم از ستارخان فداکاری بسیار دیده و با دیدهٔ احترام باو نگاه میکردند و او را برانگیخته از سوی خدا میدانستند در زبان و نوشته های خود او را سردار و باقرخانرا سالار یاد میکردند این بود انجمن یکماه بعد این نامها را برسمیت برای آنان شناخت . شب اول مهر ماه با همهٔ مهلتی که عین‌الدوله داده بود در سنگرها جنگ برپا بود . این جنگهای شبانه اثر دیگری در مردم شهر داشت همگی برای جنگ فردا آماده میشدند در بیرون شهر نیز دولتیان سپاهیان خود را جابجا میکردند دسته‌ای از سوار و قزاقرا بتقویت نیروی دوه‌چی میفرستادند چون تاخت و تاز از سوی قراملك بعهدهٔ سالار ارفع گذاشته شده بود عین‌الدوله سوارانی را از راه جنوب‌شهر پیش‌او فرستاد ، چون از شهر آمد و شد سپاهیان دیده میشد از سنگر مارالان توپی بسوی آنان شلیك کردند . سپاه ماکو نیز از صوفیان بآناخاتون آمده بسنگربندی پرداخت از سنگر امیرخیز نیز دو توپ بسوی آنان انداختند . بگفتهٔ کتاب بلوای تبریز (نوشتهٔ حاج محمد باقر ویجویه‌ای) مجاهدین با زبان گلوله پیام «خوش آمدید» فرستادند . کسروی مینویسد روز پنجشنبه که سر دسته (اول روز) مهلت ۴۸ ساعته سپری میشد از دولتیان تکانی دیده نشد سردار وسالار دستور دادند برای یادآوری جنك چندتیر توپ از سنگرهای شهر باشکرگاه شاطرانلو و آناخاتون و دوه‌چی انداختند و چون پاسخی از آنسو نرسید اینان نیز خاموش شدند .

عین‌الدوله چشم براه رسیدن سپاهیانی میبود . مردم شهر دسته دسته از کویها بانجمن روی آورده جانبازی از خود نشان میدادند عده‌ای نیز کفن بگردن انداخته بودند واعظان بگفتار پرداخته مردم را بآرامش خواندند . شب جمعه سوم مهر ماه همچنان شلیك از سنگرها شنیده میشد . محمدعلی میرزا تلگراف فرستاده بود که عین‌الدوله کار شهر را دو روزه تمام کند .

کسروی مینویسد روز آدینه سوم مهرماه روز بس پرشور و بیمناکی بود بهنگامیکه آفتاب تازه دمیده سر ازکوهها بیرون میآورد و هنوز بیشتر مردم پس از بیداری دیشب که آرامش هنگام بامداد را فرصت جسته در خواب میبودند ناگهان غرش نخستین تیر از دهانه توپ دوه‌چی آرامش و خاموشی را بهم زد وآوایش در سراسر شهرپیچیده پیاپی آن‌تیردوم و تیر سوم غرش خود را بگوش ها رسانیداندکی نکشید که توپها دشت شاطرانلو بکارپرداخته گلوله های پیاپی برسرمارالان و خیابان بارانید، از سپاه ماکو نیز توپها بغرش برخاست.

چهارده توپ از سه جایگاه (دشت شاطرانلو، دامنهٔ کوی سرخاب، آنورپل آجی) گلوله میباراند از اینسوی توپهای شهر نیز از چند جا بپاسخ پرداختند. امروز دیگر جنك رسمیت جنگی‌است که دولت آگاهی آنرا از پیش پراکنده بود. سرکردگان که این زمان شاید بیش از سی تن از ایشان در پیرامون تبریز فراهم میبودند امروز داد دولتخواهی خواهند داد. چهار ساعت کما بیش تنها گلوله باران توپ درکار بود ولی در دوساعت بظهر آواز شیپور دوه‌چی آگاهی پیشرفت‌را داد وناگهان از سراسر سنگرها از سرخیابان گرفته تاپل آجی جنك و شلیك آغاز شده بود هنگامه‌ای برپاگردید کسی که ندیده باگفتن نخواهددریافت. شجاع نظام که همیشه در این جنگها پیش‌آهنك میشد با پانصد تن سوار و سرباز از مرندی و شاهسون باطبل و شیپور بسنگر های بازار که بیش از ۴۰ و ۵۰ پاسبان نمیداشت تاخته از هرسو آتش بارانیدند، نیز دسته‌ای قزاق از پشت بام بازار به پیش‌آمدن پرداختند از آنسوی از مغازه های مجیدالملك و عالی قاپو و پل سنگی و چند راه دیگر بخیابان و نوبر تاخت آوردند، در همان هنگام لشکرهای دشت شاطرانلو از سر مارالان و از بالای خیابان فشار سختی میآوردند از اینسو امیر خیز که پیش از همه بایستی بدانجا پردازند و از میان بردارند از دو سو تاختهای بیمناکی میکردند: یکی از سوی پل آجی که سپاهیان ماکو همچو سیل راهی گردیده رو بسوی پل آجی پیش میآمدند دیگر ازسوی دوه‌چی که ازهمه سوبفشارپرداخته ودیوارهارا شکافتند تا نزدیکی انجمن حقیقت پیش‌آمده بودند...

درگرما گرم این کشاکش سالار ارفع بادسته های خود باتفنگداران قراملك و امکو

از راه هکماوار و آخنی (آخنخو) پیش آمدند وبهر کوچه که دست میافتند تاراج‌میکردند چون تاخت وتازرادولتیان کرده بودند در آغاز روز فیروزی باآنان بود وسردستگان مژده فیروزی بعین‌الدوله و یا سپهدار میفرستادند ولی کم‌کم مجاهدان درهرجا باآنان فیروزی‌کرده و بازگشت دادند و هنگامیکه روز از نیمه‌گذشت نشانه های فیروی در سوی مجاهدان‌نمایان گردید نخستین مژدهٔ پیروزی از بازار رسید که حسین خان باغبان با مجاهدان، دولتیان را شکسته عقب رانده بود. سپس مژده از چیرگی خیابان رسید باقرخان و مجاهدین خیابان دشمن را عقب زدند.

ستارخان و همراهان او نیز در امیرخیز باهمهٔ انبوهی دشمن که میداشت در سایهٔ دلیری همه را پس نشاندند در مغازه های مجیدالملك که سواران مرند و یورتچی و سربازان قزوین بسنگرهای نوبر تاخته بودند عقب نشستند در هکماوار نیز دستهٔ سالار ارفع و قراملکیان شکست خوردند «در گزارشیکه کنسول انگلیسی مقیم تبریز بوزیر مختار انگلیس میدهد می‌نویسد: قوای رولسیونرها ده‌هزار نفر است وباکمال سرسختی جنك میکنند وممکن نیست تا مشروطیت برقرار نشود و مجلس شورایملی مفتوح نگردد دست از جنك و مقاومت بکشند و برای خاتمه دادن باوضاع تبریز جز اینکه شاه بدون فوت وقت مجلس را مفتوح کند راهی نیست» صفحه ۵۹ جلد ۵ انقلاب مشروطیت‌ایران دکترملکزاده. انجمن‌ایالتی بدستیاری انجمن سعادت مژدهٔ پیروزی جنك سوم مهرماه را بهمه جا تلگراف کرد. این جنك دورهٔ دیگری در تاریخ جنگهای تبریز بازکرد مردم ازترس درآمدند پیش‌ازاین‌مجاهدان در جنگها پیش از همه بجلوگیری میپرداختند از این پس جنگهای تبریزیان صورت حمله بخود گرفت در همین زمانهاست که چون عین‌الدوله زبون و ناتوان گردید سپهدار نیز ازهواداری دولت دست برداشت و در نهان پیامها بسردار و سالار فرستاد تا بیاری آنان بشهر درآیدولی بپیشنهاد آنان منتصرالدوله پیشکار او بشهر آمد و با سردار سالار و عده‌ای از نمایندگان انجمن گفتگوکرد و پاسخی که باو دادند این بودکه اگر سپهدار میخواهد بآزادیخواهان یاری کند بتنکابن برگردد و از آنجا بیرق آزادیخواهی را بلندکند.

چون این روزها راه سردرود باز شد خواربار بشهر آمد و اندك فراوانی پدیدار شد ستارخان و باقرخان باآن گرفتاری که درکار خود داشتند از پاسداری بمجاهدان و آنانیکه بیاری تبریز از قفقاز آمده بودند کوتاهی نمیکردند و نیز در روزهای آرامش جنازه ها را باشکوه بسیار و بهمراهی مجاهدان تبریز بزیر خاك میسپردند .

روزه ۱ مهرماه مجاهدان خیابان،قله (کوه بین بیلانکوه و باغمیشه) را که راه دوه‌چی و باغ صاحبدیوان را می‌برید ازدست دولتیان گرفتند و سنگری در آنجا ساختند و توپی نیز بدانجا بردند . عین‌الدوله شب ۱۷ مهر باردیگر بجنك برخاست وچنین گفته میشد که بکینهٔ از دست دادن سر قله میخواست صبح زود جنك بزرگی برپا کند ولی باقرخان شبانه دسته‌ای ازمجاهدان را بسر لشکرگاه او فرستاد و خود از سرقلعه جنك و شلیك را آغاز کرد مینویسد افسردگی و زبونیکه پس از پیروزی سوم مهر برسپاهیان عین‌الدوله روی آورده بود جنك و پیروزی این شب آن را دوچندان نمود و بسیاری از سربازان و سرکردگان را بآهنك گریزانداخت .

سپاه ماکو پس‌از شکست سوم مهر سرپل آجی را گرفته و راه جلفا را بروی کاروانیان بسته بودند قند و چای و نفت روس در شهر نایاب شده بود آنگاه راه آزادیخواهانیرا که از قفقاز بیاری تبریز میآمدند و یا تفنك و فشنك میآوردند گرفته بودند . گذشته از همهٔ اینها روسها بدست آویز بسته شدن راه جلفا بایرادگیری می‌پرداختند این بار نیز ستارخان گامی پیش نهاد و شبانه دسته‌ای‌را از راه گامیشاوان بآن ور رود آجی فرستاد و چون روز شد دویست تن از جنگجویان قره‌آغاج ، چرنداب ، لیلاوا را بفرماندهی حسین خان باغبان بسرپل آجی فرستاد .

در این جنگها گذشته از راندن سپاه ماکو ستار خان میکوشید خانه هائیکه روسها برسر راه جلفا بنا کرده بودند و سپاه ماکو در آنجا پناه گرفته و جنك میکردند از آسیب محفوظ ماند تا بهانه‌ای بدست روسها نیفتد . یکی ازخونریز ترین جنگها آغاز شد دویست و سیصد تن مجاهد در برابر هزار تن بیشتر سپاه ماکوجنك میکردهنگامه‌ای برپا بود کرد ها



ساختمان دبستان سردار ملی ـ روبروی صفحه ۳۶۸ تاریخچهٔ مدارس تبریز

دلیری بی‌اندازه کردند ولی مجاهدین بچابکی آنان را از جای برکندند . عزو خان که با آن گردنکشی بر سرشهر تاخته بود بدین سرافکندگی بازگشت و آنچه از قند و نفت در این دو هفته سپاهیان ماکو از کاروانیان گرفته بودند بدست مجاهدان افتاد . دراین‌هنگام کسانی خواستند دست درازی کنند ستار خان بانك زد اینها از آن بازرگانان است مبادا کسی دست زند .

آقای مهندس طاهرزاده که خود از جنگجویان این کارزار بودند مینویسند امیرخیزیها بسرپرستی مرحوم حسین خان باغبان ، عده‌ای از مجاهدین بسرپرستی مرحوم اسد آقا چرندابیها بسرپرستی مرحوم صادقخان ، اهرابیها بسرپرستی مشهدی هاشم حراجچی، قره‌آغاجیها بسرپرستی میرعلی‌اکبر و قفقازیها و ویجویه‌ایها نیز در این جنك شرکت داشتند .

امروز باز شهر در فراوانی و ارزانی بود امروز کسانی از اسلامیه بنمایندگی آمدند تاگفتگوی آشتی کنند .

روز یکشنبه ۱۹ مهرماه ستار خان و باقرخان برآن شدند که دولتیان را از دوه‌چی بیرون رانند و درون شهر را ایمن گردانند ، فرمان دادند از سوی خیابان ، نوبر، بششکلان وسرخاب بتازند وآن دوکوی‌را که میانهٔ دوه‌چی و خیابان بود و سواران شجاع نظام و رحیم خان در آنجا سنگربندی، داشتند بدست آورند .

هنوز آفتاب سر نزده باقرخان با سیصد تن از مجاهدان خود را بر سر قله رسانیدند و راه ششکلان و دوه‌چی را بروی عین الدوله بستند . در این روز یوزباشی تقی از سوی پل سنگی ، حاج خان قفقازی ، مشهدی حسن قفقازی از راه باغمیشه ، حاج خان پسر علی مسیو با دو تن از سرداران دیگر از سوی نوبر بششکلان هجوم بردند تا دوساعت بغروب سراسر کوی ششکلان از دولتیان خالی شد و در بازار نیز مجاهدین برای پیشروی بسوی سرخاب بجنك پرداختند ولی امروز با مرك حسینخان باغبان تمام پیروزی های مجاهدین فراموش گردید .

روز بیستم مهرماه سنگر هائی از دوه‌چی بدست مجاهدان افتاد . روز دیگر دوه‌چی

نیز از نیروی استبداد تهی گردید و اسلامیه نشینان فرار کردند چهار توپ و یك خمپاره از دولتیان بجا ماند .

روز ۲۱ مهرماه چون عین‌الدوله نتوانست ملاها را بشهر بازگرداند بدستور محمدعلی میرزا از کار کناره جوئی کرد و سرکردگان دیگر نیز چون نتوانستند در باغ صاحبدیوان بمانند سپاهیان خودرا از باغ بیرون بردند و بباسمنج رفتند . رحیم‌خان و شجاع نظام ازشاه اجازه خواستند تا بخانه های خود بروند و بهنگام ضرورت دوباره بازگردند و از جانبازی دریغ نگویند . دسته‌ای از اسلامیه نشینان نیز راه تهران را پیش گرفتند . سواران دیگر از بیم جان خود و پراکندگی سپاه تا آمدن فرمانفرما والی جدید از محمدعلی میرزا درخواست کردند که عین‌الدوله رادوباره والی کندوخود بدلجوئی ازعین‌الدوله برداختنددر نتیجه عین‌الدوله درقراجه میدان ماند .



انجمن ایالتی پیروزی را بانجمن سعادت آگاهی داد و آزادیخواهان خارج از ایران به پیروزی تبریز شادیها کردند وتلگرافهای خجسته باد بانجمن فرستادند .

مشروطه‌خواهان برای آسایش مردم و آرامش شهرادارههای شهربانی ، شهرداری، دادگستری فرهنگ باز کردند و بآبادی شهر و برداشتن سنگر ها پرداختند و چون روسها بدست آویز حفظ منافع خود و اتباع خود آوردن سپاه بآذربایجان را پیش میکشیدند ، آزادیخواهان با اینکه باهوشیاری جانب آنان را نگه میداشتند باز انجمن کمیسیونی برپاکرد تا زیانهائیکه باتباع خارجی رسیده بود جستجو کند و بپردازد .

بیم برافتادن مشروطه فراموش گردید و در تهران وشهرهای دیگر ایران جنبشها علیه استبداد آغاز گردید . محمدعلی میرزا پس از بمباران مجلس نوید داده بود که سه ماه دیگر دوباره مجلس راباز کند و چون سه ماه بپایان رسید فرمانی صادر کردکه در ۲۳ ابان مجلس را باز نماید ولی دربارهٔ شهر تبریز میگفت تا این شهر منظم‌نشودواشرار آن قلع وقمع واهالی مظلوم آنجا از شر اشرار آسوده نگردند و امنیت را اعاده ننمایند از این حکم مستثنی خواهد

بود . چون مردم تبریز در این هنگام ایمنی یافتند به محمدعلی میرزا تلگراف کردندچنانکه نوید داده بودید مجلس را بازکنید .

آزادیخواهان برای رهائی تبریز از فشار شجاع نظام که راه جلفا را گرفته و از آمدن کالا از راه روسیه جلوگیری میکرد در جعبه ای بمبی بوی فرستادند چون بترکید او و کسان نزدیکش را کشت و نیز سپاه بسلماس (شاپور امروزی) و ارونق و انزاب و مرند بفرستادند و راه جلفا را بگشادند .

در آبانماه ایرانیان استانبول مدالی برای ستارخان فرستادند و میر تقی قلچ بامبوزیك و شادی آن را بامیرخیز برد وبسینهٔ سردار زد .

چون در همان روزهای اول شکست، یکدسته قزاق بکمك عین‌الدوله رسید او دوباره بازگشته در باسمنج بنشست و پیروزی مجاهدان‌را تماشا میکردوگاهی نیز پیامهای‌نیکخواهانه میفرستاد . محمد علی میرزا چون از او نومید گردید چهار صدتن قزاق را با ٦ دستگاه توپ روانه آذربایجان کرد این دسته بباسمنج رسیدند و بعین‌الدوله پیوستند نیروی کمکی باز از تهران میرسید .

میرهاشم خان باسالار گفتگو کردند تا سپاهی روانه باسمنج گردانند ستارخان باآنان همداستان گردید و شب ١٦ آذر باوجود سرما شبانه دسته هائی روانه شدند و در تیرگی شب جنك درگرفت ولی کوشش مجاهدان بیهوده شد و عده‌ای کشته شدندوقریب به ٤٠ تن ایزازقزاق کشته و زخمی شدند و فرمانده قزاق نیز کشته شد .

پیاپی سپاه و سازوبرك از تهران میرسید شجاع الدوله نیز از تهران بباسمنج آمد وپس‌ازدیدار باعین‌الدوله بمراغه رفت .

در این میان بعضی از نمایندگان انجمن استعفا کردند ودوباره ١٢ نفر از سوی‌کمیسیون اعانه و سران آزادی برگزیده شدند .

حاج صمد خان روز ١٧ دیماه در سرد رود و قراملك اردو زد و راه آذوقه را بشهر بست عین‌الدوله از چیرگی صمدخان خرسندی مینمود و تلگرافهائی بطهران میفرستاد در

همین روزها رحیم خان باسواران و سربازان قراجه داغ بعین‌الدوله پیوست و او نیز که سپاه گرانی بزیر فرمان داشت بآمادگی پرداخت.

باین ترتیب شهر دوباره محاصره شد در این‌هنگام تنها راه جلفا بروی شهر باز میبود که قند و شکر و نفت وگاهی نیز بازرگانان اسلحه میآوردند.

چون راهها بسته شد خواربار کمیاب و گران گردید.

این بارسپاهیان دولتی در تبریز ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر میشدند که با تفنگهای آخرین ساخت کارخانه های فرانسه که مظفرالدین شاه در آخرین‌سفر خود بفرانسه سفارش داده بود مجهز بودند و دسته های قزاق چند مسلسل داشتند که آنها را نیز ازفرانسه خریده بودند.

شمارهٔ مجاهدان تبریز نیز این بار بیش از پیش بود و ازقفقاز یکدسته ارمنی ازسوی کمیته داشناکیون به تبریز رسیده‌بود. ستارخان و میرهاشم خان بدستیاری بازرگانان تفنك و طپانچه بسیار آورده بودند در خود تبریز تفنگهای پنج تیرمیساختند رویهمرفته مجاهدان چندان کمی از دولتیان نداشتند از آن گذشته این بار در خود شهر آرامش میبود و خوی و سلماس را نیز آزادیخواهان دردست داشتند.



صمدخان بیش از یکهفته بآسودگی نپرداخت و هفته دیگر بجنك آغاز کرد وتا سه روز با مجاهدان در لاله و خطیب و اخمه قیه در کشاکش بود دردوروز اول فدائیان ارمنی جنك میکردند روز سوم خود سردار فرماندهی تمامی دسته ها را بعهده داشت چون دولتیان سستی نمودند مجاهدان آنان را عقب زده سنگرها را از دستشان گرفتند از روز ۲۷ دیماه دیگر جنك نبود و پس‌از یکهفته محرم فرارسیدوتا۱۵ بهمن ماه همه مشغول سوگواری بودند و جنگی رخ نداد.

روز ۱۶ بهمن ماه ناگهان سپاه صمد خان آشوب برپاکردند سواران مجاهد برای نگهداری سنگرها میکوشیدند ولی پیاده ها دور افتاده بمحاصره سواران دشمن در آمدند

لیکن همان دم سردار و سالار باتفنگچیان ارمنی و گرجی از راه رسیدند و سپاهیان دشمن را دسته دسته پراکندند وبیشتر از یکفرسنك راه آنانرا عقب نشاندند بدینسان دشمن که چیره شده بود چون خود را ناتوان یافت رو بفرار نهادمجاهدان دنبالشان تاختندو پیاپی میکشتند انجمن مژدهٔ پیروزی را باستانبول تلگراف کرد .

تا سی‌ام بهمن ماه جنك در خطیب و آن حوالی دوام داشت در این بین مجاهدان خواستند بمبی نیز دربارهٔ صمد خان بیازمایند و نیزدر راه سپاهیان دشمن بمب ونارنجك زیر خاك کردند ولی کاری از پیش نبردند در این هنگام سنگرهای لاله و اخمه قیه وضع دوه‌چی‌را در جنگهای تابستان گذشته داشت .

دراین روزها بازهمهٔ راهها بسته‌ومردم ازنبودن‌خواربار وزغال بسیار در زحمت بودند مردم بسیاری از درختان‌بارور را بریده در خانه ها وسنگرها سوزاندند . از جنگهای خونین این چند روز جنك آلوار بود این جنك برای راندن رحیم‌خان‌از آلوار وساوالان‌ومایان و بازکردن راه مرند به تبریز بود در این جنگها از ستارخان دلیری دیگری نمودار گردید ولی از آنهمه کوششها نتیجه‌ای گرفته‌نشد و رحیم خان بصوفیان دست یافت .

جنگهای ششم اسفند خونین ترین جنگهای زمستان بود این جنك را ارشدالدوله که بفرماندهی سپاهیان دولتی از تهران آمده بود آغازکرد و بجای باسمنج بارنج را اردوگاه خود کرد تاباتوپ بهتر بتواند شهر را بکوبد . ارشدالدوله شهر را بتوپ بست و سپاهیان صمدخان در آرزوی رسیدن بشهر به‌تاخت وتاز پرداختند چند هزار سرباز باطبل و شیپور شلیك کنان میتاختند و سواران با شمشیر های آخته پشت سپاهیان را گرفته بودند . سواران و سربازان بسنگر های خطیب تاختند و تا آبادی‌این محله نیز پیش آمدند مجاهدان پراکنده شدند و آشفتگی درکارها پدید آمد .

ستارخان که با دوربین از جایگاه خود خطیب را می‌پائید تاب‌تماشای چنان هنگامه‌ای را نیاورد ودر چنین گیر ودار بانوکر خود اسب تازان خودرا بمیدان کارزار رساند . اسب

تاخت تاجائیکه دولتیان پدیدار شدند آنگاه ازاسب پیاده شد ودیواری را سنگر گرفت و با نخستین تیر خود حمزه‌خان یکی از سواران دولتی را ازپای درانداخت وچون خواستند جنازهٔ او را نجات دهند با تفنگ پیشتازان را یك یك پهلوی هم خوابانید.

یار محمدخان کرمانشاهی و حسین کرد نیز چنین کردند در اینمیان گرجیان خود را رسانده بیمب اندازی برخاستند. از سوی خیابان نیز دسته‌ای بیاری رسیدند مجاهدان سخت ترین جانفشانی را میکردند کسروی می‌نویسد خود سردار آن میکرد که شایستهٔ نامش میبود رزنامهٔ انجمن می‌نویسد دولتیان چندان بتنگی افتاده بودند که تفنك و فشنك ریخته جان بدر میبردند.

کسروی در تاریخ مشروطه می‌نویسد شنیدنیست که در یازده ماه جنك که همواره ستارخان بجنگها در میآمد بیش از یکبار زخم برنداشت و آنرا هم پنهان میداشت تا مردم ندانند، اینست کسانی او را در پناه خدا میدانستند و همین پندارها عنوان دیگری به پیشرفت کارهای او می‌بود.

دراین روز ارشدالدوله با گاوله های توپ بویرانی شهر می‌کوشید و چون سنگرهای خیابان و مارالان محکم میبود نمیتوانستند پیشروی کنند.

چون صمد خان آسیب بسیار دیده بود باین زودیها نتوانست جنگرا تعقیب کند ولی مینویسند روز هفتم و هشتم ارشدالدوله پانصد گلولهٔ توپ بسر شهریان فرو ریخت و شهریان از سنگرهای خیابان پاسخ آنهارا میدادند. وباز مینویسند ارشدالدوله پهلوی توپچی ایستاده بود هرتوپی که او آتش میکرد میپرسید آیا شهریان زینهار میخواهند؟ در اینمیان توپی از شهر فرود آمد توپ و توپچی را از میان برداشت و ارشدالدوله سراسیمه خود را کنار کشید. روز دیگر شهریان پیشدستی کردند و ساری داغ را در بیرون باسمنج تصرف کردند.

سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی در استانبول مشروطه خواهانرا برانداخته بود محمدعلی میرزا نیز نامه‌ای بعین‌الدوله نوشت که عثمانیان مشروطه را برانداختند شما با

آنکه از خاندان شاهی هستید ببرانداختن شورشیان از جان نمیکوشید این نوشته در عین‌الدوله اثر کرد او با صمد خان و سالار جنگ بختیاری گفتگو کرد تا حاج صمدخان با سپاهیان خود از قراملك ، شام‌غازان ، سردرود و عین‌الدوله و ارشد از باسمنج و بارنج و رحیم خان از پل آجی بشهر بتازند و مجاهدان را از میان بردارند. مجاهدین با اینکه از این نقشه بی‌خبر بودند در هکماوار ، آخنی ، اهراب ، لیلاوا سنگر های خود را محکم کردند.

روز چهاردهم اسفند باز از روزهای خونین شهر تبریز است محمدعلی میرزا هرآن چشم براه بود تا تلگرافی خبر تصرف شهر را از عین‌الدوله بگیرد.

دولتیان بر هکماوار تسلط یافتند و بتاراج خانه ها پرداختند از شام‌غازان و سردرود سپاهیان صمد خان جنگ کنان پیش‌آمدند از بارنج و باسمنج ارشدالدوله و عین‌الدوله بتاخت و تاز پرداختند همچنین رحیم خان از سوی پل آجی پیشروی کرد از چهار سو شهر را گلوله باران میکردند و مجاهدین با گلوله های توپ پاسخ میدادند. شجاع الدوله با سرکردگان خود برهکماوار درآمدند و در خانه ها بنشستند و تا ظهر هکماوار و آخونی و خطیب بدست سپاهیان صمد خان افتاده بود و هنوزخبری ازشکست نبود ، در داخل شهر مردم بکار خود مشغول ودند ولی همینکه از شکست مجاهدان باخبر شدند جوش و خروش عجیبی در شهر نمایان شد حتی کسانی از ملایان تفنگ برداشته رو بسوی هکماوار نهادند.

سالار از ابتدای جنگها در برابر دولتیان سنگرهای‌محکمی بسته ایستادگی میکرد این بود خیابان کمتر تاراج شد و دولتیان از آنسوی نتوانستند پای بداخل شهر بگذارند ولی سردار اعتنائی بسنگر بندی نداشت و همیشه دشمن را بدرون شهر میکشاند و در پیچ و خم کوچه ها آنان را بتنگنا انداخته کشتار میکرد دراینمیان نیز که دولتیان در کوچه های شهر پیشروی میکردند سردار در پناه بالاخانه‌ای قرار گرفت مجاهدان دیگر نیز از هرسو دسته دسته فراتر رسیدند و راه را بروی دولتیان بستند. از سوی دیگر

حاج علی عموی هکماواری خود را بپای توپی رساند و مجاهدان یاری کرده آنرا بسنگری کشاندند هنگامیکه سردار از بالاخانه و مجاهدان هریکی از سوئی گرماگرم جنگ میکردند گلولهٔ توپ بغرش برخاست و سنگری از دولتیان را از میان برداشت . مینویسند در سپاهیان صمد خان بیش از همه از این توپ رخنه افتاد از سوی دیگر سران مجاهدان از راه رسیدند و عرصه را برشجاع الدوله و کسان وی تنگ کردند . دولتیان روی بگریز نهادند چون دولتیان بدست مجاهدین اسیر افتادند خود سردار این بار کسانی را از مرگ نجات داد امروز گذشته از سردار و سالار، ازملایان حاج شیخ علی اصغر ایلاوائی ، شیخ محمد خیابانی ، میرزا اسماعیل نوبری ، میرزا محمد تقی طباطبائی ، میرزا احمد قزوینی (نمایندهٔ علمای نجف) تفنگ بدوش گرفته بجنگ رفته بودند و نیز شادروان حاج علی دوافروش ، حاجی خان فرزند علی مسیو ، نایب محمد خیابانی ، مشهدی میرکریم مجاهد حسین تفنگچی ارك، ابوالسادات ، مشهدی محمد علیخان ناطق ، یارمحمد خان کرمانشاهی حسین خان کرمانشاهی ، میرهاشم خیابانی ، عباسقلیخان سرتیپ ، علی اکبر مینالو ، میرزا علیخان یاوراوف ، نایب حسین گماشتهٔ حجة الاسلام ، اسدآقا فشنگچی ، مشهدی حسین قفقازی ، یوسف چرندابی ، شهباز گماشتهٔ سردار ، تقیوف ، محمدخان سرتیپ آیدین پاشا قفقازی، میرزا حسین پسر حاج علی قنادی ، محمدقلیخان قره داغی ، حاج علی عمو ، حسن آقا کوزه کنانی ، آقا عمواوغلی ، کربلای علی هکماواری جانفشانی‌های بسیار کردند.

آقای مهندس طاهر زاده که سرپرستی دسته‌ای از افراد گارد ملی را بعهده داشت و در جنگهای شام غازان شرکت کرده برای آمادگی بشهر برگشته و بدستور امان‌الله میرزا جهانبانی والی بیاری جنگجویان ساریداغ رفته بود نام یوزباشی تقی ، نایب خلیل باغمیشه‌ای ، غلامخان اهرابی ، حاجی خان پسر علی مسیو ، حاج محمد میراب لیلاوائی را نیز نام می‌برد . در خیابان نیز سالار مایهٔ دلگرمی مجاهدان بود . آنان نیز سنگر بسیار محکمی در دامنهٔ ساریداغ پدید آورده دولتیانرا عقب نشاندند و یك کوه بسیار



باسکرویل معلم آمریکائی ـ روبروی صفحه ۲۷۷ تاریخچهٔ مدارس تبریز

محکمی دست یافتند گذشته از این میرهاشم خان با دسته‌ای بیاری مجاهدان آخونی آمده بود امروز نیز دولتیان شکست خورده برگشتند ولی مردم شهر از شکست هکماوار پند گرفته خواستند شیوهٔ جنگ و تیراندازی را فرا گیرند این بود که از ۱۸ اسفند بعد از ظهر ها مردم در سربازخانه گرد آمدند و زیردست سرکردگان مجاهد بکار پرداختند . در همین روزهاست که مستر باسکرویل معلم مدرسهٔ آمریکائیان تبریز و شاگردان وی بسربازخانه آمدند و بیاری پرداختند و دستهٔ خود را «دستهٔ نجات» نامیدند و پیمان بستند که در هر جنگی پیشرو باشند .

سردار از آن ببعد در هکماوار ، آخونی ، خطیب سنگرها برپا کرد وهریکی را بسرکرده‌ای سپرد .

از روز ۱۴ اسفند دیگر جنگی دراینسوی شهر دیده نشد ولی در سوی خیابان کمتر روزی بود که غرش توپ و تفنگ برنخیزد . مرند و پشت‌سر آن جلفا بدست دولتیان افتاد و باز راه آذوقه بروی شهریان بسته شد و گرانی و نایابی مردمرا بستوه آورد و با اینکه نزدیکیهای عید بود همه جا را خاموشی و اندوه فرا گرفته بود . روسها از بسته بودن راهها و کم یابی خواربار بگله پرداختند و چنان وانمود کردند که چون گرسنگی در شهر پدید آید بیم تاراج خانه‌های اتباع روسیه میرود در این هنگام بود که شادروان ثقةالاسلام بچاره‌جوئی برخاست و با محمدعلی میرزا بمذاکره پرداخت و علمای نجف از سپهدار در رشت و صمصام السلطنه دراصفهان یاری برای تبریز خواستند .

محمدعلی میرزا از بدرفتاری روی برنمی‌تافت ، گذشته از اصفهان و رشت در مشهد نیز جنبشی برخاست و در گرگان شورشی برپا شد و در شیراز سید عبدالحسین لاری قیام کرد .

سردار و سالار و سردستگان مجاهدین تبریز که روز بروز سختی و دشواری کار را درمییافتند برآن شدند که پیاپی بلشکر دولتیان بتازند تا عرصه را برآنان تنگ کنند از آنسوی دولتیان نیز یکسره شدن جنگرا میخواستند این بود در سراسر فروردین ماه

۱۲۸۸ کمتر روزیست که جنگ در میان نبوده از جنگهای خونین این ماه جنك ساریداغ و هاچاداغ میبود که در کمتر جنگی مجاهدان اینهمه کشتار دادند و با دلیری بس شگفتی بقلهٔ کوه رسیدند وسنگرهای دشمن‌را بدست‌آوردند آقای مهندس طاهرزاده ازنظراستواری سنگرهای ساریداغ آنرا آشیانهٔ عقاب مینامد و مینویسد دور نیست پایداری مجاهدان در این جنك میلر کنسول روسیه را بوارد کردن مجدد سپاه روس به تبریز ناچار گردانید.

جنك دیگری نیز در آناخاتون در آخرهای ماه رخ داد که میتوان گفت بتلافی جنك ساریداغ بود شجاع الملك سردستهٔ کردان به تیر سردار کشته شد و حاج‌صمد خان نا امید و رسوا خود را بقراملك رسانید.

گرسنگی در شهر بیش از جنك بیداد میکرد قهرمان این میدان نیز حاج‌جواد نامی ازنانوایان میدان انگج بود که هرروز زیاده از ده خروار گندم را نان میکرد وببهای‌ارزان ببینوایان میداد و چون در انجمن نمایندگان و سردار از وی سپاسگزاری کرده بودند گفته بود تا گندم دارم نان کرده بمردم خواهم داد سپس تفنگ برداشته با جان خود در راه مشروطه کوشش خواهم‌کرد. درحالیکه محمدعلی میرزا میخواست مردم شهر ازگرسنگی شهر را بوی تسلیم کنند.

نمایندگان انجمن با کنسولهای روس و انگلیس به محمدعلی میرزا پیشنهاد کردند عین‌الدوله روزانه یکصد و پنجاه خروار گندم ببینوایان شهر بفرستد و آنان تعهد کنند که چیزی بمجاهدان و آزادیخواهان ندهند ، ولی محمدعلی میرزا آنرا نپذیرفت و چون از کوششها نتیجه‌ای بدست نیامد سردار و سالار و دیگر سرکردگان آماده میشدند تا بار دیگر بکوشش و جانبازی برخیزند.

روز دوشنبه سی‌ام فروردین ماه باز یکی از پرشورترین روزهای تبریز است این‌روز در شام‌غازان آخرین جنگ میان دولتیان و مجاهدین شروع شد باسکرویل میخواست با «فوج نجات» خود هنرنمائی کند و پیش‌آهنگ جنك باشد و چنین نیز کرد . در کوچه باغ بسوی سنگر قزاقان حمله کرد همینکه تیری انداخت و چند قدمی جلوتر دوید

قزاقی وی‌را هدف گلولهٔ خود قرارداد وبدینسان‌اورا ازپای درانداخت‌اجنازهٔ وی‌را از میدان جنگ درآورده بشهر فرستادند. همهٔ مجاهدان از کسان سردار و سالار و گرجیان و ارمنیان و قفقازیان دست بهم‌داده بسوی دشمن تاختند دسته‌هائی از مردم نیز بیاری آنان برخاستند از سوی دیگر صمدخان با نیروی خود و شاید دسته‌هائی از سپاهیان عین‌الدوله ویا رحیم‌خان بآنان بپوستند و نیز دسته‌ای از دولتیان در برابر لیلاوا و اهراب پیدا شده بجنگ برخاستند تا غروب همچنان خونریزی میشد مجاهدان بباز کردن راهی میکوشیدند. دشمن نیز سخت پایداری میکرد تا غروب فرا رسید این زمان کنسولهای روس و انگلیس بانجمن آمدند و تلگرافی از سفرای خود نشان دادند که با محمدعلی میرزا گفتگوی آشتی کرده‌اند و بناست شش روز متارکهٔ جنگ شود و دولتیان راه خواربار را بسوی شهر باز کنند و شرط این قرارداد آنست که آزادیخواهان از تاختن بدولتیان خودداری کنند انجمن پیشنهاد را پذیرفت و سردار بیدرنگ بمجاهدان دستور داد دست از جنگ باز دارند.

روز دیگر مردم با شکوه هرچه تمامتر جنازهٔ باسکرویل را بقبرستان آمریکائیان رساندند و در آنجا بخاك سپردند و نیز در روی تفنگی که بهنگام جنگ دردست میداشت نامش را نوشتند و بیادگار بمادرش فرستادند.

فردای همانروز بود که داغ دیگر از مرگ میرهاشم خان خیابانی بردل آزادیخواهان نشست

محمدعلی میرزا وعدهٔ باز کردن راه آذوقه را بتبریز بکار نبست روز پنجم اردیبهشت ماه از کنسول انگلیس نامه‌ای بانجمن رسید که چون دولت ایران از باز کردن راه خودداری میکند دولتهای روس و انگلیس برآنند که با سپاه خود راه خواربار را باز کنند نمایندگان از این نوشته سخت دلگیر شدند و تلگرافی بمحمدعلی میرزا فرستادند که « ما هرچه میخواستیم از آن درمیگذریم و شهر را باعلیحضرت میسپاریم . . . اعلیحضرت بیدرنگ دستور دهند راه خواربار باز شود و جائی برای گذشتن سپاهیان روس بخاك

ایران باز نماند» . بخش ۳ تاریخ مشروطهٔ ایران نوشتهٔ کسروی .

حاج امام جمعهٔ خوئی بنمایندگی از محمدعلی میرزا انجمن را تلگرافی دلداری میداد و تلگرافی نیز بعین‌الدوله فرستاد تا راه ها را برای ورود آذوقه باز کند ولی در همان هنگام که سیم تهران این پیامها را میرسانید سیم جلفا نیز پیام دیگری میآورد که سپاهیان روس از پل جلفا گذشتند .

روز نهم اردیبهشت ماه روسها در نزدیکی پل آجی چادر زدند و فردای آنروز دسته‌ای از سوار و پیاده بشهر درآمدند ولی در شهر نمانده دوباره به پل‌آجی بازگشتند

محمدعلی میرزا خواه ناخواه مشروطه را براساس همان ۱۵۸ اصل قانون اساسی پذیرفت و بدینسان تبریز پس‌از ۱۱ ماه پایداری برهبری سردار و سالار ، مشروطه را دوباره بایران باز گردانید .



کسروی مینویسد : نمایندگان روس و انگلیس که برگشت آزادی‌را نتیجهٔ جانفشانی مجاهدان بویژه سردار و سالار میدانستند این زمان که سپاهیان روس در تبریز بودند آزادی آندو تن را تحمل نکرده بردستگیری و نابودی آنان میکوشیدند از آنسوی که دشمنان مشروطه پر و بال پیدا کرده بودند از بدخواهی باز نایستاده نابودی آنانرا بدست خارجیان از ته دل میخواستند . رئیس راه‌ز شوسهٔ روس عنوان کرد که ستارخان ۲۲ هزار منات در جنگها براه و شوسهٔ روسیان آسیب زده است و بکمك کنسول روس آنرا از ستارخان طلبید و بدین دستاویز روسها آهنك گرفتن سردار یا سالار را کردند ولی متانت و بردباری سردار و سالار و دوراندیشی نمایندگان انجمن و کاردانی نایب‌الایاله از آشفتگی اوضاع جلوگیری کرد و سردار و سالار چند روزی در کنسولگری عثمانی بست نشستند .

روسها بدولت عثمانی پیشنهاد میکردند که سردار و سالار را وادارند تا از بست بیرون آیند و برای آنکه برجان خود ایمن باشند از ایران بیرون روند .

در اینمیان آزادیخواهان محمدعلی میرزا را از سلطنت برداشتند و او بسفارت روس پناهنده شد ... (۱) دولت میکوشید هرچه زودتر مجلس شوری را باز کند روز ۲۴ آبانماه مجلس را باز کردند و در همانروزها مجلس از جانبازی های تمام کسانیکه در آن دورهٔ پر هرج و مرج دست اندر کار بودند سپاسگزاری کرد و نیز این سپاسنامه را بسردار و سالار فرستاد :

« مجلس شورایملی جانبازی و فداکاریهای جنابان ستارخان سردارملی و باقرخان سالار ملی و سایر غیرتمندان تبریز را نخستین علت آزادی و خلاصی ملت ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان میداند و از مصائب و شدایدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی غیرتمند آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل کرده‌اند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید » صفحه ۱۰۳ جلد۳ تاریخ ۱۸ سالهٔ کسروی

ستارخان و باقرخان بدرخواست نمایندهٔ سیاسی روس و زمینه چینی حاج مخبر-السلطنهٔ هدایت والی آذربایجان و کسانی از کارکنان دولت که گله از آنان داشتند روز ۲۸ اسفندماه ۱۲۸۸ بتهران حرکت کردند و نمایندگانی از مجلس شورایملی باستقبال آنان از تهران بیرون آمدند و سردار و سالار را با شکوه هرچه تمامتر بتهران رساندند « ... شاه دو اسب برای ایشان فرستاد و چون آهنگ درون شهر کردند از آنجا تا دربار سراسر راهها پراز تماشاچیان گردیده و در پشت بامها زنان و بچگان انبوه شده بودند و پیاپی دسته های گل میریختند و آواز های شادمانی درمیاوردند ... » صفحه ۱۸ جلد ۳ تاریخ ۱۸ سالهٔ کسروی .

« ... در تالار بزرگ آئینه از سرداران پذیرائی کردند و ورود آنانرا تبریك گفتند سپس اشرف الواعظین که یکی از وعاظ مشروطه خواه بود بپا خاست و قصیدهٔ غرائی خواند

ای شهیدان وطن خیزید وقت خواب نیست — دورهٔ ظلم وجفا و جور و استبداد نیست

ای جمال غرقه‌درخون شاد بادت جسم‌وجان — ای‌ملك ازخون تو ایران‌شده رشك‌جنان

---

(۱) برای آگاهی بیشتر از بقیهٔ پیش‌آمد بصفحه ۲۳۲ همین کتاب مراجعه شود .

ای سرافیلا ز صورت بین قیامت شد عیان		جملگی خیزید بس شادی کنان
حضرت ستار چون سام نریمان آمده است		شکر جای کفر استبداد ایمان آمده است

✡ ✡ ✡

چگونه این دو ستارهٔ تابناک آزادی ایران درمیان ابرهای تیره و تار خودخواهیها و بیدادگریها غروب نمودند

پس از چند روز پارک اتابک (میرزا علی اصغر خان اتابک که مجلل ترین ساختمانهای تهران بود) را که فعلا سفارت روس است برای مسکن دائمی سردار ملی و سالار ملی و مجاهدینی که همراه آنان بودند معین کردند. » صفحه ۱۹۳ جلد ٦ تاریخ انقلاب مشروطیت نوشتهٔ مرحوم دکتر ملکزاده.

در تاریخ ۱۸ ساله وتاریخ معاصر نوشتهٔ یحیی دولت آبادی اقامتگاه سالار را عشرت آباد مینویسند.

در این هنگام حزب انقلابی برهبری تقی زاده و همکاری عده‌ای از مشروطه خواهان تندرو و بعدها بکمک سردار اسعد بختیاری و حزب استقلال یا اجتماعیون و اعتدالیون بپیروی ازمیرزا محمد صادق طباطبائی و چند تن دیگر در تهران پدید آمد و دو دستهٔ مجاهد یکی گارد فاتح از طرف انقلابیون دیگری گارد محیی از طرف سردار محیی و اعتدالیون باهم دشمنی نمودند و نیروی آزادیخواهان که درسایهٔ اتحاد و هم آهنگی بر نیروی استبداد پیروز شده و مشروطیت را در ایران برقرار کرده بود دستخوش اختلاف و نفاق شد و این دو دستهٔ مخالف بکشاکش پرداختند و پیوسته برای از میان بردن یکدیگر در تلاش بودند

مرحوم دکتر ملکزاده مینویسد « ستارخان درروزهای اول ورودش رویهٔ مسالمت آمیز و میانجی یا بهتر بگوئیم کدخدا منشی پیش گرفت و کوشش بسیار کرد که نفاق و اختلاف دستجات را باتحاد مبدل کند ولی دیری نکشید که خود در تحت تأثیر همان عواملیکه سبب نفاق و اختلاف شده بود واقع شد و یکدستهٔ نیرومند دیگر بردسته‌ها افزوده شد »

در این کشاکش چند تن از مجاهدین شب ۲٤ تیر ماه بخانهٔ سیدعبدالله بهبهانی ریختند

و او را کشتند (۱) فردای این حادثه اصناف و کسبهٔ تهران که هواخواه اعتدالیون و پیرو بهبهانی بودند بازار را بستند در مجلس نیز اعتدالیون دستگیری کشندگان بهبهانی را خواستند ولی دولت ناتوان بود و قدرت چنین کاری را نداشت.

ستارخان و باقرخان و معزالسلطان (سردار محیی) و ضرغام‌السلطنهٔ بختیاری که مجلس را نتیجهٔ فداکاری خود میدانستند سوگند خوردند و پیمان بستند که بنگهداری مجلس بکوشند و آنرا در برابر انقلابیون نگهدارند، این هم‌آهنگی، انقلابیونرا بدشمنی سردار و سالار برانگیخت.

روز نهم مردادماه علیمحمدخان تربیت (۲) باهمراه خود که ازمجاهدان انقلابی بودند بوسیلهٔ چند نفر دیگر ازمجاهدان طرافدار اعتدالیون کشته شدند ازاین‌پیش‌آمد مردم بیم افتادند و نمایندگان روس و انگلیس بدولت توصیه میکردند که اسلحه را از دست مجاهدان بگیرد و بیم آن میرفت که دولت تزاری ببهانهٔ درخطر بودن منافع و مصالح خود نیروی خود را از قزوین بتهران وارد کند.

برای اینکه بآدمکشیها پایان داده شود و بهانه‌ای نیز در دست خارجیان نباشد روز دهم مردادماه ستارخان و باقرخان و صمصام‌السلطنه و دیگر سردستگان را بمجلس خواندند و پس از گفتگو با آنان، مجلس قانونی در ٤ ماده تصویب کرد که اسلحه ازمردم غیر نظامی گرفته شود در ماده دوم آن چنین مینویسد: «خلع اسلحه بحکم هیئت وزراء بتوسط نظمیه و مامورین نظامی و قوای مرتبهٔ دولت خواهد بود» مینویسند ستارخان گفت نخستین کسی که این قانون را بکار خواهد بست من خواهم‌بود و سپس او وهمگی سوگند یادکردند که بدولت نافرمانی نکنند. شهربانی آگهی پخش کرد که در ۲٤ ساعت اسلحه را جمع آوری کند و بهای آن را بجز تفنگهای دولتی بپردازد.

---

(۱) پس‌از چندی معلوم شد که کشندگان از دستهٔ حیدر عمواوغلی که ازطرفداران‌جدی دموکراتها بود میباشند. علت نفاق بین بهبهانی و حزب دموکرات در صفحات ۱۳۵ ـ ۱۲۷ جلد ۳ تاریخ معاصر نوشتهٔ یحیی دولت‌آبادی بتفصیل نوشته شده است.

(۲) برادر میرزا محمد علیخان تربیت صفحه ۱۹٦ همین کتاب.

در این زمان رئیس دولت مستوفی‌الممالك بود که خوداو و وزرایش بکمك سرداراسعد و حزب دموکرات برسرکار آمده بودند و « یپرم خان هم که از این زمان هم رئیس‌شهربانی تهران و هم سردار سپاهش بود و نیروی بزرگی را در دست داشت از نیز باستارخان و معزالسلطان از در دشمنی بود . این کینه ها نگذاشت قانون را دادگرانه روان گردانند و انقلابیون برآن شدند که بستگان خود را نگهدارند . گذشته ازمجاهدان خود یپرم ازارمنی و مسلمان که بایشان رخت سپاهیگری پوشانیده بود و گذشته از بختیاریان که همین عنوان را داشتند در این هنگام نیز حیدر عمواوغلی و دسته های او و دیگر هواداران انقلابیان را از یکسوتفنك از دستشان گرفتند وازیکسودرشمار سپاهیان گرفته ودوباره تفنك دادند» (۱) و از سوی دیگر بسیاری از مجاهدان که کار و سرمایه خود را در این دو سال از دست داده بودند ونمیخواستند ویانمیتوانستند اسلحه را بزمین بگذارند وبی کار خود روند این رفتار دولت عنوان بدست آنان میداد که بقانون گردن نگذارند «بمحض انتشار قانون مذکور بغیرازمجاهدینی که تحت امریپرم بودند ونظم وترتیبی داشتند وحقوق کافی هم میگرفتند ودسته حیدرعمواوغلی که بحزب دموکرات (انقلابیون) بستگی داشت سایرمجاهدین دسته دسته بطرف پارك‌روانه شدند و در پناه ستار خان قرار گرفتند سردار محیی هم با مجاهدانیکه تحت ریاستش بودند و مجاهدین قفقازی بآنها میپوستند و ضرغام السلطنه بختیاری فاتح اصفهان هم که از اوضاع ناراضی بود با عده‌ای سوار بختیاری بآنها پیوست و جمعی از بازاریان هم در پارك مجتمع شدند .» (۲)

« کابینه مستوفی‌الممالك بقدرت بختیاری و مجاهدین انقلابی و یپرم خان که پس از فتوحات آذربایجان (۳) بتهران مراجعت نموده ریاست کل نظمیه‌را داشت در صدد میشود گارد محیی یعنی قوهٔ مسلح اعتدالیون را محو نماید اینستکه از طرف نظمیه اعلان رسمی میشود که مجاهدین باید اسلحه خودرا بدولت بفروشند مسلم‌است اگر این حکم را درباره

---

(۱) صفحه ۱۷٤ جلد ۳ تاریخ ۱۸ ساله شادروان کسروی ۲- تاریخ انقلاب مشروطیت‌ایران جلد ٦ نوشتهٔ مرحوم دکتر ملکزاده . ۳- صفحه ۲۳۲ همین کتاب

عموم مجاهدین یعنی هردوطرف‌اجرا نموده بودند بی‌خونریزی اجرا میشد ولی چون نظر بیکطرف است و سوار بختیاری که جزء قشون رسمی دولت نیست جزو مامورین اجرای‌این حکم محسوب میگردد بعنوان اینکه سوار مطیعند لذا سردار محیی و بستگان سردار وسالار ملی که باهم یکدسته شده‌اند فقط طرف این حکم واقع میشوند و حرفشان اینست که اگر باید خلع سلاح شود غیرقشون رسمی دولت همه باید مشمول این حکم باشد و استثنای از روی غرض است »(۱).

پیش آمد پارک بتفصیل درتاریخ‌ها نوشته شده (۲) و همه نویسندگان باتاسف فراوان این حادثه را مینویسند اینست خلاصه‌ای ازتاریخ ۱۸ ساله آذربایجان دراینجا آورده میشود:

روز پنجشنبه ۱۲ تیرماه چون ستارخان از مجلس بازگشت بکسان خود دستور داد که تفنك و فشنك خود را گرد آورده برای سپردن بدولت آماده باشند و چنین گفت: کاری نکنید که کاسه برسرما بشکند. کسانی از پیرامونیان ناخرسندی نموده گفتند: بااین‌دشمنی که میانهٔ شما با پیرمخان و دیگرانست پس از گرفتن ابزار جنك با شما وسالار رفتاردیگر خواهند گرفت

ستارخان گفت این دولت را ما خودمان برانگیخته‌ایم و شایسته نیست که با او نافرمانی کنیم ...

مجاهدان دسته‌دسته بپارك میآمدند وازدولت گله گزاری میکردند مجاهدان معزالسلطان برخی می‌گفتند ما سه ماه و نیم از دولت حقوق میخواهیم تا ندهند تفنك از دست نمیدهیم دسته‌ای میگفتند تفنگها را ما درجنك از دست دشمنان مشروطه گرفته‌ایم مفت از دست نمیدهیم ستارخان بهمدستی باقرخان و دیگران خواستند غوغارا فرونشانند ولی‌مجاهدان

---

(۱) صفحه ۱۳۷ - ۱۳۸ جلد ۳ تاریخ معاصر نوشتهٔ یحیی دولت آبادی

(۲) تاریخ ۱۸ ساله جلد ۳ نوشتهٔ احمد کسروی، تاریخ‌انقلاب‌مشروطیت جلد۶ نگارش‌دکتر مهدی ملکزاده، تاریخ معاصر جلد ۳ نوشتهٔ یحیی دولت آبادی، درقیام آذربایجان تالیف مهندس طاهرزاده فقط اشاره‌ای باین پیش‌آمد شده‌است.

تندی میکردند و رام نمیشدند و پیداست که دسته هائی نیز از بیرون بمیان ایشان دراز میشدند و دسته بندیهای پیرمخان و هواداران انقلابیون و بیدادگری دولت بر آشفتگی کارها میافزود .

شب یکشنبه دولت آماده جنك میشد و ۲۱۳۰ تن از نیروی دولتی وکسانیکه بکینه انقلابی و اعتدالی خونخواهی میکردند بفرماندهی پیرمخان وسردار بهادر آمادهٔ کارزار شدند و چون روز فرا رسید بدستور فرماندهان پیرامون پارك را فراگرفتند وشصت‌تیر وتوپ در اینگوشه و آن گوشه آماده بکار گزاردند .

مردم شهر از این پیش‌آمد بسیار دلتنك بودند و خودی و بیگانه افسوس میخوردند در این روز معزالسلطان بگریخت و در سفارت عثمانی بست نشست و ضرغام السلطنه بشاه عبدالعظیم پناه برد .

ستار خان و باقرخان از جنك پرهیز داشتند و میکوشیدند مجاهدان را رام کنند در این میان کسانی نیز که از درون کار آگاهی داشتند تلاش کردند سردار و سالار را از آنمیان بیرون کشند تا پای اینان در میان نباشد ولی ستار خان با این فکر که مجاهدان بخانهٔ او پناه آورده‌اند نخواست پارك را ترك كند آخرسر پیشنهاد کرد که نیمی ازحقوق عقب‌ماندهٔ مجاهدان‌را از دولت بگیرد وبرای نیم دیگر خود ضامن‌باشد و مجاهدان بیگفتگو تفنگها را بدهند و نماینده‌ای ازطرف سردار و سالار با هیئت دولت گفتگو کرد ودولت این پیشنهاد را پذیرفت .

بهنگامیکه بدستور ستارخان نام مجاهدان را مینوشتند و تفنگهارا میگرفتندناگهان دو تن از کارکنان سفارت عثمانی بآنجا آمدند و یکی از آنان گفت « این مجاهدان درراه آزادی تلاشها کرده‌اند و بیشتر اینان پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده‌اند تفنگها را نیز از دست دشمن بیرون آورده‌اند این رفتار دولت بااینان بیدادگرانه است » از این گفتار مجاهدین دوباره شوریدند و دسته هائی از مردم تهران نیز بشورانیدن آنان پرداختند ستار خان برآشفت و چون ازصبح گرفتارتب بود در این هنگام چنان حالش بهم خورد که

آنجا نتوانست به نشیند و باطاقش بردند این خود جهت دیگری بآشفتگی اوضاع شد .

در این زمان که مهلت ۴۸ ساعته پایان یافته بود یکی از مجاهدین که از هواداران انقلابی بشمار میرفت با طپانچه در باغ را زد مجاهدان پارك آن تیر را نشانهٔ جنك دانسته درها را بستند و آماده جنك ایستادند و از دو سو شلیك برخاست دولتیان پشت بامها و خانه های بلند را گرفته بودند پارکیان نیز پشت دیوار ها را سنگر گرفتند ستار خان پیا پی سفارش میکرد که جنك نکنید در بیرون نیز بعضی از نمایندگان آذربایجان تلاش میکردند ولی دولت انقلابی خرسندی نمیداد از فرصتی که بدست آورده سود جوئی ننماید در تاریخ بختیاری می‌نویسد بدستور دولت بیکبار شلیك و گلوله ریزی آغاز شد شصت تیر چون تگرك گلوله میبارانید بختیاریان دلیرانه پیش رفتند و نزدیك بود که بدرون پارك راه یابند ستار خان تفنك برداشت و بیرون آمد و ایشان را باز گردانید .

شامگاهان دولتیان بیرون پارك را فرا گرفتند در گرما گرم جنك وشلیك ، ستار خان باردیگر تفنك برداشت و بر آن شد که جلو پیشروی دولتیان را بگیرد خواست از پله ها بالا رود ناگهان تیری بزانویش خورد . گلوله آن شیر مرد را از پای درانداخت بیش از این نتوانستند که لحافی را بپایش بپیچند وجلو خون را بگیرند .

ساعت ۸ عصر در سوی غربی پارك را آتش زدند و بختیاریان از آنجا بپارك در آمدند کسانی اطاقها را تاراج میکردند و دسته‌ای مجاهدان را تاراج مینمودند . دویست تن از مجاهدان را دستگیر کردند وبزندان شهربانی بردند سردار و سالار و پسر دهسالهٔ سردار را در درشگه نشانده بخانهٔ صمصام السلطنه بردند . ستارخان چند ماه گرفتار زخم بود پس از آن بزخمش چاره کردند ولی پایش لنك ماند دولت پیشنهادی بمجلس برد تا ماهانه ۴۰۰ تومان برای او و ۳۰۰ تومان برای باقرخان مستمری داده شود . ستار خان در ۲۵ آبانماه ۱۲۹۳ (۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ قمری) در تهران درگذشت و در جوار آرامگاه شاه عبدالعظیم بخاك سپرده شد .

ولی باقرخان در تهران میزیست و گوشه گیری مینمود وچون درجنگ اول جهانی روسها بار دیگر بایران درآمدند نمایندگان مجلس دورهٔ سوم پراکنده شدند و مهاجرت آنان و عده‌ای از آزادیخواهان پیش آمد سالار نیز بکوچندگان پیوست ودرهمه‌جا باآنان همگام بود و چون دوباره عثمانیان بایران آمدند وکوچندگان دسته دسته در پی آنان میآمدند سالار هم باتفاق حسن آقا قفقازی و تنی چند از مجاهدین آذربایجان در دیهی نزدیك قصر شیرین شب را فرود آمدند و چون بیم و هراس نداشتند پس‌از شام باستراحت پرداختند و خوابیدند و کردان چون لیره و پول بسیار نزد او سراغ داشتند نیمه شب بسرشان ریختندو همه را در رختخواب سر بریدند. تاریخ ۱۸ سالهٔ کسروی.

آقای طاهرزاده مینویسد بعداز واقعه ناگوار پارك اتابك مرحوم باقرخان چند سال در تهران ظاهرا آسوده میزیست ولی بعضی از بدخواهان مشروطه ... باطرح نقشه‌های شیطانی در صدد آزار و بدنامی آزادیخواهان واقعی بودند و وسائل ماموریت باقرخان وحسن آقا را که از سران مجاهدین بودند بکرمانشاه فراهم کردند.

باقرخان با همراهان خود یك شب در دهی از دهات کرمانشاه توقف کردند صاحب خانه بطمع اسلحه و نقدینه همانشب سر همه را برید پس چندی که اسلحه مرحوم باقرخان در دست اکراد مشاهده شد موضوع کشف گردید و قاتلین تیر باران شدند.

آرامگاه سردار ملی تاتیرماه ۱۳۳۶ بصورت بسیار محقری بود در همین سال بکمك جمعی از آزادیخواهان سنگی برای آرامگاه او آماده شد وبروی آن نصب گردید و در ۲۳ تیرماه با مراسم باشکوهی پس‌از یاد از فداکاری آن گرد آزادی‌ایران از روی‌آن پرده‌برداری شد.

بعد از برافتادن حکومت استبدادی و استقرار مشروطیت در ایران از طرفی سیاستهای خارجی وازطرف دیگر کسانی ازایرانیان به‌پیروی‌از آنان افتخاری‌را که براثرجانبازی و فداکاری نصیب سردار و دیگر آزادیخواهان شده بود نمی‌توانستند تحمل کنند داستانها در تخفیف و خوار گردانیدن آنان پراکنده کردند این بود سردار برای دور داشتن خود از این اتهامها

نامه‌ای بیکی از دوستان خود فرستاد و سپس همان نامه در شماره ۳۰ از سال دوم روزنامه شمس استانبول در تاریخ ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ چاپ شد چون درسالهای اخیر نیز کسانی در یادداشتهای خود ویاداستانهائیکه دربارهٔ مشروطیت ایران مینویسد همان زمزمه های دیرینه را تکرار میکنند اینست در پایان این تاریخچه عین آن نامه دوباره آورده می‌شود.

☆☆☆

عین نامهٔ سردار ملی از شماره ۳۰ سال دوم روزنامهٔ شمس استانبول مورخه ۱۹ ربیع الاخر ۱۳۲۸ :

صورت مکتوب جناب سردار ملی ستارخان بیکی از دوستان

مرقومهٔ محترمه ۱۶ صفر زیب وصول داد . مندرجات محبت‌آمیزش مایهٔ امیدواری گردید . شکر خدا را که در این دورهٔ تمدن از ابناء ایران نیز شخصی بوده است که باقویل کاذبهٔ خود غرضان باور ننموده مطالب را از منشاء اصلی استطلاع مینماید .

از آنجا که مدتها بود منتظر این بهانه بودم اینك تمام هموطنان محترم را مخاطب داشته بآواز بلند بمسامع ایشان میرساند و در این زمینه وجدان هم‌مسلکان خود را حکم قرار داده بشهادت میطلبم ، آیا شخصی که با پنج نفر کار نا آشنا در مقابل ٤۰ هزار لشکر دولتی جان خود را بطبق اخلاص گزارده نثار راه حریت کند هیچ زندگی خود را رجاء میدارد . جائیکه بحیات خود گمان نمیبرد ، ممکن است سودای ریاستی یا هوای هوس دیگری در سر داشته باشد شهدالله و علم ، از بدو امر تاکنون مرامی غیراز تشیید مبانی مشروطیت نداشته و ندارم و در این باب براحدی منت نمیگذارم زیرا هرچه مجاهدت کنم وظیفهٔ خود را بجا نیاورده‌ام . بعلاوه برمقصد خود هم نرسیده‌ام چه اشخاصی که پارسال همین روزها بامقابله با این خادم ملت و سایر جانبداران حریت طرف گشته مشغول جنك و جدال ظاهری بودند حالا مسلك خودشانرا تغییر داده بدعوای سیاسی اشتغال دارند و از

هیچگونه جدو جهد فروگذاری نمیکنند . روز و شب درصدد آنند که شرافت مکتسبهٔ این خادم ملت را بهدر داده آبرا گل آلود نموده بلکه بتوانند بآسانی ماهی صید نمایند .

همه میدانند اشخاصیکه درنظراند پارسال چه قساوتها بخرج داده والان از ایفاء هیچگونه افساد مضایقه نمیکنند که ذکر اسمشان باعث تطویل است و قسمت دیگری از کهنه پرستان پدر یا برادر کشته بواسطهٔ نشر شایعات بی اساس در ضایع نمودن شرافت مکتسبهٔ این خادم ملت ساعی و جاهدند . مثلا اراذل را تحریك و تطمیع میکنند مهری بنامم ساخته اخطارات غیرقانونی از قولم نوشته باطراف منتشر میسازند چنانکه سه نفر از ایشان دو روز قبل گرفتار شده و بعدلیهٔ مرکزی جلب گردیده درتحت استنطاقند درحقیقت پیمانهٔ حوصلهٔ آدمی لبریز خونابهٔ اتفاقات غیرمنتظره گردیده هنگامیکه ایضاح مطلبی را میخواهد میبیند درضمن آنچه نهفتنی است گفته . خوبست بدین مختصر کفایت ورزیده فهم کلیهٔ مسئله را بفطانت و جودت فطری هموطنان چیزفهم واگذار نمایم .

« خادم ملت ستار » (۱)



---

(۱) نامهٔ شاهراه شماره ۷ مرداد ماه ۱۳۲۹ از مقالهٔ آقای واعظ پور .

ملحقات

چون ٥٢ آموزشگاه (١٧٦ صفحهٔ اول این کتاب) در تابستان سال ١٣٣٦ چاپ‌شده اینست در این قسمت تغییراتی که در سال تحصیلی ٣٦ ـ ١٣٣٧ در آن مدارس حاصل شده است چاپ میشود :

صفحه ٧ دبیرستان پروین علاوه بر کلاسهای طبیعی کلاسهای ادبی نیز داشته و تعداد دانش‌آموزان آن ٥٧٥ نفر بوده است .

صفحهٔ ١١ در اسدی و تامارایان علاوه بر کلاسهای دبستان سال اول دبیرستان نیز دایر شده و ٣٠٠ نفر دختر و ٣١٣ نفر پسر در آندو بتحصیل اشتغال داشتند .

صفحه ١٤ دبستان فخررازی در سالهای اخیر بحال تعطیل میباشد .

صفحه ٢٠ دبستان مولوی خانم اقدس خدا شناس بمدیریت دبستان منصوب شده و ٢٩٨ نفر دانش‌آموز داشته است

صفحه ٢٢ دبستان رودکی در سال تحصیلی ٣٦ ـ ١٣٣٧ ٢١٨ نفر دانش‌آموز داشته است .

صفحه ٢٦ دبیرستان فیوضات ، دبیرستان باداره فرهنگ واگذار شده ودر تاریخ ١٢ر١٢ر٣٦ آقای ابوالحسن سعیدی از طرف ادارهٔ فرهنگ بریاست دبیرستان منصوب شده‌است و ١٥٦ نفر دانش‌آموز داشته است .

صفحه ٣٠ دبستان حکمت آقای صابر ماکوئی بمدیریت دبستان منصوب شده و ٣٠٣ نفر دانش‌آموز داشته است .

صفحه ٣٣ دبیرستان شمس ٢٨٠ نفر دانش‌آموز داشته .

صفحه ٣٥ دبیرستان نجات علاوه بر دورهٔ اول دبیرستان ٦ ادبی نیز داشته تعداددانش‌آموزان آن ١٤٠ نفر بوده کتابخانه و آزمایشگاه رو بتوسعه بوده و کتابخانه ٤٥١ جلد کتاب داشت

صفحه ۳۹ دبیرستان تمدن دبیرستان ۲۸۴ نفر دانش‌آموز داشته .

صفحه ۴۲ دبیرستان رشدیه ۶۳۸ نفر داشت .

صفحه ۴۵ دبستان فرهنگ ۱۸۴ نفر دانش‌آموز داشته‌است

صفحه ۴۷ دبستان خیام خانم کوکب کهفیان بمدیریت دبستان منصوب شده و دبستان ۲۱۷ نفر دانش‌آموز داشته .

صفحه ۵۰ دبستان جامی ۲۷۴ نفر دانش‌آموز داشته .

صفحه ۵۵ دبیرستان فردوسی ـ ازاول سال تحصیلی آقای عباس دیهیمی بریاست فرهنگ شهرستان تبریز و آقای محمود اصفهانی‌زاده بجای‌ایشان بریاست دبیرستان منصوب شده‌اند . در این سال دبیرستان بصورت‌ملی‌درآمده و ۸۲۹ نفر دانش‌آموز داشته‌است

صفحه ۵۸ دبیرستان انوری ۴۱۷ نفر دانش‌آموز داشت

صفحه ۶۰ دبستان کاوه دبستان بساختمان اختصاصی پرورشگاه انتقال یافته و مدیریت آن بآقای ابوالحسن نوروزی واگذار شده است و ۱۲۶ نفر دانش‌آموز داشته است .

صفحه ۶۵ دبستان آزرم ۵۰۷ نفر دانش‌آموز داشته و کودکستانی نیز بآن ضمیمه کردند که ۳۴ نفر کودك درآن تربیت شده است .

صفحه ۶۸ دبیرستان شاهدخت ـ علاوه برکلاسهای طبیعی کلاسهای‌ادبی نیز داشته و۶۳۶نفر دانش‌آموز درآن بتحصیل اشتغال داشته است .

صفحه ۷۰ دبستان ۱۵ بهمن ۵۰۷ نفر دانش‌آموز داشته است .

صفحه ۷۴ دبستان فرخی با ۲۸۴ نفر دانش‌آموز کودکستانی نیز ضمیمه داشته که ۲۷ نفر کودك درآن تربیت میشده‌اند .

صفحه ۷۸ دبستان حافظ در اول سال تحصیلی آقای ابوالقاسم شاهگلی بجای آقای رسول نورهاشمی بمدیریت دبستان منصوب شدند و دبستان ۳۰۶ نفر دانش‌آموز داشته .

صفحه ۷۹ بیرستان خاقانی ۴۰۱ نفر دانش‌آموز داشته است .

صفحه ۸۴ دبستان وکودکستان عزت توسعهٔ قابل توجهی در وسائل کار و امور تحصیلی

دانش آموزان حاصل شده و ۲۷۲ نفر دانش آموز داشته است .

صفحه ۸٦ دبستان قدسیه ـ ۲۲۷ نفردانش آموز داشته

صفحه ۸۷ دبستان بانوان ـ ۲٦۰ نفر دانش آموز و کودکستانی نیز ضمیمه داشته‌است

صفحه ۸۹ دبیرستان سعدی ۸۱۱ نفردانش آموزداشته‌است ونشریه مرتبی نیزازطرف‌دانش آموزان انتشار مییافت .

صفحه ۹۳ دبستان نظامی ۴۷٤ نفر دانش آموز داشته

صفحه ۹۵ دبیرستان پرورش ۵۰۳ نفر دانش آموزداشته‌است

صفحه ۹۷ دبیرستان کمال ۲۷۹ نفر دانش آموز داشته‌است

صفحه ۹۸ دبستان ۱۷ دی دبستان ۲۹۳ نفر دانش آموز داشته است

صفحه ۱۰۰ دبستان پهلوی ۳٤۵ نفر دانش آموز داشته است

صفحه ۱۰٤ دبستان منیژه ٤۵۹ نفردانش آموز داشته

صفحه ۱۱۹ دبیرستان ایراندخت ۳٤٦ نفر دانش آموز داشته

برای تربیت خانم آموزگار از سال تحصیلی ۳۵ ـ ۳٦ سال اول دانشسرا در ساختمان هنرستان‌دختران دایر گردید و درسال‌تحصیلی ۳٦ ـ ۱۳۳۷ سال‌دوم آن تشکیل‌یافت‌ریاست دانشسرای‌دختران بخانم کامله برادران واگذار گردیدوهردو کلاس‌باوسائل‌شبانروزی در قسمتی از ساختمان دبیرستان پروین دایر بود ودر دو کلاس ٦۰ نفردانش آموزتحصیل میکردند .

صفحه ۱۲۲ دبستان بدر ـ آقای مجید حسینی درتاریخ ۲٤ر۱۱ر۳۵ بمدیریت دبستان منصوب شده و آقای منجم زاده بریاست کتابخانهٔ ملی تربیت منصوب شدند و دبستان ۳۲۳ نفر دانش آموز داشته‌است

صفحه ۱۲٤ دبستان بیهقی با ٦۲۷ نفر دانش آموز و یکباب‌کودکستان که ۲۹ نفر کودک داشته بمدیریت خانم اشرف شفیقی مقدم اداره میشده است .

صفحه ۱۲۸ دبستان کشاورزی قطران با ۱۸٦ دانش آموز بمدیریت آقای غلامحسین صفویان

اداره میشده‌است

صفحه ۱۳۳ دبستان صائب - ۲۴۷ نفر دانش آموز داشت

صفحه ۱۳۸ هنرستان پسران - علاوه بر درودگری و آهنگری کلاسهای کفاشی با اصول علمی و حروفچینی و چاپ، برای آشنائی بامور چاپ نیز دایر گردیده درقسمت هنرستان ۷۳ نفر و در دبیرستان حرفه‌ای ۳۸۱ نفردانش آموز بتحصیل وکار آموزی اشتغال داشتند. دراین سال چهار نفر از معلمین آلمانی نیز درهنرستان تدریس میکردند.

صفحه ۱۴۰ دبستان بهزاد ۴۱۰ نفر دانش آموز داشته

صفحه ۱۴۴ دبستان رشیدی پسرانه بمدیریت آقای عبدالطیف عاصم در اوایل سال تحصیلی بساختمان نوساز دولتی که درقبرستان شاه حسین ولی درنزدیکی بازارچهٔ پل سنگی بناشده بود انتقال یافت و بنام دبستان پسرانهٔ شاه حسین ولی عارف معروف نامیده شد و دبستان دخترانه‌ای بنام رشیدی درمحله میلاب بمدیریت خانم ناهید کاشف تاسیس گردید در سال تحصیلی ۳۶-۳۷ دبستان شاه حسین ولی پسرانه ۳۰۵ نفر و دبستان رشیدی دخترانه ۱۲۹ نفر دانش آموز داشت.

صفحه ۱۵۲ دبستان همام - سال اول دبستان حذف شده و با ۱۸۲ نفردانش آموزویك کودکستان با ۱۳۰ کودك بمدیریت خانم صدیقه وفا اداره میشده‌است.

صفحه ۱۵۶ دانشسرای پسران با ۲۲۷ نفر دانش آموز بریاست آقای محمد خانلو اداره شده و در اینسال ازنظر امورتربیتی و آموزشی دانشسرا توسعه قابل ملاحظه داشته‌است

صفحه ۱۶۰ دبستان نواختران ۲۰۰ نفر دانش آموز داشته است

صفحه ۱۶۱ دبستان غزالی ۲۳۸ نفر دانش آموز داشته است

صفحه ۱۶۳ دبستان مهند ادارهٔ دبستان پس از خانم ثریا دبیری بخانم فریده زنجانچی وپس از وی بخانم اشرف نقیب زاده و از خرداد ماه ۳۷ بخانم کبری برهان واگذار شده‌است دبستان ۲۱۱ نفر دانش آموز داشت.

صفحه ۱۶۶ کودکستان پرورش ۵۰ نفر کودك تربیت میکرده است

صفحه ۱۶۷ **دبستان فروردین** ٤۱٤ نفر دانش آموز داشت

صفحه ۱۷۲ **دبستان اردیبهشت** با۳۲٦ نفر دانش آموز بضمیمهٔ کودکستانی با ۱۲ کودک بمدیریت

خانم یحیی لو اداره شده است

صفحه ۱۷۵ **دبستان خواجه نصیر** ۲۸۲ نفر دانش آموز داشت دبستان دارای کتابخانه

نیز می باشد .



فهرست اسامی و اعلام

ت

ث

ج

خ

ز

ص

ض

ط

گ

ن

